

مسئله‌ی شخصیت در کردستان

خصیصیات مبارز انقلابی و حیات‌سازمانی

عبدالله اوچالان

ترجمه: رامان جاوید

مسئله شخصیت در کردستان

خصوصیات مبارز انقلابی و حیات سازمانی

عبدالله اوجالان

ترجمه: رامان جاوید

ویرایش جدید

مسئله شخصیت در کردستان
عبدالله اوجالان
ترجمه: رامان جاوید

چاپ ترکی: ژوئیه ۱۹۸۳
چاپ عربی: جمادی الاول ۱۹۸۶
چاپ کردی: فوریه ۱۹۹۲
چاپ فارسی: مارس ۲۰۱۹

محتوا:

۱- شخصیت
۲- سازماندهی
۳- سیاست

۴- استراتژی

۵- تاکتیک

۶- حرب گریزی

۷- سوسیالیسم

۸- شخصیت و کردستان

ویرایش:
آکادمی علوم اجتماعی اوجالان

صفحه آرای و طرح جلد:
زاگرس مانی

انتشارات:
مرکز نشر آزادی - ۱۳۹۸ ه.ش/ ۳۷۸ ص

چاپ یکم بهار ۱۳۹۸ - ۲۰۱۹ / چاپخانه آزادی

تیراژ: ۱۰۰۰ نسخه

مسئله شخصیت در کردستان
خصوصیات مبارز انقلابی و حیات سازمانی



پیشگفتار..... ۸
مقدمه..... ۱۰

بخش اول

شخصیت در سیر تاریخ..... ۲۱

بخش دوم

مسئله شخصیت در کردستان..... ۴۷

بخش سوم

ویژگی‌های مبارز انقلابی..... ۷۰
۱- دارای جهان‌بینی درست باشد..... ۸۱
۲- دارای دانش تئوری درست باشد..... ۸۵
۳- دارای دانش و برنامه‌ی درست باشد..... ۹۲
۴- دارای استراتژی و تاکتیک سیاسی - نظامی درست باشد..... ۹۵
۵- دارای سطح دانش لنینی در کار و مبارزات باشد..... ۱۰۵

بخش چهارم

سنت مقاومت گری حزب کارگران کردستان و شخصیت مبارز

۱- گذشته پر بار کار و مبارزات پ.ک.ک..... ۱۱۵
۲- مبارز پ.ک.ک در اثنای کار و مبارزات..... ۱۲۱
آ- میهن‌دوستی..... ۱۲۱
ب- طرفدار سیستم دمکراتیک است..... ۱۲۴
ج- انترناسیونالیست است و در راه سوسیالیزم مبارزه می‌کند..... ۱۲۵
د- رفقا و ملت خود را دوست دارد..... ۱۲۷
ه- سمبل و نماینده سنت‌های سوسیالیسم نوین است..... ۱۳۲
و- ترسو و خودمحور نیست، نترس و فدایی است..... ۱۳۵
ز- منزوی نیست، مسئولیت پذیر و آماده است..... ۱۳۷
ح- بایستی قاطعیت و ملایم‌بودن را بخوبی بکار گیرد..... ۱۳۹
ط- در امورات خود هوشیار و حسابگر است..... ۱۴۲
ی- در یادگیری دقیق، حساس و تحقیقگر است..... ۱۴۴
ص- مبتکر و خلاق و دور از دگماتیسم..... ۱۴۵
ف- کارهایش طبق برنامه و نقشه است..... ۱۴۶
۳- مبارز پیشاهنگ خلق است..... ۱۴۸

۴- مبارز باید بداند چگونه از مرگ زندگی بیافریند..... ۱۵۳
بخش پنجم

حیات حزبی (سازمانی)..... ۱۶۱
۱- حزب و پیشاهنگی طبقه پرولتاریا..... ۱۶۷
۲- حزب و سازماندهی طبقه پرولتاریا..... ۱۶۹
۳- حزب بهترین فرم سازمانی پرولتاریا..... ۱۷۰
۴- حزب وسیله تحکیم پرولتاریا..... ۱۷۲
۵- حزب یک تشکل اعتقادی متحد و با تفرقه ناسازگار است..... ۱۷۳
۶- حزب با تصفیه فرصت طلب‌ها نیرومند می‌گردد..... ۱۷۴
آ- در مورد کادرها..... ۱۷۶
ب- تأسیس سازمان انقلابیون حرف‌های..... ۱۸۲
ج- مبدأ و بنیان‌های عملی حزب لنینیستی..... ۱۸۶

برنامه اساسنامه داخلی حزب..... ۱۸۸
۱- مرکزیت دمکراتیک..... ۱۸۹
۲- سیستم گزارش، دستورالعمل و نظارت..... ۱۹۳
۳- کلکتیویسم..... ۱۹۷
۴- سیستم جلسات..... ۲۰۰
۵- ابتکار عمل..... ۲۰۲
۶- انتقاد و خودانتقادی..... ۲۰۳
۷- انضباط..... ۲۰۹
۸- مبارزه علیه تاثیرات طبقات غیرپرولتاریا در سازمان..... ۲۱۳

نتیجه..... ۲۲۵

پیشگفتار مترجم

طرح مسئله «شخصیت» در کردستان برای اولین بار بصورت علمی از سوی رهبر ملت کرد، عبدالله اوجلان صورت گرفت. آن هم به شیوه‌ای که هیچ عمل مدرنی در معاصر حتی «روانشناسی شخصیت» نتوانسته در این ابعاد که اوجلان طرح کرده، به تحلیل بود و نبود انسان بپردازد. گذشته از اینکه اثر حاضر دارای ابعاد جامع و جهانی است و می‌تواند برنامه‌ای برای ساختن شخصیت و خودسازی عالی باشد، فروپاشی روانشناسی کلاسیک هم هست. طوری که شخصیتی از مبارز ساخته و پرداخته شده که فراتر از مرزهای احساس و عمل روانشناسی، اعمال فوق‌العاده دارد.

پك ك در کردستان شخصیتی به مبارز می‌بخشد که هیچ طرح روانشناسانه‌ای نمی‌تواند در حوزه علم مدرن آن هم در عرصه عمل، فرد را به عمل مطلوب و سازنده برای ساختن جامعه و جهان وارد. تمامی مشوق‌های روانشناسی برای به تحرك واداشتن فرد در جامعه آن هم فردی سست‌بنیان، زیر سؤال رفته است. اگر هدف اراده بخشیدن به انسان برای گام‌برداری در دنیای پرهیاهو است، آنگاه چه برنامه‌ای برای این شخصیت لازم است که پس از خودسازی به حرکت درآید؟ اینجاست که اوجلان گذشته از تحلیل شخصیت و ارائه شخصیتی خاص از شخص، برنامه راه عمل را هم ارزانی می‌کند. شخصیت‌های ساده، حسابگر و خرابکار در همه جوامع و گروه‌ها می‌توانند بنا به ویژگی‌های خود يك جامعه را به فقیرا برنند و یا بسازند. پك ك بدنیاال خودسازی شخصیت‌ها برای اراده‌مندشدن و آگاه‌شدن است تا وابستگی به دیگری بویژه بیگانه و دشمن بنیان او را از بیخ نابود نکند. همانطور که خود اوجلان گفته «هدف از تحلیل و عمل نه فرد بلکه جامعه و نه اکنون که کل تاریخ است».

در گیرودار این تاریخ پرتلاطم هم کردستان بخاطر پرقدمت‌بودن سرزمین و جامعه، فراتر از دیگر جوامع و سرزمین‌ها تحلیل‌پذیر است. زیرا قدیمی‌ترین تاریخ و شخصیت فرهنگی جهان را داراست. دیروز کردستان با شخصیت تاریخی خود جهان را ساخت ولی امروزه با شخصیت معاصر اما ستم‌دیده‌اش تحت ستم جهان است. اما اوجلان با پارادایم جامعه دموکراتیک اکولوژیک مبتنی بر آزادی زن بسوی تحقق «ملت دموکراتیک» گام‌برمی‌دارد که در آن، شخصیت به اوج رسیده است. شخصیتی که در سال ۱۹۸۳ که اثر حاضر تألیف‌شده، خمیرمایه‌اش شکل گرفته است. در سال ۱۹۸۳ چاپ ترکی اثر حاضر منتشر شد. در آن سال

درحالی که شخصیت و انقلاب شوروی که حاصل انقلاب اکتبر بود روبه فروپاشی نهاد اما درست در همان سالها یعنی سالهای ۹۱ و ۹۲ میلادی کردستان با ایدئولوژی پیشرفته سوسیالیسم علمی از خاکستر خود برخاست و با استنشاق اکسیژن از سوسیالیسم انقلاب اکتبر که در سال ۹۰ به حاشیه رانده شد، جانی تازه به فکر و اندیشه جهان سوسیالیسم و کردستان بخشید: انقلاب سال ۹۱ کردستان با پیشاهنگی آپوچی‌ها. چرا؟ زیرا شخصیت نوینی برای مبارزین سوسیالیست - دموکرات ساخته‌شد که در دنیا نظیر نداشت. در همین سالها بود که شخصیت و سوسیالیسم بطور خارق‌العاده‌ای در پك ك انطباق یافتند. شخصیت گریلا از نابودی سوسیالیسم و سوسیالیسم از نابودی گریلا ممانعت کردند. امروزه جهان انقلاب‌ها به این دو حقیقت همزاد اعتراف می‌کند. زیرا الگوهای خاص سیاست، ایدئولوژی، اجتماع، فرهنگ و هنر هستند و تاریخ در وجود پك ك نهان است.

بدون خودسازی شخصیتی نمی‌توان مبارزی خلق کرد که جوابگوی مبارزه علیه ستم سرمایه‌داری شود. رهبریت مبارزه هم باید شخصیتی باشد که علمی و عملی باشد و سه‌گانه «شخصیت، سوسیالیسم و عمل(سیاست)» را در قالب پارادایم تحقق بخشد. کاری که اوجلان در تحلیل شخصیت و حل مسئله آن کرده، فراتر از توان کل آکادمی‌های جامعه‌بشریت است. به این دلیل که آکادمی‌ها هم تحت تأثیر لیبرالیسم و سرمایه‌داری در انحراف بسر می‌برند و هم محل تئوری‌بافی صرف هستند و شخصیت با عمل محک زده نمی‌شود. تئوری و عمل بصورت دوگانه زنده در شخصیت، مبارزه حقیقی را می‌زاینند که این کار از هر سازمانی برمی‌آید. شخصیت بیمار تاریخ و معاصر را چگونه معالجه کنیم؟ با آموزه‌های حقیقتی که زاده يك حیات واقعی اجتماعی باشد، چیزی که تاکنون در تمام انقلابات جهان صورت تمام و کمال نداشته است. پس جامعه با شخصیت سالم ساخته می‌شود. پیروزی يك انقلاب به شخصیت انقلابی و تکامل انسانی در ذات آن بستگی دارد. بخاطر اینکه ایدئولوژی پك ك همچنان سوسیالیسم است، اشاره به مسائل طبقات پرولتاریا و بورژوازی در چارچوب پارادایم قدیمی چیزی از عظمت این اثر کم نمی‌کند، زیرا کماکان اندیشه اوجلان در پارادایم گذشته و پارادایم نوینش گذار از قالب‌های مارکسیسم - لنینیسم بوده؛ همچنین این يك واقعیت است که چنانچه از اثر حاضر درك می‌شود، پك ك محدود به طبقه پرولتاریا نبوده اما برای اتحاد ستم‌دیدگان پرولتاریا را بعنوان پیشاهنگ مطرح ساخته و پذیرفته است که این بزرگ‌ترین اخلاق‌گرایی ایدئولوژیک است. لذا باید گفت که پارادایم نوین اوجلان مکمل پارادایم گذشته پك ك است و آن را به اوج رسانده. طبقه کارگر و جامعه مکمل یکدیگرند و گریزی از آن نیست. کردستان پیشاهنگ جامعه بدون طبقه با پیشاهنگی طبقات و ملت‌های ستم‌دیده کنونی است.

آکادمی علوم اجتماعی اوجلان

۲۰۱۹۰۳۰۵

پیشگفتار

چرا طرح مسئله شخصیت؟ بدان علت که اهمیت این مسئله نزد جبهه‌های دموکراتیک و انقلابی، چه در ترکیه و چه کردستان، بخوبی درک نگردیده و به انحراف کشیده شده. هستند کسانی که آگاهانه و ناآگاهانه، علت اهمیت‌دهی ما به این موضوع برایشان سؤال‌برانگیز است.

اینکه معضل شخصیت را موضوع بحث ساخته و به نقد کشیده‌ایم، به هیچ‌وجه تصادفی نبوده و به زمان و مکان خاصی محدود نیست. خلق کرد که هزاران سال است تحت فشار استعمار و استثمار قرار گرفته، شخصیتش به حدی رو به فنا رفته که این امر را همچو تمحیل واقعیت‌های تاریخی و معاصر قلمداد نموده است؛ از این رو بدان علت که این مسئله در مرحله به مرحله انقلاب ما همواره به‌عنوان معضلی سازمانی مطرح بوده و انقلاب ما نیز با همه ابهت و شکوه خویش از سوی خلقمان مورد استقبال قرار گرفته، بطورحتم لازم است که از منظر انقلابی، ابعاد این معضل را روشن ساخته و آن را به رشته تحریر درآورد.

ناسازگاری جامعه و خلق کرد با معیارهای اجتماعی معاصر بسیار مشهود است. خلق کرد که صدها سال است تحت فشار و استثمار قرار گرفته و بر آن بخوبی واقف نبوده، به‌فنا رفتن شخصیت خود را به‌مثابه واقعیت تلخ روزگار پذیرفته. بنابراین، انقلاب تنها راهی می‌تواند باشد که خلق از طریق آن حقیقت خود را شناخته و تاریخش را با دستان خود رقم‌زند. اما گام‌برداشت در چنین راهی بدون افشای زوایای سرکوب و استثمار و از میان برداشتن تجملات ساختگی که مانع شناخت خلق از هویتش می‌باشد، امکان‌پذیر نیست. خلق کرد - که در قبال واقعیت‌های عصر ما انگار لال، کور و ناشنواست و فقط زنده است - نمی‌تواند بدون پیشاهنگ و راهنما در مسیر انقلاب گام بردارد. بدین‌خاطر افرادی که پیشاهنگی جامعه، به‌ویژه جامعه کردستان را برعهده می‌گیرند، لازم است ارزش‌های ملی، معیارهای اجتماعی نوین و خصوصیات شخصیتی مبارزه‌گری را به لحاظ خودی و سازمانی در ذهن خویش حک نمایند. کسانی که خود را برخوردار از چنین صفاتی تلقی می‌کنند - یعنی کسانی که خود را شخص و تشکل پیشاهنگ می‌دانند- و همچنین کسانی که نمی‌خواهند آنها را گروهی حیل‌گر که دستاوردهای خلق را به یغما می‌برند قلمداد کنند، بایستی با قابلیت‌های

خود نشان دهند که به‌لحاظ تئوری-عملی چه اهدافی دارند و می‌خواهند چه کاری انجام دهند. تنها راه پایان‌دادن به ازخودبیگانگی در کردستان - که محصول پوچ‌گرایی است- و نیز رفع خطرات برخاسته از روشنفکران بزدل، همین است. به بیان واضح‌تر اگر ما نتوانیم چهره حقیقی شیطان‌صفتانی را که ملکه تلقی می‌شوند افشا سازیم، این‌گونه ناکفایتی‌ها آخرین ضربه را به امیدهای خلقمان که صدها سال است در پرده ابهام قرار گرفته، وارد خواهد ساخت.

ما که ثمره این طرز نگرش و باورداشت هستیم، لازم دیدیم که احساس مسئولیت خویش را در قبال رهایی ملی و جامعه‌مان - مارکسیسم و لنینیسم را بر اساس واقعیت‌های میهن، راهنمای خود قرار داده- با استفاده از تألیف حاضر بجای آوریم؛ همچنین در این تألیف نشان‌دهیم که چگونه می‌خواهیم آن را در حیات فردی-سازمانی خویش بازتاب دهیم. همچنانکه در این نوشته مسیر و یا نمایی از چگونگی رهایی ملی و جامعه‌مان را نشان داده‌ایم، پیشنهادات و طرز نگرش خویش را نیز در این خصوص ارائه داده و همگام با آن صراحتاً هویت خود را مشخص ساخته‌ایم؛ همچنین همزمان با به‌رشته‌تحریر درآوردن مهم‌ترین موضوع عصرمان، بر این باوریم که برای رفع کاستی‌های همه نیروهای انقلابی و ترقی‌خواه، ابزار مهمی خواهد بود.

بر این اساس در این نوشته سعی کرده‌ایم همزمان با تحلیل نوع شخصیت‌های مفید و نیز نوع شخصیت‌های معضل‌ساز- که از شرایط اجتماعی خلقمان نشأت گرفته و ما نیز به این خلق تعلق داریم- از نوع شخصیت‌های معضل‌ساز گذار نموده و جهت فعال‌سازی نقش شخصیت‌های مفید در عصرمان پیشنهاداتی ارائه نماییم.

بر این باوریم که راهکار ما در تحلیل این معضل با روح مارکسیسم - لنینیسم مطابقت داشته و راهکاری صحیح و کارساز خواهد بود. بر اساس این باورداشت خود، همه نیروهای مردمی را فرامی‌خوانیم که در محدوده این حقایق، هویت خویش را ابرازداشته و برای شناخت یکدیگر و ایجاد همبستگی اقدام نمایند.

مقدمه

معضل شخصیتی همراه با بروز انقلاب‌های اجتماعی در تاریخ انسانیت مطرح گردیده است. اکثراً شخصیت مورد بحث قبل از انقلاب‌های اجتماعی، از ویژگی‌های میانه‌رو، ساده و سطحی-که از شرایط اجتماعی در هر مرحله نشأت می‌گیرد- برخوردار است، اما زمانیکه مراحل انقلاب به‌جای جامعه‌ای ایستا آغاز می‌شود، حل معضل شخصیتی در رأس همه برنامه‌ها قرار می‌گیرد.

جامعه قبل از انقلاب از طریق اندیشه‌های فلسفی-دینی که رفته‌رفته قدرتمند گشته و همچنین هنجارهای اخلاقی، سنتی و قوانین محضی که از سوی نهادهای گوناگون ایجاد شده، اداره می‌شد. به‌طور کلی، جامعه تحت حاکمیت نهادهای سیاسی و روئایی که توسط شیوه‌ای از اقتصاد مرسوم و مشروع ایجاد شده، اداره می‌شود. همه این موارد، قوانین و ضوابط تغییرناپذیر و ابدی تلقی شده که در ذهنیت و شخصیت انسانها با توسل به زور و راهکارهای مشروعیت‌بخشی به قوانین، حک و بدین‌ترتیب از سوی فرد و جامعه پذیرفته شده‌اند. دین، فلسفه و اخلاقی که به خدمت نظام موجود درآمده‌اند، همواره در تبلیغات خود از عدم تغییر و تحول در جامعه و دنیا دم می‌زنند. در واقع نقش خلاق فرد و یا نقش اجتماعی فرد به‌علت گستردگی ابعاد این نهادها و مؤسسات، تا آخرین حد محدود گشته. در این وضعیت، فرد تنها یک دندانه ساده چرخه گردان جامعه است. تلاش فرد نه‌تنها در راستای شکست این چرخه [نظام موجود] نیست، بلکه برای چرخش آن تلاش به خرج می‌دهد. حتی فرد به‌عنوان انسان مفید نظام موجود، وظیفه اساسی و مؤثر خود را در عملکرد بدون نقص نظام می‌بیند. اینها ویژگی‌هایی هستند که مهر خود را بر شخصیت زده‌اند. البته واضح است که شخصیت موردنظر ما در اینجا، شخصیتی ساده و ... می‌باشد. به‌طور کلی این تابلویی از شخصیت مورد قبول نظام موجود است.

واضح است معیارهایی که در ساختار جامعه و شخصیت نمود یافته، همیشگی نیستند. یعنی زمانیکه مناسبات تولیدی، مانع‌ساز نیروهای تولید در حال اوج می‌گردند، دولت نیز به‌عنوان یک نهاد روبنا متحجر گردیده و از حرکت بازمی‌ایستد، لذا شرایط عینی انقلاب نمود یافته و به‌طور کلی مراحل انقلابی در جامعه نیز آغاز می‌گردد. همزمان با چنین تحولی، گذار از بسیاری از مکانیسم‌های روبنا و زیربنا که جامعه قبلی را به‌کار می‌انداختند، مطرح می‌شود. نمود این بحران در جامعه با گذشت زمان عمیق‌تر گشته و موجبات تجزیه و اضمحلال نهادهای موجود را فراهم می‌سازد. این در عین حال به‌معنای رفع فشار و سرکوب جامعه بر فرد و خردشدن چرخه‌هایی است که فرد را به احاطه درآورده است. بدین ترتیب فرد تا حدودی به زمینه‌ای آزادانه جهت پیشرفت خویش دست می‌یابد. البته نکته جالب‌توجه در اینجا آن است که فرد شخصاً مسبب خردشدن چرخه نیست بلکه این نهادهای موجود هستند که بستر مناسبی جهت نمود شرایط عینی ایفای نقش فرد را مهیا می‌سازند.

وقتی جامعه مرحله بحرانی را طی می‌کند، شخصیت [فرد] نیز جامعه را در این مرحله بحرانی همراهی می‌کند. دیگر فرد از این لحظه به بعد، انسانی معترض است. به مقابله با همه نهادهای روبنا و زیربنا، نظام فکری و روابط و ضوابط جامعه پیشین برمی‌خیزد. وظیفه

اصلی در گذار از جامعه قبلی و ایجاد جامعه‌ای نوین برعهده افراد متعلق به این جامعه است. به همین دلیل در این‌باره، تنها کار فرد آن است که شرایط موجود را به‌خوبی ارزیابی نموده، خود را از تأثیرات شدید چرخه‌های نظام که همراه با ضعف‌های موجود در زیربنا و روبنا وی را احاطه نموده، رهایی بخشد و به میزان کسب آزادی، گذشته را در ابعاد گسترده‌ای مورد انتقاد قرار دهد و در ایجاد آینده‌ای بهتر تلاش نماید. انتقاد از گذشته، همچنانکه رویدادی انتزاعی نیست که افراد را دربرنگیرد، ایجاد جامعه نوین نیز رویدادی نیست که با موجودات مجرد و تنها از سوی اندیشه‌ها تحقق یابد. ایجاد یک جامعه نوین تنها با ملموس نمودن این موارد در شخص افراد و تشکلاتی که از سوی این افراد ایجاد می‌شود، تحقق می‌یابد. این مراحل، مراحل تاریخ‌ساز هستند که فرد شانس ایفای نقش خود را به‌معنای واقعی کلمه در جهت پیشبرد جامعه یافته و می‌تواند مهر خود را بر پیشرفت‌های عصر بزند.

نقش فرد در هیچ یک از تحولات اجتماعی تا این حد تعیین‌کننده نیست. طوریکه اگر افراد در این لحظات تاریخی بتوانند با استفاده از قابلیت‌ها، توان و بزرگی توقعات مرحله را برآورده سازند و به‌معنای واقعی کلمه در مسیر پیشرفت‌ها جای گیرند، تحولات با شتاب هرچه بیشتری به‌وقوع می‌پیوندد و اگر درچنین وضعیتی افراد توان لازم را نداشته و نقش خود را ایفا نمایند مانع از تحولات گشته و سیر پیشرفت‌های تاریخی را فلج خواهند کرد. نکته‌ای که در اینجا بایستی خاطرنشان کرد این است که پروسه انتقادی کارا از گذشته و برمبنای آن، ایجاد آینده‌ای امیدبخش، مرحله‌ای نیست که به‌طور ناگهانی رخ داده باشد، بلکه قبل از هرچیز همزمان با پراکندگی و ازهم‌گسیختگی جامعه نوعی از پیوند نوین نمود یافته که رفته‌رفته مرحله صفاآرایی‌های نوین در جامعه آغاز می‌گردد. همه اقشار جامعه با گذار از ایستایی جامعه قبلی به مراحل بحرانی وارد می‌شوند و جهت‌دهی و تأثیرات بر اقشار نامبرده، مراحل بحرانی جداگانه‌ای خواهد داشت. همه افراد این جامعه به‌نوعی تحت تأثیر مراحل بحرانی قرار گرفته و بنا به موقعیت‌شان در قبال نیروهای تولید، در جستجوی راه‌برون‌رفت از بحران با راهکارهای گوناگون هستند. در این مراحل شخصیت‌های [افراد] را می‌توان به سه گروه اساسی تقسیم کرد:

اولین تیپ شخصیتی که در این مراحل بحرانی در افراد شکل می‌گیرد، تیپ شخصیتی است که محافظه‌کارانه به گذشته وابسته بوده و درصدد حفظ آن است. به‌ویژه این تیپ وابسته به طبقه سلطه‌گر نظام بوده و تداوم حیاتش را در حفظ نظام موجود می‌بیند؛ همچنین این را که دیگر به‌لحاظ شرایط تاریخی، زمان گذار از نظام موجود و فروپاشی آن فرارسیده، هضم نمی‌کند و در تلاش است به هر طریقی که شده نظام موجود را حفظ کند و گویی جریان تاریخ را از حرکت بازمی‌دارد. در حسرت جریان امور و پیاده‌سازی قواعد و ضوابط همچون سابق و حفظ شکل قبلی زندگی به‌سر می‌برد. درحالی‌که تحولات اجتماعی به مرحله‌ای رسیده که در جهت عکس آرزوهای وی پیش‌می‌رود؛ دیگر در بحران موجود، این، ویژگی‌های مشخص و اساسی هستند که در چنین روزی حاکم بوده و هیچ امکانی برای ابقای ساختار قبلی قائل نیستند. زیرا در بسیاری از موارد از نظام سابق گذار شده و گذشته از آنکه نمی‌تواند خدمتی به تحولات موجود بکند، از توانایی حفظ زندگی روزانه خود به‌دور است. این واقعیت باعث می‌شود که تیپ مورد بحث ما تا آخرین حد بدون دفاع بماند؛ همچنین

خوبی برخوردارند، روزبه‌روز مرتجع گشته و هم‌پیمان تشکلات و نمایندگان طبقه سرکوبگر می‌شوند. اما قشر محروم‌تر که تا حدودی مورد سرکوب واقع شده‌اند برای آنکه در جامعه نوین مکان مساعدی به خود اختصاص دهند لازم می‌بینند که به نمایندگان و سازمانی که پیشاهنگی ایجاد جامعه‌ای نوین را برعهده دارند، وفادار به‌مانند بدین شکل دسته‌ای از آنها عنوان کهنه‌پرستی و ارتجاع به خود گرفته و دسته‌ای دیگر که تحت تأثیر رهبری و شخصیت قشر ترقی‌خواه قرار گرفته‌اند، نوگرایان تلقی می‌شوند.

این تیپ شخصیتی که خود را مرکز دنیا قلمداد می‌کند، در واقع نه توانایی این را دارد که از تأثیرات هردو قشر سرکوبگر و سرکوب‌شونده رهایی یابد و نه تلاشی جدی در کنار هردو قشر جهت برون‌رفت از بحران به خرج می‌دهد. لذا از ویژگی‌های شخصیتی منفعت‌طلب، بی‌ثبات و شاید برخوردار است. در دوره انقلاب همواره نه کاملاً متمایل به سرکوبگران و نه سرکوب‌شوندگان است. در دوره‌هایی که نیروهای انقلابی هنوز ضعیف هستند هویتی کهنه‌پرستانه به‌تمام معنا دارند. اما وقتی نیروهای انقلابی به آلت‌رناتیوی برای نظام قدرت مبدل می‌گردند خود را انقلاب‌گری پراشتیاق نشان می‌دهند. همه هم‌وغم وی آن است که در جامعه آینده جایی به خود اختصاص دهد. البته این کار و تلاش‌ها را برمبنای توان، قابلیت و سطح مبارزه خویش انجام می‌دهد و همواره در این راه به بازی‌هایش [جستجوی متفقی برای خود] اطمینان دارد. بر این اساس نیز بی‌نهایت سازشکار بوده و با حساب و کتاب برخورد می‌کند. نمی‌خواهد خود را زیاد به دردمند اندازد. از دیگر ویژگی‌های بارز این تیپ شخصیتی این است که به خودی‌خود از توان ایفای نقش پیشاهنگی جهت ایجاد جامعه نوین، گسترش ابعاد مبارزه و پیوستن به شکلی از صف‌آرایی جامعه برخوردار نیست. امروزه، این تیپ شخصیتی را می‌توان به شکلی ملموس در شخص خرده‌بورژوا دید که انگلس عدم اعتماد به این قشر را با چنین جملاتی بیان می‌دارد: «مگر بعد از پیروزی انقلاب بتوان به اینها اعتماد کرد. و در آن زمان پیروزی را در میکده‌ها فریاد می‌زنند». همچنین می‌توان چیز دیگری از انگلس یاد گرفت که در جهت درک پایگاه اجتماعی این طبقه و عملکرد سیاسی آن مؤثر واقع خواهد شد:

«این طبقه (خرده‌بورژوا) نقش تفکیک و مرز میان طبقه سرمایه‌داران بزرگ، صاحبان صنایع و بازرگانان- یعنی بورژوازی- با طبقه کارگر را بازی می‌کند. همواره در آرزوی رسیدن به موقعیت بورژواست اما با کوچک‌ترین بدشانسی، افراد این طبقه به موقعیت طبقه پرولیتار نزول می‌کنند... همواره با امید به اینکه به صفوف طبقه سرمایه‌داران بزرگ می‌پیوندند و همچنین با ترس از اینکه به موقعیت پرولتاریا و یا حتی محرومین سقوط کند، در حرکت بوده و در مدیریت امور سیاسی، جایی به خود اختصاص می‌دهد. با این امید که قبل از هرچیز به منافع خود فکر کنند و ترس از این احتمال که متقاضیان (مشتری) خود را از دست بدهد و همچنین نفرت حکومت را برانگیزد، در تردید به‌سر می‌برد. این طبقه که ثروتش را با هزار ترفند به چنگ آورده، در باورداشت خود بی‌نهایت بی‌ثبات است. این طبقه که تحت حاکمیت نظامی فئودالی و موناشرسی سر تعظیم فرود می‌آورد، در زمان ارتقای بورژوازی، گرایش لیبرالیسم در وی شکل می‌گیرد. در زمان به قدرت رسیدن بورژوازی، درد دشوار دموکراتیزه‌بودن را تحمل می‌کند. اما وقتی طبقه زیرین یعنی پرولتاریا جنبشی نوین

این واقعیت نشان‌دهنده بی‌کفایتی، به بن‌بست رسیدن، رو به فنا رفتن و میزان تأثیر تیپ شخصیتی ما در مرحله می‌باشد.

به‌طور کلی این قشر از جامعه در دوره‌هایی که نشانه‌های آغازین بحران در جامعه نمود می‌یابد، به‌شکل وسیعی ظهور می‌کنند. بدیهی است که این نوع از شخصیت، شخصیتی نیست که بازتاب‌دهنده و سمبل پیشرفت‌های اجتماعی باشد، بلکه برعکس آن، شخصیتی است که به‌علت وابستگی بیش‌ازحد به جامعه قبلی در حال پیشرفت، به شخصیتی محافظه‌کار مبدل شده. این تیپ شخصیتی، در دوره‌ای که جامعه قبلی و اربابان آن رو به فرسایش نهاده‌اند، بحران عمیق شده و بنابراین زایش جامعه‌ای نوین گریزناپذیرست، سعی می‌کند در قبال پیشرفت تاریخ، نقش شخصیتی محافظه‌کار و عقب‌مانده را بازی کند. به‌علت چنین نقشی که این شخصیت‌ها برعهده می‌گیرند، عنوان محافظه‌کار و عقب‌مانده کاملاً لایق آنان است.

این نوع شخصیت‌ها که تداوم حیات و موجودیت آنها وابسته به شرایط پوسیده نظام قبلی است، به اقتضای موقعیت‌شان دشمن همه و هرچیزی هستند که در راستای تحولات اقدام نمایند. به همین دلیل علیه همه افراد، نهادها و اندیشه‌هایی که به [ظهور جامعه‌ای] نوین خدمت می‌کنند، مبارزه‌ای بی‌امان به‌راه می‌اندازند. این تیپ شخصیت‌ها وقتی پایه‌های نظام قبلی که وابسته آنند رو به فروپاشی رفته و پا در هوا می‌ماند، چنان متجاوز می‌گردند که از اینکه جنگ را به سطح وحشتناک بکشاند هیچ ابایی ندارند. شخصیت انقلابی و مبارز نماد [جامعه] نوین نیز ناگزیر است در حین فروپاشی جامعه قدیمی و ایجاد جامعه‌ای نوین، مبارزه‌ای مستمر علیه این شخصیت محافظه‌کار انجام دهد و در این راه ثابت قدم باشد. شخصیت انقلابی، تنها با انحطاط چنین شخصیتی موفقیت در ایجاد جامعه‌ای نوین را کسب خواهد کرد.

دومین تیپ شخصیتی در دوره‌های بحرانی، افرادی هستند که ابراز وجود خویش را در طبقات میانی جامعه می‌یابند. اینها در کاتاکوری افراد سرکوبگر و سرکوب‌شونده جای نمی‌گیرند. این دسته از شخصیت‌ها که صاحب ملک و مال ناچیزی هستند تا درجه‌ای بخاطر نظام موجود متضرر گشته که آرزوهایش جهت افزایش امکانات مادی و رسیدن به موقعیت بهتر در جامعه به حد کافی تحقق نیافته است. در نتیجه این نیز وابستگی‌اش به نظام ناگسستنی نیست اما به‌علت واهمه‌شان از [پیوستن به] قشر انقلابی، شخصیتی انقلابی پایدار به خود نمی‌گیرند. تحت تأثیر بحران جامعه قرار گرفته، [معیارهای] جامعه قبلی را نمی‌پذیرند و در ابداع چیزهای نوین نیز ناتوان هستند. هرچند ابعاد سیاست سرکوب و استعمار در قبال این قشر- که گفتم از طبقات میانی تشکیل می‌شود- همانند طبقات سرکوب‌شونده گسترده نباشد، اما در دوره‌های بحرانی که طبقات سرکوبگر و سرکوب‌شونده جامعه قبلی رو به نیستی می‌روند، حیات این طبقات میانی نیز با خطراتی مواجه می‌گردد. این وضعیت، آنها را به‌سوی جستجوی راه برون‌رفت از بحران سوق می‌دهد. بدان علت که این طبقات میانی از ساختاری هموزن برخوردار نبوده و برای برون‌رفت از بحران از نیروی ذاتی و قابلیت کافی برخوردار نیستند و در جهت جستجوی راه برون‌رفت از بحران، با نیروهای جداگانه پیمان می‌بندند. به‌ویژه دسته‌ای [از آنها] که از اوضاع مالی نسبتاً

می‌سازد، بار دیگر وحشت‌زده به دردهای تکراریش دچار می‌شود».

سومین تیپ شخصیتی که در دوره‌های بحرانی نمود می‌یابد، متشکل از افرادی است که می‌توانند تغییرات جامعه را درک نمایند، فرمول جامعه نوین را بر مبنای انتقاد رادیکال از جامعه ارائه و این را به صورت کاملاً آشکار نشان دهند و در مسیر پیشرفتی شاداب و هیجان‌آور و مملو از انگیزه‌های حفاظت از جامعه آینده در نوع رهبریت خود، قرار گیرد. این تیپ شخصیتی در آغوش جامعه قبلی رشد نموده اما موجودیت خود را در جامعه نوین که نماینده افشار سرکوب شده است، ابراز می‌دارد. این تیپ شخصیتی که بر مبنای واکنش نسبت به نهادها، ایدئولوژی، سیاست‌ها، آداب و رسوم و سنن جامعه قبلی شکل می‌گیرد، بر حسب سرشت خود که انقلابی‌گر و مترقی‌خواه است، در مقابل افراد مانع تحولات و نیز تلاش‌های جامعه‌ای که وی را به زور خارج از معیارهای معاصر قرار می‌دهد، به‌پا خاسته و جهت ابراز موجودیت خویش به معیارهای معاصر دست می‌یابد. نقش انقلابی‌گری، همه اندیشه‌ها و رفتارهایش را در شخصیتش به شکلی ملموس بازتاب داده و بر این اساس، هر چند وظایفی که برعهده گرفته دشوار هستند اما متناسب با روح و اصالت وظایفش، شخصیتی متعالی در وی شکل می‌گیرد. در حالیکه در مقابل هر چیز فرسوده متعلق به گذشته قرار دارد و دیگر ناگزیر به دورانداختن آن است، نفرت و کینه خود را در قالب شخصیتی نابودگر ابراز می‌دارد. بخاطر اینکه نماینده نوسازی است، شخصیتی خلاق نیز هست. وظایف دشواری که برعهده گرفته به وی اراده‌ای پولادین، عزمی راسخ و مصمم بخشیده و به سبب نمایندگی منافع جامعه، از اعتماد به نفس و جسارت برخوردار است. طوریکه [همه اینها] این طبقه جدید را به طبقه‌ای پیشاهنگ مبدل می‌سازد که توانایی ایفای نقش‌های ترقی‌خواهانه و ویژگی‌های پیش‌برنده را داشته باشد.

شخصیت انقلابی که وظیفه فروپاشی جامعه قبلی و ایجاد جامعه‌ای نوین بجای آن را برعهده دارد، کار خویش را با انتقاد شدید از روبنا و زیربنای جامعه گذشته آغاز نموده و تغییرات این جامعه را گزیرناپذیر می‌داند. اما بدین نیز کفایت نکرده و فرمولاسیون جامعه آینده را در سطح اندیشه ارائه می‌دهد. این اندیشه‌ها به شکل جداگانه‌تر [از گذشته]، نمایانگر چگونگی رسیدن به جامعه آینده و تشکلات آن است. همراه با این، عصر اندیشه و به‌طور خلاصه نوگرایی در اندیشه و دوره "رنسانس" آغاز می‌گردد. این دوره نوسازی تأثیراتش را بر عرصه‌های هنری، فرهنگی و شیوه زندگی و هنجارها نیرومند می‌سازد و از این لحظه به بعد، دیگر به سطحی می‌رسد که در آغوش جامعه قبلی نمی‌تواند رشد نماید. قشر انقلابی که سازماندهی‌های ذاتی خود را بر مبنای ایدئولوژی خویش پیش می‌برد، توان سیاسی کسب نموده و به شکلی آگاهانه و سازماندهی‌شده علیه جامعه قبلی واکنش داشته و نیروی عملیاتی خود را گسترش می‌دهد. رفته‌رفته به چنان نقطه‌ای می‌رسد که فعالیت‌های آگاهانه و سازماندهی‌شده‌اش را با رویدادی خشونت‌بار - که به آن انقلاب می‌گوییم - به نتیجه رسانده و ضربه نهایی را به جامعه قبلی وارد می‌سازد طوریکه شکل اجتماعی بویژه شکل سیاسی در روبنا را تحمیل می‌نماید. بعد از پیروزی انقلاب، کار ایجاد جامعه نوین را بار دیگر از نقطه‌ای جدید آغاز می‌کند. یعنی اینکه در این شیوه، یعنی شیوه انقلابی‌گری، راه برون‌رفت از بحران وجود دارد.

بانیان اندیشه‌های جوامع نوین، شخصیت‌هایی - که اینها در قالب فیلسوفان بزرگ، عالمان بزرگ دینی و اندیشمندان بزرگ ظهور می‌کنند - هستند که در آغوش جامعه قبلی رشد نموده‌اند اما در دوره‌ای که زوایا و اشکال جامعه نوین خود را نشان می‌دهند، ظهور می‌کنند. البته در این دوره‌ها، در کنار این نوع شخصیت‌ها، انسان‌های بزرگ اهل عمل، فرماندهان نظامی، و انسان‌های فاضلی که مبانی اخلاق جدید را پیشنهاد می‌کنند نیز تعیین‌کننده هستند. عظمت این شخصیت‌ها نیز با ملموس نمودن عظمت جامعه نوین در وجودشان بستگی دارد. این شخصیت‌ها نیز به تناسب سیر نزولی جامعه قبلی و سیر صعودی جامعه نوین، رشد می‌کنند. اینها را انسان‌ها و شخصیت‌های بزرگ نامگذاری می‌کنیم. چرا که اندیشه و رفتارهایشان، هم برای صدها سال آینده مؤثر خواهد بود و هم فراتر از آن نقشی بارز در مرحله‌ای که در آن به سر می‌برند به عهده می‌گیرند.

در دوره‌هایی که تاریخ زیرورو می‌گردد، به چنین شخصیت‌های بی‌ظنیری نیاز هست. اینها شخصیت‌هایی هستند که نقش تعیین‌کننده خود را در این مراحل ایفا می‌کنند. اگر این شخصیت‌ها در این مراحل نقش واقعی ایفا ننمایند و مهر خود را بر پیشرفت تاریخی نزنند، ایجاد جامعه آینده امکان‌ناپذیر خواهد شد. البته که ایفای چنین نقشی چندان سهل و آسان نبوده و در حین آنکه شخصیت‌ها وظایف خود را بجا می‌آورند، احتمال وقوع رویدادهای دراماتیک نیز وجود دارد. روزهای مملو از اضطراب، گرسنگی و شکنجه، درد و آلم، روزهای خوشایند و تردیدآمیز به صورت متداخل سپری می‌شوند. همچنین روزهای شکست و پیروزی پشت‌سر هم می‌آیند. بازتاب همه این روزهای متلاطم تاریخی در حیات فردی نیز دیده می‌شود.

بدیهی است که این شخصیت‌ها خصوصیات جامعه آینده شاید [این جامعه] در اعصار بعدی نمود یابد. در شخص خود بازتاب می‌دهند. جنبه دراماتیک بودن حیاتشان، نیز از این مورد نشأت می‌گیرد. حل معضل را که شاید صدها سال به طول بیانجامد در شخصیت خویش متبلور ساخته و در راستای آن تلاش می‌کنند؛ همچنین با تغییراتی نسبی در تلاشند که اندیشه، سازمان و شیوه‌های عملیاتی را که در جامعه نوین حاکم می‌گردد، به تصویر بکشند. البته که در اینباره ناگزیرند صد درصد نقش تاریخی خود را به جای آورده و موفقیت لازمه را کسب نمایند. یا به موفقیت می‌رسند یا با شکست مواجه می‌گردند. نمی‌توان از این شخصیت‌ها به‌عنوان میانه‌رو تعبیر نمود. به‌همین دلیل حیات آنها را به نوعی دراماتیک تعبیر می‌کنیم.

این شخصیت‌ها همچنانکه قبل از هر چیز تضاد و کشمکش که میان افراد متعلق به طبقات جدید جامعه صورت می‌گیرد را در وجود خود حل می‌کنند، به همین شکل، کشمکش و تضاد میان برخی از اینها با طبقات به‌جامانده از جامعه قبلی به راحتی دیده می‌شود. بنابراین، این مهم در عین حال که نقطه تقاطع و تضادشان است، پل تحول کهنه به تازه می‌باشد. [میان سه نوع از شخصیت] یعنی شخصیت‌های محافظه‌کار، طبقات میانی که خود را مرکز دنیا تصور می‌کنند و شخصیت‌هایی که آینده را پیش‌بینی می‌نمایند، کشمکش و درگیری صورت می‌پذیرد. چنانکه انگار انقلاب اجتماعی را در شخصیت خود متبلور می‌سازند. قبل از هر چیز در عرصه فکری و بعد از آن نیز در عرصه سازماندهی و عملیاتی به مبارزه

گسترده‌ای می‌پردازند. طبیعی است که در این مبارزه، استراتژی‌ها و تاکتیک‌های گوناگونی بکار گرفته می‌شوند.

تاریخ آکنده از چنین نمونه‌های بارز جنگ می‌باشد. تضاد بزرگ فکری در یونان باستان در مرحله‌ای که از جامعه کمونال به جامعه برده‌داری پامی‌گذار، بسیار مشهود است. به‌همان شیوه تضاد میان دین و فلسفه و جنگ مابین بت‌پرستان دین قبلی و بت‌شکنان دین جدید بسیار به سختی سپری می‌شود. به‌عنوان مثال، مبارزه‌ای که در دوره برده‌داری یونان میان فلسفه ایده‌آلیسم و ماتریالیسم در جریان است را می‌توان در تضاد با نظریات دموکریتوس، فیلسوف ماتریالیست و افلاطون، فیلسوف ایده‌آلیست مشاهده کرد. این درگیری و کشمکش که میان محافظین نظام قبلی و نمایندگان جامعه نوین در جریان است در هر عرصه‌ای، به‌ویژه در عرصه هنر صورت می‌گیرد. تحول جامعه قبلی به جامعه جدید، بدون درد و آلام به‌وقوع نمی‌پیوندد. همچنانکه در فوق بدان اشاره نمودیم جامعه نوین در نتیجه کشمکش و درگیری فشرده بعد از دردها و اضطراب‌ها حاکم می‌گردد. در مرحله‌ای که این مبارزه در حال انجام است، محاسبه کهنه‌پرستان بی‌رحمانه صورت گرفته و کسانی که بر تداوم جامعه قبلی اصرار می‌ورزند، کشته و حتی مجسمه‌هایشان شکسته می‌شود. در تاریخ نمونه‌های بارزی در این خصوص وجود دارد. در دوره برده‌داری در یونان و روم و در دوره فتودالی وقتی که اسلام در عربستان حاکم می‌گردد، بت‌ها و تندیس‌ها شکسته و کسانی که درصدد حفظ و تداوم نظام قبلی بوده‌اند، کشته می‌شوند و جنگی خونین با آنها رومی‌دهد. از دیگر نمونه‌های بارز تاریخ می‌توان به گستردگی ایجاد اسلام توسط محمد که مبارزه‌ای درمقابل بت‌پرستان به راه انداخت، همچنین در تاریخ خلقمان تحت رهبری کاوه آهنگر نابودی ضحاک و فروپاشی سلطنت وی و عصیان حضرت ابراهیم درمقابل نمرد و شکستن بت‌هایش، اشاره نمود. این لحظات تاریخی تشدید تضادها و کشمکش مابین نظام قبلی و نظام نوین را نشان دادند که در نتیجه فرسودگی ساختار قبلی به‌سرعت رو به انحطاط بودند.

علی‌رغم آنکه نظام‌های قبلی طی این مبارزه مورد محاسبه قرار گرفتند اما هنوز يك نظام نوین واقعی ایجاد نشده‌است. این نظام تنها زوایای خود را نشان داده است. مسلماً چه در طبیعت و چه در جامعه، اگر تضاد در زندگی وجود نداشته باشد، هیچ‌گونه پیشرفتی در آن ایجاد نمی‌شود. بدین دلیل در مراحل انقلابی، ایجاد جامعه‌ای نوین با قدرتی بزرگ و مبارزه‌ای گسترده امکان‌پذیر است. در این معنا، فروپاشی صرف جامعه قبلی به معنی ایجاد جامعه نوین نیست. در اوان کار، تخریب نظام قبلی نقشی اساسی را در تحول ایفا می‌نماید، اما بایستی بدانیم که برخی از انقلابها تنها به مرحله فروپاشی نظام بسنده کرده و به مرحله بعدی گذار نکرده‌اند و در آن نقطه بازممانده‌اند. به عبارت دیگر، این انقلاب‌ها اگر جنبه‌ای از انقلاب را به انجام رسانده باشند، در به‌جای‌آوری جنبه‌های دیگر سهل‌انگارند، در ازای تخریب نظام قبلی، نظام نوین را ایجاد نکرده‌اند. در طول تاریخ، اشخاص و سازمان‌های بسیاری، نظام قدیمی را به زوال و انحطاط کشاندند اما بدان علت که جنبه سازندگی خود را قوت نبخشیدند تنها برای مرحله‌ای کوتاه نقشی به‌عهده گرفتند. حال آنکه می‌توانستند موفقیت و پیروزی کسب نموده و قدرت ایجاد نظامی نوین را از خود نشان دهند. به اندازه‌ای که قابلیت به انحطاط کشاندن نظام قدیمی را از خود نشان می‌دهد ناگزیرند جنبه

سازندگی خود را جهت ایجاد نظام نوین نمایان سازد. کسانی که به تخریب نظام قدیمی اقدام می‌کنند بایستی همچو هنرمندانی باشند که اثر هنری تازه‌ای ابداع می‌نمایند.

در ایجاد يك نظام جدید، بسیاری معیارها و مفاهیم متفاوت با معیارها و مفاهیم نظام قدیمی ضرورت دارد. دیگر به برنامه‌ها و تاکتیک‌های نظام قبلی احتیاجی مانده و بجای آنها، برنامه‌ها و تاکتیک‌های نوین ضروری دیده می‌شود. اگر همان شخصیت‌ها و سازمان‌ها این دو مورد را نیز انجام دهند، تحولی بی‌نهایت دردناک و سخت روی خواهد داد. پیشرفت در سطح شخصیتی و سازمانی از این جنبه دردناک بوده و آکنده از رویدادهای دراماتیک است. شکل‌گیری جامعه نوین را می‌توان به رشد و نموی يك درخت که ده‌ها سال به طول می‌انجامد و یا شکوفایی غنچه گل تشبیه نمود؛ البته بدیهی است که رشد و نمو جامعه انسانی رویدادی بزرگتر و گسترده‌تر از آنها است.

معضل اساسی شخصیت‌ها و سازمان‌هایی که در مراحل مشخص تاریخی، نقش تعیین‌کننده دارند، بازتاب‌دادن ایجاد يك جامعه سالم در وجود خویش است. بدین دلیل در مورد این شخصیت‌ها و سازمان‌ها می‌گویند که همچو فولاد آبدیده، میان چکش و سندان آهنگری کوبیده می‌شوند. شخص با معیارهای معمولی نمی‌تواند به خلق جامعه‌ای نوین اقدام نماید، بلکه ناگزیرست مطابق معیارهای روح شکوهمند بسط و گسترش دهد. اندیشه، اثار و شجاعت معمولی نمی‌تواند در ابداع چیز نو مؤثر واقع شود. زیرا شخص ناگزیر است که صدها سال از آینده را در قالب مدت زمانی کوتاه در وجود خود بازتاب دهد که با معیارهای معمولی چنین نیرویی کسب نمی‌شود.

اینجاست که شخصیت‌ها دردهای بزرگ، دغدغه‌ها و درام‌های زیادی را در شخص خود تجربه می‌کنند. آیا جامعه‌ای جدید را خلق می‌نمایند یا نه و یا وظایفشان را با موفقیت بجای می‌آورند یا برعکس آن؟ شخصیت‌هایی که اعتمادبه‌نفس نداشته و پاسخ مثبتی به این پرسشات ندهند، در این مراحل نقش انسانی مخرب، اپورتونیست و خیانتکار به اهداف و نیز پریشان‌احوال را ایفا می‌کنند. البته کسانی که به چنین وضعیتی گرفتار می‌شوند، شخصیت‌های بزرگ نیستند بلکه انسان‌های معمولی‌اند. چه در نظام قبلی و چه نظام نوین پرورش یافته باشند، میلیونها انسان وجود دارند که از چنین معیارهایی برخوردارند. بنابراین این شخصیت‌ها از شخصیتی تعیین‌کننده و حلال مشکلات محرومند. البته در چنین وضعیتی ضرورت ایفای نقش چنین شخصیت‌هایی در این مرحله تاریخی از میان برداشته نشده بلکه به‌تمامی عکس آن، وجود وی درمقابل این نوع دغدغه‌ها و پریشان‌احوالی‌ها ضروری است.

شخص زمانی که معیارهای معمولی را نپسندد و از معیارهای مرسوم گذار نماید، می‌تواند به مرتبه يك اندیشمند، هنرمند، اخلاق‌گرا، سازماندهنده و عمل‌گرای بزرگ برسد. بدین ترتیب، بزرگی و عظمت وی بیشتر عمق می‌یابد. اما باز هم باید گفت که این بزرگی عاری از محدودیت نیست. این نوع جامعه آینده است که میزان بزرگی شخص را تعیین می‌کند؛ بطور خلاصه هر اندازه جامعه آینده با عظمت باشد، بزرگی فرد نیز با همان معیار سنجیده می‌شود. این شخصیت چه از میان نیروهای تولیدگر، چه از درون روابط تولید و چه روابط رونیای سیاسی برخاسته باشد، با تضادهایی منفی و مثبت در آغوش جامعه نوین روبرو شده

رهبر قبیله، عشیره، خلق و یا ملت هستند، همراه با آنها به یاد آورده می‌شوند. خلاصه، اشخاص حالتی مجرد از قوم، خلق و یا طبقه‌شان به خود نمی‌گیرند بلکه کاملاً عکس آن، وجود خود را در خلقشان می‌بینند.

در کنار شخصیت‌های مفید و مؤثر که در دوره‌های بحرانی و انقلاب ظهور می‌کنند، شخصیت‌های مشکل‌ساز نیز دیده می‌شود. در کنار رشد شخصیت‌ها و خلق‌های بزرگ، اشخاص حقیر نیز سربرمی‌آورند که این بی‌شخصیتی ناشی از عدم ایفای نقش‌شان در مراحل تاریخی است. این افراد در مراحل از تاریخ شاهد فروپاشی نظام قبلی و نیز عدم حفظ معیارهای شخصیتی از سوی نظام هستند، اما بدان علت که در شخصیت انقلابی و تحلیل‌گر نظام نوین ادغام نشده‌اند در وضعیت بی‌شخصیتی درمی‌افتند. این تیپ اشخاص حتی اگر بخواهند معیارهای شخصیت مرحله نوین را کسب نمایند به موفقیت نائل نگشته و شکست آنها در قبال پیشرفت‌ها گریزناپذیرست. همچنانکه در سطور فوق بدان اشاره نمودیم، افراد، وقتی مسئولیت تاریخی خود را بر عهده گرفته و بجای آورند، نوعی از شخصیت نوین را کسب می‌کنند. اما بدیهی است افرادی که خود را از شخصیتی تحلیل‌گر، متفکر، سازمانی، عمل‌گرا و نیروی پیروزی محروم گردانیده‌اند از شخصیت مذکور فاصله گرفته و در تاریخ فردی بی‌شخصیت شناخته می‌شوند. خلاصه در طول تاریخ همانطور که شاهد ظهور شخصیت‌های بزرگ و عظیم هستیم، چنان افراد نفرت‌برانگیز و بینهایت بی‌شخصیتی نیز سربرمی‌آورند.

فرد با این ساختار شخصیتی خود به حالت سادگی، حقیری، ناتوانی و ناشناس گرفتار و در دوره‌های بحرانی غوطه‌ور می‌شود و به هیچ‌وجه راه برون‌رفت را پیدا نمی‌کند. بیچارگی، وی را بسوی شخصیتی شکست‌خورده می‌کشاند. اما این شکست به‌نوعی نیست که به شیوه‌ای مناسب هدایتگر وی در جهت پیروزی و خلق چیزهای نوین باشد بلکه عکس آن نوعی از شکست است که به شیوه‌ای نامناسب و غیرعلمی به هر چیز حمله‌ور شده و درمقابل آن واکنش نشان می‌دهد. در برخی از مواقع این تیپ شخصیتی "هرج‌ومرج‌طلب" عنوان می‌گردد. نه معیار زندگی قبلی و نه معیار زندگی نوین را می‌پسندد؛ این افراد بی‌قاعده، همچو افراد یاغی و گردن‌کلفت با این ساختار خود جامعه را به هرج‌ومرج می‌کشاند. این وضعیت همچنانکه در میان افراد وجود دارد، می‌توان آنرا در میان اقوام و عشایر نیز دید. این تیپ عشایر و اقوام بالای جان جامعه شده و به آن حمله‌ور شده و آن را از بین می‌برند طوری‌که انسان‌ها را نیز دسته‌جمعی به‌سوی کشتار می‌کشاند. گذشته از اینکه سازنده نیستند ساختار موجود جامعه قبلی را نیز منجمد ساخته و فلج می‌کنند. بدین ترتیب به مانع بزرگ تحولات مبدل می‌گردند. این اقوام و عشایر کاملاً حالتی دیوانه‌وار به خود گرفته و فاصله با حقیقت و گسست از آن در شخص وی حاکم است.

در طول تاریخ و در مراحل بحرانی چنین افراد بی‌شخصیتی در سطح گسترده‌ای و در انواع گوناگون نمود می‌یابند. اگر این تیپ‌ها در این دوره‌های بحرانی حاکمیت خود را بر یک جامعه مشخص ایجاد نمایند، حیات آن جامعه و خلقش نوع خطرناکی از فروپاشی را تجربه می‌کند. علاوه بر این، اگر اینها بی‌شخصیتی‌شان را بر اساس مدلی نظام‌مند کرده و عوامفریبی خود را گسترش دهند، خلاصه اگر شخصیت‌شان را سازماندهی نمایند آنوقت نوعی

و همه اینها در وی بازتاب می‌یابند. میزان پیشرفت تضادهای جامعه آینده و تضادهای میان افراد را در شخص خود نمایان می‌سازد و می‌توان به صراحت مبارزه طبقاتی و نیز مبارزه میان افراد را در آینده مشاهده نمود. بدین ترتیب افراد به اندازه‌ای که به این منوال جامعه آینده را با همه ابعادش در شخص خود ملموس نمایند به همان اندازه به شخصیتی که نقش تاریخی و مؤثر در ایجاد جامعه نوین ایفا می‌کنند، دست می‌یابند.

به تناسب تحقق پدیده‌ای که انقلاب عنوانش می‌کنیم و سرنگونی قدرت واپس‌گرای سیاسی از راه خشونت و تحقق دولت و روبنای جامعه نوین بر این اساس، می‌توان از بزرگی انقلابی‌گری و اقدامات موفق اشخاص مذکور و سازمان‌هایی که ایجاد نموده‌اند بحث نمود. کار ضروری بعد از این مرحله، تقویت و گسترده‌تری زیربنای جامعه نوین - که در آغوش جامعه قبلی رشد نموده - مطابق یک شیوه مناسب می‌باشد؛ همچنین همگام با نابودی تدریجی حاکمیت جامعه قبلی، زیربنای جامعه نوین را حاکم می‌گردانند. همزمان با سپری‌نمودن این مرحله توسط انقلاب طی سالهای مدید، در جامعه مرحله انقلاب خامه یافته و جای خود را به مرحله پیشرفت طبیعی می‌دهد. در مرحله نوین، انقلاب علمی و فناوری در دستور کار قرار می‌گیرد.

همگام با چنین تغییراتی، شخصیت‌ها و سازمان‌های بزرگ در مراحل انقلابی، جای خود را به افراد و سازمان‌های معمولی جامعه می‌دهند. در این مراحل دیگر نمی‌توان حتی از نقش تعیین‌کننده اشخاص بحث نمود. زیرا اشخاص به یکی از دندانه‌های چرخ نظام نوین مبدل شده و وظیفه اساسی‌شان آن است که موجب کارکرد و تداوم نظام موجود شوند. دیگر، سازمان‌هایی که نظام قبلی را رو به زوال برده‌اند، در جامعه نوین به سازمان‌های محافظ نظام مبدل می‌گردند. در آغوش جامعه نوین نیز برخی از افراد پیشاهنگ و خلاق ظهور کرده و کارهای مهمی انجام می‌دهند. اما در این افراد نمی‌توان نقطه‌عطف یعنی ویژگی‌های افراد مورد بحث در مراحل انقلابی را دید. برخی مواقع افرادی که شاهد مراحل شکوهمند انقلابی بوده‌اند، به سادگی نظام بعد از انقلاب پی می‌برند و به حالت وخیمی گرفتار می‌آیند. بویژه این حالت در شخصیت‌های بزرگی که مهر خود را بر مراحل انقلابی زده‌اند، بسیار مشهود است، زیرا براحتی به معیارهای معمولی نظام فعلی عادت نکرده و این معیارها را بی‌نهایت محدود، ساده و سطحی می‌بینند. به‌همین دلیل، برخی از آنها بجای آنکه به برقراری چنین روابطی با نظام روی آورند ترجیح می‌دهند که بزرگ‌منش مانده و با اشتیاق بسیار مرگ را می‌پسندند. در تاریخ از این دست رویدادها بسیارند.

همچنانکه بلحاظ فردی از اشخاص پیشاهنگ بحث می‌کنیم، می‌توان در میان خلق‌ها نیز از خلق پیشاهنگ بحث نمود. بدیهی است که در مراحل انقلابی، همه خلق‌ها نه، بلکه یک یا برخی از آنها نقش پیشاهنگی دارند. به‌عبارتی خلق‌های پیشاهنگ و ملت‌های پیشاهنگ نمود می‌یابند. قبل از روند ملت‌شدن نیز در چنین مراحل می‌توان از قبایل و عشایر مشخص بحث نمود. در دوره‌های بحرانی در رأس خلق‌ها و ملت‌هایی که پیشاهنگ این‌گونه مراحل طبقاتی وجود دارند که نماینده و بانی جامعه نوین هستند. این افراد، شناخته‌شدگان تاریخ هستند. این تیپ قوم، عشیره، خلق و یا ملتها مهر خود را بر مراحل از تاریخ می‌زنند طوری که این مراحل به نام آنها نامگذاری می‌شود. همچنین اشخاصی که

فصل اول

شخصیت در سیر تاریخ

پیشرفت افراد و شخصیت‌ها با چگونگی پیشرفت جوامع مشخص می‌گردد. بطور کلی برای تحلیل مسئله شخصیت لازم است در چارچوب تعیین موقعیت، متناسب با رابطه‌ای که میان نیروهای تولید و روابط تولیدی برقرار است، حرکت نمود. از این لحاظ مورد اساسی برای بررسی نقش و پیشرفت کلی شخصیت در جامعه انسانی، سطح پیشرفت کلی جامعه است که در رابطه و تضاد میان نیروهای تولید و روابط تولید نمایان می‌گردد.

وقتی در پرتو این راهکار به دوره‌های اولیه‌ی زایش جامعه انسانی بازمی‌گردیم مشاهده می‌کنیم که در اینجا بحث از شخصیت به معنای معمول آن امکان‌ناپذیر است. در دوران جامعه اولیه کمونال، انسان با گسست از عالم حیوانات در صحنه تاریخ ایفای نقش کرده‌است؛ این دوره بیانگر شکل اولیه نیروهای تولید و بر این اساس شکل‌گیری روابط ساده تولید می‌باشد. مالکیت خصوصی هنوز ایجاد نشده و ابزارهای ابتدایی تولید متعلق به هر شخص موجود در جامعه بوده‌است. انسان‌ها در این دوره برای تداوم حیات خود نیاز به یکدیگر را احساس کرده‌اند. دم‌زدن از افراد و شخصیت‌های متفاوت در این دوره غیرممکن است. بدان علت که فرد در صورت فاصله‌گرفتن از جامعه با مرگ و نابودی روبرو می‌شود، تداوم حیات خود را در کلان، قبیله و عشیره دیده‌است. مارکس در اینباره چنین می‌گوید:

«بدین علت، در دوره جامعه کمونال، شخصیت فرد با شخصیت گروهی که در آن قرار دارد، شناخته می‌شود. در میان اجتماعات اولیه شخصیت‌های متمایز وجود ندارد. گویی انسان‌های اولیه در این دوره فتوکپی یکدیگر هستند. بحثی تحت عنوان احقاق حق و آزادی‌های گروه و یا احقاق حقوق و آزادی فرد وجود ندارد. شخصیت رؤسای کلان، قبایل و عشیره در این دوره تفاوتی با شخصیت دیگر اعضا ندارد. جایگیری اینها در سطح مدیریت تنها بخاطر ویژگی‌های بارز توانمندی، مجرب‌بودن و مترقی‌بودن‌شان است. اما همچنانکه قبلاً نیز بدان اشاره کردیم، این موقعیت‌شان موجب تفاوت فاحش و ریشه‌ای آنها با دیگر اعضا نمی‌شود».

انگلس وضع انسانهای اولیه را در دوره‌ای که به صحنه تاریخ وارد شده‌اند چنین بیان می‌دارد: «انسانها با جداسدن از عالم حیوانات در صحنه تاریخ ایفای نقش کرده‌اند؛ در دوره‌ای که هنوز نیم‌حیوان، وحشی، بیچاره درمقابل نیروهای طبیعت، ناآگاه از نیروی ذاتی خویش و به اندازه حیوانات ناتوان هستند، خصوصیت یک نیروی تولیدکننده را ندارند.» بدان علت که افراد موجود در جامعه اولیه کمونال به یکدیگر شباهت داشته و در سطح فردی مهر خود را بر تاریخ زده‌اند، امروزه به چهره‌های سرشناس آنها برمی‌خوریم. در کتابخانه‌ها، کتابهای تاریخی و موزه‌ها نام بسیاری از شخصیت‌ها و ارزشهایی که خلق کرده‌اند وجود دارد، اما شخصی از جامعه اولیه کمونال که بخاطر چنین چیزهایی به

از عدم‌شناخت، لابلایی‌گری، غارتگری، یغماگری و دوره چپاول آغاز می‌شود. برخی از قبایل و خلق‌ها توسط اینها وحشی و غضبناک می‌شوند و چپاول و استیلا حاکم می‌گردد. در نهایت نیز به منازعه داخلی روی آورده و بی‌رحمانه همدیگر را خفه می‌کنند.

اما این وضعیت به این منوال تداوم نخواهد یافت. سرانجام نیروهای انقلابی همچنانکه در سطور فوق بدان اشاره نمودیم، نیروی تحلیل‌گر و حلال مشکلات را در مراحل بحرانی از خود نشان می‌دهند. یا نیروهای کهنه‌پرست و محافظه‌کار طرفدار نظام قبلی اینها را سرکوب می‌کنند یا اینکه یا نیروهای انقلابی کهنه‌پرستان را تحت حاکمیت خود قرار می‌دهند. بویژه اگر نیروهای انقلابی نتوانند در این مورد موفق شوند، بعید نیست که محافظه‌کاران آنها را تحت سلطه نظام خود درآورند. پرواضح است که قوم، عشیره و یا خلقی که توسط چنین یاغی‌گری‌ها و زورگویی‌هایی رو به نابودی می‌روند البته تا زمانیکه نمایندگان نظام نوین ظهور نکنند. ترجیح می‌دهند که تحت حاکمیت نظام کهنه‌پرست به زندگی خود ادامه دهند. بلکه! بجای قبول تداوم حیات با این بی‌شخصیتی و چپاولگری تا زمانیکه نیروهای خلاق جامعه جدید به اندازه کافی به بلوغ فکری برسند به ادامه حیات تحت ضوابط و قواعد محض نظام قبلی رضایت می‌دهند. به عبارتی در مراحل بحرانی می‌توان از موفقیت نیروهای توتالیتر و محافظه‌کار بحث نمود. در این مواقع نیروهای موفق نقش خود را ایفا نموده و پدیده انقلاب را به واقعیت پیوند زده‌اند. همچنین طبقه‌ای پست در این دوره به علت وجود بحران، جامعه را تهدید می‌کند. به علت وجود این شخصیت‌ها در چنین محیطی، نیروهای توتالیتر و محافظه‌کار و نمونه بارز آن نظام فاشیستی حاکم می‌گردند.

این وضعیت تا زمانیکه نظام قدرت قبلی از سوی نیروهای انقلابی جامعه نوین از میان برداشته می‌شود، تداوم می‌یابد. نیروی نوظهور، مگر با چنین راهکاری نتواند هرج‌ومرج موجود در جامعه را از بین ببرد. انقلاب تلی از این انسان‌های بی‌شخصیت، بی‌اخلاق، چپاولگر و بی‌نظم را همزمان با خلع نیروی کهنه‌پرست از قدرت، در خاک تاریخ دفن می‌کند. از این جهت بجای بی‌شخصیتی موجود در نظام قبلی، به شخصیتی نوین در جامعه نوین دست یافته و پیروزی را کسب می‌کند. خلاصه [افراد انقلابی] تنها درمقابل کهنه‌پرستان و محافظه‌کاران پیروزی کسب نمی‌کنند بلکه در عین حال درمقابل ساختارهای بی‌شخصیت، منزوی، خارج از محدوده جامعه، بحران‌زده و ازهم فروپاشیده هم پیروز می‌شوند که البته مراحل بحرانی چنین شخصیت‌هایی را ایجاد کرده و شاهد رشد آن در این مراحل هستیم. این، پیروزی شخصیت درمقابل بی‌شخصیتی است. در برخی مواقع این جنگ به سطح بکارگیری راهکارهای خشونت‌آمیز و سرکوب‌کننده می‌رسد اما راهکار هرچه باشد، ضروریست که درمقابل این شخصیت‌ها پیروزی کسب نمود. به عبارتی از این جهت نیز نظم نوین درمقابل نظم قبلی پیروزمندانه از میدان جنگ خارج می‌گردد.

در پرتو این تحلیلات کلی، قبل از پرداختن به «مسئله شخصیت» در کردستان و ویژگی‌های مبارز‌بودن و انقلابی‌گری، نقش و عملکرد شخصیت را در طول تاریخ بررسی می‌کنیم. همچنانکه در موشکافی مسئله شخصیت در جامعه بررسی شخصیت در طول تاریخ برای درک معضل را لازم دانستیم، این واقعیت آشکار است که سرخ‌هایی جهت حل معضلات جامعه ما بدست خواهد داد.

یاد آورده شود، وجود ندارد. زیرا وجود شخص و شخصیت برخوردار از چنین معیارهایی در تاریخ گذشته مطرح نیست. حتی این وضع در سطح کلان، قبیله و عشیره نیز چندان متفاوت نیست. اینها نیز اجتماعات ساده مشابه یکدیگر هستند.

نقش افراد وقتی در مراحل متوالی به زور وارد عرصه شده و نیاز به آن هرچه بیشتر احساس می‌شود که جامعه اولیه کمونال بحران‌زده شده و دیگر ناتوان از ادامه فرم خود بوده. نقش تاریخی و معین افراد خاص را در جامعه نوین یعنی در بامداد جامعه برده‌داری می‌بینیم. انسانیت در این بامداد تاریخی، داستان‌های قهرمانی و بزرگ‌زادی خلق کرده است. انگلس در کتاب «خانواده، مالکیت خصوصی و ریشه دولت» از «عصر قهرمانان» در هنگام فروپاشی جامعه اولیه کمونال و زایش جامعه برده‌داری، بحث می‌کند. جامعه‌ای که تا به آن روز هیچ بارزشدگی‌ای در سطح فردی [مشخص] به خود ندیده برای اولین بار به مرحله ظهور شخصیت‌های بزرگ پامی‌گذارد که در مراحل قبلی چنین [شخصیت‌هایی] وجود ندارند. همچنین ایجاد اولین نمونه‌ها و اشکال قواعد و ضوابط اخلاقی و نهادهای متفاوت ضروری دیده می‌شود. به این ترتیب، برای اولین بار شاهد ظهور دولت، ایجاد نهادهای گوناگون و ضوابط مرتبط با این نهاد هستیم. مرحله‌ای که جامعه انسانی ناگزیر است «بزرگی‌ها» را ایجاد نماید، «عصر قهرمانان» نامگذاری می‌شود.

همانطور که می‌دانید، این عصر، دوره‌ای است که ماهیت آن از راه نوشته‌ها تا روزگار ما رسیده و شکل ملموس خود را در تمدن یونان نشان داده و در بسیاری از تاریخ خلق‌های دیگر نیز دیده می‌شود. می‌توان با تجزیه و بررسی تمدنی همچو یونان یعنی بررسی به تحلیل‌رفتگی جامعه اولیه کمونال و زایش جامعه برده‌داری، نقش مهم افراد را به صراحت دید. شخصیت‌ها در یونان، مقدس و خدا شده‌اند. در آن مرحله چندان بعید نیست که شخصیت‌های بزرگ خود را خدا عنوان کنند و یا بصورت فرد-خدا ظهور نمایند. گویا این امر ضرورت داشته، زیرا برای اولین بار بود که برخی از اشخاص بزرگ مهر خود را بر تاریخ زده و چیزهای نوین را ابداع می‌کردند. بنابراین رویداد، خداساختن اشخاص بسیار طبیعی بود.

فرد بازمانده از جامعه اولیه کمونال به حدی ضعیف است که این مورد را می‌توان در رفتار و اندیشه‌اش مشاهده کرد. به همین دلیل، هر شخص و یا نهادی که متعالی گردد در نظر وی شخص و نهادی بزرگ است. قبل از این مرحله، این شخص در عشیره، خود را تنها یک رئیس - که البته بسیاری از اشخاص بزرگ این مرحله از میان رؤسای عشایر بوده اند - می‌شناساند. به میزانی که اینها جامعه کمونال را به جامعه برده‌داری متحول می‌نمایند و یا به میزانی که روبنا و زیربنای جامعه برده‌داری را ایجاد می‌نمایند، به نیروی خارق‌العاده که حاکمیت‌شان را بر اعضای ساده عشیره ایجاد می‌کند، دست می‌یابند. فردی که به‌علت سقوط پایگاه اعضای عشیره ارتقا یافته، به غیر از شخص خود بزرگ دیگری نمی‌شناسد. زیرا قبل از وی، بزرگی هیچ فردی مطرح نبوده است. بدین سبب نیز خود را نسبت به دیگران متفاوت می‌بیند. علت اساسی این مورد آن است که افراد خود را در عصر قهرمانی، نیمه‌خدا (خدافرد) نشان می‌دهند. ویژگی دیگر نیمه‌خدا نیز آن است که یا فیلسوف، یا عالم دینی، یا بنیان‌گذار اخلاق نوین و یا

خصوصاً کارمند دولتی و نماینده نظام نوین هستند. در مراحل بعدی تاریخ هرچه بیشتر به ویژگی‌های اشاره شده فوق در یک شخص، برمی‌خوریم. این وضعیت باعث عمق‌یابی پدیده خدشدن می‌شود. تمدن کلاسیک یونان آکنده از چنین نمونه‌های بارزی است.

مرحله گذار از شخصیت‌های ساده به شخصیت‌های خلاق و خارق‌العاده، بینهایت دردناک و تراژدیک است. هستند کسانی که در این مرحله برای اولین بار در تاریخ رویدادهای بوقوع پیوسته، رویدادهای تراژدیک و در کنار آن چندین رویداد کم‌دی را بر زبان می‌رانند. «در تمدن برده‌داری یونان، تراژدی‌نویسانی از قبیل آخیلوس، سوفوکلس، اریپیدس و کم‌دی‌نویسانی همچو ارسطوفانس بر فرهنگ تأثیرگذار بوده‌اند.»**** همچنین قهرمانان دیگری هستند که بخاطر آثار ادبی و فرهنگی‌شان، نامشان در تاریخ ثبت شده. در میان اینها می‌توان به ایلیاد و اودیسه اثر هومر اشاره نمود. این تحولات فرهنگی بر عرصه هنر نیز تأثیرگذار می‌شوند. این بامداد (اوایل) تمدنی به لحاظ تئوری-عملی نه‌تنها برای جامعه برده‌داری، بلکه برای جوامع فنودالی، سرمایه‌داری و سوسیالیستی که بعد از آن می‌آیند، دربرگیرنده پیشرفت‌هایی بوده. به عنوان مثال تئوری افلاطون در مورد قواعد و ضوابط دولت، منشأ بسیاری از تئوریهای سیاسی روزگار ماست. همچنین این مرحله زیربنای فلسفه‌های ایده‌آلیسم و ماتریالیسم بوده و مبارزه‌ای بیرحمانه میان آنها صورت گرفته است. برای اولین بار در تاریخ انسانیت می‌توان در بین تئوریسین‌های ماتریالیست به هراکلیتوس که نظریه حرکت کیهان، جمع اضداد را و نیز به دموکریتوس که ازلی و ابدی بودن ماده را مطرح کرده‌اند، اشاره نمود. همچنین فلاسفه ایده‌آلیست در این دوره سقراط و افلاطون هستند. همانطور که قبلاً اشاره نمودیم، به سبب اینکه پیشرفت‌هایی که تا آن زمان نظیرشان دیده نشده بود در این دوران به وجود آمدند، ابتدای این عصر «عصر قهرمانی» و آفرینندگان این عصر نیز «قهرمانان بزرگ ابتدای انسانیت» عنوان می‌گردند. به سبب تمامی این خصوصیات این اشخاص ارزش بزرگ و احترام و آفری کسب نمودند. انسان‌های ادوار بعدی نیز این دو را الگو قرار داده و ارزش‌هایی که در این دوران ایجاد شده‌اند را هرچه بیشتر تعالی بخشیده و توسعه داده‌اند.

بزرگی این اشخاص تنها محدود به شرایط داخلی جامعه نبوده بلکه نقطه‌عطف اینها نیز بزرگی متفاوت و در سطح بالاتر است. این شخصیت‌ها در قبال هیچ‌انگاشتن و بی‌مغز بودن اعضای معمولی جامعه، رشد و نمو می‌کنند. در نتیجه این طرز تفکر نیز، جامعه به تدریج به دو بخش مجزا تقسیم می‌گردد؛ یعنی به کاتاغوری ثروتمندان-فقرا، شهروندان-غیرشهروندان و اشراف‌زادگان-بردگان. بدین ترتیب از طرفی جامعه به دو بخش اشخاص شایسته و برگزیده و اشخاص بی‌لیاقت و غیربرگزیده تقسیم می‌شود و از طرف دیگر نیز تا حد ممکن در اله‌شدن افراد بزرگ اغراق می‌گردد. بدون شك واقعیت غیرقابل انکار در این دوره مبالغه‌آمیز بودن جریان‌های بزرگ فلسفی، مفاهیم دینی و بنیان موزاین اخلاقی می‌باشد. هرچند ایجاد جامعه برده‌داری رویدادی بزرگ است، اما شخصیت‌ها به شکل مبالغه‌آمیز بزرگ جلوه داده می‌شوند. مفهوم نیمه‌خدا-نیمه‌فرد با ظهور ادیان شکل گرفته و به شکلی شفاف و صریح در روزگار ما می‌توان آن را به صورت نیم‌خدانیم‌انسان دید. اشخاص در این دوره چنان به درجه خدایی ارتقاء داده شده‌اند

که با توسل به هرچیزی آنها را به سطح نیرویی قدرتمند می‌رسانند...

در مرحله تاریخی بعد از آن، انسانها به تدریج از پلکان‌های درجه خدایی پایین می‌آیند. انسان در بامداد (اوایل) تمدن به سطح خدایی ارتقاء یافته و همانند زئوس که خدای آسمان بوده، در اوایل به ابرها و سپس به کوه المپوس و بعد از آن نیز به سطح بت ساده‌ای تنزل کرده که مسئله شکست آن رواج یافته است. تنها بدین شکل بوده که انسان‌ها از اشتباهاتی که خود مرتکب شده‌اند، رهایی یافته‌اند. در نتیجه، مسئله شخصیت هرچه بیشتر در رأس مسایل اساسی قرار گرفته و معیارهای بزرگی که در اوایل تمدن تنها برای چند شخص مطرح بوده، رفته‌رفته تمامی انسان‌ها را شامل می‌شود. تحولات بعدی در این راستا صورت پذیرفته است.

این عصر که مهر خود را بر تاریخ زده و در بنیان خلق‌ها نقش فعالی ایفا نموده، در تاریخ بسیاری از خلق‌ها با مضامین چنین داستان‌هایی تعریف می‌شود. نمونه بارز آن را می‌توان در داستان ایلیاد و اودیسه هومر یونانی دید. این دوره، دوره‌ای است که چه در آسیا و چه اروپا، میان خلق‌ها با روایت داستان‌های مختلف به یاد آورده می‌شود. همچنین قهرمانان که نقش مهمی در ترقی خلق‌ها ایفا نموده‌اند در ذهن خلق‌ها حک شده، به شخصیتی داستانی مبدل و فناپذیر گشته‌اند. در وجود آنها رشادت و رادمردی نمود یافته و مجسمه‌های بزرگی که تحت نام این اشخاص ساخته شده تا به روزگار ما رسیده‌اند. همه این بزرگی‌ها در آثار هنری و موسیقی بازتاب یافته و از آن همه جامعه شده.

قهرمانانی که در «عصر قهرمانی» و در مرحله گذار جامعه اولیه کمونال به جامعه برده‌داری، نمود می‌یابند ناگزیر نقش خود را در ایجاد جوامع نوین ایفا می‌کنند. آنها که آغازگر يك عصر هستند، بعدها در سطح مدیریت جامعه برده‌داری جای می‌گیرند. این قهرمانان که اصالتشان از القاب آنها می‌آید، در تداوم حیات و جهت‌دهی جامعه برده‌داری وظایف بزرگی به عهده گرفتند.

در مرحله برده‌داری، جامعه رفته‌رفته به شکلی مشخص و معین تجزیه می‌گردد و اجتماعات برتر به طبقات برتر متحول می‌گردند. قبایل و عشایر می‌توانند ساختار قبلی خود را حفظ نمایند. همزمان با بروز نابرابری میان افراد، دسته‌ای از افراد به عضویت دولت و شهروندی آن درآمده و دسته‌ای دیگر به چیزهایی غیر از این ویژگی‌ها ناچار گردانده می‌شوند. در حالی که شخصیت برخی از اشخاص بر این اساس در جامعه شکل می‌گیرد، برخی دیگر نیز از محدوده رسمی جامعه طرد می‌شوند. قشر سرکوب‌شده بسیار مورد تحقیر قرار گرفته و با بی‌شخصیت‌گردانیدن وی، انگار به زندگی‌ای حیوانی محکوم گردانده می‌شوند. در حالی که برده‌داران به‌عنوان طبقه فرادست محصولات پیشرفته اجتماعی و ارزشهای مادی و معنوی جامعه را در ید قدرت خود قبضه می‌کنند، بخش اعظمی از جامعه برده می‌گردد که هیچ‌گونه حق فردی حتی حق تشکیل خانواده به وی داده نمی‌شود. برده تنها ابزار ساده تولید است. آنها را وادار به کار نموده و مورد استثمار قرار داده و در نهایت نیز راهی بجز انتخاب آن زندگی را برای آنان نمی‌گذارند. ارباب یا برده‌دار، از هرگونه حقی در قبال برده برخوردارست، می‌تواند او را بفروشد و یا

بکشد. تنها ارباب وی است که می‌تواند در مورد آینده وی تصمیم بگیرد و سرنوشتش را تعیین نماید که برای برده بجز این نوع زندگی، شرایط و امکانات دیگری وجود ندارد. بدین ترتیب اعضای سرکوب‌شده جامعه که در شرایط غیرانسانی به سر می‌برند، هرروزه حسرت زندگی در کلان، قبیله و عشیره اولیه را می‌خورند. زیرا دوره [جامعه اولیه کمونال] دوره‌ای است که ابزارهای مادی تولید متعلق به همه افراد جامعه بوده، همگان برابر و آزاد بوده‌اند، سرکوب و استثمار قشری بر قشر دیگر اصلاً در میان نبوده، همه افراد جامعه توسط روابطی مستحکم به هم گره خورده‌اند، هرچند به صورتی ناآگاهانه نیز باشد اما شعار «یکی برای همه، همه برای یکی» مطرح بوده، همگان در زندگی‌ای با مشارکت دسته‌جمعی (کلکتیویسم) به سر برده‌اند و نوع شخصیت‌های مشابه آفریده است. بدین علت وجود تبعیض میان افراد جامعه نوین بینهایت برای وی سخت و دشوار است. این امر آرزوی بهشت، یعنی حسرت زندگی در جامعه قبلی را به یاد وی می‌آورد. پیدایش واژه بهشت از نزدیک با پیدایش جامعه برده‌داری در ارتباط است. واژه بهشت به عبارتی جستجوی دوباره برده‌ها برای جامعه اولیه کمونال است که در [جامعه جدید] از هرگونه حق فردی محروم گردانیده‌شده و مجبور به تداوم حیاتی نفرین‌شده و حیوانی گشته‌اند.

اوضاع نوین برای برده بینهایت دردناک است. علی‌رغم همه آرزوهای فرد، جستجوی وی برای بهشت یعنی تکرار جامعه اولیه کمونال به علت وقوع تحولات و گذار از گذشته، بی‌نتیجه است. همچنانکه این آرزوی وی عکس جریان تاریخی بوده، نمی‌تواند راه مناسب برون‌رفت از مرحله‌ای که در آن قرار دارد را پیدا نموده و برده همچنان به حقوق فردی دست نمی‌یابد. در حالی که قشری از جامعه از هرگونه حق و استقلال و ترقی شخصی برخوردار بوده و همه امکانات را در ید قدرت خود قبضه کرده، قشر دیگری از جامعه به قبول زندگی حیوانی مجبور گردانیده‌شده است. انسانی که توانسته بیاندیشد، پیشرفت کند و اندیشه‌هایش را جامه عمل بپوشاند، البته که به سهولت نمی‌تواند این نوع زندگی [برده‌گونه] را بپذیرد. به همین دلیل رفته‌رفته درمقابل این وضعیت به مقابله برخاسته، تلاش در این راستا را آغاز نموده و با گذشت زمان به شخصیت واقعی خود می‌رسد.

در دوره برده‌داری تنها پادشاهان که در طبقه بالای جامعه جای می‌گیرند همچو تنها واقعیت تمایل می‌گردند. این دوره، دوره‌ای است که اراده و خواست پادشاهان به شکل قانون درآمده و سعی شده اراده و خواست جامعه در راستای اجرای خواست [پادشاهان] باشد. اربابان برده‌ها تحت حاکمیت دیکتاتوری بی‌حدومرز خود، برای طبقه خویش نوعی دموکراسی را به اجرا درآورده و علیه طبقه سرکوب‌شده نوعی حاکمیت استبدادی و استثمارگری دست زده‌اند. البته این وضعیتی نیست که به سهولت پذیرفته شود و درمقابل آن سر خم کرد. نظام حاکم برای اینکه امید رهایی ساختگی از این وضعیت را در برده‌ها ایجاد کند، پیدایش ادیان را مژده داده که در آن ادعای بازگرداندن برده‌ها به بهشت وجود داشته و این امر تأثیرات زیادی بر آنها به‌جای گذاشته است. در چنین شرایطی، این يك تحول بسیار طبیعی می‌باشد. برده‌ها که نمی‌توانند در زندگی بهشت‌گونه به سر برند و در زندگی واقعی بازنده هستند، بهشت را تنها در خیال می‌پروانند و این تسلی‌بخش

آنهاست. زیرا انسانی که قبلاً ارتقاء یافته و اینک به وضعیت حیوانی درآمده، امکان ندارد که بدون اندیشه و آرزو زندگی کند. به‌همین دلیل، ادیان تأثیرات زیادی بر آنها نهاده و نقش تازیانه را ایفا می‌نمایند.

برده‌ها با این امید که چیزهای دنیای مادی را در «دنیای آخرت» که دین مژده داده، بدست می‌آورند، سعی دارند دردها و دغدغه‌های خود را تحمل کنند. اما برده‌ها با علم بر اینکه همه اینها تنها خیالاتی است که به هیچ‌وجه در دنیای مادی واقعیت بدان نیافته‌اند و سرکوب و استثمار روزافزون بر آنها ادامه دارد، درمقابل اربابان خود بی‌امی خیزند.

بیرحمی اربابان، گرسنگی و تنگدستی موجبات برانگیخته‌شدن نفرت برده‌ها را درمقابل نظام حاکم فراهم آورده و با سپری‌نمودن خیالات واهی که توسط دین به مغزشان تزریق شده، واکنش روزافزون‌شان به کشمکش و عصیان آشکار میدل می‌گردد. هرگاه جامعه برده‌داری برای برده‌ها به درجه بی‌معنایی و غیرقابل تحمل می‌رسد، عصیان‌ها و درگیریها فشرده‌تر می‌شود. زیرا برده‌داری از چند قابلیت برخوردار است که نمی‌تواند جامعه را بیشتر از این توسعه داده و شخصیت‌هایش نیز بیشتر از این نمی‌توانند در آن مشارکت جویند. بر این اساس برای برده‌ها همچون مانعی اساسی است که گذار از آن ضرورت دارد. همزمان با شتاب‌یابی مبارزه در این راستا، برای اولین بار است که طبقه سرکوب‌شده در این مبارزه طبقاتی از شخصیت مستقل خود برخوردار شده و از نمایندگان خود بحث می‌کند. اسپارتاکوس که در میان برده‌ها نفوذ یافته و منشأ الهام بسیاری از انقلابیون عصر ما هم هست، درمقابل چند شخصیت طبقه حاکم پیاخته و به سمبل سرکوب‌شدگان مبدل گشته است. وی تنها پیشاهنگ مقاومت درمقابل ظلم و استثمار نیست بلکه بانی اولین تشکل قیام سرکوب‌شدگان در تاریخ است لذا متعالی گشته.

قیام برده‌ها به‌شکلی خونین سرکوب می‌گردد. زیرا اربابان جامعه برده‌داری هنوز هم قدرتمند هستند و قیام برده‌ها در حدی نیست که بتواند آنها را درهم بشکند. جامعه طبقاتی از سوی اربابان توسعه می‌یابد و پس از آن نیز جامعه به‌تمامی، کاراکتر طبقاتی به خود می‌گیرد. یعنی به‌علت تداوم و گسترش جامعه طبقاتی، برای اولین بار در تاریخ انسانیت، قیام برده‌ها به شکستی دردناک می‌انجامد. اگرچه برخی از آنها به موفقیت دست می‌یابند، اما وضعیت چندان تغییر نمی‌کند؛ زیرا ارباب دیگری آنها را تحت حاکمیت خود درآورده و یا حاکمان نظام نوین به هرشکل حاکمیت‌شان را بر آنها برقرار کرده و شیوه سرکوب و استثمار این نظام را تداوم می‌بخشند. در این وضعیت، امید برده‌ها به کسب استقلال شخصیتی به هدر می‌رود. چون برخی از افراد حتی اگر ارباب باشند در جامعه برده‌داری به ایجاد تحولات مهمی دست می‌زنند. نیروهای تولید که نقش مهمی در جامعه بعدی ایفا می‌کنند، نهادهای دولت، دانش‌ها و هنرها را توسعه می‌دهند. این افراد که متعلق به طبقه حاکم بوده‌اند، به همه این کارها رسیدگی می‌کنند. «اما طبقه اربابان که تولید آثار مادی و روشنگری را تحت انحصار خود درآورده‌اند، مانع پیشرفت‌های طبقه سرکوب‌شده و قشر روشنفکر می‌شوند. آثار بی‌نظیر هنری، ریاضیات، نجوم، فلسفه و حقوق که بویژه در جامعه برده‌داری یونان و رم خلق شده‌اند و علی‌رغم

آنکه تمدنی فوقانی ایجاد شده، اما بازهم مزارگاه قابلیت‌های طبقه سرکوب‌شده و در رأس آن برده‌ها بوده است.»

افرادی که خالق این پیشرفت‌ها هستند، از توسعه جامعه باز نمی‌ایستند و با دیده احترام که باید چنین باشد به آن می‌نگرند. دیگر در ادوار تاریخی بعد از آن، نام‌های آنها آمده و همچو استاد خالق یک اثر و یا مخترع چیزی به یاد آورده می‌شوند. این افراد که در جامعه برده‌داری بسیار به چشم می‌خورند، تحت نام انسانیت قواعد و ضوابطی بنا نهاده‌اند. گویی الهه‌ها و استادان «عصر قهرمانی» هستند. این نوابخ که خالقان قواعد و گسترش عرصه‌های فلسفی، هنری، اخلاقی و غیره هستند بعدها بواسطه القابی که کسب می‌کنند از آنها یاد می‌شود؛ به‌عنوان مثال قانون‌مورایی، دین فرعون، نظریه دولت افلاطونی و... در حالیکه مدالیون این شخصیت‌های بزرگ بوده، روی دیگر آن همچنانکه قبلاً نیز به آنها اشاره کردیم، افراد درمانده‌ای هستند که قابل مقایسه با اعضای جامعه قبلی [کمونال] نیستند؛ یعنی برده‌ها.

بدیهی است که این تضادها موجب پیشرفت می‌شود. اینکه این تضادها تدریجاً باعث پیدایش مرحله‌ای بحرانی شده و یا به بحران ختم می‌شود، امری اجتناب‌ناپذیر است. شرایط بحرانی نیز، صف‌بندیها و جهش‌های نوین را موجب می‌گردد. جامعه برده‌داری از این نقطه به‌بعد برای پیشرفت انسانی محدودیت‌ساز است. پس اگر انسان خواهان تداوم زندگی خویش در جامعه‌ای با ابعاد گسترده‌تری باشد، بایستی این مانع را از پیش روی خود بردارد. بویژه موتور پیشرفت یعنی مبارزه طبقاتی، نظام بردگی و تغییر در شرایط زندگی برده را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. جامعه نوینی نیز که ظهور می‌کند قبل از هرچیز برده‌ای که در رده پائین [جامعه] قرار دارد تا حدودی از لحاظ فردی ارتقاء داده و وی را در میان جامعه به موقعیتی برگزیده‌تر و پیشرفته‌تر سوق می‌دهد. فردی که در رده فوق‌العاده پائین جامعه قرار دارد، بایستی به حقوق بیشتری در مقایسه با جامعه برده‌داری برسد و امکانات پیشرفت انسانی را بدست آورد. بنابراین بایستی نقش فعال‌تری در عرصه پیشرفت اجتماع داشته باشد. جامعه‌ای که به‌جای جامعه برده‌داری نمود می‌یابد، بایستی این شرایط را برای برده فراهم آورد که تنها در این صورت می‌تواند مساعدت برده را در کنار خود ببیند. بدین ترتیب، می‌تواند زمینه موفقیت و پیشرفت را کسب نماید.

وقتی جامعه برده‌داری درمقابل پیشرفت روزافزون انسانیت مانع‌ساز بوده و برای فرد به‌عنوان جامعه‌ای محدودیت‌ساز شناخته می‌شود، رونا و زیربنای آن در بحرانی عمیق فرومی‌رود. این مورد را می‌توان به‌شکلی واضح در فروپاشی جامعه برده‌داری رم دید. در این دوره قتل‌عام‌ها و پلیدیهای اربابان برده که نظیر آن در مرحله وحشی انسانیت یافت نمی‌شود، اعمال می‌گردد. در دفتر خاطرات رفیق مظلوم دوغان که با امضای آدجله انتشار یافته، از این وحشت بحث شده است. رفیق مظلوم در این دفتر خاطرات خود که همواره مشعل روشنی‌بخش راه ما خواهد بود، این مرحله را چنین توصیف می‌کند: «... بویژه در مراحل پایانی برده‌داری رم یعنی زمانیکه نظام برده‌داری در سطح دنیا رو به فروپاشی نهاده و بجای آن شکل پیشرفته‌تری از تولید در حال پیدایش است،

نرون و انسان‌هایی از این دست را که از جامعه برده‌داری بسیار متنفر بودند، ذره‌ذره سوزاندند. در بسیاری از جاها می‌بینیم که اینها را تکه‌تکه خوراک حیوانات ساخته‌اند. زیربنای طبقاتی این مسئله چنین است: دیگر طبقه برده‌دار نمی‌تواند چیز نوینی به جامعه اهداء کند، حتی برعکس کاملاً درمقابل پیشرفت اجتماعی مانع‌ساز و بر این اساس جهت متوقف‌ساختن پیشرفت جامعه علیه انسانها شیوه‌های شکنجه، قتل‌عام و راهکارهای مشابه توحش را بکار گرفته است. انسانیت در شخص این طبقه بازمهم با خطرات یک محیط وحشیانه مواجه شده است.»

همچنانکه که قبلاً نیز اشاره کردیم، انسانها همواره تحت سلطه نظام برده‌داری به بردگی کشانیده شده‌اند؛ این انسان‌ها که پیشرفت‌های قابل توجهی به ثبت رسانده‌اند در جامعه برده‌داری به چنان سطح پائین و پستی سقوط کرده‌اند که به هیچ‌وجه با ویژگی‌های آنها سازگاری ندارد. برده‌ها تحت دیکتاتوری یک مشت ارباب به سپری‌نمودن زندگانی پست و زورگویانه مجبور گردانده شده‌اند. همچنانکه برده‌ها به‌عنوان شهروند پذیرفته نشده‌اند، از ایجاد هرگونه قانون و شیوه مدیریتی که حقوق‌شان را اعاده نماید، محروم گردانده شده‌اند. اربابانشان به میل خود هرگونه فشار و استثمار را در حدی که برده‌ها زنده بمانند - البته مردن برده‌ها برای اکثر آنها فایده‌ای دربرنداشته - اعمال کرده‌اند. با این وجود از هرگونه حقی محروم گردانیده و تنها به‌عنوان ابزار تولید ایفای نقش می‌کنند.

بدیهی است که تداوم این شرایط، رفته‌رفته باعث پیدایش تضاد در جامعه گشته و زمینه درگیری‌ها و کشمکش‌ها فراهم می‌گردد. بدین سبب این مرحله، دوره‌ای خونین و بحرانی بوده. به‌ویژه امپراتوری برده‌داری رم نمونه بارز چنین مرحله‌ای است. فروپاشی امپراتوری برده‌داری رم در عین حال به معنی برچیدن نظام برده‌داری در سطح دنیا است؛ بر این اساس به‌جای این نظام، شیوه پیشرفته‌تری از تولید آغاز می‌گردد. این امپراتوری که آخرین نماینده و بازمانده نظام برده‌داری است از کاراکتری بی‌نهایت وحشیانه در جریان محو نظام از صحنه تاریخ برخوردار است. همچنانکه گفتیم رویدادهای وحشیانه و غیرانسانی به وقوع می‌پیوندد. بدین سبب فروپاشی نظام برده‌داری برای نسل انسان از ماهیت امحا و نابودی برخوردار است.

بر این امر واقفیم که انسان به میل خود از روابط عشیره‌ای نگسسته و به برده مبدل نگشته است. یعنی خلق‌ها و افراد به میل خود بردگی را نپذیرفته و درمقابل آن سر فرودنیاروده‌اند. بردگی در اوایل با زورگویی و وحشت زیادی ایجاد شده و با نشان‌دادن راهگشایی بر جامعه‌ای نوین و پیشرفته، به موفقیت دست‌یافته‌است. زور و خشونت که در مرحله زایش برده‌داری نقشی پیشرفته ایفا نموده در مرحله فروپاشی آن مانع‌ساز پیشرفت بوده و هیچ محصول ارزشی نداشته و بسیاری از ارزش‌ها را رو به فنا برده‌است. در این معنا به پدیده‌ای دوراندختنی مبدل گشته. به‌ویژه در دوره آغاز و پیدایش جامعه نوین که طبقه اربابان به هیچ‌وجه پاسخگوی پیشرفت زمینه مادی جامعه نبوده‌اند و نقش مانع‌ساز داشته‌اند، این امر اجتناب‌ناپذیر هرچه بیشتر خود را تحمیل می‌کند. زیرا جامعه همچون جریان‌هایی که هیچ چیزی مانع آن نمی‌شود، در جهت ایجاد نظام اجتماعی

نوین در حرکت است؛ اما زور و خشونت نظام برده‌داری درصدد متوقف‌ساختن این حرکت است. در این شرایط، زور و خشونت انقلابی - که خالق جامعه نوین است - وظیفه پایان‌دادن به این زور و خشونت واپس‌گرایانه را برعهده می‌گیرد.

اگر مراحل پایانی جامعه برده‌داری و شرایط زیست برده‌ها را مشاهده کنیم، این امر اجتناب‌ناپذیر هرچه بیشتر درک می‌گردد. برده‌ها که سنگ زیربنای تولیدات و ابداعات هستند دیگر تمایلی به تولید و ابداع از خود نشان نمی‌دهند. زیرا از دسترنج‌ها و محصولات که تولید می‌کنند نوری به آنها نمی‌رسد. این نیز باعث عدم تمایل آنها به تولید شده و راهگشای رکود محصولات تولیدی می‌گردد. در گذشته برای آنکه از مرگ رهایی یابند به کار در کنار یک ارباب تن درمی‌دادند، اما شرایطی که مراحل بحرانی فراهم آورده، چنین موقعیتی را نیز نمی‌پسندد. خلاصه، دیگر، برده‌ها از مرز زندگی «بخور و نمیر» گذشته و گذار از زندگی بردگی یک واقعیت انکارناپذیر می‌شود. نیروهای تولید در نظام موجود به مانعی اساسی مبدل شده و دیگر تنها با استبداد و زورگویی بر عمر خود می‌افزایند. لذا با توسل به زور و خشونت اجازه بروز و زایش جامعه نوین را نمی‌دهند و درصدد متوقف‌ساختن برمی‌آیند. به‌منظور سرکوب قیام برده‌ها، به اعدام، شکنجه و قتل‌عام متوسل می‌شوند.

«اما فرد علی‌رغم متحمل‌شدن همه این دردها و رنج‌ها، نمی‌توانست به رهایی از این وضعیت و رسیدن به بهشت گمشده‌اش نیاندیشد؛ زیرا انسانی که در طول تاریخ از آزادی‌های اکتسابی‌اش محروم گشته و همچو یک حیوان او را با زنجیرهای محکم بسته‌اند، دیگر زمان اندیشه‌های آزادی‌خواهی‌اش نزدیک شده بود. به‌طور حتم لازم بود که تلاش و کوششی به‌خرج دهد. پس ادیان که در چنین عصری ظهور می‌کنند آنها را زیر چتر خود گرفته و امیدبخش رهایی‌شان می‌شوند. به‌خوبی می‌دانیم که این انسان‌ها چگونه تحت پوشش دین به یکدیگر علاقه‌مند شده و خطوط فکری و احساسی آنها درهم‌آمیخته‌است؛ حتی علی‌رغم شرایط فلاکت‌بار برده‌داری، اما تحت پوشش دین درمقابل امپراتوری رم به نیرویی مبدل گشتند. دین به آنها وعده برابری و دنیایی بسیار متفاوت‌تر و بهتر از دنیای قبلی‌شان داده و بر آنها تأثیری محرک می‌گذارد. این نیز آنها را به حالت برده و عبد ... دین درمی‌آورد. دین راه پیداکردن بهشت گمشده‌شان را نشان می‌داد.»

برده‌ها در مراحلی که دیگر جامعه برده‌داری پوسیده و فرسوده گشته و جامعه جدید یعنی جامعه فنودالی از زیر خاک سربرمی‌آورد، قیام‌هایشان به شکلی خونین سرکوب گشته لذا امید رهایی خود را در دین می‌یابند. به‌ویژه مسیحیت که نویددهنده زندگی و آینده بهتری برای برده‌هاست، به میان اکثر آنها رسوخ می‌کند. پس بسیار طبیعی است که اندیشه‌های علمی و فلسفی به‌عنوان ایدئولوژی جامعه نوین ظهور کند. زیرا در این مراحل علم و فلسفه از بست مناسبی جهت دربرگرفتن اقشار وسیعی از جامعه برخوردار نیست، تنها در حد رهبری گروه خاصی می‌باشد. اما اندیشه‌های دینی، بجز شخصیت‌های پیشرفته، هرگونه فرد و اقشار سرکوب‌شده را به‌سهولت متأثر ساخته و آنها را به حرکت واداشته و آرزوهایشان را متبلور ساخته‌اند. ایدئولوژی‌های برده‌داری، به‌منظور مقتدرساختن و نفوذ هرچه بیشتر اربابان، آنها را به‌صورت خدا و یا نیمه‌خدا نیمه‌انسان

ازهم فروپاشانده و به‌جای آن دین جهان‌شمول را جایگزین می‌نماید. عیسی از آسمان‌ها نیست اما بازهم موجودیت خود را به‌عنوان کسی که بسیار نزدیک به آسمان است ادامه می‌دهد. هرچند روابط خدا-عیسی بسیار به همدیگر نزدیک است اما ویژگی‌های انسان‌گونه‌اش بسیار مشهود است. محمد نیز خدا نیست، انسان است اما رسول خدا و نماینده خدا روی زمین است. به‌علت پیام‌رودنش، در برخی از مواقع بدون وحی با خدا صحبت می‌کند. اینها بیانگر تضاد و کشمکش با مفاهیم دین قبلی است. درگیری مابین دین نوین و دین قبلی، همچنین میان بت‌ها و چندخدایی و خدای موجود در آسمان‌ها بیانگر درگیری میان نظام قبلی و نظام نوین است. اما این درگیری با شکست بت‌های کعبه به پایان نمی‌رسد. درواقع زیربنای برده‌داری را هدف خود قرار می‌دهد. ادیان و پیامبران مخالفت خویش با برده‌داری را صراحتاً بیان می‌دارند؛ بدین شکل درصدد تأثیرگذاری بر توده‌ها هستند. برای مثال، موضع محمد در این‌باره بسیار شفاف و واضح است و در درگیری و کشمکش مابین نظام قبلی و نظام نوین در هر عرصه‌ای توسعه یافته، به‌ویژه در عرصه سیاسی نیز بازتاب می‌یابد. در این درگیری‌ها بعضاً اشخاص بنیان‌گذار جامعه نوین به قتل می‌رسند، به صلیب کشیده می‌شوند، به مهاجرت از دیار خود مجبور می‌گردند و پناهنده می‌شوند اما علی‌رغم همه اینها جنگ ادامه یافته و دین جدید بدان علت که نماینده پیشرفت و توسعه جامعه بوده پیروز میدان می‌گردد. قواعد محض و اشخاص کهنه‌پرست دیگر پشت سر گذاشته می‌شوند. جامعه نوین با خلفاء و حواریون و همه ایهت و شکوه خود ظهور می‌کند. دیگر این جامعه همچون سیلی است که نمی‌توان درمقابل آن ایستاد و بسیاری از حاکمان و پادشاهان قبلی را به ارتش خود راه می‌دهد. بدین ترتیب در تاریخ انسانیت دوره‌ای نوین، یعنی دوره فتودالی آغاز می‌گردد. دوره جامعه فتودالی، دوره‌ای است که در آن ملاک‌های جهان‌شمول دینی از ریشه‌ای‌ترین مورد برخوردار بوده و بر این اساس انسان به شکلی نیرومند به دنیای دیگر وابسته شده‌است. در این دوره می‌توان از پیشرفت نسبی شخصیت تاگرچه ریشه‌ای هم نباشد بحث نمود. نظام فتودالی به‌ویژه در مراحل بحرانی، بسیاری از نمادهایی که بیانگر جامعه قبلی بوده و در صدد متوقف ساختن پیشرفت انسانیت هستند را از میان برمی‌دارند؛ اما جامعه طبقاتی تنها شکل خود را در طبقه بالا تغییر می‌دهد. در این مرحله انسان دست از ادعای خدایی‌بودن برداشته و خدا را به نیرویی که به انسان شباهت نداشته، برتر از انسان و طبیعت بوده و بی‌نهایت متعالی و مقدس است، توصیف می‌کند و بدین شکل انسان‌ها تحت نظارت و اسارت این نیروی نامرئی زندگانی به‌سر می‌برند. البته که چنین وضعیتی سبب تضعیف اشخاص می‌شود.

مؤمن، هرچند تفاوتی با برده قبلی داشته باشد، اما نوعی برده است که همگانی شده‌است یعنی رعیت با رضایت کامل به سرنوشت خود پایبند است و جامعه نوین را آنگونه که هست می‌پذیرد. با این وضع، او انسان مورد پذیرش نظام است. به‌عنوان مثال این انسان مؤمن صدها سال است که فرایض اسلام را به‌جای آورده و فتودالیسم را مشروع می‌داند. باور دارد که رهایی حتمی در این دنیا نه، بلکه در دنیای دیگر است. کاری به مال ثروتمندان ندارد، زیرا آن را گناه می‌داند. فتودالیسم قواعد محضی بر این

نشان می‌داد، اما ایدئولوژی دین فتودالی که درمقابل این ایدئولوژی بپاخاسته، به کمک خدایی اعتقاد دارد که در رأس همه موجودات گیتی جای‌گرفته و ماده نیست و دیده نمی‌شود. بدین شکل ادیان در این دوره در مقایسه با گذشته کاراکنتری جهان‌شمول به خود می‌گیرند. ادیان جدید که همه انسانیت را خطاب قرار داده‌اند به‌گونه‌ای که حتی گرویدن برده‌ها را می‌پذیرند و به‌جای‌آوری فریضه‌های دینی را به آنها نشان می‌دهند. این امر دین را به‌عنوان راه رهایی‌بخش برده‌ها نشان می‌دهد. اینکه عیسی و دوازده حواری وی از سوی اقتشار سرکوب‌شده مورد استقبال قرار می‌گیرند به امید رهایی‌بخشی که برده‌ها در دین مسیحیت دیده‌اند، ربط دارد.

دین جامعه جدید که بهمن‌آسا بزرگ شده و اقتشار وسیعی را مخاطب قرار می‌دهد زیربنای مرحله پیشرفت و تکامل بعدی را تشکیل می‌دهد. تدریجاً شرایط تشدید مبارزه و درگیری نمود یافته و مبارزه طبقاتی زیر نقاب دین تمدوم می‌یابد. اگرچه زیر نقاب دین باشد، اما مبارزه طبقاتی است. به‌همین دلیل، عشایر و خلق‌هایی که برای اولین بار به دین می‌پیوندند جزو آنهایی بودند که هرچه بیشتر مقاومت نموده و به قیام روی آورده‌اند. روزی فرامی‌رسد که اقتشار سرکوب‌شده که زودتر از همه به دین جدید پیوسته‌اند حاکمان و اربابان خود را نیز در دین خویش مشارکت داده و بدین ترتیب تحول در جامعه باشتاب هرچه بیشتری آغاز می‌گردد. مبارزه‌ای که در نتیجه درگیری میان طرفداران جامعه قبلی و جامعه جدید انجام می‌گیرد، در واقع مبارزه میان بنیان جامعه جدید و محافظان جامعه قبلی در مراحل بحرانی است. همراه با این مرحله، شخصیت نوینی نیز در جامعه نمود می‌یابد. مسیحیت در اروپا، اسلامیت در خاورمیانه و بودائیسم در هندوستان و چین نقش برعهده می‌گیرند. هراندازه ادیان جهان‌شمول می‌شوند، خداوند نیز به خدای همگان مبدل می‌گردد و هویتی مجرد می‌یابد. فتودال‌ها و پادشاهان برخلاف اربابان برده‌داری، خود را خدا اعلان نمی‌دارند اما تحت سایه خدابودن، بازهم از نیروی عظیمی برخوردارند. در دوران فتودالی، انسان‌ها به درجه‌ای کمتر از خدا نزول یافته و دیگر خود را خدا قلمداد نمی‌کنند. همچنانکه قبلاً اشاره کردیم، فتودال‌ها تحت پوشش خداوند، شیوه تولیدی به مراتب منعطف‌تر و شرایط اجتماعی قابل تحمل‌تری را برای برده‌ها فراهم آورده و به نیروی عظیمی در جامعه دست‌می‌یابند.

سال‌های زایش نظام فتودالی، تنها به‌معنای پیدایش جامعه جدید نیست بلکه قهرمانان و شخصیت‌های نوینی هم ظهور می‌کنند. بدان علت که عالمان دینی درواقع حواریون و قهرمانان این دوره هستند، اکثراً با القاب دینی مثلاً در اسلام خلفای راشدین؛ در مسیحیت عزیزها و پاپ؛ در بودائیسم کاهنان-گسترش یافته و در پیشرفت جامعه نوین نقشی فعال ایفا می‌نمایند. اینها در عین حال اشخاص برگزیده و سازمان‌دهنده‌ای هستند که هم جامعه در جستجوی آنها بوده و به آنها پایبند بوده و هم با سازماندهی جامعه در عرصه عملیاتی روی می‌آورند. این قهرمانان با الهام از ضوابط و قواعد انقلابی، مبارزه‌ای بیرحمانه درمقابل نظام قبلی انجام می‌دهند. مادامی که زیربنای معیار اندیشه‌ها و ارزش‌ها در جامعه قبلی با تعالیم دینی فرموله می‌گردد پس برای توسعه جامعه نوین بایستی به دین قبلی حمله‌ور شده و آن را که متکی بر نیمه‌خدانیمه‌انسان و یا چندخدایی است

اساس تشکیل داده و بدین شکل، نظام موجود خود را تثبیت نموده و نوع شخصیت و اثرات خاص خود را خلق کرده است. جامعه موجود در این نظام، در چنین سیری از تحولات به سر می‌برد.

پیامبران، هنرمندان، خلفاء، فرماندهان و اندیشمندان بانیان جامعه نوین هستند. همواره جامعه را با ارزش‌های نوینی که خلق می‌نمایند مورد مؤاخذة قرار داده و محدود می‌سازند. بزرگی دیگر به اشخاصی تعلق دارد که با این قواعد و ملاک‌ها به بهترین شیوه عجين گشته و آن را به اجرا درآورند. مؤمن و یا رعیت، دیگر در معنای کلی همانند برده نیست. تا حدودی اراده‌مند گشته اما این نیز بسیار محدود است. رعیت به آغا و خان وابسته است، آغا که تغییر یابد در خدمت يك آغای دیگر قرار می‌گیرد. بدیهی است که در حد قابل توجهی بازهم می‌توان از شخصیتی وابسته بحث نمود. رعیت به لحاظ فکری تحت سلطه اندیشه‌ها و ملاک‌های دینی بوده و در زندگی روزانه خود هر روز و هر ساعت زیر تازیانه آغا و خان به سر می‌برد. از سویی شمشیر و تازیانه و از سوی دیگر عالم دینی در تعیین شخصیت وی ایفای نقش می‌کنند. نظام با اتکاء بر این دو ستون اساسی تداوم می‌یابد.

نیروهای تولید و روابط تولید در جامعه فئودالی به موازین قانونی میان خود پایبند بوده و در نقطه‌ای از پیشرفت به مانعی برای توسعه اجتماعی مبدل می‌گردند. مبدل شدن به چنین مانعی موجب انفجار بحران دیگری در جامعه می‌گردد. نیروی ترقی‌خواه در این مرحله بحرانی، سرمایه‌داری است که از نزدیک با آن آشنا هستیم. بحران جامعه فئودالی به شکل واضح و ملموس به‌ویژه در اروپا به واقعیت پیوسته است. به لحاظ اینکه راهگشای آخرین جامعه طبقاتی بوده و بعد از بحران جامعه فئودالی، جامعه سرمایه‌داری را می‌آفریند ویژگی‌های مختص به خود را داراست. همراه با فروپاشی فئودالیسم آخرین جامعه طبقاتی و آخرین طبقه حاکم نیز ظهور می‌کند. بنابراین این طبقه خود را ابدی قلمداد نموده و درصدد تحصیل آن است. همانگونه که قهرمانان عصر کلاسیک در اوایل جامعه برده‌داری، خود را ابدی و فناپذیر قلمداد نمودند - که ویژگی اولیه پیشرفت نظم نیز این است - اینها نیز به همان شیوه شخصیت خود را با چنین صفاتی می‌نمایانند. در حالی که قهرمانان اولیه نمایندگی جامعه طبقاتی اولیه را بر عهده داشتند، این بار نیز آخرین نمایندگان جامعه طبقاتی قد علم می‌کنند. البته در این معنا، آنها جایگاه قابل توجهی کسب و بجای همه انسان‌ها صحبت می‌کنند. از قواعد، نظریات و پرنسپ‌های لایتغیر دم‌زنند.

اگر این پیشرفت‌ها و تحولات را که در بستر جامعه فئودالیسم به وقوع پیوسته از نزدیک بررسی نماییم، شخصیت‌های آخرین جامعه طبقاتی را هرچه بیشتر خواهیم شناخت. نمونه بارز این تحولات را می‌توان در سده پانزدهم میلادی و بعد از آن در اروپا دید. در آن مرحله، جامعه فئودالی به بن‌بست رسید و جامعه بحران‌های بزرگی از سر گذراند. فئودالیسم از چندین جهت پشت سر گذاشته شده و دیگر نمی‌تواند جامعه را اداره نماید؛ به حالتی که نمی‌تواند جامعه را پیشرفت دهد درآمد. به بیانی واضح‌تر اروپا در مرحله‌ای به سر می‌برد که بجز صدای شمشیر شوالیه‌های جسور چیز دیگری نمی‌شنود و هر کس در غصب و

راهزنی زندگی به سر می‌برد. این مرحله، مرحله‌ای است که شوالیه‌ها و اصیل‌زادگان برای کسب مقدار محدودی از تولید، بیرحمانه با همدیگر می‌جنگند. به وضوح دیده می‌شود که بحران هرچه بیشتر در اروپا عمق می‌یابد که این نیز بستر مناسبی برای جامعه جدید در اروپا است. در این میان فئودالیسم هنوز در خاورمیانه در مرحله رشد و تکامل است. در خاورمیانه گذشته از آنکه فئودالیسم در مرحله بحران به سر نمی‌برد بلکه چنان در مرحله رشد و تکامل خود به سر می‌برد که هنوز برخی از عرصه‌ها تحت حاکمیت فئودالیسم قرار نگرفته و استحکام شیوه تولید فئودالیسم مطرح است. اما همچنانکه اشاره نمودیم در اروپا وضعیت بغرنج و آشفته می‌باشد؛ جامعه تا مغز استخوانش رو به انحطاط رفته، تجزیه گشته و در خلاء به سر می‌برد. یکی از پیامدهای مرحله بحرانی نیز جنگ مشهور شوالیه‌هاست که گویا کشمکش نفس‌به‌نفس در جریان است.

بدیهی است محیط آشفته‌ای که تأثیری عمیق بر جامعه گذاشته برای مدتی طولانی تداوم نمی‌یابد. این بحران که یکی از پیامدهای تحولات عمیق زیربنا می‌باشد، هم جامعه فئودالی را به بن‌بست می‌رساند هم ضرورت طبقه فئودال را از میان برمی‌دارد. فئودالیسم و مدافع آن، طبقه فئودال که ضرورت آن از میان برداشته شده و درمقابل پیشرفت جامعه مانع‌ساز گشته، با حالتی مواجه می‌گردد که ناگزیر وظیفه خود را به يك طبقه جدید می‌سپارد. زیرا در این وضع ابزارهای تولید از همسویی با توسعه تولید به‌دور بوده و این نیز نوآوری در عرصه فناوری را اجتناب‌ناپذیر می‌سازد. به همین شیوه دین نیز به تنهایی نمی‌تواند جامعه را تحت سیطره خود درآورده و ضرورت اندیشه‌های نوین بویژه پیشرفت اندیشه‌های فلسفی، خود را تحمیل می‌کند. دین نیز ناگزیر است به شیوه‌ای علمی دنیا را توجیه نماید. به‌طور خلاصه جامعه فئودالی آشفته، تجزیه شده، رو به انحطاط رفته، جامعه را به عصر انقلاب و ورژواری رسانده و آن را تحمیل می‌نماید. در اوان مرحله انتقال از فئودالیسم به سرمایه‌داری، این نظام موفقیت خود را در عرصه‌های فلسفی، علمی، هنری، فرهنگی و ادبی ابراز داشته و با شتاب به عصر رنسانس می‌رسد. مبارزه درمقابل فئودالیسم قبل از هر چیز در عرصه فکری با پیدایش اندیشه‌های نوین درمقابل اندیشه دینی و نمونه بارز آن مسیحیت آغاز می‌گردد. یا مستقیماً با رد دین بپاخاسته و با ایجاد رفرم در مسیحیت که نمونه آن را درمذهب لوتریسم و کالوینیسم دیدیم - آن را تحقق بخشیده. دلیل این مورد در جزوه ایدئولوژی و سیاست چیست و چگونه ظهور می‌یابد، اینگونه بر زبان آورده شده. زمانیکه به سبب جزم‌اندیشی دینی، بحران اقتصادی و فناوری عقب‌مانده پیدایش ایدئولوژی‌های نوین اجتناب‌ناپذیر می‌باشد در قرون وسطی جنگ میان سرکوبگر و سرکوب‌شده و استثمارگر و استثمارشونده به حالت کشمکش مذهب ادامه یافت.

«طبقه بورژوازی که به‌عنوان طبقه جدید ظهور می‌یابد در اوایل ناگزیر است مبارزه خود با فئودالیسم را به شیوه مذهب‌گرایی انجام دهد. مذهبی نظیر پروتستان در آلمان، آنگلیکانیسم در انگلستان و کالوینیسم در فرانسه تنها به‌منظور انطباق دین مسیحیت با منافع بورژوازی نمود یافته است.»

درمقابل فئودالیسمی که کاملاً با اتکاء به دین پابرجامانده، مبارزه جریان‌های فلسفی که

امروزه می‌بینیم، نشده بودند که این امر مهم موجب پایداری شد و راه را بر یکپارچگی و شفافیت نزد کسانی گشود که پس از آنها آمدند. اما صفت متمایزکننده آن اشخاص بالاخص در این است که اکثرشان به فعالیت‌هایشان ادامه دادند آن هم در مرحله‌ای که چارچوب جنبش‌های معاصر خود بسر می‌بردند. آنها در چارچوب نبردهای عملی جایگاه و پایه خود را آشکارا مشخص ساختند. گاهی با نوشتن و داستان‌سرای، گاهی با شعر در اثنای اتحاد هردو برای گام‌نهادن به میدان فعالیت در سریع‌ترین زمان این کار را می‌کردند. آنچه موجب شد که به مردم کامل مبدل شوند همین تأمل‌فکری و نیروی شخصیتی بود. دانایان گسسته از حیات حقیقی کم تعدادند. آنهایی که از زندگی دور می‌شوند فقط افراد درجه دوم و شاید هم سوم هستند و یا افرادی هستند که افق فکری کوچکی دارند و در انجام ساده‌ترین کار متردد و ترسو هستند و همیشه دور می‌شوند.

شخصیت‌ها و بزرگان اوایل عصر بورژوازی از جوانب بی‌نظیری برخوردارند. اما برای برون‌رفت از بحران و از میان برداشتن جامعه فئودالی پوسیده و عقب‌مانده، اینها کافی نیستند. به‌همین دلیل، بورژوازی به‌عنوان طبقه نماینده جامعه جدید ناگزیر است کشمکش و درگیری را به صحنه سیاست بکشد.

بورژوازی نیروی خود را جهت مقابله با نظام فئودالی در جامعه به‌خصوص با افزایش قدرت اقتصادی خود کسب نموده و همگام با آن عدم ضرورت جامعه فئودالی و طبقه حاکم آن را مطرح ساخته و رفته‌رفته مبارزه را از عرصه فکری-ایدئولوژیکی و هنری به حوزه سیاسی می‌کشاند. این بار نیز اندیشه‌های سیاسی در دستور کار قرار می‌گیرد. ابتدا در مورد ساختار دولت بحث می‌شود: به سئوالات «دولت چیست، ساختار مناسب آن برای بورژوازی کدام است و دولت موجود چگونه تغییر می‌یابد؟» جواب داده می‌شود. اندیشه‌های سیاسی راهگشای پیدایش تشکلات سیاسی نوین می‌شود و از راه این تشکلات مبارزه سیاسی فشرده‌ای انجام می‌گیرد. «بورژوازی مبارزات سیاسی خود را متفاوت‌تر از سایر طبقات حاکم گذشته به‌صورت احزاب انجام می‌دهد. بورژوازی نمی‌توانست تنها از طریق قیام علیه طبقه حاکم فئودال که حاکمیت و اداره جامعه را به انحصار درآورده بود، پیروز گردد. لذا لازم بود که مرحله دور و دراز آمادگی برای قدرت را بر اساس کارهای ایدئولوژیک-سازمانی طی نماید. بورژوازی مبارزه حزبی خود را در طول سالیان متمادی ادامه داد، توان فکری و ایدئولوژیکی به توان سیاسی متحول شد، آن را به متفقین خود قبولاند و با بپاخیزی آنها توانسته فئودالیسم را از میان بردارد.»

دستگاه‌های مبارزه سیاسی بورژوازی، احزاب بورژوازی هستند. بورژوازی با بنیان‌نهادن این احزاب نظرات متفاوت خود را در خصوص مسائل جهان و با تشکلات متفاوت زینت می‌بخشد. بی‌نهایت اعتمادبه‌نفس داشته و طبقه‌ای است که در هر عرصه شخصیت‌های نوینی شکل می‌دهد و برای خود آماده می‌نماید. دیگر تنها به احقاق حقوق خود از شاه عصر فئودالی و حتی به تحقق درخواست‌های خود از وی نیز بسنده نمی‌کند، بلکه می‌خواهد فئودالیسم را از میان برداشته و خود را حاکم سازد. برای این نیز می‌بایست انقلاب سیاسی خود را با پیروزی زینت بخشد.

بدیهی است که پیروزی انقلاب سیاسی به‌معنای گسست از جامعه فئودالی و حاکم

شتاب روزافزونی یافته درمقابل دین آغاز می‌گردد. تحول از دین به فلسفه به‌گونه‌ای که همواره کفه فلسفه سنگینی می‌کند، رومی‌دهد. این در عین حال تحولی طبیعی است. زیرا بورژوازی ناگزیر است درمقابل ایدئولوژی فئودالیسم، ایدئولوژی خود را نمایان سازد. در این مرحله نیز درمقابل محافظه‌کاری فئودالیسم، شاهد پیشرفت سریع علم هستیم و جریان‌های فلسفی نوینی ظهور می‌کنند. بورژوازی نیز به خاطر اینکه مخالف سیستم حاکم است به این جریان‌های علمی تکیه نموده و در این عرصه پیشرفت‌های مؤثری به ثبت می‌رساند. در عین حال با شتاب هرچه بیشتر گذار از معیارهای قبلی عرصه‌های هنری، حقوق، ادبیات، موسیقی و معماری آغاز گشته و هر کشف و اثری در این عرصه‌ها تحت نام بانی آن در تاریخ ثبت و جایگاه مهمی به خود اختصاص می‌دهد. به‌عنوان مثال، لئوناردو داوینچی در نقاشی و طراحی، بهوون و موزارت در عرصه موسیقی، لوتر و کالوین در حوزه دین، دکارت و اسپینوزا و کانت در عرصه فلسفه، نمونه‌های بسیاری از این دست در همه عرصه‌ها وجود دارند. آخرین طبقه اجتماعی خود سرب‌آورده اما به همان اندازه نیز بر اساس اثرات این قهرمانان تعالی یافته‌است. در مقطع ظهور سرمایه‌داری که نقطه عطفی در توسعه علم نیز به‌شمار می‌رود بسیاری از مخترعان یافته‌های ارزشمندی دارند و به همان شکل نوابغ بسیاری وجود داشته‌اند که در توسعه فناوری تولید ایفای نقش کردند. همه این شخصیت‌ها راهگشای عصر نوینی بوده و مهر خود را بر این عصر می‌زنند. این مرحله، مرحله‌ای است که بار دیگر انسانیت در هر عرصه شاهد ایفای نقش بزرگ شخصیت‌هاست. در اوایل در عرصه اندیشه و هنر ایفای نقش می‌کنند و به تدریج مکتب‌های فلسفی، ادبی، اقتصادی و معماری را ایجاد می‌کنند. انگلس بزرگی قهرمانان در این مرحله را چنین بیان می‌دارد:

«این دوره، دوره بزرگ‌ترین انقلابی بود که انسانیت تا به آن زمان به خود دیده است. چنان دوره‌ای که بزرگان را می‌طلبد. این بزرگان بخاطر ایجاد اندیشه، اشتیاق، جهان‌شمول‌بودن، نیرومندبودن و یادگیری بزرگ هستند. اینها کسانی هستند که حاکمیت مدرن بورژوازی را بنیان نهاده و به‌غیر از مرز بورژوازی، مرز دیگری نمی‌شناختند. کاملاً برعکس آن، رویدادهای زمانه، آنها را کم و زیاد متأثر می‌ساخت. در آن زمان میان این شخصیت‌های نامدار، کسی نیست که در چند عرصه سررشته نداشته، به چهار یا پنج زبان مسلط نبوده و به جاهای بسیاری سفر نکرده باشد. لئوناردو داوینچی فقط یک نقاش بزرگ نیست بلکه ریاضیدان، تکنیسین و مهندس هم بود. بسیاری از رشته‌های علم فیزیک مدیون یافته‌های وی می‌باشد. آلبرت دور نقاش، پیکرتراش، کنده‌کار و معمار بود. همچنین در موضوع معماری از بسیاری از اندیشه‌ها استفاده و سیستم مختص به خود ایجاد کرده بود. بعدها مونتالمبرت و بسیاری از مهندسان مدرن آلمان از اندیشه‌های وی بهره بردند. ماکیاولی تاریخدان، کارمند دولتی و شاعر عامیانه و اولین طراح نقشه‌های نظامی بوده است. لوتر تنها به تصفیه بقایای اگیاس کلیسا بسنده نکرده، بلکه بقایای اگیاس در زبان آلمانی را نیز از میان برداشته است؛ نثر نوین آلمانی را خلق کرد؛ همچنین سرودی نوشت که مارسیز قرن شانزدهم محسوب می‌گشت و پر بود از ایمان و اعتقاد به پیروزی. یک آهنگ نیز برای آن ساخت. قهرمانان آن دوره هنوز اسیر دست تقسیم کاری که

شخصیت بی‌نظم، بی‌مصرف و فروپاشیده‌شان را تصفیه می‌نماید، از طرف دیگر مطالبات و جهش‌های طبقات پائین یعنی سرکوب‌شده‌ها و پرولتاریا را به شکلی خشن سرکوب می‌کند و آنها را تحت حاکمیت خود درمی‌آورد. یاغی‌ها و مخالفانی را که در مرحله فروپاشی جامعه قبلی نمود یافته و خواهان تداوم آن هستند به شیوه‌ای خشن سرکوب نموده و به شکست دچار می‌سازد. دیگر بورژوازی توسط قواعد و ضوابط خود نظام خویش را بنیان می‌نهد و حاکمیت خود را بر جامعه استحکام می‌بخشد. بورژواهای نابغه و مدیران دوره انقلابی به خاطر اینکه حاکمیت بورژوازی را بر زیربنا و روبنای جامعه برقرار کرده‌اند به مغز متفکر نظام مبدل می‌گردند. در گذشته قوانینی بنا به حقوق انسانی به‌عنوان قوانین ابدی تدوین می‌شد اما این‌بار در خدمت منافع تنگ‌نظرانه و فردی بورژوازی می‌باشد؛ همچنین نهادهایی که از ابدی‌بودن آنها بحث می‌شد به نهادهایی که منافع بورژوازی را روزانه تضمین نمایند تحول می‌یابند.

یکی از خصوصیات متفاوت سرمایه‌داری با دیگر جوامع طبقاتی، این است که نماینده آخرین جامعه طبقاتی می‌باشد. لذا بورژوازی خود را به‌عنوان خاتم تاریخ قلمداد نموده و در خصوص عرصه‌های فلسفی، هنری، اقتصادی-سیاسی و... نیز چنین می‌اندیشد. بورژوازی، جمهوری خود را به شکلی پیشرفته و به‌عنوان شکل نهایی دولت بورژوازی ارائه می‌دهد، همچنین اشکال فلسفی، هنری و اقتصادی-سیاسی این طبقه را به‌عنوان آخرین اشکال ایجاد نموده‌اند. بدیهی است که آرزوی بورژوازی در خصوص آخرین و بهترین جامعه کره خاکی از جامعه سرمایه‌داری آن ناشی می‌شود. همچنین نمی‌خواهد کسی را بزرگتر از خود و شخصیتی که ارزش نوینی خلق می‌نماید، ببیند. اما همچنانکه اشاره نمودیم در همان اوان انقلاب بورژوازی، کسانی سربرمی‌آورند که خواهان گسترش این انقلاب هستند و مشخص می‌سازند که این پیشرفت‌ها و تحولات بر وفق مراد بورژوازی هست یا نه. بدون شک رشد و تکامل جامعه تداوم یافته، بدون وجود بورژوازی و بعد از آن نیز ادامه می‌یابد. البته کسانی که خواهان بسط و گسترش انقلاب هستند ساکت نمی‌مانند. اینکه وجود جامعه طبقاتی ضرورت نداشته و بایستی کاملاً از صحنه زندگی انسان محو گردد رفته‌رفته از سوی همه اعضای جامعه درک می‌گردد. همچنانکه انسانیت امکان وجود نظام بهتری بدون وجود فتودال‌ها و خان‌ها را به اثبات رسانده، به همان شیوه در برخی از مناطق با تشکیل کمون‌ها و شکل‌گیری اندیشه‌ها اولین علایم توان زندگی بدون بورژوازی را نشان داده است.

در پرتو این اندیشه‌ها، توده‌های سرکوب‌شده، وجود جامعه‌ای عاری از بورژوازی را هرچه بهتر درک می‌کنند. برای ایجاد چنین جامعه‌ای، نهادها و ایدئولوژی‌ها بنیان‌نهاد می‌شوند. این وضعیت موجب محافظه‌کاری زود هنگام بورژوازی در مقایسه با طبقات دیگر (طبقات فتودال و برده‌دار که در چنین وضعیتی محافظه‌کار شده‌اند) می‌شود. زیرا هنوز بورژوازی نتایج انقلاب خود را نگرفته اما در پی مبارزه پرولتاریا سریعاً به جنب‌وجوش می‌افتد. بورژوازی در بسیاری از عرصه‌ها با خطرات پرولتاریا مواجه می‌گردد. پرولتاریا ثابت می‌کند که شخصیت‌ها و تشکلات دست‌ساخته بورژوازی ابدی نیستند، بلکه تصنعی و ناشایست هستند. در ازای فلسفه ایده‌آلیست-متمایزیک وی، در ایجاد فلسفه دیالکتیک

ساختن جامعه بورژوازی است. دوره بحران انقلاب سیاسی به تدریج شتاب گرفته و توسعه می‌یابد اما پیروزی رویدادی است که بایستی اتفاق بیافتد. زیرا فروپاشی دردناک گذشته و ایجاد دردآور آینده مطرح است. در مراحل انقلابی شخصیت‌های مهم و بزرگ و نیز صحنه مبارزه سیاسی نمود می‌یابد. به‌ویژه در فرانسه و انگلستان چهره‌های سرشناسی ظهور یافته و مهر خود را بر جریان انقلاب زده‌اند. رهبران و ایدئولوگ‌های انقلاب دموکراتیک بورژوازی فرانسه یعنی ولتر، دانتون و ژان ژاک روسو چهره‌هایی هستند که نامشان همچنان ورد زبان‌هاست و با انقلاب عجیب گذشته است. بانیان عرصه‌های هنری، سیاسی و فکری در واقع نقش تعیین‌کننده‌ای در تشکیل جامعه نوین یعنی جامعه بورژوازی داشته‌اند. گویی وجود اینها همچون کلاف نخی به مفاهیم هنری و ایده‌آل بورژوازی و کارمند دولتی گره خورده است.

همزمان با ظهور انسان‌های بزرگ در هر عرصه‌ای، کارمندان بزرگ دولتی نیز برای تداوم اقتدار بورژوازی سربرمی‌آورند. در انقلاب دموکراتیک بورژوازی که نوع باشکوه آن در فرانسه به‌وقوع پیوسته، هم انسان‌های تروریست و هم ایدئولوگ‌های بزرگ وجود دارند که این ایدئولوگ‌ها انسان‌ها و توده‌ها را به قیام واداشته و مهر خود را بر تاریخ زده‌اند. درمقابل هر چیز متعلق به گذشته به اعمال ترورآمیز دست زده، پادشاهان را از گیوتین گذرانده و بیرحمانه‌ای با نظام قبلی ضدیت کرده‌اند. گویی در ذروه انقلاب بورژوازی فرانسه هستند. به همان شکل در انگلستان نیز مبارزه میان نظام قبلی و نظام نوین به شکل فلاکت‌باری بوده و هر چیز متعلق به گذشته با خاک یکسان گشته و بر این اساس قهرمانانی وجود داشته‌اند که به نقطه اوج رسیده‌اند.

بعد از آنکه بورژوازی انقلاب سیاسی خود را پیروز می‌گرداند، دیگر کسی نیست برایش ایجاد مزاحمت کند، لذا سعی بر تشکیل نظام اقتصادی خود می‌کند. رویداد انقلاب رفته‌رفته در دستان بورژوازی به‌سوی چنین نظامی جهت‌دهی می‌شود. در بنیان جامعه آینده این‌بار تضاد متفاوت‌تری نهفته است؛ تضاد بورژوازی و پرولتاریا همچو کندن مزار برای بورژوازی، اولین بار در دوره انقلابات بورژوازی رخ می‌دهد. مطالبات پرولتاریا که در حین این انقلابات گسترش یافته، منافع بورژوازی را خدشه‌دار نموده و علی‌رغم وجود بورژوازی می‌خواهد این انقلابات توسعه یابند. رهایی پرولتاریا هرچند ناچیز هم باشد برای اولین بار طی این انقلابات به‌وقوع پیوسته و دورنمای رهایی سرکوب‌شده‌ها در خلال این انقلابات ترسیم می‌گردد.

بورژوازی درمقابل این خطرات سریعاً شعار ایجاد قوی نظام را سر داده و درصدد است هرج‌ومرج دوره‌های انقلابی را با برخی قواعد و ضوابط رفع و بدین ترتیب نظام را بنیان نهد. همچنانکه می‌دانیم بر این اساس، دموکراسی بورژوازی یعنی قانون اساسی جمهوری‌های آن که دیکتاتوری طبقه‌اش را تضمین کرده، طرح‌ریزی می‌کند. جمهوری‌های بورژوازی برای بورژوازی درهای هر شیوه از دموکراسی را باز گذاشته و برای عامه خلق دیکتاتوری را جامه عمل می‌پوشاند. با اخذ این تدابیر از ضررهای وارده بر نظام ممانعت به‌عمل می‌آورد. از یک طرف، طبقات بالا یعنی اصیل‌زادگان، اشراف و آغاها را که منشأ تبلی و بی‌نظمی بوده‌اند همچو سوهانی سائیده و با پیوستن آنها به طبقه بورژوازی

آن از سال‌های ۱۸۴۵-۱۸۴۴ به بعد ایدئولوژی مختص به پرولتاریا را تحت عنوان مارکسیسم بنیان می‌نهند.

نمایندگان پرولتاریا با انتقاد از سوسیالیسم اوتوپیاگرا به سوسیالیسم علمی، با انتقاد از سیاست اقتصاد بورژوازی به سیاست اقتصاد علمی، با انتقاد از فلسفه ماتریالیسم محض و متافیزیک ایده‌آلیست به دیالکتیک ماتریالیسم و بعد از آن به فلسفه ماتریالیسم تاریخی دست یافته‌اند. دستاوردهای آنها در همه این عرصه‌ها به پرولتاریا و افشار ترقی‌خواه خدمت نموده‌است. وظیفه فراهم نمودن بستر منافع ایدئولوژی، سیاسی و اقتصادی پرولتاریا، آماده کردن شرایط موفقیت در مبارزه آگاهانه این طبقه، تشکیل نهادهای روبنای آن به شکلی آگاهانه و نوشتن آثار بزرگ، در سال‌های ۱۸۴۰ بر دوش این دو استاد قرار می‌گیرد.» بدین‌شکل با افشای حقیقت بورژوازی در حوزه‌های فلسفی، سیاسی و اقتصادی، ایدئولوژی پرولتاریا را بنیان نهاده شد که عملکرد سیاسی آن اجتناب‌ناپذیر می‌باشد. پرولتاریا در اوایل در مقابل فردفرد سرمایه‌داران مبارزه اقتصادی را توسعه داد سپس به مرحله مبارزه قدرت‌مداران که اقتدار طبقه بورژوا و نظام سرمایه‌داری را هدف قرار می‌دهد پامی‌گذارد. تشکلات اقتصادی به راه انداختن سپس تشکلات سیاسی را بنیان نهاد که در رأس آنها اتحادیه کمونیست‌ها قرار دارد. مانیفست کمونیسم انتشار می‌یابد و اولین تشکل بین‌المللی یعنی «انترناسیونال اول» ظهور می‌کند. در رأس همه این تحولات نیز اندیشمندان پرولتاریا یعنی مارکس و انگلس و بسیاری از قهرمانان پرولتر قرار دارد. ضرباتی که پرولتاریا در عرصه فکری به بورژوازی وارد ساخت این‌بار در تشکلات سیاسی به اتمام می‌رسد و با واردساختن آخرین ضربه به بورژوازی سعی بر دفن وی در تاریخ دارد.

پرولتاریا که عملکردهای سیاسی‌اش با شتاب زیادی به پیش می‌رود، هنوز یک قرن از حاکمیت بورژوازی نگذشت که نمونه یک قهرمانی بزرگ را از خود نشان داده و کمون پاریس را دایر می‌سازد. کمون از یک‌سو نشان‌دهنده قهرمانی پرولتاریا بوده و از دیگر سو بدان علت که برای اولین‌بار دورم‌ای اقتدار پرولتاریا و پیش‌نویس چگونگی دولت پرولتاریا بوده در تاریخ این طبقه از جایگاه حائز اهمیتی برخوردار است. پرولتاریا در آزمون کمون، مرزهای دموکراسی بورژوازی را با مشکل مواجه ساخته، شیوه‌های مبارزاتی خود را صراحتاً بیان داشته و ارکان تئوری خشونت خود را تشکیل می‌دهد. به همان شیوه، احزاب سیاسی خود و برنامه‌های آنها را بنیان نهاده و به تدریج قهرمانان این طبقه نمود می‌یابند. بورژوازی به همه این موارد دیوانه‌وار حمله می‌کند. این تحولات چهره حقیقی بورژوازی را که تا دیروز اعلامیه جهانی حقوق بشر و آزادی‌های انسان را بیان داشته بود، افشا ساخته و این مورد را که حقوق جهان‌شمول تفاوتی با دین جهان‌شمول نداشته و جهان‌شمول بودن آن تنها بخاطر حفظ منافع بورژوازی است، صراحتاً بیان می‌دارد. ابدی‌نبودن شخصیت‌ها و اندیشه‌هایی را که بورژوازی در عرصه اقتصادی، دولت و عرصه‌های دیگر ایجاد نموده، مطرح می‌کند.

دیگر مشکل اساسی بعد از آن، رهایی از سرمایه‌داری، گذار به جامعه بدون طبقه و بنیان‌نهادن و پیشرفت سوسیالیسم است. بحران سرمایه‌داری به تدریج عمق می‌یابد و با رسیدن به مرحله بعدی یعنی امپریالیسم عمیق‌تر می‌شود و بدین ترتیب عصر انقلاب‌های

ماتریالیسم خود تأخیر نمی‌کند. همچنین درمقابل اندیشه‌های سیاسی و ارزیابی تاریخی و اجتماعی بورژوازی به‌عنوان آلت‌ناتیو ماتریالیسم تاریخی خود را ارائه می‌دهد. در قبال نظریه دولت بورژوازی نظریه دولت و انقلاب خود را بسط می‌دهد. در قبال احزاب سیاسی بورژوازی، حزب مختص به طبقه خود را تأسیس نموده و درمقابل راهکارهای سیاسی بورژوازی، راهکارهای سیاسی مستقل خود را ارائه می‌دهد. در این سده تشکلات بورژوازی و پرولتاریا در همه موارد ایجاد می‌شوند. به تدریج شرایط عینی از میان برداشتن سرمایه‌داری که آخرین جامعه طبقاتی است، فراهم می‌گردد. بدیهی است که وظیفه تاریخی پایان‌بخشیدن به حاکمیت بورژوازی و اثبات غیرضروری بودن این جامعه، برعهده آخرین طبقه سرکوب‌شده یعنی پرولتاریاست. بدین ترتیب پرولتاریا از مسئولیت تاریخی خود دفاع نموده و برای ایفای نقش خود به عملکرد سخت و دشواری دست می‌زند؛ می‌اندیشد و با رهبران سیاسی‌اش قدم‌به‌قدم به پیروزی نزدیک می‌شود.

در سال‌های ۱۸۵۰ بحران‌های جامعه بورژوازی به تدریج گسترش می‌یابد. نهادها و قوانینی که بورژوازی در عرصه‌های ایدئولوژیکی، سیاسی-اقتصادی و بسیاری از عرصه‌های دیگر به‌عنوان قوانین لایتغیر و ابدی تحمیل کرده بود، در بحران افتاده و در معرض نابودی قرار گرفت. این واقعیت که آینده انسانیت نه توسط بورژوازی بلکه توسط پرولتاریا ترسیم می‌شود، هرچه بهتر درک می‌گردد. هرچه بحران عمیق‌تر می‌گردد لزوم انقلابی نوین احساس شده و نزاع‌های اولیه در سطح اندیشه منفجر می‌شود.

قبل از رسیدن به این مرحله، رهبران و جریان‌های گوناگون پرولتاریا در صحنه تاریخ ظهور نموده و شرایط ذهنی را مهیا می‌کنند تا ایدئولوژی پرولتاریا بنیان نهاده شود. استقلال پرولتاریا در همان مراحل اولیه پیدایش طبقه کارگر و سرمایه‌دار و در داخل جنبش‌های بورژوازی، مطرح می‌گردد. برای مثال در آلمان در دوره جنگ بردگان و انقلاب دهقانان می‌توان به «توماس مونتزر» اشاره کرد. در انقلاب انگلستان هم کسانی چون لفلرز که بانگ برابری برمی‌آوردند، ظهور کردند. در انقلاب کبیر فرانسه هم بابوف ظهور و قیام کرد. اینها تنها برخی از رهبران آن قیام‌ها می‌باشند. قیام‌های پرولتاریا که در عرصه عمل پیشرفت می‌کنند، درعین حال از نوگرایی در تئوری هم محروم نمی‌گردند. در سده‌های ۱۶ و ۱۷ میلادی اندیشه‌های اتوپیک در شرف شکل‌گرفتن بودند. کمونیسم اتوپیک که از سوی نمایندگان برگزیده‌اش یعنی توماس مور و توماس کامبلانلا آغاز گشته و نیز تئوری کمونیسمی که توسط مورللی و مابلی بسط یافته‌اند، در سده نوزده میلادی نیرومندتر شدند آن هم در سایه فعالیت‌های سه نفر از اتوپیست‌های بزرگ یعنی «سن سیمون (۱۸۲۵-۱۷۶۰)، شارل فوریه (۱۸۳۸-۱۷۷۲) و روبرت اون (۱۸۲۵-۱۷۷۱).

در سده ۱۹ میلادی با پایان مرحله توسعه‌طلبی سرمایه‌داری، بورژوازی مانع‌ساز پیشرفت‌های جامعه می‌گردد. در ازای آن، شرایط عینی آگاهی طبقاتی پرولتاریا فراهم گشته و به نمایندگان واقعی خود دست یافته، لذا ایفای نقش تاریخی پرولتاریا اجتناب‌ناپذیر است. در این مرحله، پرولتاریا رهبران برگزیده خود یعنی کارل مارکس و فردریک انگلس را می‌یابد. این دو رهبر بی‌نظیر، فلسفه کلاسیک آلمان، سیاست اقتصاد کلاسیک انگلستان و به‌طورکلی سوسیالیسم فرانسه را که در انقلاب فرانسه نمود یافته، اساس کار خود قرار داده و با اتمام

اندیشمند بزرگ و در عین حال انسان بزرگ دولت است. همچنین سازمان‌دهندگان انقلابی و انسان‌های عملیاتی آن را می‌سازد. «استالین‌ها و سوردلوف‌ها» به‌عنوان سازمان‌دهندگان و پوشش‌کننده‌ها به‌عنوان تاکتیکی‌سین‌های بزرگ در نقطه‌ی اوج قرار دارند. از طرف دیگر در عرصه هنری، موسیقی و ادبیات نیز شخصیت‌های بزرگی شکل می‌گیرند. گورکی با آثار جاودانی که خلق نموده تنها یکی از نمونه‌های چنین شخصیت‌هایی است.

می‌توان گفت مرحله انقلاب پرولتاریا و مرحله گذار از جامعه طبقاتی به جامعه بدون طبقه، آخرین عصر قهرمانان را تشکیل می‌دهد. افراد در این عصر وظایف تاریخی دشواری برعهده می‌گیرند و عملکردهای تاریخی خود را به‌جای می‌آورند. بدین ترتیب راه بر عصری برای ایفای نقش رهبری بازمی‌شود. این اشخاص، شخصیت‌هایی هستند که مشخصه‌های جامعه نوین را در وجود خود متجلی می‌سازند. این شخصیت‌ها که قهرمانان پرولتاریا نامگذاری می‌شوند به واسطه اندیشه‌ها، سازندگی، عملکرد و هنرهایشان آینه آینده بوده و با توجه به ویژگی‌هایشان نقش تعیین‌کننده‌ای ایفا نموده و مهر خود را بر مرحله می‌زنند.

پرولتاریا درمقابل خشونت بی‌حدومرز امپریالیسم، در حین به‌کارگیری خشونت انقلابی، اندیشمندان خود را نیز تجلی می‌بخشد. پرولتاریا و خلق‌های سرکوب‌شده درمقابل خشونت لگام‌گسیخته امپریالیسم، خشونت انقلابی و بر این اساس تئوری نظامی یعنی هنر نظامی‌گری را ایجاد نموده و اولین انقلابیون پیشاهنگ این مبارزه در این عرصه آبدیده می‌شوند. تئوریا و تئوریسین‌هایی که به منظور دفاع از نظام سوسیالیسم، تشکیل ارتش خلق و مبارزه خلق ظهور می‌کنند در بحبوحه جنگ شکل می‌گیرند. خلاصه همچنانکه پرولتاریا در بسیاری از عرصه‌ها از اندیشمندان بزرگی برخوردار است در عرصه پراکتیک نیز دارای پراکتیسین‌های بزرگ می‌باشد. از طرف دیگر پرولتاریا برای باخاک‌پکسان نمودن دولتی که بورژوازی از طبقات حاکم دیگر به ارث برده، نظریه‌های خشونت را ارائه داده و در عرصه عمل به اجرا درمی‌آورد به گونه‌ای که دیگر خشونت در جامعه جایی نداشته باشد یعنی برای زدودن جنگ از جامعه انسانی، خشونت انقلابی با پیشاهنگی پرولتاریا ضرورت دارد. می‌دانیم که پدیده دولت از طرف رهبران برگزیده پرولتاریا یعنی مارکس و انگلس فرموله شده است. تئوری و گام‌های عملی برداشته شده، بیانگر آن است که رهبران پرولتاریا تا چه اندازه به شخصیت انسانی احترام می‌نهند.

در نقطه مقابل آن، سرمایه‌داری-امپریالیسم که مانع‌ساز پیشرفت‌ها شده، روزبه‌روز عقب‌مانده‌تر و محافظه‌کارتر می‌شود. به خاطر اینکه بورژوازی آخرین طبقه سرکوب‌گر و استثمارگر بوده و هیچ طبقه سرکوب‌گر و استثمارگر دیگری [بعد از آن] سربر نمی‌آورد، کاراکتر محافظه‌کار خود را هرچه بیشتر ارایه می‌کند. بدین دلیل در شخص این طبقه عقب‌مانده‌ترین و محافظه‌کارترین طبقه در طول جامعه طبقاتی نمود می‌یابد. پیامد منفی این موضع بورژوازی در آخرین مرحله اقتدار سیاسی‌اش، پیدایش رژیمی افسارگسیخته و چپاولگر تحت عنوان فاشیسم است که در تاریخ برضد نسل انسان بزرگ‌ترین قتل‌عام‌ها را انجام می‌دهد. پیشرفت فاشیست بدون علت نبوده است. زیرا زمان درانداختن طبقات حاکم به زباله‌دان تاریخ، قدم‌به‌قدم نزدیک شده است. در این مرحله است که

پرولتاریا آغاز می‌گردد. سرمایه‌داری دیگر از این به بعد به حد کافی توسعه یافته، نیروهای تولید به اندازه مورد نیاز رشد نموده و در این موضوعات چیز دیگری نمانده که به جامعه انسانی بدهد. در نقطه‌ای که بورژوازی با انقلاب از میان برداشته می‌شود به اندازه کافی به حالت طبقه‌ای عقب‌مانده درآمده است. از طرف دیگر خرده‌بورژوازی که خود را مرکز دنیا قلمداد کرده و در حین بسط مبارزه پرولتاریا علیه بورژوازی نقش داوری برعهده گرفته، کاراکتر واقعی طبقاتی و شخصیتش افشا می‌گردد.

بحران‌های سرمایه‌داری-امپریالیسم که هرچه بیشتر عمق یافته در هر دوره، زمینه فروریختن یکی از قلعه‌های بورژوازی را فراهم می‌کند. از طرف دیگر تئوری انقلابات بعنوان مَهر اندیشه‌های اندیشمند بزرگ پرولتاریا یعنی لنین در عصر امپریالیسم ایجاد می‌گردد. لنینیسم و مارکسیسم در عصر انقلابات پرولتاریا و عصر امپریالیسم راهنمای عملی خلق‌ها و پرولتاریای همه دنیا می‌شوند. به عبارت دیگر پرولتاریا پیروزی خود را درمقابل سرمایه‌داری-امپریالیسم به‌طور کلی در تحلیلات لنینیسم که دیکتاتوری پرولتاریا و انقلابات پرولتاریا را در سطح تئوری، سازمانی، تاکتیکی و استراتژی نشان داده، می‌بیند. پرولتاریا درمقابل بورژوازی امپریالیسمی که کهنه‌پرست و محافظه‌کار گشته، رهایی انسانیت را در طبقه خود نمایندگی نموده و این نقش را با حزب پرولتاریایی که مسلح به ایدئولوژی سوسیالیسم علمی بوده و توسط آن سازماندهی می‌شود، ایفا می‌کند. پرولتاریا رهبری حزب را به‌عهده گرفته و از طریق نیروی سازماندهی‌شده‌اش با عزم بی‌پایان مبارزه و نظم مستحکمش، بورژوازی را روزبه‌روز ناتوان می‌سازد. امپریالیسم روسیه همچو عرصه‌ای که تضاد و بحران ناشی از تنش میان بورژوازی و پرولتاریا در آن فشرده‌تر گشته، به‌تمامی موجب اضمحلال جامعه می‌شود. این نیز نشان از متلاشی‌شدن حلقه‌های ضعیف امپریالیسم به‌ویژه در مراحل مبارزه و فروپاشی بوده و راهگشای پیروزی پرولتاریا می‌گردد. بدین‌ترتیب همزمان با پیروزی اولین انقلاب، راه بر دوره انقلابات پرولتاریا باز می‌شود. با این انقلاب از امپریالیسم گذار نموده و راهگشای جامعه نوین یعنی سوسیالیسم است. بدیهی است که این امر به معنی رویدادهایی نوین در بسیاری از عرصه‌هاست. در دوره انقلابات پرولتاریا، ایدئولوژی پرولتاریا به شکلی شفاف بنیان نهاده شده و شخصیت پرولتاریا با همه شکوه و ابهت خود عرض‌اندام می‌کند. پرولتاریا اتوریته خود را در عرصه‌های زندگی اجتماعی، هنری، ادبی و دیگر عرصه‌ها با توجه به معیارهای خود برقراری‌سازد. ارزش‌هایی را که تا آن زمان انسانیت خلق نموده بود، هرچه بیشتر توسعه داده و نوع شخصیت مبارزان خود را با تمام جوانبش می‌شناساند. بدین ترتیب جامعه نوین نه‌تنها در عرصه تئوری بلکه در همه عرصه‌های حیات و حتی در هر سو نمایندگان خود را جایگزین می‌نماید. در عرصه‌های فکری، سیاسی، نظامی، فرهنگی، سازماندهی مجدد رنج‌ها و دیگر عرصه‌ها نوع شخصیت‌های نوین خود را عرضه می‌کند. در این مرحله که اولین پلکان گذار از جامعه طبقاتی به جامعه بدون طبقه بوده، قهرمانان پرولتاریا در حد نسبتاً وسیعی به صحنه تاریخ وارد می‌شوند. این نیز در روسیه بصورت بارز بروز می‌کند. قبل و بعد از انقلاب پرولتاریا در روسیه مبارزین بزرگی ظهور می‌کنند. لنین که فردی نابغه بوده و رهبر پرولتاریا و خلق‌های سرکوب‌شده دنیا محسوب می‌شود،

محافظه‌کاری بورژوازی شکلی وحشتناک به خود می‌گیرد. در این معنا فاشیسم آخرین شکل اقتداری است که در این مرحله طبقه حاکم بی‌نهایت محافظه‌کار شده است. بورژوازی در مرحله فروپاشی سرمایه‌داری-امپریالیسم دیوانه‌وار حملات دشمنانه خود درمقابل انسانیت را روزبه‌روز به ابعاد گسترده‌تری رسانده است. گویا به کشاندن انسانیت به دو جنگ جهانی که موجب قتل‌عام میلیون‌ها انسان شده، بسنده نکرده و امروز درصدد است نسل انسان را دیوانه‌وار با جنگ اتمی نابود سازد. گویا مشتاق خلق تئوری آن و بعضاً جامعه‌عمل پوشاندن به آن است. این یعنی اینکه موجودیت انسان‌ها را مورد هدف قرار داده است. در تلاش احیای انواع دیگری از فاشیسم بوده و درمقابل خلق‌ها جنگ جهانی دیگری اعلان داشته که این موارد را همواره به منظور فریب‌کاری به‌کار می‌گیرد. البته جنگی که از آن سخن می‌راند بار دیگر خلق‌ها را با فاجعه مواجه ساخته و عصر شکنجه‌ای را که تا به‌حال دیده نشده آغاز می‌کند؛ همه این موارد را نیز همچو ابزار درمقابل سوسیالیسم، جنبش‌های رهایی ملی و خلق‌ها به‌کار می‌گیرد. مسئله شخصیت که در هر دوره انقلاب اجتماعی در دستور کار قرار گرفته و از اهمیت خاصی برخوردار بوده، در وجود اعضای انقلابی و ترقی‌خواه که به شکلی مناسب توان پیشرفت را نمایندگی می‌کنند، به‌شیوه‌ای ملموس مطرح می‌شود؛ این دوره، هم دربرگیرنده شخصیت‌های سازنده، ترقی‌خواه و انقلابی است و هم دربرگیرنده شخصیت‌های تخریب‌گر و دهشت‌آور که جزو طبقه محافظه‌کار حاکم بوده‌اند و موجودیت آنها از سوی نیروهای انقلابی در معرض تهدید قرار گرفته‌است.

شخصیت‌های انقلابی از خصوصیات نمایندگی جامعه نوین برخوردار بوده‌اند لذا مهر خود را بر جوانب عملی مرحله می‌زنند؛ اینها شخصیت‌هایی هستند که موجبات فروپاشی شخصیت‌های ضدانقلاب را که مشهور بوده، نمایندگی ساختار جامعه و ملت موجود را برعهده گرفته، در صدد تداوم حیات آن بوده، جهت از میان برداشتن انقلاب از ایجاد امکانات زیادی برخوردار بوده، تجارب خود را به بهترین شیوه به‌کار برده و از توان بسیج نیروی خود برخوردار هستند، فراهم آورده و درمقابل این شخصیت‌های ضدانقلاب طعم شیرین پیروزی را می‌چشند.

این شخصیت‌ها که توان خود را درمقابل نیروی تخریب‌گر و نابودکننده شخصیت‌های ضدانقلاب از عرصه سیاسی گرفته تا نظامی و از عرصه هنری گرفته تا فن‌آوری به بهترین شیوه فرموله می‌نمایند، مهر خود را با توجه به ویژگی‌هایشان بر مرحله می‌زنند. شخصیت‌های ضدانقلاب همچو شخصیت‌های انقلابی در مراحل فوق‌العاده حساس ظهور می‌یابند و با تخریب‌گرهایشان خدشه‌های ژرفی بر زندگی اجتماعی وارد می‌سازند. انسانیت از جامعه برده‌داری تا عصر ما از یک‌سو شاهد آثار ماندگار و قهرمانان بزرگ بوده و از دیگر سو شاهد ایجاد شخصیت‌هایی از سوی طبقه حاکم رو به انحطاط که جهت تداوم عمر خود به شیوه‌ها و تلاش‌های نامعقول توسل جستند. بسیاری از این شخصیت‌ها وجود دارند که نامشان هنوز طنین‌انداز است. نرون‌ها، سزارها، تزارهای روس و هیتلرها از این نوع شخصیت‌ها بوده و توان و یا حتی عدم توان طبقه و جامعه حاکم رو به انحطاط را در وجود خود نمایان ساخته و در دوره آگاهی انقلاب‌های اجتماعی

نمود می‌یابند.

این شخصیت‌ها به هر میزان و در هر اندازه‌ای قدرتمند باشند از توان توقف پیشرفت‌های انسانی و یا ایجاد انحراف در آن برخوردار نبوده و بجز گذار و نابودی نیروهایی که نمایندگی آن را می‌کنند، راه دیگری برایشان مانده است. حتی فراتر از آن، نیروهای انقلابی و مخالف درمقابل نیروهای ضدانقلاب که در شخص اینها [نرون، هیتلر و غیره] مرکزیت یافته و هرچه بیشتر رسوا گشته‌اند، دست‌آورد بزرگی کسب می‌کند.

مبارزه میان پرولتاریا و بورژوازی امپریالیست طبقات میانی را نیز تحت تأثیر قرار می‌دهد. بی‌ثباتی این شخصیت‌های میانی در عصر امپریالیسم موجب رکود وضع اقتصادی آنها شده، تنها برخی از آنها به سطح بورژوازی رسیدند، اکثر آنها تدریجاً محروم گشته و به صفوف پرولتاریا پیوستند که این موارد در ایدئولوژی آنها نیز منعکس شده است. در ادوار انقلاب همواره میان پرولتاریا و بورژوازی در رفت‌وآمد هستند، در تلاشند تا در مرحله بحران کمترین ضرر را ببینند. مشخصه‌های بارز این قشر را می‌توان در خرده‌بورژوازی دید که انگلس پایگاه اجتماعی آن را چنین بیان می‌دارد:

«آنها امیدوارند که به طبقه بالای بورژوازی دست یابند، از سقوط به پایگاه اجتماعی پرولتاریا در هراسند. میان امید و ترس و در خلال جنگ، مقامشان را حفظ می‌کنند، بعد از آن به صف پیروشدگان می‌پیوندند؛ ویژگی اینها چنین است.»

در حالیکه برخی از گروه‌های بزرگ طبقه در مراحل بحرانی اجتماع به نوعی به ائتلاف محافظه‌کاری با بورژوازی می‌پردازند و نقش ضدانقلاب را ایفا می‌نمایند، گروه‌های دیگر این طبقه نیز روزبه‌روز محروم گشته و در صفوف پرولتاریا جای می‌گیرند؛ البته این گروه‌ها علی‌رغم اینکه به‌هیچ‌وجه با رهبران ترقی‌خواه پرولتاریا مأنوس نگشته‌اند در صفوف انقلابیون جای می‌گیرند. شیوه انقلابی‌بودنشان از مصمم‌بودن، باورمندی و منسجم‌بودن انقلابیون به دور است. لنین عدم اعتماد به انقلابی‌بودن خرده‌بورژوازی و کاراکتر پریشانشان را چنین بیان می‌دارد:

«چیزی که از لحاظ تئوریک برای مارکسیست‌ها افشا شده و این مورد در آزمون همه انقلابات و جنبش‌های انقلابی اروپا به اثبات رسیده، این واقعیت است که بسیاری از صاحبان املاک کوچک و تولیدکنندگان - در بسیاری از کشورهای اروپایی نمونه آنها وجود داشته و توده انبوهی تشکیل داده‌اند- در نظم سرمایه‌داری همواره مورد سرکوب و استثمار بورژوازی قرار گرفته، زندگی اقتصادی‌شان رو به زوال رفته و پایگاه اجتماعی‌شان را از دست داده‌اند؛ بدین علت اینها به سهولت به صفوف انقلابیون پیوسته‌اند، اما به‌هیچ‌وجه این طبقه از انسجام انقلابی، هنر سازماندهی، نظم سازمانی و موضع صریح و بجا برخوردار نیستند. خرده‌بورژوازی که نسبت به وحشت سرمایه‌داری خشمگین شده هانند همه کشورهای سرمایه‌داری به نوعی آنارشیسیم در اجتماع مبدل می‌شود. این نوع به اصطلاح انقلابی همواره شخصیتی نامصمم، بی‌مصرف، تسلیمیت‌پذیر، لاقید و ضعیف دارد و در پی عشق به زندگی بورژوازی است.»

هرچند این طبقات میانی در مراحل انقلابی همواره میان پرولتاریا و بورژوازی در رفت‌وآمد هستند اما به دنبال راه میانی به‌غیر از هر دوی اینها نبوده و همواره در آرزوی تداوم

نظام هستند. البته این تلاشی نیست که نتیجه‌ای دربر داشته باشد. زیرا این طبقات که ابزار وجود خود را در طبقه خرده‌بورژوازی می‌بینند از توان و قابلیت اداره نظام محروم هستند. همچنانکه در نمونه روسیه آشکارا دیده شده، این تلاش‌ها به شکست انجامید. این نوع تلاش‌های طبقه مذکور در بسیاری از مناطق دنیا دیده می‌شود، لکن تنها ده سال توانسته موقعیت خود را حفظ نماید لذا بعد از آن تلاش‌های بی‌نتیجه بوده است. بدان علت که این طبقه نمی‌تواند دولت را اداره نماید هنگام رسیدن پرولتاریا یا بورژوازی به مسند قدرت، از پایگاه اجتماعی‌اش دست برمی‌دارد. همچنین نقش مرکزی بودن دنیای این طبقه نیز پایان می‌یابد. زیرا عصر ما، عصری است که در نهایت در جریان نبرد اندیشه‌های پرولتاریا و بورژوازی، یکی بر دیگری غلبه خواهدکرد. بدین دلیل این مرحله، مرحله‌ای است که شخصیت میانه‌رو فایده‌ای برای آن دربر نداشته و نمی‌تواند کار مؤثری برای پیشبرد این مرحله انجام دهد. دیگر در عصری قرار گرفته‌ایم که به شخصیت‌های باثبات نیاز هست و پایان شخصیت‌هایی که میان دو نظام در رفت‌وآمد هستند، دو تضاد را توأمان در خود دارند و درصدد تداوم زندگی میان هر دو طبقه هستند، فرامی‌رسد. وضعیت فرسوده و بیهوده و آکنده از درگیری امپریالیسم به‌عنوان آخرین مرحله سرمایه‌داری در شخصیت‌ها نیز بازتاب می‌یابد. در حالی که از یک طرف مراحل بحران موجب شکل‌گیری انقلاب پرولتاریا می‌گردد، از طرف دیگر این شخصیت‌ها موجب عدم توازن و انسجام در انقلاب شده و باعث تداوم هرچه بیشتر بحران می‌شوند که این نیز راه را بر فروپاشی، پراکندگی و تجزیه جامعه می‌گشاید. کسانی که خارج از طبقه هستند و یا به‌عبارتی از پایگاه مشخص اجتماعی برخوردار نیستند، همزمان با محافظه‌کاری بورژوازی، به دور یکدیگر جمع می‌شوند. نظام بورژوازی همواره باعث رشد انسان‌های ناتوان و بی‌کار می‌شود. بخاطر تکنولوژی پیشرفته این وضعیت هرچه بیشتر عمق می‌یابد. بورژوازی نیز با تمام توان برای حفظ اقتدار خود تلاش کرده و مانع‌ساز پیشرفت‌ها می‌شود. حتی با محافظه‌کارترین، شوون‌ترین و پلیدترین اعمال تروریستی، دیکتاتوری خود را تحت رژیم فاشیست تداوم می‌بخشد. نظام سرمایه‌داری-امپریالیسم توسط نوعی جسارت کورکورانه و پست‌فطرت اداره می‌شود. اندیشه‌ها را به تاریکی سوق داده و عرصه هنر را به پستی می‌کشاند. از گرایش‌های فلسفی بی‌محتوا گرفته تا انواع ایدئولوژی‌های گمراه‌کننده چنان به یک دین جدید تحول می‌یابد که به ذهن هیچ انسان عاقلی خطور نکند. بی‌محتوایی و فرسودگی، ایستگاه حوزه هنر و اخلاق می‌باشد. این فرسودگی را می‌توان در عرصه‌های ورزشی، موسیقی، ارزش‌های اخلاقی و غیره به صراحت دید. چیزی که بورژوازی می‌خواهد در همه این عرصه‌ها حاکم سازد، شخصیتی کاسموپولیتیک است. افراد بی‌شخصیتی که در مراحل بحرانی نمود یافته و به شکل هیپی‌ها یا عضو این و یا آن طریقت دیده می‌شوند. روند بی‌محتواسازی و بی‌شخصیت‌نمودن فرد و جامعه تحت حاکمیت سیستم کاپیتالیزم-امپریالیست صورت‌پذیرفته و همزمان با محافظه‌کاری به‌صورتی متداخل نمود می‌یابند. اینها به‌ویژه در شخص نمایندگان طبقه محافظه‌کار تا حد قابل توجهی از یکدیگر تغذیه نموده و در نهایت نیز دیوانه‌وار انسانیت را با تهدید جنگ اتمی مواجه می‌سازند.

به‌طور خلاصه، این پدیده در ساختار جوامع امروزی شکل گرفته‌است. از یک سو شخصیت‌های محافظه‌کار، کهنه‌پرست و فاشیست و در کنار اینها نیز انسان‌هایی متفرق، بدون پایگاه اجتماعی مشخص، پست، بدون هدف، سازماندهی‌نشده و بی‌شخصیت وجوددارند؛ در دیگر سو نیز اندیشمندان بزرگ، پراکتیسیست‌های بزرگ، فرماندهان بزرگ نظامی، هنرمندان و قهرمانان رنج‌دیده وجود دارند که درصدد نابودی گذشته‌ای سرکوب‌گر بوده و برای بنیان نهادن آینده در بسیاری از عرصه‌ها تلاش‌های موفقیت‌آمیزی انجام داده‌اند.

واقعیت دیگری که در عصر خود شاهد آنیم این است که خلق‌های تحت فشار و استثمار امپریالیسم در ابعاد گسترده‌ای به آگاهی ملی رسیده‌اند. خلق‌های استثمارشده از عصر تاریخ قرون وسطی گذار نموده و تحت رهبری سیاسی، فکری و شخصیتی متفق نزدیکش یعنی پرولتاریا و نیروی سوسیالیسم آگاه شده و شخصیت‌های ملی‌اش نمایان می‌گردد. مرحله‌ای که در آن قرار داریم بیانگر مرحله‌ای است که رهایی ملی و آگاهی ملی شتاب زیادی به خود گرفته و موفقیت‌ها را یکی بعد از دیگری کسب می‌کنند. این مرحله، مرحله‌ای است که همزمان با ارتقای سطح عملکردها و کسب موفقیت [ملی]، رهبران ملی خلق‌ها نیز در آن ظهور می‌کنند. در این مرحله رهبران جنبش رهایی‌بخش ملی یعنی اندیشمندان، روشنفکران، پراکتیسیست‌ها و سازمان‌دهندگان در صحنه تاریخ ایفای نقش می‌کنند. خلق‌های سرکوب‌شده بسان طبقات سرکوب‌شده، در عصر ما به ایدئولوژی رهایی ملی دست‌یافته و به دور آن گرد آمده‌اند. همچنین زیر چتر سازمان‌هایی که منافع حقیقی وی را بیان می‌دارد، به شکلی غیرقابل تصور سازماندهی‌شده و جنگ‌های مقاومت‌طلبانه درازمدت و مستحکمی را درمقابل جبهه امپریالیسم انجام می‌دهد. در عین حال رهبران جنگ رهایی ملی یعنی سیاستمداران باهوش و فرماندهان نابغه در اثنای این جنگ‌ها ظهور می‌کنند. خلق‌ها بنا به واقعیت عصر ما، شخصیت‌ها و هویت اصلی خود را کسب نموده و در احیای آن کوشا می‌باشند. این نیز از طریق همپیمانی با پرولتاریا و گسست از نظام سرمایه‌داری-امپریالیسم میسر می‌شود. همچنانکه قبلاً نیز اشاره نمودیم در مبارزه رهایی خلق‌های سرکوب‌شده تحت رهبری و قهرمانی پرولتاریا میسر گشته و در زمینه‌های فکری، هنری، سیاسی، نظامی و ارزش‌دهی به معیار رنج قهرمانان و شخصیت‌های بزرگ ظهور می‌یابند.

در نتیجه می‌توان گفت که خلق‌ها به حالت نهایی رهایی خود دست‌یافته و هویت ملی خود را کسب می‌کنند؛ بنا به منافع خود متحد گشته، از تجزیه‌شدن فاصله گرفته و در عصر ما هرچه بیشتر به این حالت رهایی خود دست می‌یابند. همچنین در طول تاریخ، آگاهی و رهایی ملی را در این عصر تجربه می‌کنند. این عصر تنها عصر رهایی ملی نه بلکه عصر رهایی طبقاتی هم هست که این دو به شکلی متداخل واقعیت می‌یابد. بنابراین در این مراحل قهرمانان ملی و طبقاتی به شکلی متداخل سربرمی‌آورند. شخصیت‌های بزرگ برای پیشاهنگی طبقات و خلق‌های سرکوب‌شده در این مرحله تاریخ، نقش تاریخی ایفا می‌نمایند. در آسیا، آفریقا و آمریکای جنوبی می‌توان نمونه‌های چنین قهرمانانی را دید. در طول این مبارزه می‌بینیم شخصیت‌هایی که تضعیف و تحقیرشده

فصل دوم

مسئله شخصیت در کردستان

کردستان در روزگار ما از مراحل نامساعد تاریخی می‌گذرد؛ مراحلی که حل مشکلات حاد اجتماعی و ملی‌اش از طریق انقلاب امکان‌پذیر است و بر این اساس نیز شخصیت‌ها می‌توانند نقش تعیین‌کننده‌ای در تحولات داشته باشند. می‌توان گفت کردها و کردستان در ازای تحولات و واقعیت عصر ما عقب‌مانده‌ترین جامعه و میهن می‌باشند. اما علی‌رغم این واقعیت دردناک، هنوز هم از درک اینکه مشکل را با راه‌حلی انقلابی حل نمایند به‌دور است. از طرفی با فشارها و انحراف‌های مستمر سعی بر به‌جانی‌آوردن این وظیفه دارند. گویا کردستان جزو مناطق فراموش‌شده دنیا و خلق کرد نیز جزو خلق‌های فراموش‌شده دنیاست. در حالی که شخصیت و خلق کرد با فروپاشی و استحاله مواجه گردانیده‌شده، با بکارگیری انواع راهکارهای سرکوب سعی شده که در رسیدن جامعه آن به جامعه‌ای آزاد و شخصیتی ملی ایجاد مانع کنند. بر این اساس نیز این جامعه از پیشرفت‌های عصر دور نگاه‌داشته‌شده‌است. شیوه زندگی که در کردستان بر این اساس نمود یافته چنین است؛ در این عصر زندگی می‌کند اما از پیشرفت‌های عصر به‌دور، ناآگاه، عقب‌مانده و از طرز زندگی‌ای بسیار عقب‌مانده برخوردار است.

در روزگار ما هر یک از طرف‌ها برخورد‌های متفاوتی نسبت به مسئله کردستان دارند. از نظر نیروهای حاکم سرکوب‌گر، مسئله‌ای تحت عنوان مسئله کردستان وجود ندارد و واقعیت ملی و اجتماعی کردستان را در ملت و جامعه حاکم خود ذوب نموده‌اند. در این راستا سیاست‌ها و عملکردهای گوناگون در بسیاری از عرصه‌ها به‌کار گرفته‌شده که بر جامعه کرد نیز تأثیراتش برجای گذاشته‌است. از طرفی بدان علت که برخورد طرف‌ها و نیروهای حاکم کردی از راه‌حل به‌دور بوده، تفاوتی با نیروهای استثمارگر ترک ندارند. این نیروها همچون استثمارگران موضوعی تحت عنوان مسئله کردستان را قبول نداشته و ذوب‌شدن در راه‌حلی‌هایی که آنها تحمیل می‌کنند را به‌عنوان یگانه راه‌حل پذیرفته‌اند. مسئله کردستان از منظر اقشار سرکوب‌شده و استثمارشده نیز چنان است که کردستان به لحاظ فکری-سیاسی تحت تحکم تنگ‌نظرانه، عقب‌مانده و غیرحساس قرار دارد. شخصیتی که لازم بود در قبال فشار و آسیمیلیسیون گسترده از ارزش‌های خلق دفاع نماید چنان تأثیراتی منفی بر طبقات و اقشار جامعه برجای گذاشته که اندیشه سیاسی و فکری مستقل را در اینها [نماینندگان اقشار سرکوب‌شده] از بین برده‌است. موضعی که تا چند دهه قبل نیز در این گروه‌ها حاکم بوده در سطح فکری بارها با شکست مواجه شده و به‌لحاظ عملکرد سیاسی نیز بی‌نهایت منفعل بوده‌است.

علی‌رغم اینکه کردستان دارای نوع کاراکتر جامعه و میهنی است که آکنده از تضادها می‌باشد اما از رساندن این موقعیتش به سطح آگاهی و دانش [طبقاتی] ناتوان است. اگر کردستان را بنا به معیارهای نظام، چه کاپیتالیستی و چه سوسیالیستی یعنی نظام‌های امروزه ارزیابی کنیم، می‌بینیم که با این معیارها فاصله زیادی دارد. در این معنا به تمامی

و از پیشرفت به‌دور مانده‌اند در آغوش خلق‌ها همچون قهرمانان بزرگی ظهور می‌یابند. هوشی‌مین، کابرال و کاسترو به‌عنوان نوابغ روزگار ما از سوی همه انسان‌ها مورد احترام قرار می‌گیرند.

خلق‌ها در طول مبارزات رهایی ملی و طبقاتی تشکلات نیرومندی نیز بنیان می‌نهند. با ایجاد تشکلات نظامی و ارتش خلق، درمقابل ارتش‌های متجاوز امپریالیسم سر تسلیم فرومی‌آورند. تشکلات محافظه‌کار برخوردار از راهکارهای خشونت‌آمیز، نامحدود و دارای قدرت و مقام بربریت را با خاک یکسان نموده و در این عرصه، قهرمانی و ازجان‌گذشتگی خلق‌ها از طریق مبارزات مقاومت‌طلبانه، شکوهمند و ارزشمند نشان داده می‌شود. نمونه بارز این مبارزات ویتنام، کوبا، آنگولا و موزامبیک بوده که هنوز هم از حافظه‌ها زدوده نشده‌اند. در روزگار ما نیز مبارزات رهایی ملی و اجتماعی در بسیاری از مناطق آمریکای جنوبی وجود دارد. خلق‌ها و قهرمانان احیاءکننده [شخصیت و هویت خلق] با همه توان خود درمقابل حملات وحشیانه و خشونت‌آمیز امپریالیسم مقاومت نموده و با ایجاد جامعه‌ای پیشرفته‌تر در عصر ما مهر خود را بر مرحله می‌زنند.

در ازای این واقعیت عصر ما، واقعیت کردستان پیش روی ما قرار دارد که درد و رنج رسیدن به معیارهای معاصر را می‌کشد. در پرتو این تحلیلات تاریخی، بایستی واقعیت کردستان و نقش شخصیت را مورد نقد و بررسی قرار دهیم. پر واضح است که کردستان از مرحله‌ای می‌گذرد که شخصیت می‌تواند نقش تاریخی و تعیین‌کننده‌ای در آن ایفا نماید. پس اینکه شخصیت مبارز کدامین ویژگی‌ها را در خود متبلور سازد و چگونه شکل گیرد در آشکارسازی مسئله شخصیت حائز اهمیت است. همچنان که این لحظات تاریخی راهگشای به‌جای‌آوری هرچه بهتر وظایف است، شخصیت‌های مبارز می‌توانند در پرتو این تحلیلات موقعیت و پایگاه اجتماعی خود را به شکلی واقع‌بینانه ارزیابی نموده و با خواست و آرزوی سیری‌ناپذیر، ویژگی‌های لازم و کافی مرحله را در خود متبلور سازند.

شخصیت‌های متعلق به جوامع و ملت‌های مستقل و مترقی به‌طور کلی از ساختاری باثبات برخوردارند؛ ابعاد شخصیت اجتماعی- ملی پیشرفت کرده است. هر کس در چارچوب قواعدی مشخص بر هر آنچه انجام می‌دهد و اینکه به چه خدمت می‌کند واقف است. نقش خود را نیز بنا به منافع اجتماعی- ملی ایفا می‌نماید. بنابراین در مراحل عادی پیشرفت نیاز چندانی به بروزدادن شخصیت‌های توانمند در این جوامع و ملت‌ها دیده نمی‌شود. لکن در واقعیت میهن ما که موقعیت ملی- اجتماعی‌اش منحرف گشته و از خود بیگانه شده، شخصیت [به اصطلاح] اجتماعی- ملی‌اش موجب عمق‌یابی وضع بد، مزدوری، انکارگرایی و سازش با وضعیت موجود شده و حتی برای بهبود وضع شخص خود نیز از اندیشه‌های مفید و مؤثری برخوردار نیست؛ بدین دلیل در کردستان به مراتب بیشتر از بقیه مناطق دنیا، لازم است نقش شخصیت را در دستور کار قرار داده و به سطح معینی ارتقاء داد. مادامی که بنیاد مادی و واقعیت‌ها یعنی شرایط اجتماعی، ملی و اقتصادی که فرد به آن متکی است تا این اندازه نامساعد است، پس قطب مخالف این شرایط نامساعد از طریق ظهور شخصیت توانمند، ضرورت وجود خود را نشان می‌دهد. گذار از عقب‌ماندگی عرصه‌های ایدئولوژیک، سیاسی، فرهنگی، ملی و غیره تنها با خلق شخصیت‌های بزرگ امکان‌پذیر است. در این معنا، مسئله شخصیت در کردستان بیشتر از هر کشور دیگری پیچیده‌تر و دشوارتر است.

در این صورت بایستی نقش واقعی شخصیت انقلابی را در کردستان تعریف نموده و زمینه‌های خلق آن را فراهم نمود. این سرزمین که واقعیت منحصر به فرد اجتماعی- ملی‌اش تنها با انقلاب قابل تحول است، بایستی ضرورت و چگونگی معیارهای شخصیتی انقلابی را نمایان سازد. ناگزیر است ویژگی‌های شخصیت انقلابی منحصر به فرد و منطبق بر واقعیت میهن خود را متفاوت‌تر و فراتر از ویژگی‌های شخصیت انقلابی سایر کشورهای دنیا - که بر بنیان اجتماعی، ملی‌شان نمود یافته‌اند- نمایان و زمینه رشد آن را فراهم سازد.

تیپ شخصیتی کنونی و حاکم در جامعه کردستان از احساس ضعیف میهن‌دوستی برخوردار است. تنها می‌توان از احساس میهن‌دوستی به انحراف کشیده شده، در سطحی عقب‌مانده و ابتدایی بحث نمود. از کاراکتر آگاهانه‌ای برخوردار نبوده و در صورت آگاهانه بودنش نیز به انحراف کشانده شده و رشد ننموده است. در موضوعات دیگر نیز همچون موضوع میهن‌دوستی به‌عنوان نمونه در موضوعات سازمانی، اجتماعی و نظامی به شدت تحت تأثیر ایدئولوژی و سیاست دشمن قرار گرفته است. در نتیجه، شخصیتی وابسته، تابع و منفعل داشته و از خلاقیت به‌دور است. به تدریج با خود نیز بیگانه گشته است. از انعطاف‌پذیری به‌دور بوده و دارای ویژگی‌های منفعل و ترسو است. البته که همه اینها ویژگی‌هایی هستند که طبقه حاکم استثمارگر در طول سالیان متمادی بر روی جامعه پیاده ساخته است. در وجود افراد جامعه ما تنها چند ویژگی خوب و مثر - غیر باقی مانده است؛ اینها نیز برخی ویژگی‌های خوب هستند که در نتیجه طبیعت (جغرافیای) دشوار و شرایط اجتماعی آن به‌جا مانده. اما اینها نیز تا حدود زیادی به از خود بیگانگی کشانده شده و بر اساس ضدیت با منافع یکدیگر به‌کار برده شده‌اند.

در کردستان درمقابل این تیپ حاکم بد، افرادی نمود یافته‌اند که درمقابل ویژگی‌های

با زندگی معاصر در تضاد است. همزمان با آنکه ضرورت عصر را در حق خود به تمامی و به شکلی شفاف معنا نبخشیده، ماهیت واقعی و نتایج جریان‌های نیرومند عصر نیز در شرایط عینی کردستان بازتاب خود را نیافته و بدین شکل ساختار اجتماعی کردستان که با ماهیت واقعی خویش بیگانه گشته، بی‌نهایت رو به فرسایش رفته است؛ از این رو ساختار اجتماعی کردستان با جریان‌های نیرومند عصر عجین نگشته واقعیت خود را به آنها هشدار داد و نشان داده که بر این اساس تحرك و جنب‌وجوش در آن دشوار به‌نظر می‌رسد. به‌طور خلاصه، با جریان‌های انقلابی معاصر در حال رشد در تضاد بوده و مرز و شیوه زندگی‌اش جوابگوی آنها نیست. جنبش‌های توانمند رهایی ملی و اجتماعی تا دیروز از نمایان ساختن و ایجاد شخصیت انقلابی واقعی ناتوان بوده و این وضعیت نیز موجب دشواری‌هایی در جهت بروز هویت واقعی بحران که به حد کافی عمق یافته، شده است. دینامیسم‌های اصلی و ذاتی خود را به حد نیروی لازم و کافی نرسانده و ایستادگی طبقاتی و ملی‌اش رو به ضعف نهاده است. گویی وی را نیست شده می‌پندارند، این وضعیت وی را میان خلق‌های دنیا به سطح بسیار عقب‌مانده سوق داده و این شیوه زندگی را برای خود پسندیده است. البته چنین وضعیتی به خودی خود روی نداده است بلکه عکس آن، دلایل تاریخی و معاصر در آن دخیل هستند. دلایل عدم بروز مسئله در ابعاد واقعی‌اش و عدم حل آن با رهیافت‌های سازنده، بی‌نهایت مختلط و متنوع است. خلاصه؛ [خلق] که تاریخ و جامعه‌اش تحت فشار تند استثمار شکل گرفته، پیشرفت طبقاتی و آگاهی طبقاتی آن به‌عنوان محصول این پیشرفت تحت استثمار اقتصادی، اجتماعی، فرهنگی و سیاسی قرار گرفته است، وابستگی بیش از حد شخصیت و بر این اساس آگاهی و شخصیت ملی به ایدئولوژی و سیاست [استثمارگران] راهگشای شکل‌گیری شخصیتی مشکل‌ساز و نامفید بوده است. اگر شرایط کردستان را به‌خوبی بررسی نماییم، می‌بینیم که تا این حد وابستگی شخصیت موجب بی‌غیرتی بیش از حد جهت برنامه‌ریزی شخصی وی شده و از اندیشیدن به منافع ملی، طبقاتی و حتی خانوادگی به‌دور بوده که این نیز منجر به شکل‌گیری ساختار عقب‌مانده شخصیت شده است.

در قبال این واقعیت اجتماعی- ملی کردستان که در شرایط نامساعدی به‌سر می‌برد، بدون شک قبل از هر چیز نقش مهم بر عهده شخصیت قرار می‌گیرد. تا زمانیکه مشکلات دشوار را به سطح آگاهی نرسانده و نیز شخصیت‌های توانمند جهت عملیات و پراکتیک لازم بروز نکنند، سوق شخصیت‌ها بسوی ایفای نقش تعیین‌کننده امری بسیار دشوار می‌باشد. به‌خصوص واقعیت اجتماعی- ملی میهن در سطحی است که به‌جز راه‌حل انقلابی به هیچ شیوه دیگری قابل حل نیست و بر این اساس بدیهی است که شخصیت موجود بایستی به شکل شخصیت توانمند انقلابی هرچه بیشتر توانمند گردد. اما همچنانکه بدان اشاره شده، هنوز هم فردی دیده نمی‌شود که بحران را به سطح آگاهی رسانده و به مرحله عملیات گذار نماید. هرچند در این میهن میلیون‌ها انسان و اقشار گوناگون، شمار زیادی از روشنفکران و حتی در حد معیارهای معمولی انقلابی‌گر وجود دارند اما هنوز هم به حد کافی مسئله را به سطح آگاهی نرسانده و نمی‌توانند به حلی رضایت‌بخش بر اساس معیارهای معاصر اقدام نمایند.

این تیپ واکنش نشان داده و برآن شوریده‌اند؛ این افراد در قالب دو تیپ سربرآورده‌اند. نخست، این شخصیت به‌صورت بورژوا و خرده‌بورژوا نمایان گشته و با این شیوه خاص خود جهش مخالف آن است؛ دیگری، جهش شخصیت انقلابی و راه‌حل آخرین است. در جهش خرده‌بورژوازی شخصیتی نمایان می‌گردد که نیمه‌آگاه، نیمه‌میهن‌دوست، نیمه‌حساس است یعنی شخصیتی که کاملاً در همه عرصه‌ها رشد نموده باشد. خرده‌بورژوا درصدد است در همه عرصه‌های ایدئولوژیک، سیاسی، سازمانی و عملی شخصیتی خلاق، صبور و فداکار ایجاد نماید. البته این شخصیت نیز تفاوت چندانی با نوع شخصیت قبل از خود ندارد. شخصیت قبلی شخصیتی است تسلیم‌پذیر و نوکر، شخصیت خرده‌بورژوا نیز که در طول ۲۰-۳۰ سال گذشته [دهه‌های ۵۰، ۶۰ و ۷۰ میلادی] درصدد رشد آن [در کوردهستان] هستند به شکلی بدتر و ظریف‌تر به ابعاد نوینی از نوکری، تسلیم‌پذیری، مزدوری و سازشکاری با طبقه حاکم دست یافته‌است. علی‌رغم آنکه جامعه مدرنیته به تن کرده، اما برخی از مفاهیم و بقایای قرون وسطی را در درون خود پنهان کرده‌است. هرچند شیوه‌اش انقلابی نبوده و از ملموس نمودن مسائل، تحلیل واقعیات و حل مشکلات پیش‌رو و تغییر واقعیات در حد بالایی به‌دور بوده و کفایت لازم را ندارد اما بنا به مقتضیات ایدئولوژیکی-سیاسی خویش، نقابی مدرن زده و در صحنه جامعه قد علم می‌کند. بدین‌خاطر در صدد است خود را در قالب پایگاهی اجتماعی که متعلق به او نیست نشان دهد در مبارزه‌های ملی-اجتماعی نقش خطرناکی ایفا می‌کند. اما بدان علت که جامعه مدرن نقابی بر چهره واقعی وی زده نقش خطرناک وی چندان جدی گرفته نشده و این امر نیز موجب مضاعف شدن نقش خطرناک وی خواهد شد.

شخصیت افراد بی‌شخصیت که بایستی در کوردهستان از آن گذار شود شخصیت خرده‌بورژواست و زیر نقاب مدرنیته درصدد گسترش هر نوع تسلیم‌پذیری و نوکری -البته بنا به شرایط مدرن بوده- و بی‌نهایت بی‌اصل‌ونسب و خطرناک است به‌گونه‌ای که درمقابل انتقادات انقلابیون، عملکردها و شخصیت‌شان ایستادگی می‌کند. همچنانکه می‌دانید درصددند این تیپ شخصیتی را همچون یک بیماری واگیردار در همه بخش‌های کوردهستان و به اشکال مختلف پراکنده سازند. بایستی بر این امر واقف بود که این تیپ شخصیتی به‌تدریج خود را سازماندهی و بر اساس ویژگی‌های خود اهداف سیاسی خاص خود و برنامه‌اش را تعیین می‌نماید. به‌ویژه برای کسب پست رهبری [بنا به خواسته خویش] اقدامات خطرناکی انجام می‌دهد؛ بنابراین لازم است تلاش‌ها و اقدامات این تیپ شخصیتی را که درصدد ایجاد و حاکم ساختن پیشاهنگی برای هوشیاری انسان مدرن و مبارزه‌های ملی در کوردهستان است، برمبنای [معیارهای] انقلابی مورد انتقاد قرار داد و به‌جای آن نوع نگرش انقلابی و نمایندگی برگزیده خود را بنا به رفتار انقلابی نشان دهد. به‌جا آوردن این وظیفه مهمترین کاری است که بایستی انجام شود. اما واقعیت دیگری نیز وجود دارد و آن این است که اگر در کوردهستان معطف‌سازی استثمار بر اساس معیارهای معاصر و رساندن آن به حالتی که کمی قابل تحمل باشد، همچنین از میان برداشتن بقایای قرون وسطایی از راه انقلاب صورت نگیرد، آنگاه ناکامی راه تحول تدریجی نیز که تلاش‌های صرف‌شده برای گذار از استثمار است زیربنای مادی خود را از دست می‌دهند. اصلاح‌طلبی امروزه دیگر

به حالتی رسیده که عملکرد خود را از دست داده است. تلاش‌های اصلاح‌طلبی بنا به شرایط امروزی دنیا و در فونه ملموس آن یعنی کوردهستان به‌صورت یک رویداد غیرعملی درآمده است؛ همچنین به حالت گرایشی درآمده که هر زمینه و شانس موفقیت را از دست می‌دهد؛ بر این اساس هم‌زمان با آنکه چندان خطرناک نیست اما بر موضوع رهبری (پیشاهنگی) همچنان پافشاری می‌کند و بدان خاطر که از ایفای چنین نقشی به‌دور است، احتمال دارد راه را بر فلاکت‌های جدی بگشاید.

شخصیت انقلابی ناکزیر است نه‌تنها علیه این شخصیت که تحت فشار و سرکوب وابسته‌شده بلکه بایستی در عین حال درمقابل شخصیت خرده‌بورژوا -شخصیت به‌اصطلاح مدرن- که خود را در ظاهر انقلابی نشان داده اما هر لحظه برای تسلیمیت و سازشکاری با نظام حاکم آمادگی دارد، به نحوی بسیار عالی نقشش ایفا کند. شخصیت انقلابی برای آنکه بتواند نقش تاریخی خود را به بهترین نحو ایفا نماید لازم است مبارزه بزرگی درمقابل این دو تیپ شخصیتی انجام دهد. این شخصیت‌ها همواره می‌توانند خطراتی جدی بر سر راه ایفای نقش واقعی و تاریخی شخصیت انقلابی ایجاد کنند. قبل از هر چیز بنا به نیرویی که ایدئولوژی، سیاست و فرهنگ استعمار زیربنای مادی آن را ایجاد نموده، همواره درصدد گسترش دادن وابستگی هستند. بر این اساس شخصیت ناآگاه، منفعل و خفته که ریشه آن به شرایط عقب‌مانده اجتماعی در طول تاریخ برمی‌گردد سد راه پیشرفت انقلابی می‌شود. این نیز در روابط عشیره‌ای، خانوادگی، دینی و غیره بازتاب یافته و همواره درصدد ممانعت از پیشرفت شخصیت انقلابی می‌باشد. بایستی این‌گونه تأثیرات منفی و بسیار پیچیده خرده‌بورژوا را به‌خوبی بشناسد و خود را از آن رها سازد.

همه اینها ضرورت توانمندی شخصیت انقلابی را نشان می‌دهد. این محیط خطرناک و فاکتورهایی که علیه وی در تلاشند، بزرگی شخصیت انقلابی-البته این شخصیت نیز تنها با تلاشی عظیم به‌دست می‌آید- را نشان می‌دهد. با این وجود، بدین علت که نقش‌ها در جامعه ما به‌تمامی در سطح طبقاتی درک نگردیده و حیات نیافته‌اند، تنها از طریق گروهی انقلابی‌گر که تأثیرگذار باشند و بتوانند میان [این نقش‌ها] توازن ایجاد نمایند، می‌توان فاصله [طبقاتی] را از میان برداشت. لذا به‌جای شخصیتی که همواره درصدد است مسئله شخصیتی را براساس بینش اقتصادی و سازشکاری به‌دست گرفته و همیشه از دور پیگیر آن است و می‌خواهد خود را از خطرات برهاند، به اصطلاح نابود نشده و دست‌نیافتنی گشته و همواره در حال فرار [از مسئولیت] است. برای ما شخصیت برگزیده و توانمند انقلابی لازم است که همواره درمقابل این شخصیت‌های مشکل‌ساز روندی رو به رشد داشته و در همه عرصه‌ها پیشگام همه کارها باشد. برای این نیز، شخصیت‌ها بایستی بر نقش خود واقف بوده و با کسب این ویژگی‌ها به‌عنوان شیوه نگرشی صحیح، همواره شخصیت خود را رشد و نمو داده و در عرصه عمل هر تلاشی را برای رسیدن به این معیارهای [شخصیتی] انجام دهند. در روزگار ما به دلایلی که در بالا بدان اشاره نمودیم، نقش شخصیت‌ها در جامعه ما به‌گونه‌ای توانمند و تعیین‌کننده بیشتر از هر جامعه دیگر و بیشتر از هر مرحله تاریخی که چنین شخصیت‌هایی نمود یافته، خود را نشان داده و تحمیل می‌کند. همچنانکه قبلاً نیز اشاره نمودیم در کوردهستان بنا به معیارهای معمولی انقلابی‌بودن،

ادامه دارد، در این میهن درک واقعیت و در عین حال حس نمودن و پی‌بردن به راهکارهای سرکوب عملی آن تا مغز استخوان گریزناپذیر است. تا زمانیکه این يك تحقق نیابد نمی‌توان از واقعیت ملموس میهن بحث نمود. اینکه سیستم استعمار با ارائه مکانیسم‌های متفاوت، اقشار، گروه‌ها و طبقات را به خود شبیه می‌سازد بدان معنا نیست که این اقشار و... واقعیت را به تمامی تجربه کرده و حیات بخشیده‌اند. تنها در صورت ماندگاری در چنین وضعیتی می‌توان از تحقق این حقیقت بحث نمود. در غیر این صورت در سرکوب و استثمار سیستم استعمار گرفتار می‌آید و در یکی از اقشار و گروه‌هایی که سیستم استعمار با توجه به ویژگی‌های خود به آنها شکل داده ادغام می‌گردد، به طرز دروغین و به‌گونه‌ای که از خود بیگانه گشته و همچو این اقشار و گروه‌ها می‌اندیشد و به زبان آنها سخن می‌گوید؛ در اصل نیز شبیه استعمار می‌اندیشد و به زبان او تکلم می‌کند.

این امر در واقعیت ملموس کرده‌ستان، پدیده‌ای است که مدت‌هاست ترویج یافته‌است. با صراحت می‌توان به فعالیت‌هایی که تحت عنوان «اقدام انقلابی» صورت پذیرفته، اشاره نمود که در اصل بجز مشروعیت‌بخشی به اعمال استعمار در ابعاد مختلف چیز دیگری نیست. اگر از این زاویه نگاهی به میهن خود بیاندازیم، می‌بینیم که بسیاری از افراد و حتی سازمان‌ها از شناخت هویت ملی به‌دورند اما در عین حال خود را «مارکسیست» قلمداد می‌کنند. بسیاری از افراد و حتی سازمان‌های دیگر نیز وجود دارند که خود را «ملی‌گرا» می‌دانند اما کمترین نیازهای پایه‌ای ملیت‌گرایی را بجای نیاورده‌اند. در این موضوع نیز از رسیدن به معیارهای معاصر عقب‌مانده‌اند. در ظاهر خود را مدرن جلوه می‌دهند اما هیچ‌گونه نقشی در تحلیل و تغییر واقعیت موجود ندارند و به اصطلاح، «مارکسیسم» و «ملی‌گرایی» را پیاده می‌سازند. این نیز به‌جز مشروعیتی که زیر نقاب چپ‌گرایی و انقلابی‌گری به از خودبیگانگی داده می‌شود معنای دیگری دربر ندارد. لذا مشکل هرچه بیشتر حالتی پیچیده‌تر به خود گرفته و این ادعاها که «حل خواهیم کرد، به تدریجانه‌ترین شکل آن حل خواهیم کرد؛ انجام خواهیم داد...» چنین خواهیم کرد...» چیزی بیش از آنکه خود را به شیوه دیگری بر عدم حل مسئله تحمیل می‌کند، نمی‌باشد. واقعیت‌های ملموس امروز، وضعیت بسیاری از سازمان‌هایی را که به اصطلاح ادعای انجام فعالیت انقلابی دارند به‌وضوح نشان می‌دهد و برای این منظور فضای مساعدی را فراهم نموده است. هرچند در ظاهر دیده می‌شود که برخی از گروه‌ها و سازمان‌ها به سطحی برای انجام فعالیت انقلابی رسیده‌اند اما در واقع هنوز به حاشیه این گونه فعالیت‌ها هم نزدیک نشده‌اند. بایستی افراد به این امر واقف باشند که راهی بجز انقلاب نمی‌تواند مسئله ملی‌اجتماعی را حل نماید و راهی به‌غیر از آن نمی‌تواند منجر به پیشرفتی ساده و معمولی باشد و حتی احتیاجات مادی روزانه برخی اعضای مشخص را برآورده نمی‌سازد؛ بنابراین اگر افراد می‌خواهند نقش انقلابی خود را به معنای واقعی کلمه ایفا نمایند، بایستی از همان آغاز ویژگی‌های شخصیتی انقلابی و مبارز را در خود متبلور سازند و بدانند که ناگزیرند در این مورد راه هرگونه اشتباه را مسدود سازند و تشکلات ساختگی را با خاک یکسان سازند. ناگزیرند از همان آغاز با دیده تردید به پیشنهادات مبنی بر «راه و راه‌حل میانی» بنگرند و از موضعی انتقادی و تحلیل‌گرانه درمقابل آنها برخورددار باشند. از

می‌توان از شخصیت‌هایی انقلابی بحث نمود. اما می‌بینیم که این‌گونه شخصیت‌های انقلابی نقش خود را به‌تمامی ایفا ننموده‌اند. البته این بدان معنا نیست که در جامعه کنونی شخصیت‌های صادق و درستکار وجود نداشته و زمینه مادی برای تشکلات اجتماعی که خواستار انقلاب هستند، وجود ندارد. تأکید ما بر این نکته است که معیارهای عادی انقلابی‌بودن بنا به شرایط عینی کرده‌ستان از ارتقای واقعیت ملی‌اجتماعی به سطح آگاهی و سوق آن به حل مشکل ناتوان و ناکافی است. تلاش‌هایی که بسیاری از افراد و سازمان‌ها در این خصوص به خرج داده‌اند حتی به اندازه يك ارزن نیز دستاورد نداشته و واقعیت امروزی محصول آن است.

تا زمانیکه این واقعیت ملموس با تمام جوانب آن آشکار نگشته و درک نگردد و همچنین تا زمانیکه بر این اساس يك سازمان با اقداماتی صحیح و تمام جوانب خود تأسیس نشود و گسترش نیابد نمی‌توان از نقش مؤثر فرد سخن گفت. بدین علت مواردی نظیر؛ پیشرفت تدریجی از خودبیگانگی در جامعه [کرد]، منحرف‌سازی در ابعاد وسیع، زمینه ملی‌اجتماعی‌اش، عملکرد مخالف با خود را تا درجه بی‌نهایت توسعه‌دادن، آگاهی، ایجاد و عمل (عملکرد) طبقاتش بسیار تحت تأثیر حاکمیت انکارگرایی محض و نیز واقعیت قشر سرکوب‌گر و سرکوب‌شده قرار گرفته، حتی از خودبیگانگی در عرصه ایدئولوژی-سیاسی که لازم است نسبت به آن حساسیت داشته باشد، تأثیرگذار بوده، همواره از جهش ایجاد ایدئولوژی-سیاست مستقل وی ممانعت به‌عمل آورده‌شده و خلاصه در وضعیتی که ناتوان گشته و فاکتورهای (عناصر) منفی همچنان بر وی تأثیرگذارند. برای ایفای نقش تاریخی شخصیت‌ها در کرده‌ستان به مقایسه و شباهت‌هایی ساده و معمولی [با جوامع دیگر] خواهیم پرداخت، بلکه [شخصیت‌ها در کرده‌ستان] بایستی هرچه بیشتر منتقد و تحلیل‌گر باشند، بنابر ویژگی‌های مختص به خود حرکت کنند، واقعیت ملی‌اجتماعی را در هر يك از مناطق کرده‌ستان با تمام جوانب آن بازتاب دهند، همواره خود را مورد مؤاخذه و بازخواست و انتقاد قرار دهند و ناگزیر به نوسازی اقدام نمایند. فرد تنها زمانیکه چنین تلاش و جدیتی از خود نشان دهد و آن را بر دنیای فردی خود حاکم گرداند می‌تواند نقش مورد انتظار را ایفا نماید. چرا که در کرده‌ستان، تلاش و فکر معمولی، قوه اندیشه و فعالیت سیاسی معمولی نمی‌تواند برای گذار از وضعیت ناهنجار کنونی کافی باشد.

بدیهی است که چنین واقعیتی ابراز وجود خود را تنها در این مرز و بوم و با شخصیت‌هایی که از چنین عملکردی برخوردار باشند، می‌تواند ببینند. تا زمانیکه بحران، انحراف‌سازی و پدیده از خودبیگانگی در کرده‌ستان پشت سر گذاشته نشود و همچنین شخصیت‌ها تنها مجذوب پراکتیک انقلابی در فلان منطقه از کره خاکی بگردند و به آن بسنده کنند، این رهیافت برای درک واقعیت این مرز و بوم کافی نخواهد بود و تنها در صورت تحقق چنین واقعیتی می‌تواند زمینه رشد دانش و آگاهی را فراهم سازند. جامه عمل پوشانیدن به چنین واقعیتی و رساندن آن به سطح آگاهی با معیارهای معمولی امروزی امکان‌ناپذیر نیست؛ اصرار بر این معیارهای معمولی از همان آغاز به معنی گرفتارآمدن به پدیده از خودبیگانگی و کسب آگاهی به‌دور از واقعیت ملموس است. اگر در میهنی که اعمال سرکوب و استثمار بر آن در هیچ کجای دنیا نظیر ندارد و هنوز هم این يك با راهکارهای زیرکانه و وحشیانه

طرفی شخصیت انقلابی نیز ناگزیر است همواره شخصیت خود را مورد انتقاد و بازخواست قراردهد. البته لازم است که همین اسلحه انتقادگری را درمقابل واقعیت ملی-اجتماعی، استعمارگران و نیز مزدورانی که مستقیماً یا غیرمستقیم به آن وابسته‌اند به شکلی تدریجانه به‌کار گیرد.

باید این را که وجود مدرنیست‌ها و توسعه‌نیافته‌ها راه را بر چه ناهمواری‌هایی می‌گشاید درک نماید. زیرا بایستی فوراً این نکته را نیز مبرهن سازیم که تحلیل طبقاتی یک کشور برای درک بستر واقعیت موجود در هیچ یک از کشورهای دیگر کافی نیست. لازم است در میهن ما دستگاه‌ها به شکلی بسیار متفاوت‌تر کار کرده و کارها نیز به شکلی متفاوت‌تر انجام شود و نتیجتاً آثار هنری بسیار جداگانه‌تری ابداع شوند. همچنانکه بعدها دیدیم برخی از روشنفکران تقلیدی از طریق نوشته‌هایی در گوشه و کنار خواستار نزدیک شدن به حقیقت ملموس [مورد بحث] بودند اما کار اینها نه سود بلکه ضرر و خسران در پی داشت. عملکرد آنها منجر به درک و تغییر حقیقت موجود نمی‌شود، گویا نوعی از بازی استعمار بوده و بدون اینکه خود بر آن واقف باشند شاید قربانی نیت خوب هم باشند. نقشی اشتباه ایفا می‌کنند. بدین ترتیب نقش عمق‌دادن به ازخودبیگانگی دارند و این افراد بدان علت که هم در صفوف چپ‌گرایان و هم در میان انقلابیون دیده می‌شوند بی‌نهایت از کاراکتر کاذب، متظاهر و **** برخوردارند. بدیهی است که با چنین برخوردی نمی‌توان واقعیت اجتماعی را مشخص و تثبیت نمود و این وضعیت زمانیکه مشکل به پایان اهداف و ارائه برنامه به‌منظور تغییر در مشکلات میهن، جامعه و ملت می‌رسد، به شکلی واضح‌تر نمایان می‌گردد. تأثیرگذاری این نوع برخوردهای اشتباه بر فعالیت‌های سیاسی، سازمانی و عملی اجتناب‌ناپذیر است؛ بدین ترتیب برخی از اقدامات در محدوده‌ای بی‌ثمر و بی‌نتیجه راکد خواهد ماند. از طرف دیگر این نوع برخوردهای اشتباه به‌طور حتم چه بنا به ضرورت بررسی و تحقیق واقعیت‌ها و چه بنا به ضرورت ارائه برنامه‌ای در این راه، توسط رهنمودی سیاسی و عملی کردن آن با شکست مواجه می‌گردد. از این حیث، ارائه یک رهنمود صحیح برای آینده از اهمیت شایانی برخوردارست. در این خصوص شخصیت نیز به‌معنای فرد قاطع و خلاق آینده لازم است از ویژگی‌های واقعی انقلابی‌گری برخوردار گردد.

وقتی مسئله شخصیت را در این ابعاد بررسی می‌کنیم، می‌بینیم که تا به امروز نیز شخصیت‌ها و افراد انقلابی در کردستان از ایفای نقش تاریخی خود به‌دور هستند. این جنبه از مسئله تا به امروز نیز به شکلی دردناک خود را تحمیل می‌کند. مشکل اساسی این است که یک شخصیت انقلابی بر مبنای درک صحیح و کامل واقعیت اجتماعی-ملی میهن ایجاد گردد. خلق کرد که عقب‌مانده‌تر از همه خلق‌های جهان، به‌دور از پیشرفت‌های عصر بوده و به زندگی بربریت (اولیه) محکوم گشته است به شخصیتی نیاز دارد که بتواند واقعیت اجتماعی-ملی‌اش را تغییر دهد، وی را به سطح پیشرفت‌های عصر برساند و با آن عجین سازد. در این میان به برخی از شخصیت‌ها و طبقات و تشکلات ایدئولوژی-سیاسی‌ای که به آن وابسته‌اند می‌توان اشاره نمود، اما چندان دشوار نیست که در جریان بازخواست و مؤاخذه طیف وسیعی از آنها به شخصیت کاذب‌شان پی برد. زیرا اگر بخش اعظمی از آنها را با معیارهای امروزی دنیا مقایسه کنیم، می‌بینیم که می‌توانستند مدت‌ها پیش پیروزی

را کسب کنند اما علی‌رغم این، بگذریم از اینکه به پیروزی دست یابند، حتی از برداشتن اولین گام‌های این کار نیز به‌دورند. این افراد به‌واسطه تشکلات ایدئولوژیک-سیاسی موجود به نوعی محو شدن و ازخودبیگانگی گرفتار آمده و بعبارت صحیح‌تر در دریای رفرمیستی (نوعی سازش بی‌مبدأ با نظام) غوطه‌ورند. وضع طیف وسیعی از آنها بدین گونه بوده که به هیچ‌وجه واقعیت‌های اجتماعی-ملی را درک نکرده‌اند؛ این وضع آنها در محیط سیاسی امروزی خود را درمقابل دیدگان هر کس به شکلی واضح نمایان می‌سازد. اگر وضعیت میهن و شرایط اجتماعی-ملی آن تحلیل گردد به این واقعیت به سهولت گردن می‌نهد.

درمقابل این شرایط نامساعد لازم است که نوعی از شخصیت ایجاد گردد. به‌همین دلیل افراد بایستی نقش تاریخی خود را به بهترین نحو آغاز نمایند. این را که در آغاز کار هستند بپذیرند و باید از گفته‌هایی نظیر «انجام دادیم، ایجاد نمودیم، موفقیت را یکی بعد از دیگری به‌دست آوردیم و پیشروی نمودیم» که نوعی غفلت است، دوری جویند. اگر می‌خواهند اقدامات‌شان نقش بر آب نشود، بایستی بدین شکل رفتار کنند. امروزه به تعمیق ویژگی‌های یک شخصیت انقلابی نیاز هست که درمقابل اعمال سیاست‌های نابودکننده، استثمارگر، سرکوب‌گر و ازخودبیگانگی ایستادگی نماید. اگر این شخصیت با تمام جوانبش یعنی به لحاظ اتکاء به موارد تفکر، سازمانی و اجتماعی نمود نیافته و همچنین نتواند نیروهای دوست خود را در داخل و خارج بیابد نمی‌تواند خود را از خطراتی که نیروهای متظاهر و کاذب برایش ایجاد می‌کنند، برهاند؛ سرانجام وی نیز بی‌اصل‌ونسبی و به‌نوعی فرسودگی و تجزیه‌شدگی خواهد بود. در این صورت بایستی هرچه بیشتر واقع‌بینانه با مسئله شخصیت برخورد نماید و در پرتو شرایط ملموس امروزی و گذشته‌ای نه‌چندان دور بدان بنگرد و بدین ترتیب همه جوانب آن را با تمام جزئیاتش نمایان سازد. فرد حلال مشکلات بایستی بستر عینی اندیشه‌ها و سازمان‌یابی آن را فراهم آورد و از طریق تحلیلی صحیح هم‌زمان با نمایان ساختن پلیدی‌ها بستر جوانب و چیزهای مثبت را نیز فراهم آورد. اگر این کار انجام شده‌است بایستی این موارد که: این کار درچه حدی به معیارهای انقلابی تحول یافته، در چه حدی به‌لحاظ فردی، عملی و سازمانی منجر به پیشرفت شده و در این خصوص رفتارهای متفاوت طبقاتی در چه ابعادی است را مشخص سازد. اگر در گستره تحولات عصر کنونی تحلیلات صحیحی ارائه شوند که راه را به ما نشان دهند و همچنین اگر منجر به پیشرفت انقلابی در این راه شویم، بدیهی است که می‌توان گفت در خصوص ظهور شخصیت‌های مؤثر در این مرحله به نقطه مهمی رسیده‌ایم. هرچند محدود هم باشد اما اگر تحولی ذهنی که بتواند پیشرفت عینی را بازتاب دهد یعنی پیشرفت انقلابی صورت دهد، شخصیت مطلوب می‌تواند راه برون‌رفت از مراحل بحرانی عمیق را دریافته و به نیروی حلال مشکلات دست یابد؛ اگر خواسته‌ای مبنی بر درک مراحل بحرانی با تمام جوانب آن و بر این اساس راه برون‌رفت از بحران از طریق جهشی انقلابی را داشته باشد آنگاه می‌توان گفت که شخصیت، سازمان و عملکرد مورد نیاز برای این مورد، دیگر به حالت پدیده‌ای قابل لمس درآمده است. در این حالت تغییر واقعیت عینی از طریق انقلاب و همچنین دست‌یابی به شخصیت‌ها و ویژگی‌های سازمانی انقلابی که اینها تشکیل می‌دهند چندان دشوار نخواهد بود. البته این مهم در عین حال وظیفه‌ای

ضروری می‌باشد. در این حالت چگونه می‌توانیم کائوس و ناهمگنی که پیچیدگی خود را در روزگار ما نشان می‌دهد، توضیح دهیم؟ این پدیده را که میلیون‌ها فرد هنوز هم به سیاست انقلابی به‌عنوان فعالیت سیاسی متعالی نزدیک نشده و همچنین این میلیون‌ها فرد هنوز هم به مراحلی که ملت‌های جهان مدت‌ها پیش از آن گذار نموده‌اند، نزدیک نشده‌اند با چه چیزی می‌توانیم توضیح دهیم؟ راه توضیح این موارد از توانایی تغییر آنها از طریق انقلاب و پاسخگویی صحیح به این موارد می‌گذرد.

در نوشته‌های گوناگون به این مورد که در تاریخ کردستان از سده شانزدهم به بعد سیر نزولی آغاز می‌گردد، پرداخته شده. علل این مورد را در نوشته‌های قبلی‌ام مفصلاً توضیح دادم. در این سده‌ها میان دو رژیم استبدادی متمرکزگرا-فتودال یعنی امپراتوری عثمانی و امپراتوری صفوی کشمکش و درگیری وجود دارد که ریشه آن به مراحل قبلی تاریخی برمی‌گردد. این کشمکش همواره در مناطق کردستان منجر به ایجاد جنگ شده است. این محیط درگیری موجب تجزیه جامعه شده است. خلق کرد برای آنکه در انجام این جنگ‌ها متحمل ضرر و خسران نشود ناگزیر به برگزیدن نوعی از زندگی شده - حتی اگر به بهای ازدست‌دادن تمدن باشد تا در مناطقی اسکان یابد که دور از تمدن باشد. به همان ترتیب نزاع و کشمکش آغاهای فتودال و نیز نیروهای عشیره‌ای موجود در جامعه کرد در این مورد دخیل بوده است؛ بدین سبب جامعه نتوانسته تحولات سیاسی-اجتماعی داخلی را انجام دهد لذا به‌نوعی محدود مانده است. به‌ویژه نتوانسته سیاستی مستقل را به شکلی آزادانه طرح‌ریزی نماید و همواره در جایگاه مزدوری و وابستگی بازمانده است. همچنین تضادهای داخلی جامعه منجر به پیشرفت و تحول مستقل جامعه نشده است، این تضادها در سطحی ضعیف بوده و به علت فشارهای خارجی عملکرد لازم نداشته، منجر به پیشرفت جامعه نشده و بر این اساس مبارزه طبقاتی به شکلی نیرومند انجام نشده است. همراه با همه این موارد نیروهای حاکم خارجی نیز همواره از پیشرفت ملی‌اش ممانعت به‌عمل آورده‌اند و اینها به شکلی متداخل صورت گرفته‌است. این وضعیت که صدها سال ادامه داشته موجب تباهی بیشتر در روند پیشرفت ملی-اجتماعی شده‌است. به‌ویژه نیروهای حاکم خارجی رفته‌رفته میهن را از نظام سرمایه‌داری در حال توسعه در انزوا قرار دادند. فراتر از این، درمقابل ترویج سرمایه‌داری ممانعت به‌عمل آورده و این تأثیر خود را هرچه بیشتر به کردستان انتقال می‌دهند و از طریق جسارت کورکورانه نیروهای عشیره‌ای-فتودال موجود، همه جامعه را تحت حاکمیت خویش درمی‌آورند. هنگامی که به این موضوع می‌پردازیم، می‌بینیم در این مرحله تحرکی ملی و مبارزه‌ای طبقاتی متناسب با شرایط (میهن) وجود ندارد. برعکس آن، برخی از آغاه‌ها، گروه‌های عشیره‌ای و قبیله‌ای همواره با یکدیگر به نزاع پرداخته و این، پیشرفت‌های اجتماعی-ملی را به شکلی منفی متأثر ساخته و فرسوده ساخته.

زمانیکه به سده ۱۹ و ۲۰ می‌رسد جنبه منفی مسئله هرچه بیشتر عمق یافته و پیشرفت نسبی در ساختار عشیره‌ای-فتودالی نیز به تمامی به سکون واداشته می‌شود. دیگر فشار خارجی کاملاً روی جامعه نقشی تعیین‌کننده ایفا می‌کند؛ نزاع میا خان‌ها، عشایر، قبایل

و طوایف حالت وخیم‌تری به خود گرفته است. تضاد جامعه با معیارهای عصر و دوری از پیشرفت‌ها و تحولات آن هرچه بیشتر عمق یافته‌است. بدین علت که راه‌حل‌هایی ریشه‌ای ارائه نشده و راه‌حل مبتنی بر حل روند تدریجی مسئله نیز از کسب نتیجه به‌دور بوده است. جامعه از صدها سال قبل در چنین وضعیتی مانده و از گزند ویژگی‌های عشیره‌ای-فتودالی که ناگزیر به گذار از آن بوده، رهایی نیافته است. نهاد خان‌ها(آغاه‌ها)ی فتودال که بنا به کاراکتر بیگانه و بر اساس اشغالگری بیگانگان تشکیل شده، هیچ‌گاه به حالت مدیریت سیاسی و نیروی اتوریته جامعه درنیامده و تا توانسته جنبه‌های مزدوری و نوکری خود را پیشرفت داده است. در حالیکه در سطح دنیا به موازات پیشرفت سرمایه‌داری مفاهیم ملی و دولت ملی رشد می‌یابد، در کردستان به‌علت کشمکش و نزاع‌های داخلی وضعیت به‌تمامی برعکس بوده و تجزیه و فروپاشی عمق یافته است. در این مرحله و تحت حاکمیت چنین ساختاری به‌جای دستیابی به راه‌حل مشکلات، رفته‌رفته از راه‌حل فاصله گرفته‌است. چنین ساختاری برای نیروهای تحکم‌گرا و استیلای خارجی زمینه‌ای مساعد ایجاد نموده تا به‌سهولت سیاست سرکوب را گسترش داده و فرصت سوءاستفاده از اینجا را برای منافع ملی-اجتماعی خود دیده است؛ نیروهایی که درصدد گسترش حاکمیت خود بودند، خود را به امپریالیسم وابسته نموده و از ساختاری بسیار عقب‌مانده برخوردار می‌گردند که این مهم بازتابش را در کردستان به شکل دردناک‌تری نشان داده‌است. واقعیت اجتماعی-ملی [کردستان] تحت زور و خشونت به انجامد و از خودبیگانگی کشانده‌شده و این امر هرچه بیشتر تعمیق یافته و به نقطه‌ای رسیده است که جنبش‌های رهایی اجتماعی-ملی که به جریان‌های اساسی عصر مبدل شده‌اند، در وجود افراد کردستان جابخوش نکردند و گویا برای آنها اصلاً مشکلی به‌نام مسئله ملی-اجتماعی وجود ندارد. پیامد منفی چنین موردی باعث شده که در جامعه ما از خودبیگانگی و فاصله‌گرفتن از معیارهای معاصر بیشتر شدت یابد. علاوه‌نمودن راهکارهای سرکوب و استثمار دشمن به شیوه‌ای زیرکانه، خشن و بی‌نهایت آگاهانه و نابودکننده به این مورد، همچنین این امر که نظام امپریالیسم به یکی از مراحل محافظه‌کار و عقب‌مانده خود وارد شده و مزدورهای نظام از چند آزمون ضدانقلاب درس عبرت گرفته و با این مرحله عقب‌مانده و محافظه‌کار امپریالیسم عجین گشتند، پیاده‌ساختن آن در کردستان، مسئله را هرچه بیشتر پیچیده‌تر ساخته‌است. همزمان با این امر که در طول تاریخ به حالت میهنی ناشناخته درآمده و شرایط ملی-اجتماعی‌اش با محافظه‌کاری نظام رودرروی یکدیگر قرار گرفته‌اند چگونگی ساختار ملی-اجتماعی در کردستان همچون موردی شگفت‌آور پیش‌رویمان قرار می‌گیرد. به‌ویژه در روزگار ما که کردستان تحت سرکوب و استثمار بیش از حد به‌عنوان یک میهن مورد انکار قرار گرفته، وجود میهنی که به نام کردستان مورد قبول واقع نشده‌است. حکومت استعمارگر و نظامی-فاشیست ترکیه به‌عنوان خشمناک‌ترین متفق امپریالیسم آمریکا در خاورمیانه بحکم آنکه محافظه‌کارترین و کوبنده‌ترین نیروی نظام امپریالیسم است با توسل به شیوه‌های قتل‌عام وحشیانه که میراث تاریخی دولت ترکیه است و همچنین با عبرت‌گرفتن از تجارب ضدانقلابی امپریالیسم در سطح دنیا، استعمارگری و استثمارگری را در کردستان پیاده‌ساخته و به چنان تکاپویی افتاده تا همه دنیا را به عدم‌وجود چنین

در طول سالیان متمادی منجر به بیهودگی و پوچ‌شدگی و آن نیز به‌نوبه خود موجب به‌وجودآمدن پدیده بی‌اصل‌ونسبی و رشد آن شده‌است.

بدیهی است که اصطلاحات رشدیافته توسط جنبش‌های رهایی ملی و سوسیالیستی من جمله؛ انقلابی‌گری، میهن‌دوستی و ملی‌گرایی از سوی انسان‌های ما در این مرحله به معنای واقعی کلمه درک نشده‌است. در این خصوص تأثیرات تحمیل استثمار بر جامعه و نیز قبول معیارهایش با توسل به زور را نمی‌توان نادیده انگاشت. بعدها اشاره خواهیم نمود که رفرمیست‌هابه‌تمامی نیز نمی‌توان به آنها رفرمیست گفت. در رأس طرفداران چنین مباحثی می‌آیند. این اشخاص در سال‌های ۱۹۷۰ که دشمن تکلم به زبان ترکی را تزریق می‌کرد تا حد قابل‌توجهی مسبب خسران‌های بزرگ شده‌اند.

در دیگر بخش‌های کردستان در این سال‌ها از جنبش‌کردی بحث می‌شود. اما واقعیت موجود، ملایم‌بودن این جنبش‌کردی را آشکار می‌سازد. در عین حال از نتایجی که کسب نموده‌اند آشکار می‌گردد که نه تنها به سطح جنبش‌های ملی مدرن نرسیده‌اند حتی فرسنگ‌ها هم با آن فاصله دارند. اما از اینکه برخی‌ها هنوزهم زبان گویای این‌گونه جنبش‌ها هستند، نباید متحیرشد. در حالی‌که لازم بود جنبش‌ها خود را درمقابل امپریالیسم توسعه دهند، بالعکس آن به طریقی ضمیمه نظام امپریالیست شده‌اند و به‌تمامی در جهت عکس پیشرفت‌های معاصر بوده‌اند. این به‌اصطلاح «جنبش‌های کردی» که از همان ابتدا با سیستم امپریالیست به نوعی سازش روی آورده و تا به روزگار ما رسیده‌اند، فراتر از یک اعجوبه ضعیف چیز دیگری نبوده‌اند. همچنین همزمان با عدم دستیابی به راه‌حل مسئله، آن را هرچه بیشتر پیچیده‌تر نموده‌اند.

در اینجا باید بگوییم که نمایان‌ساختن مسئله به شیوه صحیح و تا حد قابل‌توجهی حائز اهمیت است. اگر شخصیت انقلابی می‌خواهد حقیقت را بنمایاند قبل از هر چیز بایستی آن را بر زیربنای عینی و صحیح متکی سازد. همچنین باید درمقابل اندیشه‌هایی که درصد سرپوش گذاشتن بر حقیقت و ایجاد ممانعت درمقابل رسیدن به زیربنای صحیح هستند، برخوردی انتقادگرایانه داشته باشد. این را نیز با انتقاد از اندیشه‌های معاصر خود که ادعای ضروری‌بودن را در آن موضوعات ملموس و روزانه دارند، آغاز کند.

تاریخ همواره شاهد چنین رویدادهایی است که مراحل بحرانی، اشغال و استیلای خشن تأثیراتش را بر اذهان و دل‌ها به شکلی دردناک برجای می‌گذارد، منجر به تسلیمیت‌پذیری یا مقاومت؛ یا اندیشه‌های آزادمستقل و یا حس ارباب‌بردگی می‌شود. حتی فراتر از اشغال و استیلا، قتل‌عام صورت می‌پذیرد. البته قتل‌عام نه‌تنها بصورت فیزیکی، بلکه بر روی همه ارزش‌های ملی که مشخصه ملت‌شدن هستند در مرحله امحاء و نابودی به اجرا درمی‌آید؛ با توجه به امحای ارزش‌های ملی و تداوم ابعاد استثمار طبقاتی، بحث دموکراسی در آن میهن تا چه اندازه صحیح است. اگر طرح مبحث دموکراسی در چارچوب نهادها و مؤسسات نیروهای استثمارگر و قانونی نوعی خیانت نیست پس باید گفت غفلت و فریب‌کاری بزرگی است. در چنین محیط آشفته‌ای به‌جز اندیشه‌های انقلابی و جذب‌شدن به نمونه‌های اصیل و برگزیده آن راه دیگری وجود ندارد. زیرا این اندیشه‌های انقلابی است که واقعیت را به بهترین نحو بازتاب می‌دهند و صحیح‌ترین راه درک واقعیت اجتماعی را

می‌بهنی متقاعد سازد. حتی به‌کارگرفتن نامی تحت عنوان کردستان را رد نموده و با این ادعا که «چنین نامی، چنین میهنی، چنین خلق و ملتی وجود ندارد» می‌خواهد اثبات کند که در این صورت «بحران، راه‌حل و انقلاب برای این مسئله، شخصیت و سازمان و حزب نیز وجود ندارد و وجود خارجی نخواهد داشت.» استعمارگران ترک که علیه کردستان وحشت و بربریت را شدت بخشیده‌اند، مسئله رسیدن به موفقیت‌شان در این مورد را به‌عنوان واقعیت نشان داده و می‌گویند «به‌غیر از این، واقعیت دیگری نمی‌توان جستجو نمود.» مشروعیت این مورد را به نظام امپریالیسم نیز قبولانده و فراتر از این به آن نیز بسنده نکردند لذا این نوع مشروعیت‌بخشی را به جریان‌های رهایی ملی و سوسیالیستی نیز تحمیل کردند و واقعیت کردستان را حتی اگر جزئی هم باشد از آنها پنهان نموده و برای جلوگیری از بازتاب تأثیرات این جریان‌ها در کردستان هرگونه تدبیری اتخاذ کرده‌اند.

قشر روشنفکر که لازم است آینه جامعه باشد، همچنین اقشار و طبقات مدرن که باید پیشاهنگ تحولات نوین باشند، در میان اینها قشر جوان به‌عنوان قشر هوشیار جامعه به انحراف کشانیده شده‌اند؛ با توسل جست به سیاست خشونت‌آمیز و آسیمیلیاسیون واقعیت ملی‌اجتماعی را به ازخودبیگانگی کشانیده و طیفی از انکارگرایی‌نوکاری را در کردستان رواج داده‌اند که این مورد، منجر به پیامدی منفی در کردستان شده که نمونه آن را نمی‌توان در هیچ جای دیگر یافت. در سال‌های ۱۹۷۰ برمبنای این بستر نامساعد و منفی مناقشاتی ساختگی صورت می‌پذیرد. «کردها وجود دارند یا نه، یک خلق هستند یا نه، یک ملت هستند یا نه؟»، «مبدأ حق تعیین سرنوشت ملت‌ها به‌دست خویش برای خلق کرد نیز مورد قبول واقع شود یا خیر؟» پس می‌توان فهمید که مسئله مورد بحث در اینجا پذیرفتن و یا نپذیرفتن این مشکل از سوی جریان‌های رهایی ملی به‌عنوان توانمندترین جریان‌های روزگار ما و بر این اساس گام‌نهادن بسوی حل آن نیست بلکه مسئله اساسی بودونبود یک خلق است! خلقی که در نتیجه تاریخی پربار شکل گرفته، امروزه بودونبودش به بحث گذاشته می‌شود! البته که چنین مباحثی بی‌نهایت ساختگی و تصنعی می‌باشد. این، واقعیتی است که این مسئله هیچ‌گاه با حقیقت واقعیت به بحث گذاشته نشده‌است. همچنین مناقشه میان کسانی که باید مخاطبان واقعی مسئله باشند همواره مسئله را در ابعادی فلاکت‌بار به سطح ازخودبیگانگی رسانده و در عین حال با منطق و شیوه تزریق برخورد دشمن با مسئله به آن نگرسته و این طرز نگرش در آنها بسیار نیرومند است.

اگر یک خلق مباحثی نظیر «هستم یا نیستم» و «رهایی ملی حق من نیز هست یا نه» را میان خود مطرح کند، بدیهی است که این مباحث بسیار ارتجاعی است. خلقی که هنوز درگیر چنین مباحثی است از درک مراحل بحرانی به‌دور است. اگر خلق را به وضعیتی گرفتار کرده‌اند که قبل از هر چیز موجودیت خویش را اثبات نماید آنگاه هیچ‌گاه به مباحث انقلابی برای برون‌رفت از مراحل بحرانی نمی‌رسد. یا اینکه تحلیل مسئله ملی وی در مقایسه با مسئله خلق‌های دنیا که تا حدودی به مسئله ملی وی شباهت داشته و راه جنبش‌های ملی را برگزیدند، متفاوت‌تر است. آنها مستقیماً حل مسئله را با مباحث انقلابی آغاز نمودن و به هیچ‌وجه مباحثی از قبیل بودن و یا نبودن ملت خود را ترویج نداده‌اند. در جامعه ما کاملاً عکس این مورد روی داده است. البته تداوم این وضعیت

نشان می‌دهند. از این‌رو ما نیز قبل از هر چیز در پرتو مبادی و اصولی که در سطح دنیا پذیرفته شده، به اجرا درآمده و پیروزی به‌دست آورده‌اند، نگاهی نافذ به هرآنچه آمده و رفته خواهیم داشت و با تأثیرپذیری از انتقادات اینها، بایستی هرگونه فریب‌کاری شخصیتی را که بصورت مسخره‌نمودن خویش درآمده است، موردانتقاد قرار دهیم.

آنچه در این مرحله حائز اهمیت فراوان است، هدایت مباحث به مسیر صحیح، انجام فعالیت‌های ایدئولوژیک، تئوریک و همچنین ایجاد پلاتفرم مبارزه ایدئولوژیک است. حتی می‌توان گفت هرگونه موفقیت در این‌باره از اهمیت فراوانی برخوردار است، اما نباید تنها به آن نیز بسنده کرد. بایستی بدانیم که این اولین گام این کار است. در دومین گام، تنش میان اندیشه‌های صحیح و اشتباه وجود دارد. بدین شکل حقایق از زیر خاک سر برمی‌آورند؛ با انتقاد مداوم از اندیشه‌های اشتباه و ساختگی و رسوا نمودن آنها، معایب افشا می‌شود. با ضربه‌های محکمی که اندیشه‌های انقلابی به اندیشه‌های ساختگی وارد می‌سازند پرده‌های تاریکی روی میهن یکی بعد از دیگری برداشته می‌شوند. در نتیجه واقعیت طبقاتی، اجتماعی و ملی به‌تدریج هویدا می‌گردد. این به‌معنای تحقق انقلاب فکری است. به‌عبارتی دیگر این رویداد نشانگر نقطه آغاز نقش اندیشه است. هرچند این یک، چندان فعالیت مبارزاتی نبوده و هنوز از فعالیت‌های سازمان‌یافته و عملیاتی فاصله، اما بازهم مؤلفه‌های اساسی برای آغاز فعالیت‌های سازمان‌یافته و عملیاتی می‌باشد که وجود آن ضرورتی حیاتی دارد. کوچک و یا بزرگ‌بودن گستره آن چندان حائز اهمیت نیست. نکته مهم در اینجا آن است که صحیح بوده و مرهم دردها و مشکلات مرحله باشد. یعنی درمان زخم در جایی که ممکن است منجر به مرگ شود و مهیا ساختن بستر مناسب برای تشکلات بعد از آن، تنها اندیشه و تئوری انقلابی می‌تواند این کار را به انجام برساند. البته انجام چنین وظیفه‌ای با تنش و مبارزه همراه خواهد بود. قبل از هر چیز باید هرگونه اندیشه نشأت‌گرفته از نظام امپریالیست-استعمارگر را مورد انتقاد قرار داد. به‌ویژه با اتکاء به اندیشه‌های ملی و واقعیت میهن در این خصوص باید هرگونه زشتی و پلیدی را به‌خوبی بررسی نموده و اشتباهات را افشاء نمود.

این یک واقعیت است که ساختار ملموس اجتماعی و تاریخی کردستان از سوی بسیاری از محافل با طرز نگرش و تئوری صحیح تنویر نشده است. به‌جای این تاریکی به حد دیجوری و طبقه‌به‌طبقه، محیط از خودبیگانگی را از واقعیت خویش آفریده است. در تلاش است با انکار ملیت خویش ناشی از بینش دشمن و شیوه نگرش و دیدگاه‌های مشابه اشتباه، بر جامعه حاکمیت ایجاد کند. با نگرش‌های عشیره‌ای و طرز تفکرات دینی نشأت‌گرفته از ساختار عقب‌مانده اجتماعی تا می‌تواند جامعه را خرد کند و به این عمل خود ادامه دهد. البته که می‌توان به اینها تفکر و نگرش گفت. زیرا تئوری به معنی ارزیابی واقعیات اجتماعی و تاریخی به شکلی عینی است. بدین شکل تئوری از هرگونه از خودبیگانگی و اندیشه‌های ایده‌آلیستی به‌دور، به ریشه‌ای عملی متکی است و روشنگری را در حد لازم و کافی انجام می‌دهد. تئوری تنها به روشنگری شرایط امروزی و تحلیل شرایط گذشته محدود نمی‌ماند، بلکه باید از همین حالا شرایط آینده را نشان داده و آن را تنویر سازد. یعنی باید بتواند به شکلی جوهری چگونگی ترسیم و ساختن آینده، چگونگی شکل‌گیری و

انجام مبارزه ملی و طبقاتی را نشان دهد.

تئوری همراه با تنویر این موضوعات باید شیوه نگرش‌ها و مفاهیم منحرف‌ساز را نیز روشن سازد. به‌ویژه درمقابل نظرات رفرمیست و رویزیونیست که منجر به انحراف و گل‌آلود شدن تئوری انقلابی می‌شوند مفاهیم تئوری خود را به شکلی صحیح خلق کند و با نمایان ساختن آن در هر موضوعی علیه رشد انحرافات که منجر به تیرگی می‌شوند، ایجاد مانع کند. همچنانکه می‌دانید زیربنای مادی این نوع نظریات، پایگاه اجتماعی طبقه خرده‌بورژوازی است. بایستی دانست که اگر این طبقه آشفتنگی و نامساعدی ما را ببیند، رفرمیست و رویزیونیست‌ها که به چنین وضعیتی تکیه نموده‌اند در موقعیتی بی‌نهایت خطرناک نمود می‌یابند. این طبقه که در طول مبارزات رهایی ملی همواره نوکری و سازش بی‌مبدأ با نظام را ترویج می‌دهد در صفوف انقلابی نیز گرایش‌های انحرافی را ترغیب می‌کند. البته جنبش پرولتری فقط علیه شیوه نگرش رفرمیستی خرده‌بورژوا به مبارزه برمی‌خیزد، بلکه از یک‌سو به‌لحاظ تئوریک در قبال این شیوه نگرش هوشیار است و حساسیت به خرج می‌دهد و از دیگر سو درمقابل ملی‌گرایی سوسیال‌شوون نشأت‌گرفته از قوم یا ملت برتر به همان شکل حساسیت به خرج داده و هوشیار است. در دنیا نمونه‌های مشابه این بسیار است؛ باید این شیوه نگرش را به‌عنوان مسئله از خودبیگانگی واکاوی نماییم که هیچ ربطی به اندیشه و طرز تفکر انقلابی‌گری ندارد. رویدادی است که درمقابل شکل‌گیری و رشد شخصیت اجتماعی-ملی بروز می‌یابد. علی‌رغم اینکه زیر نقاب چپ‌گرایی ظهور می‌یابد اما نشان‌دادن ضرورت نپذیرفتن آن تحت هر نامی از اهمیت فراوانی برخوردار است. مگر اینگونه بتوان گرایش‌ها و اندیشه‌های برگرفته از سخنگویان مستقیم و یا غیرمستقیم وابسته به دستگاه تحکم‌گرای استثمارگر را محکوم کرد. بنابراین نقاب سیاسی گرایش‌هایی که در تاریخ آزموده شده‌اند اما نتیجه‌ای دربر نداشته‌اند، شکسته می‌شود.

ایدئولوژی انقلابی با تحلیل اندیشه‌ها در چنین بستری و طی نزاع میان اندیشه‌های قالب‌گرفته ظهور می‌کند؛ تئوری انقلابی متناسب با ویژگی‌های میهن شکل می‌گیرد. در حالی‌که در بسیاری از کشورها شکل‌گیری [تئوری] عمدتاً به‌عنوان محصول اقدامات عملی بروز یافته، امری تصادفی نیست که در جامعه ما شکل‌گیری آن تنها در سطح اندیشه نمایان می‌شود. زیرا از صدها سال قبل تا به امروز، گذشته از اینکه جامعه نتوانسته اقدامات مستقل انجام دهد و با نزاع مابین تضادهایش نتیجه‌ای کسب کند، حتی از برزبان آوردن تضادهای ملی‌اش به‌دور مانده است. از اندیشه‌ها، سازمان‌ها، طبقات و اقشاری که سخنگو و نماینده بر زبان‌راندن این تضاد وی باشند محروم نگه‌داشته شده‌است. همان وضعیت در خصوص برنامه آن نیز به شکلی بارز خود را نشان می‌دهد. این وضعیت موجب می‌شود که کار را با تئوری صحیح انقلابی آغاز نموده و بر این اساس گشودن راه مبارزه ایدئولوژیک برای دستیابی به اقدام و عملیات ضروری است. این شیوه که اول اقدام عملی سپس اندیشه، موردی صحیح نمی‌باشد، بلکه برعکس آن، اول آفریدن اندیشه و بر اساس آن رسیدن به سطح عملیات راهکار صحیح خواهد بود. راه عملیاتی موثر با رساندن آن به سطح سازماندهی و به‌تدریج ایجاد جنبش نیرومند خلق، مبارزه و ارتش خلق، از دست‌یابی

درمقابل راهکارهای خشونت‌آمیزی که دشمن به منظور تسلیم‌پذیری و یا متواری ساختن به آن روی آورده باید برای حفظ موجودیت خود، فراتر از آن حفظ منافع خلق و انقلاب به مبارزه‌ای سیاسی و اجرای قواعد آن و نیرومندساختن مقاومت روی آورد. از این نقطه به بعد دیگر مشکل اساسی چگونگی دستیابی به نیروی سیاسی و گذار از حالت گروه تبلیغات و ترویج فکری و چگونگی مبدل‌شدن به سازمان مبارزاتی سیاسی خواهد بود. قبل از هر چیز باید برنامه‌های سیاسی را ارائه داد. بدین منوال دست‌یابی به استراتژی و تاکتیک، ایجاد امکانات، ایجاد بلوغ فکری در کادرها، آماده‌نمودن کادرهای یدک و غیره، ضرورت راه‌حل را به‌شدت تحمیل می‌کند. جریان ایدئولوژیک رفته‌رفته کاراکتر سیاسی خود را مشخص ساخته و به جریان سیاسی مبدل می‌شود؛ یعنی در چارچوب معیارهای مدرن، گذار به تکامل حزبی به صحیح‌ترین و عاقلانه‌ترین شیوه، مسئله را حائز اهمیت می‌سازد. دیگر نمی‌خواهید دستاوردهای کسب‌شده را از دست داده و فرصت طلب باقی‌مانید، ناگزیر باید بیان ملموس خود را در حزب دیده و خود را به حالت نیرویی سیاسی درآورید. باتوجه به اینکه ایدئولوژی پرولتاریا راه را نشان می‌دهد حزب تشکیل‌شده نیز حزب پرولتاریا خواهد بود. احتمال دارد همچنانکه در حین شکل‌گیری ایدئولوژی نوعی نزاع روی داد در حین تأسیس حزب نیز محیطی بی‌رحم و خشونت‌بار ایجاد و حملاتی صورت گیرد. مسیر پیشرفت تکوین حزبی که بیان ملموس خود را تحت عنوان پ‌ک دیده به‌طور خلاصه بدین شکل است.

می‌توان گفت با تأسیس حزبی که به برنامه، استراتژی و تاکتیک مشخص تکیه نموده، دیگر شرایط شکل‌گیری انقلاب مهیا گشته و زیربنای مادی بازتاب‌دهنده وضعیت ذهنی بروز می‌یابد. از این‌رو شرایط عینی میهن به نفع پرولتاریا و متناسب با ایدئولوژی و سیاست طبقه پرولتاریا شکل می‌گیرد. جامه عمل پوشانیدن به مارکسیسم‌لنینیسم نیز در چنین شرایطی به‌وقوع پیوسته است. هرچند دچار برخی نارسایی‌ها بوده باشد اما بازهم این تداخل موضوع را با موفقیت انجام داده است. این امر در هوشیارانه‌ترین بستر و درآغوش جامعه صورت پذیرفته است. در این مرحله، از سویی استعمارگران با همه روابط بیرونی و داخلی خود حمله‌ور می‌شوند و از دیگر سو نمایندگان نیمه‌فئودال، نیمه‌بورژوا و خرده‌بورژوا سعی بر تیرگی و ایجاد تنش در محیط می‌کنند؛ شخصیت‌شان زبان به سخن می‌گشاید و چهره خود را آشکار می‌سازد. نقطه‌ای که مسئله مورد بحث به آن می‌رسد این است که آیا مدل مارکسیسم‌لنینیست منجر به حل مسائل کردستان می‌شود یا در اندیشه‌های خرده‌بورژوازی راهنمای عملیاتی خود را بازمی‌یابد.

این مهم اولین پلان و طرح کار خواهد بود، دومین پلان نیز مبارزه سیاسی است. نوعی نزاع و تنش تداوم یافته که البته، این ناشی از پایگاه طبقاتی است که جریان‌ات مختلف بدان تکیه نموده‌اند. به عبارت دیگر بستر طبقاتی‌ای که این جریان‌ات به آن تکیه نموده‌اند - چه در سطح دنیا و چه در سطح میهن- فقط و فقط به همان میزانی خواهد بود که بازتابش می‌دهند، نزاع فشرده‌ای در کردستان مابین خرده‌بورژوازی کرد که تحت حاکمیت استعمارگر ترکیه شکل گرفته و جریان پرولتاریا که درمقابل وی رشد می‌یابد گریزناپذیر است. پس دلایل اهمیت‌دادن به موقعیت خرده‌بورژوا از همان آغاز کار واضح است.

به راه‌حل در این پلاتفرم می‌گذرد. در وضعیتی که بسیاری از مجاری جامعه مسدود شده و دفاع از ارزش‌های ملی دیوانگی قلمداد می‌شود، البته که حتی گفته‌ی عملیات انقلابی بر زبان هم رانده نمی‌شود. در سطح اندیشه، انجام مبارزه‌ای که برای تعلق اندیشه‌ای صحیح به جامعه‌ای که در چنین وضعیتی نامساعد به‌سر می‌برد، حائز اهمیت فراوان است. آنچه اهمیت دارد برزبان‌راندن حقیقت در این خصوص است. در اوایل کار محدودبودن اندیشه، همچنین سازمان و فعال‌نبودن شخصیت‌های انقلابی که این وظیفه را به‌جای می‌آورند، چندان مشکل‌ساز نمی‌باشد. همین کافی است که در اوایل گروه تحقیق و تفحص با صداقت کامل بر این مورد اصرار ورزیده و موارد صحیح را با جرأت بر زبان بیاورند. اگر تز و تئوری‌ای که بر اساس آن به مبارزه می‌پردازند بتواند واقعیت‌ها را به حد کافی توضیح دهد در اوایل حتی اگر شمارشان کم باشد و اختیارات‌شان قلیل، اما بازهم این گروه در مدت کوتاهی رشد نموده و نقش تاریخی خود را به‌جای می‌آورند. زیرا برخورداری آنها از اندیشه‌های صحیح، بذر ایجاد آینده را کاشته و آینده، محصول این اندیشه‌هاست. در این صورت بدیهی است که جنبه رشدیافته آینده نشأت‌گرفته از این اندیشه‌ها می‌باشد. کردستان میهنی است که حتی مقاصد درازمدت یعنی دفاع از آرمان‌ها و اندیشه‌های متعالی در موضوعات ملی-اجتماعی ناگزیر است که از همان آغاز کار به آن اندیشیده شود. حتی اندیشیدن راهگشای این عرصه که درهای پیشرفت به رویش بسته شده، می‌شود و نیروی استثمارگر و ایادی آن را دیوانه‌وار درمقابل خود می‌بیند. اینکه گروه کوچک ما که اولین بذر اندیشه‌های رهایی ملی را در سال‌های ۱۹۷۳ کاشت و در همان اوایل خود را در محیط مبارزه سیاسی دید و به نوعی ایستادگی در مرحله‌ای که هنوز مرحله نزاع مابین اندیشه‌ها است روی آورد، نشانگر توانایی برزبان‌راندن این واقعیت است. کسانی که از نزدیک با واقعیت کردستان و کاراکتر و ویژگی‌های نیروی استثمارگر و استعمار آشنایی دارند این را که چرا اولین بانیان اندیشه در همان روزهای اول ناگزیر به مقاومت روی آورده‌اند، هرچه بهتر معنا می‌بخشند. علی‌رغم اینکه هنوز به برنامه و امکانات مبارزه سیاسی دست نیافته و هنوز از ارائه خط استراتژیکی و تاکتیکی به‌دور است، نظام حاکم اقدام این افراد برای نشان‌دادن محرومیت واقعیت ملی-اجتماعی از عرصه اندیشه و تفکر به شکلی صحیح را اعلان جنگ این گروه قلمداد کرده و به راهکارهای خشونت‌آمیز روی می‌آورد. بدین‌خاطر اولین گروه اندیشه‌گر ما درمقابل این خشونت از خود دفاع و ناگزیر مقاومت کرده است. در این نقطه‌ای که به آن رسیده‌ایم با دوگانگی‌ای مواجه مانده‌ایم؛ یا از هر چیز دست برداشته و تسلیم‌شدن را بپذیریم یا مقاومت نموده و از هر چیزی دفاع کنیم. برگزیدن مقاومت به‌جای تسلیم‌شدن، ورود زود هنگام به صحنه سیاست را موجب شده است. بدین‌شکل اولین گروه اندیشه‌گر در مرحله‌ای که هنوز امکانات کافی را به‌دست نیاورده، ناگزیر به مبارزه سیاسی کشانیده شده است.

مسئله در این نقطه بسیار فلات‌بار شده است. زیرا مبارزه سیاسی، مبارزه‌ای است که تن‌دادن به دشواری‌های بزرگ و ازجان‌گذشتگی‌های بزرگ را می‌طلبد. ر‌وآوردن به سیاست همچو بازی با آتش است؛ یا به شکلی صحیح آن را انجام می‌دهی و متناسب با معیارهای شایسته آن را گسترش می‌دهی، یا اینها را به‌جای نمی‌آوری و نابود می‌گردد.

وسطی در مراکز شهری می‌باشد. اما نمایندگان این طیف و همچنین روشنفکران از خودبیگانگی و منحرف‌شده همچون شخص گزیران از وبا، از برزبان‌راندن جایگاه خویش گریزانند. در تلاش هستند که مبارزه طبقاتی موجود در ترکیه را در کردستان بصورتی سافل کپی کنند. انکارگری و شوونیسم محض خرده‌بورژوازی در خصوص مسئله ملی در ترکیه منجر به وضعیتی شده که حتی نمی‌توان به این طیف، رفرمیست ساختگی نیز گفت؛ حتی بسیار عقب‌مانده‌تر از چنین وضعیتی است. این طیف در خصوص مواردی نظیر، «معضلات شرق ترکیه (کردستان)»، «خلق شرق ترکیه»، «راه پیشرفت شرق از کارخانجات و مدارس می‌گذرد» و غیره به مباحثاتی ساختگی روی آورده و با این مباحث در اصل در جستجوی خرده‌ریزهای زندگی سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بورژوازی تُرک هستند. نام این را نیز «ملی‌گرای شرق» و «سوسیالیسم‌گرایی شرق» نهاد و سازمان‌هایی از قبیل: «DDKO جمعیت کانون فرهنگی شرق»، «DDKD جمعیت انقلابیون فرهنگی شرق» و «DHKD ارتش انقلابیون رهایی‌بخش خلق» را تأسیس نموده‌اند. یعنی همچو کسانی عمل کرده‌اند که گویا با به‌تن‌کردن لباسی بیگانه بر جامعه آن را مدرنیزه نموده‌اند. اینها نیز چنین اندیشیده‌اند با تکرار ایدئولوژی مدرن همچو «سوسیالیسم، ملی‌گرایی و میهن‌دوستی دموکرات» می‌توانند به مدرنیته برسند. نام «جسور و جواهر» را بر خود گذاشته و در واقع خود را با چنین لقبی فریب داده‌اند. البته که چنین ظهوری بجز بازناب طرح شکل‌گیری طبقاتی خرده‌بورژوا معنای دیگری ندارد. به همین منوال اینها شکل‌گیری‌های طبقاتی را امری طبیعی دیده و به شیوه‌ای انقلابی به استعمارگری بقایای قرون وسطی و تاریکی‌ها حمله‌ور نمی‌شوند، بلکه کاملاً عکس آن با نگرش «بد از میان بدترها» به شیوه‌ای که شایسته واقعیت استعمار بازمانده از قرون وسطا باشد درصدد دموکراتیزه‌نمودن نسبی استعمار هستند. برای جایگیری و سازماندهی خویش در قالب دموکراسی بورژوازی ترک و نهادهای دموکراتیکی که راه را بر شک و تردید بسیاری می‌گشاید، تلاش می‌کند. از یک‌سو انجام فعالیت برمنای هیچ‌انگاشتن ملت و میهن و از دیگر سو از بزرگترین ادعاها نیز دست برمی‌دارد. حقیقتاً اقدامات اینها به‌عنوان قشر روشنفکر متفاوت‌تر از این مورد نبوده‌است.

این روشنفکران تقلیدی همراه با انجام همه این کارها در آن برهه‌های زمانی چیزی که با طرز پوشیدن لباس، رفتار و حرکات خود بدان گرایش داشتند رفتاری بسان پروکرات‌های رسمی برگزیده داشته و در صدد بودند به مجلس راه یابند و یا به‌عنوان کارمند در پست‌های بالایی جاگیرند. با کسانی که چنین کارهایی انجام می‌دادند تفاوتی نداشتند و مثل آنها لباس می‌پوشیدند. با این شیوه ساختگی سعی می‌کردند رأی اعتماد خلق را کسب کنند. البته محصول این تلاش‌ها و رفتارها مفهوم عملیاتی دربرداشته، بلکه هر یک از آنها برمنای نوکری، نماینده خرده‌بورژوازی شده‌اند. تحت عنوان جنبش کرد، سبب ایجاد موجی از نارسایی‌ها که با معیارهای معاصر ناسازگار باشد، شده‌اند. این خرده‌بورژوا با ایفای نقشی غیرمشخص و با تغذیه از ملی‌گرایی ابتدایی رشدیافته در بخش دیگر کردستان [منظور جنوب کردستان] به‌عنوان نوعی عجیب بروز کرده‌است. این نوعیت عجیب و بد که در بخش کردستان تحت حاکمیت ترکیه به شکل بارز خود را بروز داده، همچو بازتابی از زمینه ساختگی و نامساعد اجتماعی، در عرصه‌های فکری و سیاسی نیز نمایان شده‌است؛

قیام‌های کردستان در سده ۱۹ و مابین سال‌های ۱۹۴۰-۱۹۲۵ به رهبری فتودال‌عشیره‌گرایی سرکوب گشته و در مقیاسی وسیع منجر به تسلیم‌شدن و مزدوری شده‌است. بیگ‌ها و فتودال‌ها که توسط دولت استعمارگر ترکیه از قدرت ساقط شده‌اند برمنای نوینی خود را به حالتی وابسته درآورده و بار دیگر مزدوری رشد می‌یابد. بقایای فتودال و عشیره‌گرایی که برمنای مزدوری به دولت استعمارگر ترکیه وابسته شده‌اند، همزمان با ورود سرمایه‌داری استعماری به کردستان، موجی از خرده‌بورژواها به‌عنوان طیف وابسته در اطراف آنها و البته بیشتر به‌عنوان افراد فرومایه و خدمتگزاران آن کار می‌کنند. این ترکیب به‌ویژه در مراکز شهری آغاز می‌شود. از یک‌سو ساختار این طیف، بجامانده از قرون وسطی بوده و از دیگر سو شکل‌گیری وی در آغوش دولت و برقراری نوعی ارتباط با دولت استعمارگر ترکیه موجب می‌شود که شرایط شکل‌گیری خرده‌بورژوا در جامعه ما از نسلی بی‌اصل‌ونسب صورت پذیرد. این ویژگی‌ها که مهر خود را بر شخصیت خرده‌بورژوا می‌زند اهمیت‌دهی بیشتر به تحلیل موقعیت وی را ناگزیر می‌سازد.

شرایط کردستان از بستر مادی لازم برای شکل‌گیری بورژوازی ملی برخوردار نیست. بورژوازی ملی تنها با بهره‌گیری از شکاف میان نیروهای امپریالیست و استعمارگر می‌تواند رشد یابد و سیاست‌های نابودگرانه و سرکوب‌گر آنان زمینه رشد را خشکانده و یا بسیار محدود کرده‌است. یکی از فاکتورهای دیگر شکل‌گیری بورژوازی ملی، مبارزه درمقابل فتودالیسم است. هر اندازه فتودالیسم رو به فرسایش بنهد به همان میزان رشد می‌یابد. با نگاهی به واقعیت کردستان می‌بینیم که بورژوازی ملی هر دو بستر فوق را نیز نمی‌تواند بیابد. می‌بینیم که [بورژوازی ملی] هنوز نتوانسته از ساختار فتودال‌عشیره‌گرایی بجامانده از قرون وسطی گذار نماید لذا با سرکوب خشن استعمار روبه‌رو مانده‌است. ساختار فتودالی در کردستان توسط بورژوازی ملی رو به فرسایش برده نشده‌است بلکه تغییراتی که در بستر مادی به منظور استعمارگری روی داده و در راستای منافع ملت حاکم بوده، مسبب این امر گشته. به‌عبارتی حتی بستر مادی بورژوازی ملی در کردستان فراهم نشده‌است. هرچند بصورت محدود در مناطقی که شکاف وجود داشته و تحت نظارت نیستند بروز یابند اما طبقه‌ای که به‌لحاظ اقتصادی، بستر مادی برای رشد را داشته باشند، نبوده و چنین احتمالی نیز وجود ندارد، لذا دست‌یابی این طبقه به خط‌مشی ایدئولوژیکی-سیاسی غیرممکن است.

همزمان با رسیدن سرمایه‌داری به مرحله تعامل-انحصاری در ترکیه، نوعی نزاع و کشمکش در این کشور آغاز شده‌است. خرده‌بورژوازی ترکیه به منظور حفظ جایگاه خویش در دولت و جامعه که از همان آغاز تأسیس جمهوریت بدان رسیده بود، به تدوین قانون اساسی ۱۹۲۴ روی آورده و جایگاه خود را بنا به آن مشخص ساخته و با قانون اساسی تدوین‌شده در ۱۹۶۱ تلاش‌های خود را در ۲۰ سال اخیر در ابعاد وسیعی گسترش داده‌است. این امر در کردستان نیز بازتاب یافته اما بی‌نهایت به شیوه‌ای بی‌اصالت و بی‌رنگ بوده‌است. این حرکت رشدیافته در ترکیه بازتاب خود را در کردستان، در محیطی مملو از سرکوب و تسلیمیت‌پذیری صورت داده‌است. یعنی بازتاب خود را در طیفی یافته‌است که محصول خدمتگذاری به ناچیزترین و یا پس‌مانده‌ترین کارهای سرمایه‌داری استعمارگر و بقایای به‌جای‌مانده از قرون

تحت نام‌های «KDP حزب دموکراتیک کردستان»، «DDKD»، «DDKO» و «UDG نیروهای انقلابیون ملی» و بعدها تحت نام حزب سوسیالیست همچو جریان‌ی اعجوبه که حتی نمی‌توان آن را رفرمیست ارزیابی کرد، ظهور می‌کنند.

آنها از لحاظ بی‌عملی، بی‌عملند؛ از لحاظ نامقاومی، نامقاوم هستند. نمایندگان این طبقه در سطح تئوری از تحلیل صحیح عصر حاضر، از نوع نگرش تاریخی و اجتماعی و همه واقعیت‌ها به دورند. نمونه ساختگی کاملاً بی‌ارزش را نشان داده‌اند. همه اندیشه‌هایشان در این نقطه متمرکز یافته‌است: «چگونه می‌توانیم جای بهتری برای خود دست‌وپا کنیم؛ چگونه می‌توانیم از امکانات دولت در راستای حفظ منافع خویش بهره بگیریم؟ باید لباس مدرن را به جای لباس قرون وسطایی به تن کنیم، اما این را چگونه بدون انقلاب و بدون توسل به زور انجام دهیم؟ و...» در گذشته از یک طرف سوسیالیست‌شویسم که زیر نقاب «چپ‌گرایی» سربرآورد بر واقعیت صحیح اجتماعی-ملی سرپوش گذاشت و از دیگر سو این‌گونه اعجوبه‌ها بر اندیشه و تئوری صحیح انقلابی حمله‌ور شده و درمقابل رشد آن ایجاد ممانعت می‌کنند.

برزبان آوردن بحران کنونی به شکلی صحیح و به‌ویژه رساندن آن به عرصه سیاست دیگر نه‌تنها با توسل به شخصیتی انقلابی بلکه در عین حال با سازمانی انقلابی بر زبان‌رانده می‌شود. بدین شکل تحقق این امر تنها با اقدامی ناچیز نه، بلکه اقدامی وسیع و سازمان‌یافته برای برزبان آوردن واقعیت طبقاتی، اجتماعی و ملی لازم خواهد بود. بعد از این هر کس بنا به موقعیت مناسب و واقعیت طبقاتی‌اش، امکانات وی در سطح دنیا، منطقه و میهن هرچه باشد به جنبش انتقال داده و به شیوه‌ای ایدئولوژیکی-سیاسی به آن پایبند بوده و همه تلاش‌هایش در این نقطه متمرکز می‌یابد. از این نقطه به بعد نیز دیگر به‌علت راهکارهای تمحیلی خشونت‌آمیز استعمار راه‌های سیاسی را فعلاً به کناری نهاده و به تمامی راه خشونت نظامی را در پیش می‌گیرد. طبیعی است که با مقاومتی نیرومندان باید به زور و خشونت مضاعف دشمن پاسخ داد. معضلات اساسی که در این خصوص مطرح می‌شوند اینها هستند؛ این جنگ با کدامین استراتژی و تاکتیک به اجرا درمی‌آید، برنامه سیاسی-انقلابی و خط‌مشی سیاسی برنامه برای مبارزه با استعمار چگونه باشد، مهم‌تر از همه کادرهایی که به این موارد جامعه‌عمل می‌پوشانند چگونه آماده‌گردانده می‌شوند و ویژگی‌های منحصر به فرد کادرها باید چگونه باشد. به‌عبارتی کشمکش و نزاع، دیگر تنها نزاع فکری و سیاسی نیست بلکه با به‌آغوش کشیدن اینها مبارزه طبقات درمقابل دشمن و شیوه آن می‌باشد. یعنی با کدامین راهکار مبارزاتی می‌توان استعمارگری و بحران موجود و سیاست‌های استیلا، اشغال و سرکوب اجرا شده توسط استعمار را به شکست کشاند. همچنین این مبارزات را کدامین کادرها می‌توانند انجام دهند و با سازمان‌یابی کدامین سیاست و اعمال آن می‌توانند به این جدال بپردازند. همه این مشکلات در اصل به‌عنوان مشکل کادر بروز می‌یابد.

برزبان آوردن بحران کنونی به شکلی صحیح و به‌ویژه رساندن آن به عرصه سیاست دیگر نه‌تنها با توسل به شخصیتی انقلابی بلکه در عین حال با سازمانی انقلابی بر زبان‌رانده می‌شود. بدین شکل تحقق این امر تنها با اقدامی ناچیز نه، بلکه اقدامی وسیع و سازمان‌یافته برای برزبان آوردن واقعیت طبقاتی، اجتماعی و ملی لازم خواهد بود. بعد از این هر کس بنا به موقعیت مناسب و واقعیت طبقاتی‌اش، امکانات وی در سطح دنیا، منطقه و میهن هرچه باشد به جنبش انتقال داده و به شیوه‌ای ایدئولوژیکی-سیاسی به آن پایبند بوده و همه تلاش‌هایش در این نقطه متمرکز می‌یابد. از این نقطه به بعد نیز دیگر به‌علت راهکارهای تمحیلی خشونت‌آمیز استعمار راه‌های سیاسی را فعلاً به کناری نهاده و به تمامی راه خشونت نظامی را در پیش می‌گیرد. طبیعی است که با مقاومتی نیرومندان باید به زور و خشونت مضاعف دشمن پاسخ داد. معضلات اساسی که در این خصوص مطرح می‌شوند اینها هستند؛ این جنگ با کدامین استراتژی و تاکتیک به اجرا درمی‌آید، برنامه سیاسی-انقلابی و خط‌مشی سیاسی برنامه برای مبارزه با استعمار چگونه باشد، مهم‌تر از همه کادرهایی که به این موارد جامعه‌عمل می‌پوشانند چگونه آماده‌گردانده می‌شوند و ویژگی‌های منحصر به فرد کادرها باید چگونه باشد. به‌عبارتی کشمکش و نزاع، دیگر تنها نزاع فکری و سیاسی نیست بلکه با به‌آغوش کشیدن اینها مبارزه طبقات درمقابل دشمن و شیوه آن می‌باشد. یعنی با کدامین راهکار مبارزاتی می‌توان استعمارگری و بحران موجود و سیاست‌های استیلا، اشغال و سرکوب اجرا شده توسط استعمار را به شکست کشاند. همچنین این مبارزات را کدامین کادرها می‌توانند انجام دهند و با سازمان‌یابی کدامین سیاست و اعمال آن می‌توانند به این جدال بپردازند. همه این مشکلات در اصل به‌عنوان مشکل کادر بروز می‌یابد.

دیگر هر طبقه ناگزیر است بنا به شیوه خاص خود به نزاع و درگیری روی آورد. در این مرحله راه به‌سپاهی‌کشاندن و رو به انحطاط بردن یکدیگر با برخی تهمت‌ها و ادعاهای سد می‌شود. همچنانکه هر پهلوانی شیوه‌ای برای جنگیدن دارد، هر طبقه نیز شیوه جنگ

مخصوص به خود را داراست. همچنین هر طبقه امکانات مشخصی را برای سوق‌دادن ملت و جامعه به مسیر رهایی داراست. طبقه‌ای وجود دارد که تنها می‌تواند تا سطح رفرمیست‌گرایی رشد یابد. برای مثال اگر خرده‌بورژوازی جامعه ما خواهد عملیات مستقلی انجام دهد تنها می‌تواند مزدور و رفرمیست‌گرا شود؛ نمی‌تواند نیروی پیشرفت بیش از این را در خود بیابد. در طرف دیگر، طبقه پرولتاریا وجود دارد. پرولتاریا برای سوق‌دادن همه متفقین اصلی خود در داخل و خارج به مسیر رهایی ملی-اجتماعی از راهکارهای انقلابی برخوردار است. این راهکار توانایی سوق‌دادن جامعه بسوی سوسیالیسم را داراست. تا زمانیکه سیاه‌سفید از همدیگر متمایز نشده، همچنین مبارزه در عرصه ایدئولوژیکی محدود گردد و چندان احساس مسئولیت سیاسی وجود نداشته باشد، چندان دشوار نخواهد بود که اندیشه صحیح از سوی شمار زیادی از نمایندگان طبقات مورد حمایت قرار گیرد. به‌ویژه مسایل ملی و میهن‌دوستی و بسیاری از این قبیل اندیشه‌ها از سوی نمایندگان بسیاری از طبقات و حتی نمایندگان طبقه خرده‌بورژوازی مورد قبول واقع می‌شود. حتی فراتر از آن احتمال دارد که مهر تأیید بر برنامه نیز بزنند. زیرا برنامه برای آنها به معنی عملکرد مناسب انقلابی نیست بلکه تنها یک تکه کاغذ است و بر این اساس تأیید برنامه از سوی آنها به معنی عملکردی جدی محسوب نمی‌شود. اما موقعی که زمان تنویر مشکلات مهم و اینکه حزب و سازمان با کدامین اصول کارها را سازماندهی نمایند و با کدامین راهکار مبارزاتی و جنگ برای کسب نتیجه و دستاورد تلاش کنند فرا رسد، شفافیت در صفوف صورت می‌گیرد. دیگر از این به بعد موضوع بحث، جامعه‌عمل پوشانیدن به کارهاست. رشادت انقلابی، ازجان‌گذشتگی، پایبندی به خلق و ارزش‌ها در عمل آزموده می‌شود؛ به‌اصطلاح بروز حقیقت آنچه از آن دفاع می‌کنند، می‌باشد. به‌طور خلاصه دیگر هر چیز به مبارزین انقلابی و سازماندهی‌شدن بر مبنای عملکرد و سازمان آنها بستگی دارد. کار در معنای عام از سطح اندیشه به عرصه عمل و فراتر از چند فرد به نیروهای اساسی صاحب جنبش یعنی مبارزین انتقال داده شده‌است.

از اینجا به بعد هر طبقه، جامعه و ملتی واقعیتش را از طریق انقلاب تغییر داده و با مبارزین خود در عرصه مبارزات حضور یافته و بنا به شیوه‌های خاص خود مبارزه را انجام می‌دهد. دیگر افراد و ویژگی‌های انقلابی در اینجا به جدال و کشمکش می‌پردازند. از یک سو مبارزینی که بنا به خط‌مشی ایدئولوژی-سیاست پرولتاریا و منطبق بر ویژگی‌های میهن شکل گرفته‌اند، وجود دارند و در دیگر سو ویژگی‌های مبارزینی که دیدگاه و راه‌حل آنها در خصوص مسئله بنا به دیدگاه خرده‌بورژوازی بوده و این ویژگی‌های ملموس را در عمل بازتاب می‌دهند. در این نقطه به‌تمامی نتیجه کسب می‌شود. آیا واقعیت اجتماعی-ملی از طریق انقلاب تحول می‌یابد یا از طریق راهکارهای بسیار ضعیف رفرمیست-مزدوری؟ اینکه کدام یک از اینها در این خصوص به موفقیت می‌رسند از نزدیک با فعالیت‌های مبارزین در ارتباط است. اینکه واقعاً چند نماینده راستین خود را قبول می‌کند یا خیر دیگر با این فعالیت‌ها مشخص می‌شود. به‌عبارتی نقطه‌ای که در روزگار ما کردستان بدان رسیده این است.

در ۱۰ سال اخیر فعالیت ایدئولوژی و مباحث فشرده‌ای در سطح اصطلاحات و ترها انجام

با شهادت رفیق صالح و جمعه تداوم یافت و با مظلوم، خیری و کمال به نقطه اوج خود رسید. جنبشی که شخصیت‌ها و مقاومت‌های اینگونه و با نمونه‌های بی‌نظیر خلق کرده، امروزه بازم با وجود شرایط دشوار، مقاومت می‌کند، بی‌وقفه زحمت می‌کشد و به جمع‌آوری نیرو و امکانات اهتمام می‌ورزد. برای آنکه پاسخگوی خلق در قبال ترور بی‌رحم آنتی‌انقلاب باشد، باید امکانات لازم را فراهم نموده و پیشاهنگی نماید. همچنین برای آنکه نفرت ناآگاهانه خلق را مطابق نفرت درونی خود به سطح آگاهی برساند و آن را به انفجاری بزرگ مبدل سازد، باید مبارزینی بزرگ تعلیم دهد. در این خصوص ویژگی‌های اساسی‌ای که منجر به بروز شخصیت‌های مبارز می‌شوند وجود دارد. این ویژگی‌ها نه تنها در حد حرف، بلکه در عمل به اثبات رسیده‌اند.

از یک سو نمایندگان بدون عمل طبقه بی‌عمل، نمایندگان بی‌شخصیت طبقه بی‌شخصیت با همه ویژگی‌های فرومایگی، کاذب و دروغین، گریزان و تخریب‌گر خود بروز می‌یابد و از دیگر سو بسیاری از ویژگی‌های نیک انسانی در زمینه‌های مقاومت در سطح اندیشه، ازجان‌گذشتگی، رشادت و فلسفه تا اخلاق در شخصیت مبارزین برگزیده تبلور می‌یابد. اما این رویدادی پایان‌یافته نیست. شخصیت مبارز مقاومت‌گرا انقلابی‌گر تنها چندین مشخصه خود را نشان داده‌است. افراد باید شخصیت خود را تعلیم داده و در عرصه عمل و مبارزه به اثبات برسانند. البته در طرف مقابل این شخصیت‌ها، خرده‌بورژوازی سکوت اختیار نکرده و سعی بر تحمیل شخصیت و نوع زندگی خویش دارد. اما بدیهی است که شخصیت مبارز پرولتاریا درمقابل آن طبقه هرچه بیشتر تعلیم یافته و رشد می‌یابد. به‌ویژه در بحبوحه مبارزه پیش‌روی ما همچون فولاد آبدیده شده و با تغییر واقعیت ملموس خود از طریق انقلاب این که چه نقشی می‌تواند ایفا نماید را به اثبات می‌رساند. واقعیت کنونی مشخصه‌های وظیفه‌ای است که بر دوش ما قرار گرفته‌است. به‌ویژه ویژگی‌های مبارزبودن بیان ملموس خود را در کردستان در شخصیت مبارز انقلابی پرولتاریا به شکلی شفاف می‌تواند نشان دهد.

اگر امروزه بار دیگر در پرتو تئوری و عمل انقلابی‌گری این مشخصه‌ها را تحلیل نموده و فعال نماییم، بدیهی است که در مرحله پیش‌روی ما مبارزه و مقاومت انقلابی‌گری به اجرا درآمده و شدت خواهدیافت، مبارزین هرچه بیشتر توانمند خواهندگشت، بسیاری از اعضای مؤثر را جذب خواهندکرد و البته بدین شیوه امکانات لازمه برای تحقق مبارزه‌ای مفید و مؤثر را به‌سهولت به‌دست خواهندآورد. از این حیث در مرحله پیش‌روی ما این موضوع که ویژگی‌های شخصیت مبارز انقلابی در کردستان در مبارزات انقلابی و مقاومت‌گرانه چگونه باید باشد را به‌عنوان مسئله‌ای جدی مورد بررسی و تحلیل قرار می‌دهیم. نمایان ساختن خطاها و اشتباهات در این خصوص و جبران جوانب ضعیف و اشتباه را باید با دیدگاهی صحیح مشخص نماییم که مسئله تیپ مبارز انقلابی در کردستان چگونه باشد و کدامین ویژگی‌ها را در شخصیت خویش متبلور سازد. تنویر مسئله از راه بررسی‌ای دقیق، هم ضرورت دارد هم امری ناگزیر است.

شده و نتیجه آن پیشرفت‌های سیاسی حائز اهمیتی می‌باشد لکن خلق کرد در این برهه زمانی هرچه بیشتر با خشونت و ترور مخالفین انقلاب مواجه شده و احتیاج مبرمی به رهایی از ترور بی‌امان آنتی‌انقلاب دارد و در حسرت آن به‌سر می‌برد. از این‌رو باید درصدد یافتن مبارزین و سازمانی بود که به این راه رهایی و شیوه‌های آن از ته قلب اعتقاد داشته و با همه توان خود به آن یاری رسانند. خلق نیز دیگر نه تنها حرف بلکه خواهان عملیات و فعالیت‌های صحیح هستند. در این مراحل دست خرده‌بورژوازی به راحتی رو می‌شود. زیرا همچو شخص گریزان از وبا از عملیات، مبارزه و مقاومت انقلابی می‌گریزد. همچنانکه درمقابل ترور بی‌رحم آنتی‌انقلاب هیچ مقاومتی از خود نشان نمی‌دهد همواره در حالت تجزیه‌شدگی، پراکندگی و انحطاط قرار گرفته و از ادعاهای گذشته خود که آن را «قهرمانی و رشادت» نامگذاری کرده‌بود، دست برمی‌دارد. با نمایان شدن عدم موفقیت نمایندگان این طبقه در خصوص پیشرفت مبارزه انقلابی، این‌بار نیز با وابسته‌سازی خود به این و آن امپریالیست و یا با جستجوی غذا در آشپزخانه نیروی اپورتونیست به فکر حفظ موقعیت خود بوده و در تلاش نجات زندگی فردی خویش هستند. استقلال متعالی و ارزش‌های مقاومت را به‌تمامی به باد فراموشی سپرده و به فکر چگونگی تداوم زندگی شخص خویش است. در دغدغه‌هایی نظیر «چگونه خود را از این وضعیت نجات دهند، خطاهای گذشته خود را چگونه جبران کنند، نظام به‌هم‌خورده را چگونه بار دیگر سازمانی نمایند، چگونه به بهترین شیوه بتوانند خرده‌ریزه‌ها را جمع کنند» به‌سر می‌برند. البته که در این وضعیت نمی‌توان از شخصیتی واقعی سخن راند، بلکه باید از بی‌شخصیتی دهشتناک سخن گفت. در این‌باره در یکی از نوشته‌های خود از DUBRINGTASLAGLNDا بحث کرده‌بودم. اگر نمایندگان برگزیده خرده‌بورژوازی در خصوص این تحولات گسترده به شیوه‌ای درست ارزیابی کردند می‌توان به سهولت تمامی ویژگی‌های این طبقه را درک نمود. بنابراین چندان لازم نیست که در مورد اقشار دیگر نوشت و به آن اشاره نمود.

در حالی که طیف‌های خرده‌بورژوا به شکلی بی‌نهایت فلاکت‌بار ابرازوجود می‌کنند، در طرف دیگر جنبش پرولتاریاها با راهنمایی مارکسیسم-لنینیسم قرار دارد. بدون توجه به شمار کم و شرایط دشوار، از اندیشه گرفته تا عمل در مرحله مقاومت به‌سر می‌برند. علی‌رغم همه نارسائی‌ها با‌اصرار در مقاومت انقلابی، آن را به‌عنوان شیوه‌ای از زندگی پسندیده و علی‌رغم ترور بی‌امان آنتی‌انقلاب، پیشاهنگی خود را جهت مقاومت خلق در برابر جبهه استثمارگر به‌جای می‌آورند. برای این باید خود را آماده نموده و امکانات لازمه را فراهم نمایند. بهای آن هرچه باشد باید برای مقابله با خشونت جبهه آنتی‌انقلاب از طریق خشونت انقلابی خلق تلاش به خرج دهند. خلاصه شخصیت انقلابی که این‌گونه توصیف می‌کنیم، بیان ملموس خود را در شخصیت مبارز انقلابی‌گر پک‌ک ابرازمی‌دارد. این بیان ملموس چه در داخل، خارج، کوهستان‌های کردستان و چه در آغوش خلق، در بسیاری از عرصه‌ها در نوع شخصیتی تبلور یافته و به‌سوی آینده‌ای مستقل و آزاد در حرکت بوده و از هم‌اکنون جهش‌های قهرمانانه و نمونه‌های مقاومت بی‌نظیر شهدا در آن وجود دارد. اینها شخصیت‌های بزرگی هستند که از همین حالا ویژگی‌های جامعه نوین و آینده را در شخصیت خود متبلور ساخته‌اند. این راه با شهادت رفیق حقی آغاز گشت،

فصل سوم

ویژگی‌های مبارز انقلابی

می‌توان گفت که در روزگار ما شخصیت ایفا کننده نقش مؤثر در کوردستان با شخصیت مبارز تطابق دارد. مسئله شخصیت در شرایط کوردستان به‌عنوان مسئله درک و جذب شدن مبارزین به حوزه بسیاری از ویژگی‌های مبارزه انقلابی و مهارت جامه عمل پوشانیدن به این‌ها، در برابر ما قرار می‌گیرد. از این حیث امروزه مسئله حیاتی جواب‌دادن به این سئوالات اساسی است: به چه کسی می‌توان مبارز انقلابی گفت و باید از کدامین ویژگی‌ها و زوایه دید برخوردار باشد تا برای تحلیل مسئله شخصیت کلید اصلی باشد؟ زیرا یک مبارز از ویژگی‌های اندیشمندی و تئوریسینی برخوردارست که وی را از یک عضو معمولی و پراکتیسین ساده جدا می‌سازد. از این‌رو هر سازمان انقلابی در یک میهن باید تیپ مبارز و ملموس خود را خلق و کادرهای متناسب با شرایط خود را آماده کند و تا زمانیکه این آماده‌کاری خطیر را نکرده و توسعه ندهد، همان اندازه خطمشی سیاسی-فکری‌اش صحیح باشد کسب موفقیت در عمل امکان‌ناپذیر خواهد بود.

اگر امروزه از مسئله شخصیت بحث می‌کنیم به معنای این و یا آن شخصیت که در این موضوع کلی اندیشه‌ای صحیح را رشد داده و همچنین شخصیت روشنفکری که چند نوشته خوب می‌نویسد نیست. زیرا امروزه دیگر مطابقت چند روشنفکر با تئوری انقلابی و بر این اساس نقش آفریدن اندیشه‌های انقلابی آنها پشت سر گذاشته می‌شود. زیرا دیگر پیشرفت‌های گذشته در این خصوص و نقش فرد در این گستره تنگ‌نظرانه و عقب‌مانده پشت سر گذاشته شده و امروزه خلاقیت بنا به تئوری و سیاست صحیح ظهور یافته و سازماندهی شده به مرحله عمل رسیده‌است. در مبحث نقش شخصیت، از نقشی که خطمشی سیاسی را به‌اجرا درآورده و همچنین از شخصیت‌های بزرگی بحث می‌شود که این نقش را به بهترین نحو به‌جای آورند.

مسئله‌ای که به‌تمامی از کاراکتر تعیین‌کننده، روزانه و مهم در روزگار ما برخوردار بوده و باید بدان پرداخت مسئله برخورداری کادرها از ویژگی‌ها و قابلیت‌هایی است که در خلال فعالیت‌های انقلابی جوابگوی نیازهای مرحله باشد. فقط بدین‌خاطر که عمدتاً نقش تاریخی افراد بنا به واقعیت ملموس کوردستان بی‌نهایت محدود مانده و بنا به شایستگی‌اش ظهور نیافته‌است. مسئله‌ای تحت عنوان ویژگی‌های مبارز انقلابی تا به امروز خود را در عرصه عمل به شکلی توانمند بازتاب نداده‌است. به‌ویژه بی‌اصلانی خرده‌بورژوازی در کوردستان و ایجاد تیرگی در عرصه ایدئولوژیک-سیاسی، از مزدوری گرفته تا رفرمیست‌گرایی محض، راه را بر هرگونه خرابی و نامساعدی گشوده و تحت اهدای ارزش‌های انقلابی درمقابل ظهور اندیشه‌های صحیح انقلابی و نمود شخصیت‌های نماینده این اندیشه‌ها

ممانعت به‌عمل می‌آورد. در هنگام ایفای نقش اندیشه‌ها و افراد انقلابی نیز منجر به ایجاد بدی‌ها و محدودیت‌ها می‌شود. این وضعیت موجب می‌شود که افراد در پرتو دیدگاه ایدئولوژی پرولتاریا به‌عنوان توانمندترین طبقه انقلابی‌گر در عصر ما، نقش خود را به شکلی نیرومند ایفا نموده و ناگزیرند به شکلی واضح نقش نیروهای حامل تئوری انقلابی یعنی نقش حزب پرولتاریا را مشخص سازند.

پرولتاریا در گذشته به لحاظ مسئله ضرورت مبارزه رهایی ملی و در خصوص اینکه موضع انقلابی واقعی چگونه باید باشد با پایبندی به مبارزه ایدئولوژیک تحول عظیمی در سطح اندیشه به‌وجود آورده و در مقیاس وسیعی حقیقت نقش اندیشه‌های صحیح انقلابی را بازتاب داده، اما بدیهی است که اندیشه‌ها و افکار به‌تنهایی نمی‌توانند مسئله را حل نمایند. پس لازم است که کادرها و اقدامات عملی برای پیاده‌سازی آن ایجاد گردد. از این‌رو اندیشه‌های صحیح انقلابی به‌طور حتم می‌بایست در شخصیت افراد تبلور یابد. این ضرورت، رفته‌رفته به راه‌حل دست می‌یابد. نوع شخصیت انقلابی بنا به معیارهای آن روز می‌بایست شکل گیرد. اما در وضعیتی که کاه و جو باهم قاطی شده، سیاه‌سفید به‌صورت متداخل بوده و اندیشه‌های صحیح از طرف برخی‌ها مورد پذیرش واقع شده اما معیار پایبندی به آن مشخص نشده، در محیط آشفته و بغرنج هنوز هم ویژگی‌های تیپ شخصیتی مبارز به شیوه‌ای شفاف نمود نیافته بود. لکن در روزگار ما تیپ شخصیت انقلابی در شرایط دشوار و محیط مبارزاتی فلاکت‌بار قرار دارد و می‌تواند اندیشه‌های خود را هرچه بیشتر به اثبات برساند. امروزه با توجه به ترور رژیم استعمارگر فاشیست به‌ویژه در زندان‌ها جوامی نیرومند به ضرورت موضع انقلابی و چگونگی رفتار مبارزین انقلابی داده‌است. می‌توان گفت که مهمترین تحول در روزگار ما بروز این موضع به شکلی واضح و گسترده بوده‌است.

در پرتو این داده‌ها باید گفت که امروزه اساسی‌ترین وظیفه، نمایان‌ساختن معیارهای لازم جهت رسیدن به شاخصه‌های کاراکتر مبارزین و بر این اساس ارائه راه‌حلی برای حل مسئله مبارز بودن است. مواردی نظیر: اتخاذ موضع مقاومت انقلابی در سخت‌ترین شرایط زندان، همچنین پذیرفتن شکست و تداوم مبارزه در زمانی که جنبش در داخل و خارج در سخت‌ترین شرایط قرار داشت و اتخاذ موضعی شفاف از سوی این افراد و پیروزمند موجب شد که جواب‌دادن به پرسش «ویژگی‌های یک مبارز انقلابی چه باید باشد» آسان‌تر شود. در حالی که جنبش پرولتاریا حل این مسئله را به‌عنوان وظیفه‌ای در دستور کار خود قرار می‌دهد طرف مقابل وی طیف‌هایی هستند که به هیچ‌وجه نمی‌خواهند از چنین منظری به مسئله موردنظر بنگرند لذا این‌گونه مرتکب اشتباهات، نارسایی‌ها، انحرافات و انکارگرایی شده‌اند. زیرا نگاه کردن به موضوع از این زاویه موجب می‌شود نقاب از چهره واقعی‌شان برداشته شود. به همین خاطر برداشت نقاب، آنها را با خطراتی جدی مواجه می‌سازد و بسان بسیاری از مسائل دیگر از حل راستین این مسئله نیز گریزانند.

مبارزات آزادیخواهانه و مستقل در کوردستان در تاریخ چندین دور و روزگار ما در وجود جنبش پک‌ک به‌وقوع پیوسته و برگزیده‌ترین و توانمندترین نمونه‌های [شخصیتی] خود را بر اساس مارکسیسم-لنینیسم خلق کرده‌است. اینکه اعتقادات راستین چگونه باید باشد

باید آن را در درجه دوم و سوم اهمیت مسئله قرار داد. به همین منوال فعالیت تعیین‌کننده در روزگار ما، همچو فعالیت يك سلول معمولی نخواهد بود. مشکل مورد بحث ما چنان مشکل پیچیده‌ای است که به گونه‌ای روزانه خود را تحمیل نموده و در میان بسیاری از اعضای حزب تبلور یافته است که با کار و فعالیت معمولی نمی‌توان از آن گذار نمود. بنابراین می‌گوییم که فعالیت‌ها در این مرحله باید مبارزگانه باشد. در اینجا نه چند نفر در سطح بالای سازمان که نقش خویش را به‌جای آورده‌اند مورد بحث است و نه اعضاء معمولی، بلکه برعکس موضوع مورد بحث میزان جوابگویی قابلیت‌های کادرها بنا به واقعیت میهن و اقدامات آنان است که با واقعیت میهن پیوندخورده و منجر به ایفای نقش تعیین‌کننده‌ای در آستانه مرحله نوین گردد. مسئله مهمی که در این مرحله بروز می‌یابد همین است. افراد نامزد ایفای چنین نقشی باید ویژگی‌های ضروری آن را با همه جوانبش آشکار سازند. به همین ترتیب وظایف چندجانبه مبارزین و اینکه راه‌حل‌های وی برای حل مشکلات چه می‌باشد باید مشخص گردد.

همه این گفته‌ها تنها به منظور اشاره نمودن به آنها و مطرح نمودن آن در يك دوره آموزشی نیست بلکه بدان منظور مطرح می‌شود که به‌لحاظ تاریخی ناگزیر به پشت سر گذاشتن دوره‌ای از آن هستیم. تا زمانیکه وظیفه تاریخی در چنین دوره‌ای مورد آنالیز قرار نگیرد در مراحل بعدی نیز مسائل قابل حل نخواهد بود. تا وقتیکه تشکل و سازمان‌یافتگی گروهی کادر مصمم ایجاد نگردد نمی‌توان به ارتشی منظم با عملیات‌های گسترده دست‌یافت. به‌رحال گشایش چنین دوره‌ای امری گریزناپذیر است. بار دیگر تکرار می‌کنیم؛ نه در مسئله اغراق کنیم و نه آن را کوچک بینداریم. مسئله را نه در کشورهای دیگر بلکه در میهن کردستان ریشه‌یابی می‌نماییم. جنبه چاره‌یابی مشکلات این دوره بایستی در اولویت باشد. مطالعه نمونه روسیه و تحلیلات لنین در این خصوص - که از دوره مشابهی یعنی دوره ضرورت گروهی کادر مصمم سازمان‌یافته برای ایفای نقش تاریخی گذشته‌است - برای درک مسائل مورد نظر ما سودمند خواهد بود. سوسیال‌دموکراسی روس در مقطعی از تاریخ به‌علت عدم کفایت کادرهای پیشاهنگ مجرب، پیشرفته و آموزش‌دیده در خصوص سازماندهی توده‌ها در هنگام پیوستن‌شان به صفوف مبارزات از دوره‌ای بحرانی می‌گذرد؛ لنین ضمن اشاره به اهمیت يك گروه کادر مبارز مصمم نمونه آلمان را بدین شکل شرح می‌دهد:

«اندیشه سیاسی به اندازه کافی میان آلمان‌ها رشد کرده. تا زمانیکه کادرهای پیشاهنگ مستعد (که اگر اینها نباشند صدها فرد مستعد نیز بروز نمی‌یابد) به‌لحاظ تخصصی آموزش ندیده، آزمون‌های مختلف را سپری ننموده و به‌صورت هماهنگ و یک‌دست با همدیگر فعالیت نمایند نمی‌توان زمینه مصمم‌بودن هیچ طبقه‌ای را در جامعه مدرن برای پیوستن به صفوف مبارزه فراهم نمود؛ آلمان‌ها به اندازه درک این موضوع آزمون‌های سیاسی را سپری نموده‌اند.»

در این‌باره در سطور بعدی چنین مواردی را بیان می‌دارد:

«معتقدم که اگر تشکل کادرهای پیشاهنگ به‌گونه‌ای مستمر وجود نداشته‌باشد هیچ‌گونه جنبش انقلابی نمی‌تواند به موجودیت خود ادامه دهد... این‌گونه تشکل و یا سازمان بایستی متشکل از افرادی باشد که عملیات و اقدام انقلابی را به‌عنوان حرفه و شغل خود

و ناگزیر به دربرگرفتن چگونگی کرداری هستند را به شکلی شفاف نشان داده‌است. در کنار اینها نمونه‌های بد نیز روی داده‌است. نمونه‌هایی نظیر خیانت‌نمودن به ارزش‌ها و به‌یکباره تصفیه نمودن ایدئولوژی و سازمان‌یابی را می‌توان دید. این دیگر در روزگار ما به ملامت اساسی جدایی صحیح‌اشتباه و موضع راست انقلابی از موضع رفرمیستی که هیچ ارتباطی با آن ندارد رسیده‌است. به‌عبارت دیگر به سطح ملامت مقاومت يك مبارز انقلابی و چگونگی جریانی که به آن تعلق دارد تبدیل گردیده‌است. دیگر هیچ‌کس با ادعاهای بسیار ناچیز از این دست که «محیط صلح‌آمیز و ایجاد سازماندهی در آن به سهولت دست‌یافتنی است» به مسائل نمی‌نگرد بلکه زاویه دیدش به مسائل بنا به اعتقادات افراد و نیروی مدعی انقلابی‌گری، ایدئولوژی، سازماندهی و میزان پایبندی آنها به خلق می‌باشد. خلق نیز در این‌باره با نگرستن به میزان مقاومت و مبارزات نمایندگان [این ایدئولوژی نوین] در زندان‌ها، کوهستان‌ها و عرصه‌های دیگر که تحت سخت‌ترین شرایط قرار دارند، تصمیم می‌گیرند. این موارد واقعیتی را به اثبات می‌رساند؛ نقش تاریخی در روزگار ما تنها از سوی مبارزین انقلابی ایفا شده و تنها جریانی که به‌لحاظ ایدئولوژیکی-سیاسی از کادرهای مجرب و کاردان برخوردار باشد، می‌تواند پیروزی را به آغوش بکشد. پس در این صورت نه مسئله مورد نظر ما را باید کوچک انگاشت و نه آن را مبالغه نمود بلکه باید به‌تمامی به شکلی عینی آن را مورد بررسی قرار داد و میزان ایفای نقش کادر انقلابی را در محیط پیشرفت‌های روزانه با تمام جوانبش نمایان سازیم.

نقش کادرهای انقلابی در خصوص ایجاد پیشرفت در مبارزات انقلابی و سوق‌دادن آن بسوی پیروزی از آنچه حدس می‌زنیم بیشتر است. از این حیث مشکل تنها مشکل چند فرد، تنوریسین و یا گروه مبارزه ایدئولوژی و تبلیغاتی نمی‌باشد. لذا تنها معضل حزبی که مسائل مورد بحث نهادینگی و توده‌ای شدنش به اتمام رسیده، نمی‌باشد. از اولین مرحله خود یعنی مرحله ایدئولوژی و تبلیغات گذشته اما به دومین مرحله یعنی مرحله توده‌ای شدن و نهادینگی مبارزات حزبی هم نرسیده‌است. در روزگار ما اینکه تشکیل گروه‌های تبلیغاتی ویژه اهمیت خود را از دست‌داده به يك معضل مبدل شده‌است، زیرا با پیشرفت مبارزه هزاران گروه تبلیغاتی خودبه‌خود به‌وجود آمده و توسعه خواهند یافت. ذهنیت انقلابی و میراث عملی آن برای چنین امری به اندازه کافی پیشرفت نموده‌است؛ با این‌حال باید این حقیقت را دید که هنوز سازمان‌یابی حزبی در راستای خط ایدئولوژیک - سیاسی به حد کمال نرسیده، ارتباطات توده‌ای به‌تمامی شکل نگرفته و سازماندهی توده‌ای به شیوه کامل به اجرا درنیامده‌است. در حال گذار از يك مرحله بینابینی است. در چنین شرایطی که مبارزه در آن جریان دارد، مبارز انقلابی نقش بسیار تعیین‌کننده‌ای ایفا می‌کند.

به‌لحاظ اهمیت موضوع و وظایف اساسی در این مرحله مسئله کادرسازی ناگزیر باید چاره‌یابی شود. بدیهی است که در این‌باره نه می‌توان همچو يك شخص مبلغ ساده و معمولی و نه همچون يك عضو معمولی که برای انجام وظیفه‌ای - که حد و مرزها را درمی‌نوردد - تلاش به خرج داد. به منظور تعیین خطوط تنوریک، کتاب‌ها و جزوه‌ها به شکلی توانمند به نگارش درآمده و همچنان این کار ادامه دارد. در این‌باره کار چندانی برعهده تبلیغات شفاهی قرار نمی‌گیرد. اگر در برخی از عرصه‌ها چنین مشکلی بروز کند

برگزیده باشند... بر اساس این ملاک شمار کارگرانی که به جنبش پیوسته و در آنجا به شکلی مؤثر فعالیت می‌کنند، همچنین شمار اعضای که از طبقات اجتماعی دیگر می‌آیند در ابعادی وسیع خواهد بود.»

در پرتو این تحلیلات، مشکل مورد نظر ما در عصر انقلابات پرولتاریا و سوق دادن انقلابات پرولتاریا به مرحله پیروزی چیزی نیست جز حل مسئله کادر و انجام آنالیز برای ایجاد یک سازمان انقلابی. از این حیث از کاراکتری جهان‌شمول برخوردارست. واقعیت‌هایی که در آنجا مشخص می‌گردد یعنی حقایقی که برای سازمان حرفه‌ای‌ها ترسیم شده، در محتوای خود از ویژگی جهان‌شمول برخوردارست. گفته تا زمانی که یک سازمان انقلابی ایجاد نشود عملیاتی انقلابی صورت نمی‌پذیرد. حداقل به اندازه «اگر تئوری انقلابی ارائه نشود، عملکرد انقلابی امکان‌پذیر نیست» جهان‌شمول است. تا زمانی که سازمان مبارزینی که این معیارها را مرتفع می‌سازند تأسیس نشود نمی‌توان در عصر انقلابات پرولتاریا هیچ‌گونه موفقیتی کسب نمود. در اینجا مشخص‌سازی ویژگی‌های عام در هر میهنی برای یک سازمان حرفه‌ای یعنی سازمان مبارزین لزومی ندارد. به غیر از این مورد نکته حائز اهمیت این است که مسئله، چه ویژگی‌هایی را در میهن ما دربر گرفته و بازتاب این ویژگی‌های عام بنا به واقعیت میهن ما چگونه می‌باشد.

علت پافشاری ما بر این موضوع فراتر از الحاق نیروهای خارج از ما به موضع و خط‌مشی صحیح‌البنه اینها بی‌مسئولیتی در قبال این موضوع را به‌عنوان شغل خود پذیرفته‌اند. است، بدان هدف که در صفوف سازمان ما هنوز هم بسیاری از افراد هستند که نقش خود را به‌تمامی درک نکرده‌اند. حتی به این نیز بسنده نکرده و نمی‌دانند اگر نقش تاریخی خود را ایفا نمایند منجر به بروز چه ضررهای بزرگی خواهد شد. این وضعیت موجب می‌شود که ما موضوع را به شکلی جدی مورد بررسی قرار دهیم. نامزدهای کادر شدن بایستی این مورد را به‌خوبی درک کنند که اگر نقش تاریخی خود را حتی بیشتر از آنچه لازم است ایفا نمایند گذشته از آنکه سودی برای خلق نخواهند داشت حتی به‌تمامی عکس آن موجب بروز ضررهای زیاد می‌شوند. در سطور بعدی این موضوع که معیارهای بی‌کفایتی، خام‌بودن و عدم بلوغ فکری-شخصیتی در مبارزات ما منجر به چه زیان‌هایی خواهد شد را مفصلاً توضیح می‌دهم.

یکی از جوانب دیگری که در خصوص این مسئله باید درک نمود این است که تنها حُسن نیست، ازجان‌گذشتگی، مطالعه کتاب‌های بی‌شمار، مبلغ‌بودن و غیره برای این مبارزات کافی نیست. مسئله، کسب و دستیابی به این معیارها نیست؛ بلکه دستیابی به معیارهای یک مبارز که مهارت و استادی خاصی می‌طلبد، است. کادر بایستی این را به‌خوبی درک کند که اگر معیارهای ضروری مبارز‌بودن را کسب کند، می‌تواند نقش تاریخی خود را ایفا نماید، در بسیاری از کارها موفق عمل کرده و وظیفه‌ای پرمحتوا، درست و تعیین‌کننده را به‌جای آورد. در غیر این‌صورت منجر به ضررهای بسیاری می‌شود. همچنان‌که قبلاً نیز اشاره کردیم مرحله کنونی مرحله ایفای نقش یکی دو مبلغ و یا گروه مبلغین نمی‌باشد. اگر در چنین مرحله‌ای می‌بودیم کاندیداهای کادر ما بسیار سودمند می‌بودند. در عین حال اگر از ساختار توانمند سازمانی برخوردار می‌بودیم نامزدهای کادر شدن به‌عنوان عضوی

معمولی می‌توانستند وظایف مهمی را به‌جای آورند. اما مسئله امروزی ما هیچکدام از این دو مورد نمی‌باشد. به‌عبارتی خلق مفاهیم و نگرش‌هایی نظیر: «در حالی که در مقایسه با عضو فلان سازمان بسیار بیشتر از وی به فعالیت می‌پردازم، حال چطور شد که مرا مورد انتقاد قرار می‌دهند» و «روزانه به این میزان به فعالیت می‌پردازم و به گونه‌ای که قابل مقایسه با قبل نبوده موفق عمل می‌کنم اما چگونه است که این‌همه تلاش من مدنظر قرار نگرفته و مرا مورد انتقاد قرار می‌دهند»، همچنین کسانی که به چند عملیات بسنده کرده و از اهمیت عملیات بزرگ چشم‌پوشی نموده نشانه عدم درک مسئله به اندازه کافی است. البته همه اینها نگرش‌هایی تنگ‌نظرانه و سطحی است. دیدگاه کادرهایی است که نقش تاریخی خود را به‌تمامی درک نکرده‌اند.

طرز نگرش‌های اشتباه مبنی بر عدم توجه لازمه به ویژگی‌های کادر و بی‌توجهی به وظایف مرحله‌ای که بر عهده این کادر قرار می‌گیرد، وجود دارد اما باید به‌خوبی به این امر واقف بود که این موضوعی بسیار مانع‌ساز است. زیرا همچنان‌که شاهد بودیم در روزگار ما مسئله حائز اهمیت شکل‌گیری سازمان مبارزین یا سازمان‌یافتگی مبارزین است. این نیز نوعی سازماندهی است که در مرحله مشخصی به‌طور حتم باید به‌وقوع بپیوندد. کادری که در گستره این سازماندهی قرار می‌گیرد یک انقلابی معمولی نیست بلکه مبارزی است که وظایف و ویژگی‌های این مرحله را در شخص خود متبلور می‌سازد. بر این اساس مسئله‌ای که بایستی بدان پرداخت پشت سر گذاشتن انواع نگرش‌های اشتباه نشأت‌گرفته از مواضع و نظرات اشتباه است حتی اگر این نظرات ناشی از حُسن نیست برخی‌ها نیز باشد. به‌جای آوردن این وظیفه چه به‌لحاظ لزوم پیشرفت مبارزات و چه به‌لحاظ رشد و توانمندی حزب، حائز اهمیت فراوانی است. تا زمانی که این مسئله؛ که بسیاری از فعالیت‌های کادر و جنبه مؤثر فعالیت‌های ضروری را دربرمی‌گیرد پشت سر گذاشته نشود، نمی‌توان انتظار داشت که این فعالیت‌ها به‌نحوی درست انجام شده و نتایج مورد انتظار را کسب کند.

این در حالی است که مسئله رسیدن به سطح و ساختاری سازمانی به‌گونه‌ای که متناسب با وظایف دشوار کادرها باشد تا این حد حائز اهمیت است که نامزدهای کادر انقلابی خود را برای این امر آماده نموده‌اند یا نه، اگر آماده کرده‌اند آنوقت این امر که چگونه خود را از هر لحاظ تعلیم داده‌اند، به یک معما مبدل شده‌است. زیرا مسئله آموزش مسئله‌ای نیست که تنها با تعلیمی که به فرد داده می‌شود قابل حل باشد. آری، هرچند این تعلیم نیمی از کار باشد اما قسمت دیگر آن مربوط است به خودسازی و قابلیت فرد و اینکه چگونه با مبارزه زمینه آن را فراهم سازد. اما فرد در میهن ما بنا به دلایلی که قبلاً بدان اشاره نمودیم چنان منحرف شده و به اندازه‌ای از خودبیگانه گشته که به‌لحاظ تئوریک تنگ‌نظر بوده و حتی گویی عاری از نظریه‌پردازی است. در وضعیتی قرار گرفته که از ارائه برنامه و برخورداری از برنامه‌ای سیاسی تا حدی قابل توجه به‌دور و در سطحی عقب‌مانده و توسعه‌نیافته مانده‌است. میهن‌دوستی، دموکرات‌بودن و سوسیالیسم مفاهیمی هستند که چندان خود را با آنها وفق نداده‌است. فرسنگ‌ها از مبدل شدن به یک فرد سازمانی و اداره بسیاری از تشکلات، همچنین انسان عمل و توسعه بسیاری از عملیات‌ها به‌دور است.

انقلاب در ترکیه و حتی کردستان هستند و در این‌باره با رفتارها و اندیشه‌های شوونیستی - مسئله‌ای تحت عنوان رهایی ملی در کردستان یا پیشبرد مقاومت در مقابل استعمارگران بی‌رحم و بنابراین مسئله‌ای تحت عنوان مسئله کادر نخواهند داشت- دیگر جایی برای سخن گفتن باقی نمی‌گذارند. بدیهی است نمایندگان بی‌اصالت خرده‌بورژوازی که در اینجا و آنجا تنها در فکر تأمین منافع خود هستند، دغدغه‌ای به‌نام خلق مبارز و تعلیم مبارزین بنا به ویژگی‌های مرحله ندارند. برعکس، آنها در تلاشند که مبارزین انقلابی را از مبارزات انقلابی به‌دور ساخته و آنها را دچار فرسودگی سازند. همچنین در جستجوهای بی‌اصالت هستند تا نوعی زندگی عیاشانه را برای خود ایجاد کنند. بر این اساس اینها در راه‌حل این مسئله نمی‌توانند چندان مشارکت داشته‌باشند.

اما کسانی که از حقیقت مبارزه دفاع می‌کنند ویژگی‌های مشابه آن مبارزان را ندارند. علت این امر نیز در وجود اینها موجود است. اما نارسایی در خصوص مبارز بودن در گذشته ناشی از ساختار اجتماعی میهن، تنگ‌نظری، خام‌بودن و نگرش فعالیت مبتدی می‌باشد. امروزه نیز به اندازه کافی برای انجام وظایف آماده نبوده و در برخی از موضوعات با مسئله‌ای روبه‌رو هستیم که نمی‌تواند همچو یک مبارز سازمان، خطمشی سیاسی را به‌اجرا درآورد. در عرصه عملی مبارزه نمونه‌های زیادی از این دست دیده‌شد. حتی آنهایی که لقب بهترین کادر را بر خود می‌گذاشتند در سازماندهی خلق و انجام فعالیت‌های گوناگون میان خلق نواقصی داشته‌اند. در برخی از موارد بگذریم از اینکه این و یا فلان کار حزب را انجام داده یا خیر، حتی در نجات خویش ناکافی عمل کرده‌است. البته این موردی است که بایستی به تفصیل بر روی آن تأمل نمود. چنان چیزی روی می‌دهد که کاندید کادر شدن در بسیاری از عرصه‌ها در مدت زمانی کوتاه به حالتی که نمی‌توان وی را شناخت درمی‌آید. آیا به اندیشه رجوع می‌کند؟ آیا منجر به کشانیدن خطمشی سیاسی به طرف دیگری می‌شود؟ گرفتار بحران روحی می‌شود؟ برخلاف انتظار توده‌ها عمل نمی‌کند؟ با رفیقی که با وی فعالیت انجام می‌دهد به نزاع فردی نمی‌پردازد؟ شکست را یکی بعد از دیگری تجربه می‌کند؟ و غیره. به این ترتیب در وضعیتی قرار می‌گیرد که نه‌تنها منجی خلق نیست، بلکه فردی است که باید نجات داده‌شود. یک کادر هراندازه هم نیت خوب، از خودگذشتگی، فداکاری و شجاعت داشته‌باشد اما اگر به چنین وضعی بیفتد واضح است که تنها یک عضو معمولی و شخصی بیچاره است. پسندیدن این معیار به‌عنوان معیار کادر مبارز، امکان‌پذیر نیست. کادر به تناسبی که بتواند این وضعیت را پشت سر گذاشته و درمقابل آن به مبارزه بپردازد نام یک مبارز انقلابی را کسب خواهد کرد.

برخی از مشخصه‌های یک مبارز انقلابی در سخت‌ترین شرایط بروز یافته‌است. اما این هنوز آغاز کار است، محدود به سطحی از تجربه مانده‌است. در این شرایط احیای بسیاری از کادرهایی که می‌توان گفت «مُرده»، امکان‌ناپذیر است. مسئله در اینجا این است که کادرها از ویژگی یک مبارز برخوردار گردند. همچنانکه اشاره نمودیم پراکتیک روزانه نشان می‌دهد که در این‌باره چندان به نقطه‌ای که بتوان آن را تمجید و ستایش کرد نرسیده‌ایم. می‌توان به سهولت درک کرد که بسیاری از ضوابط سازمانی و انقلابی پشت گوش انداخته می‌شود. نتوانسته یک نقشه معمولی دشمن را خنثی نموده و نفوذ انحرافات در آنها را

بایستی بر این امر واقف باشیم که جامعه ما در این موضوعات به‌تمامی در کائوس به‌سر می‌برد. از تجارب ارزنده و تشکلی که در خدمت آن باشد، برخوردار نیست. انگار هر چیز و هر کس وی را به بی‌مسئولیتی، دوری از عمل و سازمان‌نیافتگی ترغیب کرده‌است. مکانیسم‌های موجود نیز ریشه این وضعیت نامساعد را قوت بخشیده و جامعه همواره با پراکندگی و تجزیه‌شدگی روبه‌روست. این ویژگی انگار یکی از ابعاد اساسی زندگی‌شان می‌باشد. حال افراد انقلابی‌گری که از چنین جامعه‌ای به صفوف ما ملحق می‌شوند این را که با حمل چه ضعف‌هایی از این جامعه به صفوف ما پیوسته‌اند فراموش می‌کنند؛ همچنین محدودیت‌های دولت استعمارگر و آداب و رسوم سنتی را چندان به یاد نمی‌آورند. فرد کرد که آزمون جدی و عملیات را سپری ننموده و بنابراین در سازمان و عرصه عمل توانمندان به‌سر نبرده، از معیارهای جاافتاده برخوردار نگشته بلکه بسیار منحرف شده و از شخصیتی که از راه به‌در شده برخوردار است. خطمشی ایدئولوژیک-سیاسی هر اندازه صحیح باشد اما وی با این ساختار شخصیتی خود گویا آن را مورد تمسخر قرار می‌دهد. در ارتباط با این موضوع حُسن نیت و زاویه دید شخص به مسئله، مدنظر نیست بلکه شرایط عینی بروز یافته مورد بررسی قرار می‌گیرد. نامزد کادر شدن چه به‌لحاظ لزوم درک ویژگی‌های این خطمشی و چه به‌لحاظ پیاده‌سازی آن در موضوعاتی نظیر «چه نوع ویژگی‌هایی ضرورت دارد، به چه نوع سازمان و عملیاتی نیاز دارد و چگونه می‌تواند اینها را به‌دست آورد» گویی بی‌تفاوت بوده و هیچ پیوندی با وی ندارد. پس در وجود نامزدهای کادر شدن ضعف‌های زیادی وجود دارد.

در گذشته اقدامات مصمم در راستای اندیشه صحیح و تحقیقات در خصوص اینکه خطمشی سیاسی صحیح بنا به واقعیت میهن چه باید باشد، پیامدهای مثبتی در پی داشته‌است. همچنین مسئله با تئوری صحیح انقلابی و خطمشی سیاسی نشأت گرفته از آن حل شده‌است. البته امروزه نیز در این‌باره اقداماتی انجام می‌شود؛ درمقابل هرگونه انحرافات، خطا و اشتباهات وظیفه دفاع از خطمشی سیاسی و تئوری صحیح انقلابی تداوم می‌یابد. اما این از مسئله تعیین‌کننده و حائز اهمیت مرحله به‌دور است. مسئله حائز اهمیت در این مرحله حیات‌بخشیدن به این خطمشی یعنی پیاده‌ساختن کامل آن در عرصه عمل است. اما بدیهی است که اگر خواهان پراکتیزه‌نمودن خطمشی تئوری-سیاسی هستید نباید تنها به دفاع از میهن بسنده کنید، بلکه لازم است به چگونگی و راه‌های جامه عمل پوشانیدن به آن نیز آگاه باشید. همانطور که مؤثرترین کار در این مرحله این است این کار انجام نشود، بدترین کار نیز در این عرصه همین خواهد بود. در این صورت در مقطعی از یک مرحله تاریخی به‌سر می‌بریم که چگونگی پیاده‌سازی موضوع را مشخص می‌سازد. اگر مبارزه انقلابی متناسب با ویژگی‌های این مقطع بروز نیابد مرحله به‌سوی ناکامی و بنابراین شکست سنگین سوق داده می‌شود.

جنبه دیگری از مسئله که باید بدان پرداخت افراد ناشایستی است که با بسیاری از جوانب خود در جهت عکس فعالیت‌های سازمان ما حرکت نموده و نارسایی‌هایی با خود به همراه می‌آورند. جریانات دیگر تا حدودی نسبت به این مورد بی‌خیال بوده‌اند. مدافعین شوونیسم اجتماعی که با روش‌های متفاوت تداوم یافته، کسانی هستند که مدعی ایجاد

نیست بلکه این اقدامات را به منظور مقصر قلمداد کردن دیگری انجام می‌دهد و دیگران را مجرم می‌داند. اگر در تنگنا قرار گیرد، فوراً سیاست‌های سازمان را در خصوص کادرسازی مورد انتقاد قرار داده و این‌بار منشأ خطاها و اشتباهات خود را سازمان تلقی می‌کند. اگر بیشتر در تنگنا قرار گیرد و عصبانی شود، فردی مثل خود را که قصد فرار دارد پیدا کرده و مجرای تنفسی خود را در بیرون سازمان می‌یابد. طبیعی است که این، رویداد انجماد فکری کادرهاست. رویدادی نیست که طی آن یک کادر شخصیت خود را تعلیم و رشد دهد. تیپ شخصیتی دیگر، شخصیت حمال است. اگر مثلاً یک مبلّغ باشد و کار وی تبلیغات باشد تنها خود را به آن محدود نموده و تا می‌تواند آن را به انجام می‌رساند. حال آنکه روزانه وظایف و کارهایی هستند که به‌طور حتم لازم است به آنها نیز پرداخت. اما وی از کنار وظایف روزانه و ملموس که باید به انجام برسند می‌گذرد. همچون یک انسان معمولی کار می‌کند. با این کردار خود هر اندازه حُسن نیت هم داشته‌باشد بدین خاطر که نقش یک کادر مبارز را به‌تمامی ایفا نمی‌نماید به مبارزه و جنبش ضرر می‌رساند. وظایف محوله را تا سطح مشخصی درک نموده و یا به اجرا درمی‌آورد. اما موقعی که کار لزوم درک ویژگی‌های یک کادر مبارز و بنا به روح مرحله تحرك را می‌طلبد نارسایی‌ها در این نقطه بروز می‌یابند. هنگامی که این نارسایی‌ها پشت سر گذاشته می‌شوند حزب نیز می‌تواند گام‌های رو به توسعه را بردارد.

جنبه دردناک و نفرت‌برانگیز مسئله چیست؟ یا به کمبودها و نارسایی‌های خویش پی نبرده و یا هنگامی که به نارسایی‌هایش پی می‌برد نسبت به پشت سر گذاشتن آن و خودسازی بی‌تأمل است. این فرد وانمود می‌کند که احتیاجی به آموزش و انتقاد از وی ندارد و گویی بعد از تولدش بی‌عیب و نقص بوده و گویا شخصیتی است که برای این کار ایجاد شده. حال آنکه این شخص اگر حتی یک روز تنها همانند به روز دوم نمی‌رسد و بایستی وی را نجات داد. با چنین وضعیتی درمقابل ما ظاهر می‌شود. آیا این آن شخصیتی است که رویدادی همچو انقلاب را به واقعیت پیوند می‌دهد؟ واضح است که نه، اما بنا به دلایلی که برشمردیم نوع شخصیتی که بسیار ایجاد شده نیز همین است. با این حال به هر قیمتی که باشد باید آنچه را که لازم است به انجام برسانیم. همچنین باید سطح آگاهی مبارزینی که وظایف محوله مرحله را به‌جای می‌آورند ارتقاء دهیم. یعنی انقلاب کردستان بنا به شرایط دشوار این مرحله بایستی دارای مبارزین برخوردار از ویژگی‌های توسعه‌دهنده باشد. به تناسبی که مبارز این مرحله خلق شود از همین حالا می‌توان آینده‌ی درخشان و رسیدن به موفقیت را نوید داد. مبارزی که مسائل حاد مرحله را حتی هنگامی که دشمن بی‌رحم‌ترین اعمال ترورآمیز خود را انجام دهد به‌سوی چاره‌یابی سوق داده و مسیر انقلابی را توسعه می‌دهد، بزرگترین نویددهنده آینده خواهد بود.

اگر می‌خواهیم پیروزی را به آغوش کشیده و از شکست در آینده به‌علت خطاها، اشتباهات و انحرافات رهایی یابیم و به‌جای آن آینده‌ای سرشار از موفقیت داشته باشیم بایستی به خلق شخصیتی مبارز که نویددهنده چنین موفقیتی است اهتمام ورزیم. برای شکل‌گیری شخصیت چنین مبارزی هر کاری که لازم است انجام دهیم؛ از امور مربوط به سازمان گرفته تا مسایل دیگر نتیجه امر تنها به آفریدن تعدادی مشخص از مبارزان ختم نمی‌گردد

به سهولت می‌توان دید. قبل از هر چیز سازمان‌نیافتگی کادرها، یکی از موارد نارسایی در این‌باره است؛ بگذریم از اینکه خلق را سازماندهی کند، نمی‌تواند به شکلی کلکتیو و سازمانی با رفیق هم‌رزمش به فعالیت بپردازد. یک حزب انقلابی جدی و مسئولیت‌پذیر نمی‌تواند از این نارسایی‌ها چشم‌پوشی نماید. حزبی که به‌خوبی می‌داند نیروهای بنیادین وی به چنین وضعی گرفتارآمده‌اند و بدون آنها و بدون تکیه به آنها نمی‌تواند مسیرش را طی کند به چنین طرز نگرش‌ها و مواضعی که ناکامی را مداوماً به اثبات رسانده، اجازه گسترش بیشتری نخواهد داد. بر این اساس ناگزیر است که کادرها‌ی اساسی خود را تعلیم دهد، شخصیت آنها را رشد دهد و به سطحی ارتقاء دهد که بتوانند به کاری بپردازند و وظایف مرحله را به‌جای آورند. به‌جای آوردن این وظیفه کاری نیست که از نیرویی خارجی انتظار آن را داشته باشیم. نامزدهای کادردن در این مرحله خود را همچون فولاد آبدیده نموده و لازم است با گذار از ساختار شخصیتی قبلی خود به بلوغ فکری-شخصیتی برسند. به قول لنین برای اینکه به سطح کادر حرفه‌ای برسند ناگزیرند خواسته‌ها، مطالبات و قابلیت‌های خود را به نحو احسن در خدمت جنبش به‌کار گیرند.

لنینیسم همچنان که نوع سازمانی متناسب با انقلاب پرولتاریا را ایجاد نموده، نوع سازمان مبارزین آن را نیز تأسیس نموده‌است. این امر در همه دنیا و در رأس آن در روسیه تحقق یافته‌است. رویدادی است که بایستی در میهن ما نیز بنا به واقعیت میهن تحقق یابد. اما بدیهی است تا زمانی که کادرها بسیاری از ویژگی‌های حل مسئله را در شخصیت خویش متبلور نسازند پیشرفت انقلاب در کردستان خیالی بیش نخواهد بود. در عین حال تا زمانی که یک فرد با تمام جوانب تعلیم نیابد، نباید خود را کادر خوب حزب تلقی نماید. چنین امید واهی تنها متعلق به کادری است که ساختار شخصیتی‌اش را به‌تمامی درک ننموده‌است.

اینکه نامزدهای کادردن در صفوف ما برای کسب این معیارها تأمیل نشان داده‌اند و یا نه به‌یک راز تبدیل شده‌است. اینکه چه اندازه به کسب معیارهای لازم نزدیک شده و چه اندازه شیفته وظایف هستند به‌هیچ‌وجه قابل درک نیست. همچنین در وجود برخی‌ها اینکه اصالت مبارزاتی برای آنها به شکل زندگی‌ای که نمی‌توان از آن دست برداشت درآمده یا نه چندان واضح نیست. از طرفی اینکه به چه میزان ارائه یک تئوری مؤثر برای میهن را درک نموده، به چه میزان خود را با خطمشی سیاسی سازمان وفق داده، به چه میزان چیزی که از وی خواسته می‌شود تا عملی ساخته، سازماندهی نموده و به سطح عملیاتی برسانند و چگونه اینها را به موفقیت سوق دهد، چندان مشخص نیست. برخی‌ها انگار چنین وظیفه‌ای هیچ ربطی به آنها ندارد هر چیز را به دیگران محول می‌کنند. اگر نتوانست در کار خود موفقیت به‌دست آورد دیگران را مقصر قلمداد می‌کند. البته که بی‌مسئولیتی بزرگی نیز در این جا بروز می‌یابد. نمونه‌های بسیاری از این دست را می‌توان در صفوف حزب مشاهده نمود. یکی از جنبه‌های انسانی ضعیف، انداختن گناه و جرم به گردن دیگری است. همچنین برای رفع اشتباهات و کمبودهای خود به خودسازی روی نیاورده و حتی ویژگی‌های یک مبارز را کسب نمی‌نماید؛ تلاش می‌کند که خطا و اشتباهات را به گردن دیگری انداخته و خود را عاری از اشتباه قلمداد نماید. البته این به معنای رفع اشتباه



داراي جهان بيني درست باشد

اگر ديدگاه صحيح يك مبارزانقلابي نسبت به دنيا را در راس ويژگيهاي قرار دهيم كه بايد از آنها برخوردار گرديد اشتباه نكرده ايم. اگر مبارز از ديدگامي صحيح نسبت به دنيا برخوردار نباشد، نمي تواند از ديدگامي صحيح و علمي در خصوص پديده هايي نظير طبيعت، جامعه و انقلاب برخوردار شود. همچنين نمي تواند در بسياري از موضوعات پيشرفت هايي حاصل نموده و حل مشكلات چندجانبه اي كه در طول حيات پيش روي ما قرار مي گيرد امكان پذير نيست. بدین خاطر است كه براي ارائه راه حلي فراگير به منظور حل مسائل چندجانبه از سازماندهي در عرصه اقتصادي اجتماعي گرفته تا سازماندهي سياسي و از پديده انقلاب گرفته تا حل جزئي ترين مشكل، مبارزين بايد از ديدگامي صحيح پيرامون گيتي برخوردار باشند.

هنگامي كه از ديدگاه صحيح پيرامون جهان بحث مي نماييم بديهي است كه منظور ما برخورداري فرد از اعتقاد و اندیشه هاي لازم جهت توانمندی نيروي ايستادگي، مقاومت و چاره يابي وي در قبال شرايط دشوار طبيعت، جامعه و انقلاب است. البته كه نحوه عملکرد هر فرد همراه با موفقيت و ناکامي وي در طول زندگي بنا به واقعيت اجتماعي و تاريخي اش شكل مي گيرد. زمينه مادي و تاريخي موجود شرايط زندگي افراد و طبقات را فراهم نموده و به ويژه شرايط مادي روزانه كه در آن به سر مي بريم در اين باره نقشي تعيين كننده ايفا مي نمايد. اگر از ديدگامي صحيح برخوردار باشيم واقعيت موجود را مي توان تغيير داد و توسعه يابي اين تغييرات چندان دشوار نخواهد بود.

برخورداري از يك فلسفه صحيح به تنهائي حق مطلب را ادا نمي كند، مسئله مورد نظر در شرايط اجتماعي ملي ميهن ما از ابعاد وسيع تري برخوردارست. جامعه كرد كه از جامعه مدرن عقب مانده، تحت سياست هاي نابودكننده، تجزيه كننده و متلاشي كننده نيروهاي سرکوبگر خارجي بصورت انحراف آميز شكل گرفته است. اين امر منجر شده سطح تفكر و اندیشه خلق ما بي نهايت به سوي تنگ نظري، انحراف و از خود بيگانگي كشانده شود. اگر يك خلق به وضعيت خود نياندیشد، مي توان آن را خلقي تعريف كرد كه از عرصه اقتصادي گرفته تا سياست و از موضوعات ملي گرفته تا فرهنگي با حقيقت خود ناآشناست. خلق كرد گويي در وضعيتي قرار گرفته كه به تهامي از اندیشه و تفكر محروم گردانیده شده است. نيروهاي استعمارگر به خوبي بر اين امر واقفند كه با شكست نيروي اندیشه و تفكر خلق ها در حقيقت توان ايستادگي آن ها را درهم مي شكند، به ويژه محروم گردانيدن آنها از تفكرات علمي و تفكراتي كه منافع اصلي شان را فرموله مي نمايد و همچنين دورگردانيدن آنها از بينشي صحيح پيرامون جهان، استثمار و حاكميت بر يك خلق را آسان مي گرداند. اگر به اين خلق تفكراتي انحرافي نظير تفكرات طبقه حاكم و تفكرات دين گرايي-مذهب گرايي تزريق شود اداره اين خلق آسانتر مي گردد، حتي اين خلق با منافع اصلي اش به مقابله برمي خيزد. پس بايستي پذيريم كه در همه اين عرصه ها از ميراثي به مراتب بي ارزش

بلكه اين تعداد مبارز، سازماندهي و عمليات ميليون ها انسان را تضمين مي نمايند. اين رويدادي است كه صدها مبارز ويژگي هاي ايجاد سوسياليسم و آينده جامعه آزاد و مستقل را در شخص خويش متبلور مي سازند. در اوایل مبارزه مي توانستيم به چند نفر كه آينده را در شخص خود متبلور ساخته اند اشاره نماييم. اما نقطه اي كه امروز بدان رسیده ايم تبلور سرنوشت ميليون ها انسان در شخصيت صدها نفر است نه چند شخص. اينها رهايي و آزادي ميليون ها انسان، يعني انسان هاي سرکوب شده و رنج ديده و خلاصه رهايي خلق كردستان را در شخص خود متبلور ساخته اند.

ايفاي نقش تعيين كننده براي سرنوشت صدها و ميليون ها انسان عملكردی جهان شمول است. اين قاعده در ميان ما نيز به گونه اي مؤثر كار كرد دارد. زيرا از يك طرف سازمان نيافتگي و بدون عمل بودن انسان هاي ما، از طرف ديگر نيز ترور و وحشتي كه نمونه آن در هيچ جا ديده نشده و بر خلق مان از سوي جبهه آنتي انقلاب اعمال مي شود ما را ناگزير مي سازد كه سازمان مبارزين انقلابي به شكلي برگزيده و به بهترين نحو ايفاي نقش كند به گونه اي كه بايد به سطحی برسد كه قابل مقايسه با نمونه هاي ديگر در سطح دنيا نباشد. اين تنها يك خواسته نيست، بلكه درمقابل فشار بيش از حد دشمن و تجزيه توده ها به لحاظ ملي اجتماعي در طول تاريخ بهترين جواب به اين پليدي ها يك ضرورت راهبردي است. نقش اساسي را سازمان ايفا مي كند و مبارز در اين ميان كسي است كه به بهترين نحو سازمان يافته است. چنين مبارزيني كه تضمين كننده ارکان رهايي و تعيين كننده روند مرحله هستند از سازمان و سازماندهي برخوردارند. در اين صورت هر آنكه در صفوف انقلاب قرار دارد بايد براي ايجاد چنين سازماني لزومات آن را به جاي آورد. اگر شيوه اي غير از اين به كار گرفته شده و يا نقشي به غير از اين ايفا شود به ميزاني كه نمي توان آينده اي درخشان را ايجاد نمود له شدن درمقابل مشكلاتي كه گذشته به عنوان ميراثي در پيش چشماتمان نمايش داده، گريزناپذيرست. مي توان گفت يكي از ضروريات حتمي مسئوليت انقلابي با همه وجود ايجاد اتحاد اين مبارزين و متمايل شدن بسوي ويژگي هاي اعضاي اين اتحاد گريزناپذير است.

از اين زاويه هم به اينكه يك مبارز انقلابي بايد از چه ويژگي هايي برخوردار باشد و در درك و نمايان ساختن مشكل با تمام جوانبش چگونه مؤثر واقع شود، بدین منظور در پرتو مبارزات انقلابي دنيا و در طول مبارزات مقاومت گرانه ما اين ويژگي ها را يك به يك مورد بررسي قرار داده و لازم است آن را عمل تحقق بخشيم.

برخورداریم.

دیدگاهی که در میان بخش اعظمی از جامعه ما یعنی در میان افراد متعلق به اقشار و طبقاتش- حاکم گشته‌است تفکرات عشیره‌گرایی و دین‌گرایی به‌جامانده از قرون وسطی همراه با سیستم حقوقی طبقه حاکم است. همه این اندیشه‌های ارتجاعی از طریق آموزش به انسان‌های ما تزریق می‌شود. این نوع آموزش دینی و آموزش مدرن طبقه حاکم، در اصل نوعی آموزش عقب‌مانده است که هر روز و هر ساعت اعضای قبیله و عشیره نزد بزرگان خود و اعضای خانواده نیز نزد رئیس خانواده فرامی‌گیرند. جامعه از اتوریته‌ای مرکزی که سطح آگاهی وی را به جامعه معاصر پیوند دهد و داده‌های علمی را به وی انتقال نماید و دانش میهن‌دوستی را در وی ایجاد کند، برخوردار نشده‌است. هرچند از اتوریته‌ای مرکزی به‌نام حزب برخوردارست اما این یک، هنوز هم به سطح توانمندی نرسیده‌است. به‌جای چنین اتوریته‌ای، اتوریته ساختگی به‌جامانده از قرون وسطی همراه با اتوریته استعمارگر بی‌رحم بر جامعه حکم می‌راند، با زور و ترفندهای زیرکانه هر راهکار پلیدی را چنان به‌کار می‌گیرد که ساختار اندیشه و تفکر جامعه را منحرف ساخته و مسموم می‌کند. البته دلایل اصلی تداوم چنین وضعیتی در میهن ما به کارکرد استعمار به شیوه‌ای بسیار آسان و بقایای فتودالیسم که هنوز هم نیرومند بوده و باید از جامعه دور انداخته شود، برمی‌گردد. خلقی که تا این حد از واقعیت خویش‌واقعیتی که وی را به‌سوی نابودی می‌کشاند دور گردانیده‌شده و هر ساعت و هر روز را در چنین وضعیتی به‌سر می‌برد بسیار واضح است که به آسانی استثمار شده و اداره می‌گردد. در عین حال استعمار و فتودالیسمی که مدت‌هاست در عصر حاضر محکوم‌شده هنوز بقایای آن در جامعه ما تداوم می‌یابد.

از این حیث مشکل ما تنها برخوردارساختن مبارزین انقلابی از بینش صحیح پیرامون جهان نیست بلکه در عین حال مشکل این است که خلق ما توسط این «مبارزین و پیشاهنگانش» به بینشی صحیح پیرامون جهان برسد. این مشکلی بسیار جدی است. بدون شک برخورداری همه توده‌های خلق ما از فلسفه دیالکتیک‌ماتریالیست یعنی نگرش پرولتاریا پیرامون جهان امکان‌ناپذیرست. زیرا زمینه مادی طبقاتی که در آن قرار دارد امکان رسیدن به چنین بینشی را از وی سلب می‌کند. اما بایستی طیف‌ها و گروه‌های برگزیده خلق بر مبنای چنین بینشی تعلیم یابند.

خلق ما جهان را از چند زاویه اشتباه و بیشتر بنا به دیدگاه جزم‌اندیشی دینی مورد تحلیل قرار می‌دهد. منافع تنگ‌نظرانه خانواده و عشیره‌گرایی، نوکری طبقه حاکم، دین‌پرستی و همچنین گرایش‌های اشتباه مبتنی بر مستحیل‌بودن و نبود بینش صحیح پیرامون جهان، بر جامعه ما حاکم گشته‌است. این نیز به‌جز پراکندگی، سازمان‌نیافتگی و پیامدهای منفی نتیجه‌ای دیگر دربر نداشته است. در این صورت، چه برای مبارزین که دیدگاه خود نسبت به دنیا را توسعه داده و با پشت سر گذاردن اندیشه‌های عقب‌مانده ظرفیت اندیشه‌های خود را توسعه بخشند و چه به‌لحاظ خلق که این دیدگاه صحیح را بپذیرد، در جامعه از اهمیت شایانی برخوردارست. این نیز مبارزه درمقابل انکارگرایی و نگرش‌های غیرمعاصر را ضروری می‌سازد. اما بدیهی است که انجام مبارزه‌ای ایدئولوژیک درمقابل جزم‌اندیشی

دینی و تفکرات عقب‌مانده عشیره‌ای و خانواده از طریق جنگ و اسلحه امکان‌ناپذیر است بلکه مبارزه‌ای است که با صبر و تحمل و در طول دوره‌های آموزشی بر مبنای اقتناع خلق امکان‌پذیر می‌گردد. رشد مبارزینی که در مرکز مبارزه جای می‌گیرند به دو مورد اساسی یعنی ممانعت از تأثیرات محیط بدون اندیشه‌ای که از جامعه زمینه می‌گیرد و برخورداری وی از فلسفه و بینشی صحیح که محتوای تفکرات علمی را تشکیل می‌دهد، متکی است. تنها مبارزی که بتواند این ویژگی‌ها را در شخصیت خود متبلور سازد به شخصیت یک مبارز عمل‌گرای واقعی نائل می‌گردد. زیرا افرادی که از عملکردهای توانمندان برخوردارند افرادی هستند که از بینشی صحیح برخوردار می‌باشند. تفسیر و تحلیل نیز یکی از ابزارهای متحول‌کننده است. گفته مارکس مبنی بر «فیلسوفان تا به حال تنها به تحلیل جهان بسنده کرده‌اند، بایستی چگونگی تحول دنیا را نیز بدانند» در اصل به معنی ایجاد تحولات بدون تحلیل مسائل نیست، بلکه بیانگر آن است که باید تحلیلات را به تحولاتی صحیح و تحولاتی نیرومند را نیز به تحلیلاتی درست متکی سازیم. رویدادی که باید درست تفسیر شود بینش صحیح پیرامون دنیا است.

تا زمانی‌که پرولتاریا به دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی نرسیده نه توانسته عملکردی موفق و مؤثر داشته باشد و نه توانسته سازمانی پیشاهنگ را تأسیس نماید. به‌عبارتی این امر تصادفی نیست که بانیان بزرگ پرولتاریا کار را با فلسفه و بینش صحیح پرولتاریا پیرامون جهان و همچنین انتقاد از فلسفه بورژوازی و دگماهای دینی آغاز کرده‌اند. دیدگاه پرولتاریا پیرامون جهان مبنای پیشاهنگی وی برای بپاخیزی و فراخواندن خلق‌ها و طبقات سرکوب‌شده به انقلاب است. بدین‌خاطر که این دیدگاه، معیار وی برای ایجاد جهانی نوین نیز هست. ایدئولوژی حاکم دینی در ساختار جامعه‌ای فتودال همراه با انواع فلسفه‌های ایده‌آلیست که مبنای دیدگاه جامعه‌ای بورژوا هستند نمی‌تواند منشأ دیدگاه وی باشند. تحت چنین ایدئولوژی‌هایی نمی‌توان جامعه‌ای مستقل و آزاد را نیز ایجاد نمود. پس به این دلیل است که رسیدن وی به طرز تفکر دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی امری گریزناپذیرست. بر این مبنای حزب و عملکرد انقلابی مستقل پرولتاریا نیز بروز می‌یابد. بدیهی است که فلسفه مبارز انقلابی را همچو یک فیلسوف نمی‌تواند هضم نماید اما حتی اگر در سطح نظامی نیز باشد این اندیشه را در شخصیت خود متبلور می‌سازد. یعنی به حالت فردی درمی‌آید که در پرتو دیالکتیک و ماتریالیسم تاریخی پرولتاریا و نه هیچ فلسفه دیگری می‌اندیشد. یک مبارز ناگزیر است که چنین فلسفه‌ای را درک و هضم نموده و از چنین دیدگاهی برخوردار گردد.

برخی‌ها برخورداری از دیدگاه پرولتاریا را کوچک می‌انگارند و فلسفه‌اش را حفظ خطوط کلی آن به حساب می‌آورند، حال آنکه چنین طرز تحلیلی بسیار اشتباه است. آنچه اهمیت دارد درک و هضم این فلسفه و رسانیدن نکات اصلی اندیشه‌اش به حالت ملاکی اساسی برای به‌نقدکشیدن طبیعت و جامعه است. یعنی نمی‌توان با این گفته که «دیالکتیک از این چند خط و یا ماتریالیسم از این چند ویژگی برخوردارست» به‌راحتی از کنار مسئله گذشت. درک و هضم آن و مبدل ساختنش به حالت مبنای فکری و قواعد رفتاری ضروری است. بایستی مبارز بداند که درک این امر منجر به از میان برداشتن سازمان‌نیافتگی، بی‌عملی و ایجاد

برای توسعه چنین فلسفه‌ای در جامعه، ابتدا بایستی بنا به زمینه مادی و بر مبنای اقتناع، آن را به اعضای سازمان تفهیم کرد و به تدریج این اندیشه‌ها را میان طرفداران و توده‌ها گسترش داد.



دارای دانش تئوری درست باشد

همراه با برخورداری از دیدگاهی صحیح پیرامون دنیا باید از تئوری صحیح انقلابی نیز برخوردار باشد. می‌توان گفته «فلسفه بلدم» را کاملاً پیشرفت نیروی اندیشه تلقی کرد، این را تنها می‌توان به‌عنوان آغاز کار پذیرفت. آنچه بعد از این باید انجام شود این است که به تئوری صحیح بنا به واقعیت‌های عصر دست یافت. منظور ما از تئوری، نظریه فیزیکی یا ریاضیات در این یا فلان موضوع نیست. بدون شک باید خطوط کلی این موارد را نیز دانست اما آنچه برای یک مبارز ضرورت دارد دستیابی به تئوری انقلابی است. تحلیل دیالکتیک‌ماتریالیستی طبیعت و تفسیر ماتریالیسم تاریخی جامعه به چنین نظریه‌ای خدمت می‌کند. مبارز در این موضوعات و مشکلات اصلی عصر لازم است به دیدگاه و تئوری صحیح دست یابد.

تئوری انقلابی موضوعات تحول و تحلیل را به شکلی صحیح در عصر ما دربرمی‌گیرد. قبل از هر چیز باید تحلیلی تاریخی از عصر ما - که می‌توان آن را عصر انقلاب پرولتاریا و از طرفی نیز امپریالیسم دانست - ارائه داد. جنبش پرولتاریا با چنین تحلیلی انقلاب خود را آغاز نموده، برنامه‌های صحیح و خطوط استراتژی و تاکتیک صحیح خود را ایجاد کرده که بر این مبنا خط‌مشی مبارزاتی و سازمانی‌اش را مشخص می‌سازد. مارکس، انگلس و لینن تا حد قابل توجهی عصر را تحلیل نموده و ویژگی‌های آن را به شکلی صحیح نمایان ساخته‌اند. جامعه سرمایه‌داری به شیوه‌ای همه‌جانبه از سوی مارکس در اثر بی‌نظیرش در سه جلد که تحت عنوان «کاپیتال (سرمایه)» می‌باشد تحلیل شده‌است. بعدها لینن با تحلیل امپریالیسم ویژگی‌های عصر ما را به شیوه‌ای شکوهمند نمایان ساخته و اقدامات مارکس را با آثار بی‌نظیرش آراسته. این تحلیلات، خاستگاه سازمان‌یافتگی مستقل پرولتاریا می‌باشد. یعنی برنامه صحیح ارائه شده و با ترسیم خطوط سازمانی و عملی در این عرصه نیز انقلابی انجام داده‌اند. به محدودماندن مشکلات در سطح تئوری بسنده نکرده و با عملکرد توانمند انقلابی به‌سوی سوسیالیسم گام برداشته‌اند. گام‌های برداشته شده در این راستا تا به امروز حائز اهمیت هستند. پس تئوری تحلیل این پیشرفت‌ها در زمینه مادی و تفسیر واقعیت و ویژگی‌های جامعه سرمایه‌داری و سوسیالیستی بوده که آن را به عرصه اندیشه و تفکر بازتاب می‌دهد.

بدیهی است که تئوری انقلابی از آسمان نیامده بلکه با مبارزه در مقابل اندیشه‌های گوناگون بورژوازی در بطن مبارزه‌ای دشوار به‌ویژه در مقابل آنهایی که در صفوف پرولتاریا خودی نشان داده و تحت عنوان بورژوازی خواسته‌اند در صفوف پرولتاریا نفوذ کنند و همچنین در مقابل انواع انحرافات اپورتونیستی، چنین نتیجه‌ای را به‌دست آورده‌است. تئوری صحیح

جسارت در افراد می‌شود. به‌خوبی می‌دانیم که فرد در اوایل جامعه بشری موجود بسیار ضعیف کره خاکی بوده که نیروهای طبیعت و الهه‌ها را مورد پرستش قرار داده‌است. بی‌امانی شرایط طبیعت در وی باورداشت‌های دینی و طبیعت را گسترش داده‌است؛ همراه با رشد استعمارگری یعنی توسعه رو به رشد جامعه طبقاتی نیز خدایان و رفته‌رفته نظم تک‌خدایی ایجاد شده‌است. به تدریج که جامعه به رشد شرایط مادی تولید پایند بوده به مراحل بالاتری نائل گشته که این امر اندیشه‌های تحول جامعه را شکل داده و راهگشای فلسفه دیالکتیک‌ماتریالیستی می‌باشد. این فلسفه همچون ابزاری نیرومند برای رهایی فرد از ضعف‌هایش بنیان نهاده شده‌است. دیگر فرد از خدایان یاری نمی‌طلبد، در مقابل نیروهای طبیعت خم نشده، هراسی نداشته و توجهی به برخورد‌های گوناگون فلسفه بورژوازی یعنی ایده‌آلیست‌ماتریالیست نمی‌کند. زیرا در بنیان همه این نگرش‌ها استثمار انسان نهفته است و در انسان ترس و از خود بیگانگی را می‌آفریند. علم انقلابات محصولی از رشد نیروهای تولید و جمع‌بندی دانش‌های علمی بوده که فلسفه دیالکتیک‌ماتریالیستی به‌جای همه اینها قرار گرفته است؛ این فلسفه نیز راه تفسیر و تحلیل و چگونگی تحول جهان را به فرد نشان می‌دهد. همچنین نقش فرد و توان واقعی توده‌ها را نمایان می‌سازد. این را به فرد تفهیم می‌نماید که ترس از موجودات دنیای دیگر بی‌مورد بوده، دنیایی که از آن آگاهی نداریم وجود نداشته و همچنین در دنیا چیزی که بر آن آگاهی نداریم به‌واسطه علم و آزمون درک می‌گردد؛ نشان می‌دهد که هر چیز در حال تحول بوده و از این طریق شناخت فرد نسبت به واقعیت خویش و از میان برداشتن از خود بیگانگی را هموار می‌سازد. فردی که بنا به چنین فلسفه‌ای به واقعیت خود دست‌یافته و موقعیت خود را در قبال طبیعت و جامعه تعیین نموده‌است دیگر از دیدگاهی توانمند برخوردار گشته و با بهره‌گیری از مزایای این دیدگاه به بسیاری از عرصه‌ها وارد شده و موفقیت را به‌دست می‌آورد. چون دیگر از راهنمایی فلسفه‌ای صحیح برخوردار گشته‌است. به‌عبارتی برای بررسی و حل بسیاری از مشکلات، مزایا و راهکارهای مؤثری در دست دارد.

در نتیجه می‌توان گفت یک مبارز پرولتاریا با برخورداری از دیدگاه صحیح پیرامون دنیا یعنی نظرگاه دیالکتیک‌ماتریالیستی می‌تواند جامعه را بنا به ماتریالیسم تاریخی تحلیل نموده و عملیات انقلابی را به حالت موردی که می‌توان از آن دست برداشت درآورده‌است. به‌ویژه باید به‌خوبی بر این امر واقف باشد که با تجمع در اطراف دانش ماتریالیسم تاریخی می‌تواند عملکردی انقلابی داشته باشد و موفقیت در این عمل انقلابی، موجب توانمندی وی می‌گردد. وی خواه در طول زندگی و مقاومتش و خواه در رویارویی با مرگ، زمینه تحریک نیرومندان را به‌دست آورده و در مقابل تشکلات بزرگ تاریخی به وحشت نیفتاده و بیچاره نمی‌گردد. در عین حال زیر بار مسائل حاد جامعه له نمی‌شود. این نشانه توانمندی و وجود نیرویی بزرگ است که از دیدگاه صحیح ناشی می‌شود. یک مبارز با دستیابی به این دیدگاه و تعمیق آن در نگرش خویش، همواره بر هر نیرویی غلبه نموده و قدرت تحلیل‌گری و فعالیت تحول‌ساز خود را رشد می‌دهد.

یک مبارز در صفوف ما بایستی از چنین خصوصیات برخوردار باشد. به تناسبی که این مورد را درک نموده و بدان دست یابد می‌تواند دیدگاه خلق را نیز بر این مبنا شکل دهد.

انقلابی، نظریه‌ای است که با مبارزه بی‌امان درمقابل انحرافات ایستاده‌است. چنان‌که می‌دانید بسیاری از تئوری‌های بورژوازی به منظور تباه‌ساختن دیدگاه‌های پرولتاریا در نقاب‌های گوناگون به جنبش پرولتاریا پیوسته و می‌خواهند در میان این جنبش توسعه یابند. اپورتونیسیم (فرصت‌طلبی) که از تغییرات تدریجی سرمایه‌داری به‌واسطه اصلاحات دفاع نموده و مبارزات انقلابی پرولتاریا را بی‌معنی تلقی می‌نماید، از سوی مارکسیسم رویزیونیسم (دورویی) نامگذاری شد. ... اندیشه اپورتونیستی برای اولین بار در جنبش پرولتاریا به شکل «برنستیسیم» بروز یافته‌است. ... برنستیسیم برای اولین بار خاطرنشان ساخت که دوره مبارزات دشوار سپری شده و بنا به اینکه دوره صلح فرارسیده‌است باید مارکسیسم را بار دیگر مورد بررسی قرار داد. به‌ویژه زمان تئوری مبارزه طبقاتی مارکسیسم به‌سر رسیده و دیگر بی‌معنا شده‌است. به‌جای این ایدئولوژی صلح اجتماعی را تشکیل داد.»

انحراف دیگری که در جنبش پرولتاریا روی داد این است که جامعه از طریق آناشیسیم و هرج‌ومرج طلبی تغییر می‌یابد. یعنی به شکل «هر چیز را نابود کن، متلاشی کن اما احیا نکن؛ نابود کن اما بار دیگر ایجاد نکن» می‌توان این انحرافات را خلاصه کرده که نشأت گرفته از طرز نگرش خرده‌بورژوازی است. «در حالی که آناشیسیم و بلانکیست‌ها چنین وانمود می‌کردند که طبقه کارگر را با نگرش‌های توطئه‌آمیز بسوی رهایی سوق می‌دهند، برنستیسیم نیز سعی می‌کرد جنبش طبقه کارگر را متفق بورژوازی سازد و به این طریق این جنبش را دنباله‌رو بورژوازی نماید. درصدد بود جنبش کارگری در همان اوان تولد از ایدئولوژی و عملکرد مستقل بگسلد. اما چه درمقابل این برخوردهای محض آناشیسیتی خرده‌بورژوازی و چه درمقابل نگرش‌هایی که جنبش کارگری را به دنباله‌رو بورژوازی مبدل می‌ساختند همواره مبارزه‌ای انجام شده‌است.»

بورژوازی سعی در پنهان کردن چهره راستین سرمایه داری دارد و با اصرار بر خصوصیات استثمارگری نزد امپریالیسم آن را ترقی خواهی می‌داند، با وارونه‌کردن حقایق طبقه خود بر سر راه جامعه و پیشرفت‌هایش مانع تراشی می‌کند و بصورت اصلاح‌طلبانه در صفوف پرولتاریا ایجاد شکاف می‌نماید. با این رفرم‌خواهی اهداف خود را از راه‌های ناجواهرمانده میان پرولتاریا دنبال می‌کند، لذا لازم است درمقابل، پرولتاریا خوانش درستی نسبت به تحلیل زمان خود داشته باشد و نیز باید در مسئله امپریالیسم و سوسیالیسم از تئوری درستی بر خوردار گردد تا بتواند به دیدگاه درستی در موضوع احزاب پرولتاریا و دیکتاتوری پرولتاریا برسد. منظور از تئوری؛ ثمره توسعه‌های مرحله و آزمون‌هایش و از جهات دیگر انباشت‌های فکری گذشته است، عملاً این تئوری با فعالیت‌های انقلابی معاصر بصورت گسترده همراه افکار توسعه‌یافته گذشته مصداق می‌یابد. تئوری درست انقلابی مارکسیسم لینینیسم بر این ریشه‌ها استوار میگردد و اگر نگاه درستی به عصر حاضر بیندازیم به وضوح خواهیم دید که در پرتو این تئوری و با تجارب و آزمون‌های جدید در سراسر جهان هر روزه غنی‌تر و فراوان‌تر شده و این کمک می‌کند تا در شناخت حقایق ریشه‌های مسائل اجتماعی جهانی به درک درست برسیم. مرحله حاضر مرحله‌ای است که همزمان حیات سرمایه‌داری و سوسیالیسم در آن جاری است و فرصت انتقال جنبش رهایی ملی و کسب پیروزی‌های پی‌درپی را فراهم می‌گرداند. این زمان، زمان خوبی است برای گسترش مبارزه انقلابی درمقابل مونوپول

امپریالیسم و تاثیرات آن بر دولت‌ها و سیستم‌های آنها که از طرف طبقه کارگر کشورهای امپریالیستی صورت می‌پذیرد. آنچه موردنظر ماست ارائه نقشه‌ای از جهان نیست اگرچه درک و فهم واقعیت امروز جهان بصورتی که هست بسیار مهم است اما بدون حاشیه‌پردازی و پرداختن به جهان‌های تازه‌ای که خرده‌بورژوا در مورد آن تئوری‌پردازی می‌کند - جهان اول، دوم، سوم و جهان سوسیالیستی - و مدیریت آن‌ها و وارونه‌کردن انقلابات و قیام‌ها، مطلب مورد نظر ما اراده ملت‌هاست. این روزها بسیاری از اندیشه‌ها و دیدگاه‌های خرده‌بورژوازی موجود که بنا به خصوصیات طبقاتی خود شکل گرفته‌اند، سعی دارند با شعار «امپریالیسم تغییر کرده» راه سومی را در حد فاصل امپریالیسم و سوسیالیسم ارائه دهند. لازم است در این مورد هشیار بود. «نظامی که هواخواهان هردو سیستم را بخود جلب نماید، نه سرمایه‌داری و نه سوسیالیستی». هیچگاه نمی‌توان اینگونه جهانی را عوض کرد، نه در گذشته ممکن بوده و نه درآینده ممکن خواهد بود، یک نظریه انحرافی است و باید در این رابطه کاملاً هشیار بود. برخلاف تردد و دودلی برخی‌ها و آرزوهایشان، دشمنی امپریالیسم منفعت‌پرست پایانی نخواهد داشت و گسترده‌تر شده و در حالتی قرار می‌گیرد که بایستی با انقلاب بر آن فائق آمد. کمونیسم نیز توسعه یافته و به واقعیتی تبدیل خواهد شد که همگان به آن روی خواهند آورد. اما آنچه واقعا از میان خواهدرفت حاکمیت دروغگوی طبقه میانی و بهانه‌های فریبنده و گول‌زننده این طبقه، یعنی خرده‌بورژواهاست. این طبقه هیچ‌گاه در مبارزات تغییر جهان و مراحل آن شرکت نکرده و یا با مشارکت ضعیف خود همیشه سعی کرده مسیر مبارزات را عوض کند و به نفع خویش تغییر دهد. با وجود تلاش‌هایش - طبق ادعای خود آن طبقه - اما نه توانسته‌اند طبیعت امپریالیسم را تغییر دهند، همچنین نتوانستند سوسیالیسم را به چیزی غیر از آن تبدیل نمایند. اما در این راستا با پشتوانه امپریالیسم و نظام‌های امپریالیستی و سرمایه‌داری ارتجاعی و فاشیستی درمقابل توسعه سوسیالیسم موفقیت کسب کردند. در مسیر تاریخ همیشه همچو مخرب و تحریف‌کننده پیدایشان می‌شود و امروزه نمونه‌های آنان بارز و چشم‌گیر است که خود را تحت نام‌های محافظه‌کاران و دمکرات مسیحی‌ها و... نمایان می‌کنند. پایان آن‌ها روزی رقم می‌خورد که سوسیالیسم توسعه یابد و مبارزات آزادی میهنی و طبقه کارگر به پیروزی برسند. مطلب دیگری که لازم است بدان اشاره کرد، راهکار کسانی است که خود را سوسیالیسم بین‌الدولی قلمداد کرده و پشت نقاب سوسیال دمکرات‌ها خود را پنهان می‌کنند. این در حقیقت یکی دیگر از راهکارهای خرده‌بورژوازی فریب‌کار است. آنانی که در نقش مزدور خرده‌بورژوازی در صفوف پرولتاریا جای می‌گیرند و همراه لیدرهای امپریالیسم "لیبرالیسم" با برجسته کردن سرمایه‌داری مونوپول در حالی که سعی دارند آلت‌ناتیوی بنام خرده‌بورژوا ارائه دهند، در حقیقت در مزدوری امپریالیسم نقش پیشاهنگ را در جنبش‌های پرولتاریایی ایفا می‌کنند. بخش‌های آماده در خدمت مزدوریت منافع طبقه میانی و خرده‌بورژواها هستند و فکر می‌کنند اساس کار طبقه متوسط است و خوانش‌های انقلابی را در مورد جهان خدشه‌دار می‌نمایند. مدعی هستند که راهی هست که ارتجاعیت امپریالیستی را مهار نماید و صاحب راهکارهایی هستند که می‌توانند راه را بر کمونیسم ببندند. در واقع بازیکر تمام این ذهنیت‌ها طبقه خرده‌بورژوا، قشر متوسط و آریستوکرات‌های کارگری بوده‌اند، اما این ذهنیت ناشی از تحریف در خوانش‌های مغرضانه

صفوف جنبش و سازمان نقاب‌های خودساخته و توجیه‌گیشان بیفتند. باید نیروهایی که پشت به آن بسته‌اند شناسایی شوند. لازم است بدون تردید میان آنها نفوذ کرده و در جهت پیروزی انقلاب آن‌ها را متلاشی نمود.

موضوع دیگری که لازم است شخص مبارز آن را بسیار جدی مورد ارزیابی قراردهد، راهکارهای خاص مرحله است. یعنی دو راهکار سوسیالیستی و آزادیخواهی ملی میهنی. لذا باید در ارائه تئوری‌های توسعه‌یافته و این موضوع که این تئوری‌ها چگونه در تاریخ توسعه یافتند، چگونه در میانه کار و فعالیت‌های روزانه پررنگ شدند و آن انباشت‌های فکری که موجب کسب شیوه‌های توانمند این تئوری شده‌اند چه هستند؟ خوب تامل کرد؛ زیرا جهت تغییر اوضاع و شرایط ملی اجتماعی که لازم است ضمن انقلاب صورت گیرند، برای مبارز انقلابی بخوبی کارها را آسان خواهد کرد.

حال زمان آن فرارسیده که در پرتو روشنگری‌های مارکسیسم لنینیسم برخی از خصوصیات انقلاب کردستان را مورد ارزیابی قراردهیم، لذا بایسته است جهت ارزیابی جوامع کردستان اوضاع و شرایط تاریخی که امروزه در آن حاکم است را به خوبی بشناسیم. قبل از هرچیز باید توجه داشت که انقلاب کردستان در دهه‌های هشتاد صورت می‌پذیرد و این انقلاب یک انقلاب آزادی‌خواهی میهنی است. انقلابی است تحت فشار اوضاع و شرایط نامناسب تاریخی و اشغال‌گری جغرافیایی؛ پس به سبب اینکه یک انقلاب ملی میهنی است باید غیر از پرولتاریا سایر طبقات، اقشار و گروه‌های دیگر را در خود جای دهد.

با توجه به این گفته که انقلاب‌های پرولتاریایی با تکیه بر انقلاب اکثر عموماً پروسه بیداری و قیام ملت‌ها را آسانتر نمود، زمانیکه از این روزنه به انقلاب کردستان بنگرید تازه می‌فهمید که جوامع کردستان با چه بدبختی‌هایی دست به‌گریبان است. مسئله کرد در جهت چاره‌یابی به دلایل گوناگون داخلی و خارجی نتوانست از این تجارب استفاده لازم بکند. اگرچه مسئله کرد در دهه‌های بیست تا اندازه‌ای در چارچوب سیستم‌های موجود سرمایه‌داری به‌حال خود رها شده و طبق نطق این سیستم در پیمان مشهور "سور" مشروط به پایبندی به این سیستم مرزهای مشخصی را برای آن ترسیم کردند، اما مسئله همچنان لاینحل باقی ماند. این کار اگرچه در راستای چاره‌یابی مسئله طول کشید، اما در اصل، مرحله تازه‌ای را پیش‌روی کردستان قرار داد. تاسیس جمهوری ترکیه در آن شرایط و اوضاع جهانی، با هم‌پیمانی اتحاد جماهیر شوروی، ترکیه توانست با بهره جستن از این هم‌پیمانی حاکمیت خود را در مسائل میهنی و ملی ترک ابقا نموده و مسئله کردستان را که به نتایج خویشت نزدیک‌تر شده بود تحت سلطه درآورد. اگر مفاد پیمان سور در جهت چاره‌یابی مسئله به اجرا در می‌آمد از سلطه ترک‌ها خارج می‌شد و توانسته می‌شد در سایه اوضاع جدید و گسترش انقلاب در آن، گامی نوین بسوی چاره‌یابی برداشت، اما پدیده کمالیسم تازه تاسیس شده سد راه این چاره‌یابی گردید.

حمایت شوروی از جنبش نوپای میهنی ترک در آن شرایط و اوضاع در راستای منافع سوسیالیسم لازم بود ولی از طرف دیگر مسئله کرد قربانی توازنات جهانی و منافع امپریالیسم شد و این به دلیل بهره‌گیری کمالیسم از بازارهای امپریالیستی بریتانیا و اتحاد با شوروی صورت پذیرفت. بااینکه کمالیسم از این هم‌پیمانی فایده‌های زیادی برد اما بازهم با یورش بر

آنها از ایدئولوژی مارکسیست، لنینیست است. چنین انحرافات در گذشته و در انترناسیونالیسم دوم در قالب: برنشتنیسم، کائوتسکیسم و تروتسکیسم خود را نمایانند. این خوانش‌های منحرفانه امروز نیز در کشورهایی همچون چین، لهستان و بسیاری از جاهای دیگر مشاهده می‌گردد اما در کشورهای وابسته و تحت اشغال در اشکال افکار رفرمیستی درخور اوضاع و شرایط آن سرزمین‌ها بروز می‌نمایند. این افکار اصرار دارند که برای اداره امورات از طریق اصلاحات می‌شود اندک اندک و درخور پیشرفت‌های مرحله‌ای با ارائه برخی اصلاحات چاره‌یابی شود «کارگران باید حقوق خود را از راه اصلاحات نه از راه انقلابات مطالبه نمایند».

خصوصاً این روزها مسئله دورشدن از افکار لنینیسم قابل پیش‌بینی‌تر است، با توجه به این فراخوان ذهنیتی که رفتار امپریالیسم در مورد خود و توانایی‌هایش و راهکارهای تهاجمی و استثمار و سیاست‌هایش تغییرمطلوبی کرده است و این‌که تمام توسعه‌های اجتماعی در دستان امپریالیسم قرار گرفته و در مرحله بهتر و توانمندتری از قبل می‌باشد، می‌خواهند بگویند که مبارزه درمقابل امپریالیسم بسیار دشوارتر گشته و تاکید دارند که این مبارزه باید بصورت سازش‌کارانه و با امپریالیسم و ایادی آن‌ها در شیوه‌های رفرم‌خواهی باشد نه انقلاب. این یک نظریه احمقانه است اگر فکر کنیم با کمک بورژوازی امپریالیستی تهاجمات و خشونت‌های آن قابل پیشگیری است. امپریالیسم همیشه درصدد مقابله با انقلابات است و هر روز تهدیداتش بیشتر و بیشتر می‌شود آن هم از راه جنگ‌های هسته‌ای. در واقع دلیل انحراف از انقلابات و راهکارهای انقلابی در بسیاری از کشورها همان است. با اذعان به اینکه اخلاگری امروزه بسیار گسترده‌تر شده است می‌گویند شاید همانند روزهای انتر ناسیونالیسم اول و یا دوم و سوم نباشد اما فراخوان جنبش‌های پرولتاریایی آزادیخواه از یک سو و کشورهای سوسیالیستی از سوی دیگر بسیار متفاوت گشته و در برخی جاها اوضاع ترسناکی بوجود آمده است. برای مثال بعد از انترناسیونالیسم دوم جنبش‌های کارگری متروپول‌های امپریالیستی دچار این مرض گردیده و احزاب پرولتاریا را به آغوش احزاب رفرمیست کشانید. به همان صورت در کشورهایی که هنوز انقلابات دمکرات بورژواها انجام نپذیرفته بود، جنبش‌های آزادیخواه میهنی که توانایی توسعه و گسترش انقلاب را بر مبنای متد لنینی نداشتند، لیدرهای جنبش، صحنه را به نفع خرده‌بورژواها ترک کردند و به صفوف چپ‌گرایان بورژوازی پیوستند و اینگونه در باطلاق رفرمیست‌ها به‌دام افتادند.

در کشورهای سوسیالیستی هم یک بخش عمده انحرافی وجود دارد که با تکیه بر تضاد طبقاتی از شیوه‌های ویرانگر امپریالیستی یعنی فشارهای اقتصادی، سیاسی و نظامی فایده می‌بینند. این پدیده می‌تواند در آینده برای گسترش سوسیالیسم و جنبش‌هایی که می‌خواهند دوباره سازماندهی نمایند خطرآفرین باشد.

اگرچه تئوری‌های بورژوازی میانی و خرده‌بورژواها با انحراف اندیشه‌های مارکسی، لنینی و آریستوکرات‌های طبقه کارگر و محافظه‌کاران و ستاتوخواهان بورژوازی و حاکمان امپریالیستی از نظر ساختاری جدا باشند، اما در اهداف اتفاق‌نظر دارند و این اهداف طولانی‌ترکردن عمر امپریالیسم و سرکوب نیروهای سوسیالیستی است.

راهکار میانه‌روانه این اشخاص را باید بخوبی شناخت. باید هم از نظر تئوری و هم فکری شناسایی شده و رسوا گردند. باید به کارهای سخت و مداوم گمارده شوند تا در زندگی و در

و با توسعه در این زمینه توانایی ارائه راهکارهای تئوریک لازم را برای پیشبرد فعالیت‌های عملی خواهند داشت. این تئوری‌ها تنها ضامن پیش‌گیری از انحرافات مبارزاتی و دچار گشتن به امراض مزدوری و فرمیستی و حاشاکردن از واقعیت ساختار ملی هستند و تنها امید روشنگر کار و مبارزات انقلابی می‌باشند در جهت انقلاب آزادی‌خواهی کوردستان. اما در این زمینه کاستی‌هایی در عملی‌کردن تئوری‌های انقلابی وجود دارد. با وجود مطالعات و کسب آگاهی‌های لازم، اما هنوز کادرهای ما در ارائه تئوری قوی در این زمینه موفقیت لازم را کسب نکرده‌اند.

بدون شك افق تئوری‌های انقلابی برای کوردستان با دقت بر این مطلب که تئوری، راهبرد فعالیت‌هاست، استوار است و تئوری مارکسیسم، لینینیسم درخور اوضاع و شرایط میهنی است نه تئوری‌های مرده مذهب‌گرایی فرسوده. لازم است تئوری انقلابی جهت پیش‌گیری از انحرافات راست و چپی برجسته و توسعه یافته گردد. درمقابل تاریخی از مزدوریت و تباهی‌های بعد از فروپاشی بلوک شرق بنام مارکسیست لینینیست، همچو واقعیت تاریخی کوردستان به مقابله برخاست و در باب این موضوعات دقت زیادی به‌خرج داد. در این خصوص ملی‌گرایی بورژوازی و شوونیسم تلاش‌های زیادی می‌کنند و نباید گذاشت این طبقه فرمیست و طبقه فرم‌خواه ملی حاکم، انسجام اجتماعی و منابع مبارزات طبقاتی و جنبش‌های آزادی‌خواهی را به بازی بگیرد. آرمان این دسته و گروه‌ها انحرافات تئوریک به منظور توسعه خط مزدوری تحت نام سوسیالیسم است.

لازم است بصورت بسیار روشن‌گرانه حقیقت تئوری‌های پرولتاریایی در خصوص تمامی این موارد برجسته گردد و راهکارهای این دستجات و گروه‌ها و اهداف‌شان رسوا شود. بسیاری از این ذهنیت‌ها و گروه‌ها که پشت پرچم مارکسیسم خود را پنهان نموده‌اند، می‌خواهند در حوزه تئوری حاکمیت خود را تحمیل نمایند، لذا رسواکردن آن‌ها بسیار سودمند خواهد بود. مبارز انقلابی باید در خصوص این مسائل از افق دید روشن برخوردار باشد و در پشت‌سرگذاشتن اشتباهات نه تنها اتکا به آگاهی و بصیرت تئوریک اشتباه نیست، بلکه لازم است در میادین کار و مبارزات با تغییر دیدگاه‌های انحرافی و تبدیل آن‌ها به خصوصیات شخصیتی در مبارز پیشرو، اقدامات جدی صورت گیرد. زیرا این تنها راهی است که جامعه را بیدار نموده و آگاهی‌های لازم را به وی می‌بخشد. لازم است گام به گام ایده‌های درست میان کادرها و توده‌های میهن گسترش یابد تا بتوان از این طریق حاکمیت تئوریک درست را در جامعه برقرار ساخت. لازم به یادآوری است که فعالیت‌های تئوریک هیچگاه اهمیت خود را از دست نداده و ضمن کار و مبارزات توسعه یافته، گسترده‌تر شده و اهمیت آنها بیشتر گشته. همچنین به‌مانند يك حقیقت سودمند غیرقابل اغماض خواهند شد. در تعامل با این موضوع باید پایبند به این تز مشهور بود که: "هیچ جنبش انقلابی بدون تئوری انقلابی ممکن نیست". امروزه فعالیت‌های انحرافی انقلابات به اندازه تلاش‌های انقلابی‌گری راستین افزایش یافته، لذا برای انقلاب میهنی بایسته است که از گستردگی، پیشرفت و نوسازی دیالکتیکی برخوردارگشته و با استفاده از تجارب انقلابی جهانی توسعه خود را تا دست‌یابی کامل به مقیاس‌های لازم ادامه دهد.

نباید دستیابی به تئوری درست را دستیابی به تمام مقیاس‌های انقلابی تلقی نمود. برخی از

کردها در سال‌های ۱۹۲۵-۱۹۴۰ در بالو، گنج، هانی، آگری و دیرسیم و سرکوب خیزش‌های اعتراضی، مردم را سرکوب کرد. برای مقابله با مسئله کورد، کمالیسم با بهره‌گیری از روابط خود با بریتانیا و فرانسه، فرصت‌های پیش‌آمده را در جهت انقلاب کوردستان از میان برداشت و اینگونه، کمالیسم توانست مسئله کورد و کوردستان را از سوسیالیسم و امپریالیسم دورنگهدارد و با حاکمیتی سرکوب‌گرانه از نوع بورژوازی فزون‌خواه گسترده بر کوردستان راه انقلاب کوردستان را سد کرده و به بیراهه کشاند.

در شرق و جنوب کوردستان در ایران و عراق نیز دهه‌های ۴۰ و ۷۰ مراحل تاریک و بغرنجی را به دلیل وجود سیستم‌های عشیره‌ای طایفه‌گری، فئودالی و تقلید از سنت‌های رایج کوردستان با خود به همراه داشت. این نیروها در کوردستان جلودار ماجرا بودند، به همین دلیل تاثیرات نیروهای امپریالیستی نتوانست پایه‌های امپریالیستی معاصر را در کوردستان تثبیت و گسترش دهد. از طرفی هم ایجاد شرایطی برای نیروهای سوسیالیستی که بتوانند زمینه‌های توسعه و گسترش این فکر دوران را داشته باشند محال بود و درمقابل این، تلاش‌های زیادی برای تثبیت و فزون‌خواهی سرمایه‌داری صورت گرفت، این تلاش‌ها جهت ایجاد سرمایه‌داری ارتجاعی و قدیمی توسط دیکتاتورها و مرتجعینی صورت می‌پذیرفت که همیشه سعی داشتند کوردستان را تجزیه کنند و از اتحاد جامعه و ملیت‌ها جلوگیری نمایند. در حالی‌که رژیم سرمایه‌داری پا می‌گرفت، سوسیالیسم روزبه‌روز تواناتر می‌گردید و موجبات بیداری ملت‌های تحت ستم و مورد اشغال را فراهم می‌نمود. در این شرایط، کوردستان مجبور بود زیر سایه همان امپریالیسم فرسوده جهانی باقی بماند. نیروهای مزدور ارتجاعی داخلی هم همانند اسب تروا در جامعه کوردستان سررمی‌آوردند و در خدمت سیاست‌های امپریالیستی و حاکمیت آن‌ها در کوردستان قرارگرفتند. این‌گونه توسعه جنبش‌های آزادیخواه میهنی و ملی در کوردستان صورت نگرفت و به تعویق افتاد. از طرفی هم پروسه توانمندی توسعه‌های به روز و سرآمد سرمایه‌داری امپریالیستی را عقب انداخت و به‌مانند واقعیتی از تاریخ کوردستان متد سیاسی ایدئولوژی مرسوم در کوردستان را رقم زد. این امر سبب شد تا از راهکار سوسیالیستی برای آزادی میهنی و ملی در حال توسعه نیز محروم شود، بویژه در اوضاع و شرایطی که گذار به انقلابات پرولتاریایی صورت می‌گرفت. به همین دلیل عدم دست‌یابی به دك تئوری درستی از انقلابی‌گری و بکارگیری آن در سطح میهن روی داد و خوانش نادرستی از طرف مقابل را بوجود آورد.

جنبش پك در میانه ارائه برنامه‌های منسجم خویش توانست تئوری‌های خاصی در تحلیل و بررسی تاریخ اجتماعی در سطح موردنظر ارائه دهد. بدون کم‌وکاست وجود این دستاوردها در این زمینه مهم هستند، اما هنوز تلاش‌های بزرگی در این راستا می‌طلبد و نیاز به توسعه و رهبریت این تئوری‌ها مطابق اوضاع و شرایط کوردستان بر حسب تئوری‌ها و عملکردهای اثبات شده وجود دارد. اینها از وظایف مهمی هستند که بر دوش کادرهای انقلابی سنگینی می‌کنند. دستاوردهای فکری که پك اساس کار و مبارزات خود قرار داده، همراه اسناد و پرسپکتیوها قابلیت تحلیل و ارائه این مسایل را دارند: «روند خشونت و فشاری که در کوردستان وجود دارد، سیاست‌های آزادیخواهی و جنگ آزادی وطن، پروسه آزادیخواهی و راه‌حلا و سازماندهی». اینها اساس دست‌یابی به سطوح پیشرفته‌تری را فراهم می‌آورند

چنین گفته‌هایی در واقع خود را فریب می‌دهند: «هدف ما آزادی، دستیابی به برنامه‌ای دمکراتیک و سوسیالیسم است». بدون شك دستیابی به این مفاهیم و عملی کردن آن‌ها جزو اهداف ما هستند اما تعیین آنها به‌شیوه‌ای عمومی کافی نخواهند بود. برنامه، اهداف را منسجم‌تر و براساس متدی راهبردی‌تر برجسته می‌نماید. خیلی‌ها هستند که در میادین مبارزاتی چنین شعارهایی در مورد آزادی، دمکراسی و غیره سر می‌دهند، اما در آخرین دقایق که می‌بایست این نیروها انسجام یافته‌تر و مشخص‌تر در راستای دستیابی به اهدافشان عمل نمایند، اوضاع به‌کلی بد و آشفته می‌شود و مسائل مورد مطالبه را تیره و مخدوش می‌کند. مخصوصاً موقعی که ضرورت تغییر رژیم مطرح می‌گردد، بنا به همین دلایل برنامه‌های سیاسی انقلابی، اهداف و مقاصد هر توده و طبقه‌ای و تفاوت‌های آنها بسیار تعیین‌کننده خواهند بود. جهت ارائه تصویری شفاف‌تر از این مسئله به گفته‌های لینین اشاره می‌کنیم: «قبل از این که با هم متحد شویم، لازم است مرزهای میان خود را بدون ترس و واهمه روشن و مشخص گردانیم». روح هم‌پیمانی پرولتاریا باید این‌گونه باشد، بدون تعیین حدود مرزها نمی‌توان طرف هم‌پیمان را نیز شناخت. بالاخص جنبش انقلابی ما در همان سال‌های اولیه با ابتکار عمل خود اقدام به ایجاد برنامه انقلابی نمود تا بتواند روشنی‌بخش عملکردهای لازم در این راستا باشد. ارائه برنامه انقلابی در سرزمینی که بسیار با این مسئله ناآشناست و حتی صحبت کردن در مورد آن هم در هیچ جایی آزاد نیست، به‌خودی خود اقدامی بسیار مهم و شایان توجه است. برنامه فقط روی کاغذ و یا یک نقشه ترسیم شده صرف نیست، بلکه ارائه‌دهنده اهداف و عملی کردن آن‌ها در زندگی است. لازم است جنبش پرولتاریا بصورت بنیادی در مورد اهداف و ساختارهایی که لازم است فروپاشند و بجای آن آنچه لازم است بنیاد نهاده شود، بصورت دیالکتیک برنامه‌ریزی‌های خود را فرموله نماید. مبارزی که از نظر تئوری به خودباوری مناسب رسیده‌باشد، بدون شك در راستای برنامه‌ریزی اهدافش از توان اجرایی بهتری برخوردار خواهد شد. ارائه اهداف مطابق برنامه نشان‌دهنده توسعه تصمیمات سیاسی و فراگیر مبارز است. درجه اعتبار تصمیمات هر جنبش درخور اهدافش، هماهنگ با دانش برنامه‌محور و توانایی ارائه آن است. در کردستان، ممکن است چنین مبارزانی به سطحی از توانایی برسند که تصمیم برای فروپاشی امپریالیسم در کردستان و ایجاد جامعه‌ای آزاد و مستقل را ارائه دهند و نیز رفته‌رفته به سیستم سوسیالیستی دست‌یابند، اما پرواضح است که ضامن این کار، مجهز کردن مبارز به تئوری صحیح، برنامه شفاف و تصمیمات توانمندانه است.

برخی از مبارزین ما هنوز درک درستی از برنامه‌های انقلابی سازمان ندارند و عده کمی در مورد اهمیت این برنامه‌ها از خود علاقه نشان می‌دهند. مهم، شناخت مولفه‌های این برنامه نه، بلکه فهم درست روح و معنای این برنامه‌ها است. همان‌طور که در مراحل ایدئولوژیک، اقناع دمورد تئوری‌های عمومی جنبش در این راستا را کند و ناتوان می‌گرداند، بدون تجزیه و تحلیل‌ات تئوریک مناسب در مورد برنامه‌ها و بسنده کردن به گفته‌های سطحی و ابتدایی نیز سبب گرفتاری در مشکلات راه و مراحل مبارزاتی سیاسی و عملی خواهد شد. به‌همین دلیل مبارز نباید فقط به سطوح تئوریک قضیه اکتفا کند، لذا باید در هنگام گذار از مراحل، همخوانی تئوری - عمل را مورد ارزیابی قرار دهد. زیرا جنبش با ارائه

مبارزان ما خیال می‌کنند که چون به تئوری درست جهت ارائه راهکارهای چاره‌یابی دست یافته‌اند در کار و مبارزاتشان موفق بوده‌اند. بدون شك این يك اشتباه فاحش است زیرا دستیابی به تئوری خوب تنها بخشی از پروسه انقلابی‌گری است. چاره‌یابی هر مسئله‌ای از نظر تئوری به معنای چاره‌یابی عملی آن مسئله نیست. در صورتی که تئوری درست، چراغ روشنی‌بخش راه فعالیت‌های عملی است و با تعیین جوانب اشتباه عملی، فعالیت‌های انجام گرفته راه را بر توسعه و گسترش آنها باز می‌گذارد. حوزه فعالیت‌های عملی جداگانه و مستقل است و هیچ‌گاه تئوری نمی‌تواند به ایفای نقش آن بپردازد، به‌همین جهت نباید در این موضوع زیاده‌روی نمود.

مبارزی که بتواند این مسئله را در خود برجسته سازد در عمل موفق‌تر بوده و با اعتمادبه‌نفس بیشتری به تنهایی قادر خواهد بود امورات خود را راهبردی‌تر نماید. واضح است که تئوری مهم‌ترین سلاحی است که به مبارز نیرومی‌بخشد تا در فعالیت‌ها و کارهایش ناامید و دل‌سرد نگردد. حقیقتاً تئوری سرچشمه توان‌بخشی جهت ایجاد این خصوصیات است.



دارای دانش و برنامه درست باشد

یکی دیگر از خصوصیات که مبارز باید در خود برجسته نماید، داشتن دانش برنامه درست است. این خصوصیات رابطه مستقیم با يك تئوری درست دارد و خصوصیتی است که اهداف پرولتاریا را با برنامه‌ای درست ارائه می‌دهد. در حالیکه در مورد اهداف جنبش پرولتاریا صحبت می‌کنیم، باید به یاد داشته باشیم در واقع برنامه‌های جنبش پرولتاریا را که متکی بر يك تئوری درست است موردنظر قرار می‌دهیم. جنبش انقلابی تنها به تحلیل‌ات تئوری بسنده نمی‌کند بلکه برای آرمان‌های پیش‌رو با ارائه برنامه صحیح، راه دستیابی به آن را میسر می‌گرداند و تضمین‌کننده آن هم برنامه سیاسی انقلابی است. جنبشی که از دانش تئوری خوب برخوردار باشد و در خصوص مسئله تغییرات اجتماعی و جایگزینی برنامه‌های نوین گام برمی‌دارد در ذات خویش صاحب برنامه سیاسی انقلابی است. مخلص کلام؛ برنامه‌ریزی مشخص‌کننده آرمان‌های تعیین‌شده جنبش پرولتاریا است.

برای اینکه مبارز بتواند آرمان‌هایش را در کانال صحیح جهت‌دهی نماید و بداند که چه چیزی را خراب می‌کند و یا چه چیزی را بنیاد بنهد و در این راستا دچار سردرگمی نگردد، نیازمند برنامه و برنامه‌ریزی صحیح است، در غیر این صورت ممکن است اعمال و فعالیت‌هایش در خدمت دیگران و راهکارهای طبقات دیگر قرارگیرد. روشن است که اگر جنبش پرولتاریایی برنامه‌هایش با سایر جنبش‌ها متفاوت نباشد، ناخواسته در خدمت سیاست‌های سایرین قرار گرفته و دچار شکست می‌گردد.

محال است طبقه پرولتاریا بدون برنامه باشد. بدون تعیین خط فکری سیاسی مستقل و آرمان‌های مشخص در باب انقلاب اجتماعی و مبارزات آزادی وطن، پرولتاریا نمی‌تواند گامی به پیش بردارد. این مسئله بصورت روشن قابل‌فهم نگردیده. برخی از مبارزین با تکیه بر

کردستان و نجات جامعه از تاثیرات مرتجعانه فتودالی و قرون وسطایی است. آلتزناتیو آن هم کسب استقلال ملی و ایجاد جامعه دموکراتیک در راستای دستیابی به سوسیالیسم است. برنامه «حزب کارگران کردستان» که قبل از تأسیس حزب در سال ۷۷ ارائه شد، تغییر نکرده و هنوز به قوت خود باقی است. مبارز انقلابی باید تحت روشنگری‌های این برنامه به کار و مبارزات خود ادامه داده و برای توسعه و گسترش آن تلاش کند. مبارز لازم است صرفنظر از ارائه یک برنامه و درک آن، تمام فعالیت‌های سیاسی خود را با غور در مسائل مردمی، توده‌های اساسی، مسئله همپیمانی آنان و حتی رویارویی با دشمن، طبق این برنامه انجام دهد. خلاصه مبارز باید تمام فعالیت‌هایش را با برنامه و همپای آن به انجام برساند.



دارای استراتژی و تاکتیک سیاسی - نظامی درست باشد

خصوصیاتی که مستقیماً بعد از دانش برنامه برای مبارز انقلابی حائز اهمیت است توانایی دستیابی به استراتژی و تاکتیک‌های سیاسی و نظامی است. جنبشی که دارای تئوری درست و نقشه‌راه معینی برای اهداف و مبارزینش باشد، لازم است با طبقه‌بندی صحیح خطوط استراتژیک خاص خود، روندهای تاکتیکی مربوط به آن را ارائه نماید.

استالین در این مورد می‌گوید: «موضوع استراتژی شامل؛ تعیین اصول پرولتاریایی و تحکیم نیروهایش در یک مرحله مشخص، تهیه نقشه‌راه مناسب برای سازمانی کردن نیروهای انقلابی (اساسی، فرعی) و مبارزات در طول مدت تعیین شده در راستای این نقشه راه است». به عبارت دیگر استراتژی به معنی تعیین آن راهکار اساسی لازم است جهت جنبش انقلابی برای رسیدن به اهداف مطابق برنامه و مقابله اساسی با دشمن در راستای کسب اهداف تعیین شده.

«استراتژی یعنی تعامل با نیروهای اساسی و برگزیده انقلاب است که در دست‌یابی انقلاب به مراحل نوین قابل تغییر می‌باشد، اما اساساً در طول خود مرحله، ثابت می‌ماند».

«اما تاکتیک به معنی تلاش به منظور بکارگیری نقشه‌ها و برنامه‌های کوتاه‌مدت است که در آن نحوه تعامل با مدت‌زمان خیزش‌ها، نوسانات و تشدید آنها در اثنای تغییر در شیوه‌های مبارزه، تغییر شعارها و به کارگیری روش‌های مناسب در فعالیت‌های سازمانی، تعیین می‌گردد. تضمین راهکارهای مرحله است. تاکتیک بخشی از استراتژی است و باید مرتبط با آن و در خدمت آن باشد».

تاکتیک یعنی تنوع شیوه‌های مبارزاتی پرولتاریا و سازماندهی آن متناسب با مراحل تعیین شده است تا به مرحله بعدی و قابل تغییر برسد. همچنین روش و وضعیت مبارزاتی در حالت‌های تشدید مبارزات یا پیوستگی آن در مسیر انقلاب است. لذا تعیین تاکتیک‌های صحیح به منظور دست‌یابی به اهداف بسیار مهم است. می‌توان گفت که متمایزکننده جنبش‌های پرولتاریایی و خرده‌بورژوازی در استراتژی و تاکتیک‌های انقلابی مناسب با اهداف است. آنچه واقعیت بسیاری از جنبش‌های شبه‌پرولتاریایی و پرچمداران آن را افشا، تاکتیک‌های تسلیم‌پذیری آنها را رسوا و چهره ارتجاعیون و محافظه کاران را برملا می‌سازد، همانا تاکتیک انقلابی است. برخی احزاب کردستانی بدون واژه «حزب سوسیالیست، حزب

برنامه‌ها و تصمیمات خود که در این راستا اتخاذ نماید، هم از نظر سیاسی و هم اجتماعی به سطحی از تصمیمات می‌رسد که می‌بایست دشمن را از میان بردارد و جامعه‌ای نوین بیافریند. این مهم با گذار از مجموعه‌ای از ایدئولوژی‌های معمولی و ساده ممکن می‌گردد. یکی از موفقیت‌های «حزب کارگران کردستان» این است که در همان سال‌های اولیه با ارائه برنامه‌های عملی در راستای اهدافش توانست روزبه‌روز از این قبیل ایدئولوژی‌های معمولی و گذار نماید. نقطه مقابل این مسئله، برخی از جنبش‌ها هستند که از برنامه لازم برخوردار نبوده و یا با پنهان‌کاری‌های محافظه‌کارانه، در حالیکه خود را مدعیان سوسیالیسم قلمداد می‌کنند اما به‌همین دلیل هیچ‌گاه نتوانند نگشته و توسعه نیافته‌اند. به‌همین مناسبت و درمقابل این شیوه‌های نادرست، «حزب کارگران کردستان» قبل از تأسیس در سال ۱۹۷۷، به منظور پیشرفت‌های سازمان در آن مرحله با ارائه مجموعه برنامه‌های برپایه یک گفتمان فراگیر، در این راستا اقدام نمود که پایبندی و اتحاد کادرها از نقطه‌نظر اهداف نیز مدیون همین برنامه انقلابی است.

نقطه دیگری که شایسته است بدان اشاره کرد، ازهم‌گسیختگی و بی‌برنامه‌بودن موجود در سطح کردستان است. نقاطضعف توده‌های اجتماعی موجود در کردستان به‌سبب نبود برنامه‌ای متناسب با منافع ملی و نیازمندی‌های آزادی میهن است که مصداق بارز این، آشفتگی برنامه‌ها در میهن ما است. به عبارت دیگر، پیشرفت‌هایی که در این زمینه هم صورت گرفته براساس برنامه‌های امپریالیستی و وابستگان به آن بوده است. این مسئله در کردستان بسیار ترسناک و مخرب گشته. لذا درمقابل این معضل در میهن و موانعی که متعاقب آن سد راه برنامه‌هایمان می‌گردد، بایستی یک برنامه انقلابی منسجم ارائه داد و در توسعه و گسترش آن تلاش کرد. لذا باید با دقت لازم از برنامه‌های سازش‌کارانه و مزدوری خرده‌بورژوا دوری جست و آن‌ها را رسوا کرد. باید دانست آنچه آنها تحت عنوان برنامه ارائه می‌دهند، چیزی جز یک مشت رفرم و اصلاحات روزانه که سعی دارند با آن مردم را بفریبند، نیست و به حل همیشگی مسائل و معضلات اجتماعی کمکی نمی‌کند. لازم است برنامه‌ای ارائه شود که منافع ملی، اجتماعی و تمام توده‌های انقلابی جامعه را در خود جای دهد، لذا فرموله کردن تمام اهداف ملی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بر پایه انقلابی‌گری اهمیت حیاتی دارد. لازم است با توسعه دانش برنامه‌محوری پرولتاریا، تمام اقشار و توده‌های مردمی را با برنامه‌های درازمدت در جهت براندازی امپریالیسم و مزدوری و رسواکردن شوونیسم اجتماعی آماده نمود. مبارز باید این مهم را خوب درک نموده و بصورت واقعی در زندگی بکار گیرد. در مورد بخش‌های مختلف کردستان، ابتکارعمل مبارز ایجاد می‌کند که با انتقال آن‌ها به همه بخش‌ها، البته با آشنایی به مقوله ملی دموکراتیک و شناخت نیازهای آن، اقدام نماید. همچنین شناخت درست از دشمنی امپریالیسم و جامعه نوین، میزان درک و مهارت حرفه‌ای مبارز را تضمین می‌نماید.

وقتی در مورد «مبارز دارای برنامه» صحبت می‌کنیم، منظور، مبارزی است که توانایی تفکیک و ارائه اهداف لازمه در جهت فروپاشی موارد کهنه و ایجاد موارد نوین را دارا بوده و در این زمینه هم مصمم و پایبند باشد. برنامه «حزب کارگران کردستان» از منظر اهدافش برگرفته از تحلیلات تاریخی، سیاسی و اجتماعی موجود در کردستان است. هدفش نابودی امپریالیسم در

شرایط نیروهای اساسی و تابع می‌باشند. لازم است که سازمان در موضوع استراتژی سیاسی و نظامی از این شفافیت برخوردار باشد. اما این‌ها به تنهایی کافی نیستند و برای شفافیت بیشتر به این پرسش‌ها رجوع می‌کنیم: شیوه‌های اجرایی این خطوط در سطح تاکتیکی کدامند؟ شیوه‌های راهبردی کدامند؟ تأثیرات استراتژی چه هست و در عرصه پرلمان چگونه خواهد بود؟ آیا این کار با چشمداشت از نیروهای دوستان خارجی ممکن می‌گردد یا با انتظار از فریادخواهی امپریالیسم؟ و یا از راه مبارزات گروه‌ها و یگان‌های کوچک در فعالیت‌های سیاسی و عملیات‌های سری نظامی؟ آری لازم است باتوجه به این سئوالات پاسخی مناسب داشته باشیم. یعنی رفتار لازم جهت اصرار و ایجاد فرصت‌های مناسب درخور این خطوط باید چگونه باشد؟ شیوه‌ها و راهکارهای مناسب سازمانی و مبارزاتی در راستای اجرای این خطوط استراتژیک کدامند؟

بسیاری طوری رفتار می‌کنند که انگار این سئوالات در خصوص انقلاب کردستان غیرضروری هستند. واضح است آن‌هایی که خارج از جنبش پرولتاریا قرار گرفته‌اند، شونویسم اجتماعی یا رفرمیستی خرده‌بورژوا و نیروهایی که در بخش‌های دیگر کردستان هستند و حتی نیروهایی که متقلبان خود را انقلابی می‌نامند در سطح منطقه و جهان نیز در خصوص انقلاب کردستان دارای موضع‌گیری مناسب در خصوص موضوعات استراتژیکی و تاکتیکی نیستند. جالب توجه است جنبش‌های شمال غرب کردستان (ملاتی، سیواس، مرعش، عنتاب و سمسور) که در فعالیت‌ها مشارکت کرده‌اند، اساسا رفرمیست و خرده‌بورژوا تسلیم‌پذیرند. اینها هیچ خوانشی از نقشه‌های اشغال‌گران ندارند و در حقیقت از موضوعات استراتژی و تاکتیکی و روش‌های مبارزاتی که از مسائل اساسی انقلابند، می‌گریزند. بدرستی رفرمیست‌های خرده‌بورژوا به سبب پایگاه طبقاتی که دارند به این مسائل اعتقاد ندارند. همیشه منتظر کمک و یاری نیروهای خارجی هستند و طبیعتا به سبب وابسته‌بودن، توانایی تعیین استراتژی و تاکتیک مستقل را نداشته و نمی‌توانند به‌مثابه یک نیروی پیشاهنگ ظاهر شوند.

جنبش‌های پرولتاریایی این‌گونه عمل نمی‌کنند، لذا همان‌گونه که در سطح جهان نیز مرسوم است با ارائه راهکارهای سیاسی و نظامی مستقلا عمل می‌کنند. «حزب کارگران کردستان» در این خصوص پشتکار شایان توجهی ارئه داد و اگرچه در اوایل کار درگیر مشکلات زیادی در خصوص معیارهای سیاسی و نظامی بود، اما تلاش‌هایش قبل از تاسیس نیز گویای این پشتکار بی‌شائبه است. از دید «حزب کارگران کردستان» انقلاب کردستان متفق و همپیمان اساسی در انقلاب سوسیالیستی جهانی و برآمده از جنبش آزادیخواهی میهنی و توانمند دوران ما است. حزب ما از همان آغاز بر همپیمانی نیروهای داخلی و خارجی با مشارکت کارگران و کشاورزان تحت رهبریت پرولتاریا اصرار دارد و در عین حال تنها به توان نیروهای خود و مردمش متکی و بر این اساس پایه‌گذاری شده است. این ایده‌ها در اوایل بصورت واضح و آشکار هویدا نشدند، بلکه اندک اندک و در اثنای کار و مبارزات توسعه یافتند و در این زمینه مرجع آگاهی این کتابهاست: «سیر خشونت در کردستان؛ سیاست آزادیخواهی در کردستان و جنگ رهایی ملی». در این خصوص تئوری‌ها و آگاهی زیادی خلق کرد، خطوط استراتژی سیاسی و تاکتیک‌های نظامی را تعیین و در مشارکت عمومی سازمان شفاف شدند.

در تألیف‌های دیگر به طبقاتی که در داخل میهن باید محور کار قرارداده شوند و یدک‌های اینها در داخل و خارج اشاره نمودم. اما برای درک بیشتر مسئله در اینجا نیز اشاره مختصری به آنها متمرکز واقع می‌شود.

کارگران و غیره» از آن عناوین استفاده کردند، اما متأسفانه در خوانش‌های خود مطابق برنامه متکی به اقشار بورژوا امپریالیستی شدند. این جنبش‌ها خارج از کنش‌های استراتژیک و تاکتیکی یکسان عمل می‌کنند و از شدت‌عمل و کنش‌های رادیکال انقلابی و شیوه‌های نظامی همچو اساسی‌ترین خط مبارزاتی در واقعیت کردستان دوری می‌جویند و می‌خواهند با شیوه‌های رفرمیستی و ناکارآمد و تجمعات و تظاهرات مسالمت‌آمیز به اهداف‌شان دست‌یابند، اما در حقیقت همیشه با شکست روبرو می‌شوند، زیرا در پیاده‌سازی استراتژی و تاکتیک‌هایشان دچار اشتباه راهکاری و برنامه‌ای هستند.

آنچه لازم است در مورد دستیابی به استراتژی نظامی و سیاسی دانسته شود، کسب هشیاری عمیق، واضح و متمایزکننده‌ای در مورد نیروهای نظامی دشمنان و دوستان در سطوح سیاسی است. استراتژی برای ملت و میهن از ضروریات حیاتی است. هیچ ملت، جنبش و یا شخص بدون استراتژی وجود ندارند، اما سطح استراتژی نیروهای ملی و اجتماعی در کردستان به اندازه کافی توسعه‌یافته نیست. متد راهبردی جنبش‌ها با منافعشان در حاله‌ای از ابهام قرار دارد و اهدافی که برای آن کار و مبارزه می‌کنند شفاف نیست. اگر از منظر ملی هم به قضیه نگاه کنید، خواهید دید که ملت نیز از استراتژی خاص خود دورنگهداشته شده و استراتژی موجود نیز استراتژی امپریالیسم و مزدوران آن است. این استراتژی مطمئا استراتژی تحکم‌یافته اشغال‌گران است.

طبقه بورژوا، خرده‌بورژوا و نیمه‌فئودال - نیمه‌بورژوا مردم را بسوی خود فرامی‌خوانند و به خیال خود استراتژی درستی را تعیین نموده‌اند، اما در حقیقت استراتژی در کار نیست و آنچه وجود دارد سیاست‌های منجلبی مزدوریت و وابستگی آنان است. سیاست‌های بی‌بنیان را به نیروهای خود می‌قبولانند و آزادی را در وابستگی به طبقات ملت‌های حاکم و یا برخی از دولت‌ها تفسیر و تعبیر می‌نمایند. خط‌مشی رفرمیست جوامع شونویست بورژوازی را به‌مثابه استراتژی ارائه می‌دهند که بدون‌شک در اجرای استراتژی ضروری برای جوامع کردستان ناتوان و عقیم می‌ماند.

این نوع استراتژی‌ها در خدمت اهداف قرار نمی‌گیرند، بلکه سبب از میان رفتن آنها می‌شوند، منافع ملی را برای منافع دشمنان و وابستگان آن‌ها پایمال می‌کنند و بجای آزادی موجبات استیلا هرچه بیشتر امپریالیسم را فراهم می‌نمایند. از این زاویه ارائه استراتژی انقلابی در جهت منافع ملت، توده‌های مردم و جنبش‌های انقلابی ارزش حیاتی دارد و لازم است در سطوح سیاسی و نظامی گسترش یابد.

در خصوص انقلاب کردستان وجود استراتژی سیاسی - نظامی و تاکتیک‌های مربوطه از ارزشی حیاتی برخوردارند. موضوع استراتژی سیاسی، موضوع نیروهای اساسی و نیروهای تابع آن می‌باشد که در مرحله‌ای تعیین‌شده از انقلاب، پرسش‌هایی که این استراتژی باید در قبال آنها پاسخ‌گو باشد، این‌ها هستند: کدام طبقه رهبریت انقلاب را تعیین می‌کند؟ کدام طبقه و یا کدام طبقات نیروهای اساسی انقلاب را شکل می‌دهند؟ نیروهای اساسی و تابع آن‌ها با درجه اعتبار، کدام‌ها هستند؟ خلاصه استراتژی چیزی است که به چاره‌یابی مسائل طبقاتی در یک میهن مشخص برمی‌خیزد و در مورد استراتژی نظامی که بعد از استراتژی سیاسی می‌آید، میزان بکارگیری قاطعیت نظامی در مورد نیروهای اساسی و تابع آنها و نحوه بکارگیری آن‌ها است. از این لحاظ استراتژی نظامی در نحوه مبارزات (مسلحانه و یا خیزش‌های کوتاه‌مدت) و روش‌های آن بصورت ارتشی و یا چریکی نمایان‌گر اوضاع و

پرولتاریا نیروی پیشاهنگ انقلاب ماست. نیروی اساسی نیز، روستائیان بویژه قشر محروم و متوسط هستند. در کنار اینها نیز اقشار و طبقات روشنفکر، جوان، خرده‌بورژوا و نیروهای میهن‌دوست و غیره قرار دارند. طی مسیر، چنین صف‌بندی‌هایی هموار می‌گردد. در خارج نیز متفقین انقلابی؛ بعنوان مثال در ترکیه نیروهای انقلابی-دموکراتیک، در بخش‌های دیگر کردستان نیز نیروهای میهن‌دوست و انقلابی، در خاورمیانه جنبش‌های ترقی‌خواه و انقلابی، کشورهای سوسیالیستی، جنبش‌های پرولتاریایی در کشورهای کاپیتالیستی و جنبش‌های رهایی ملی می‌باشند.

می‌خواهم موضوع را کمی بیشتر توضیح دهم؛ استراتژی باید قبل از هرچیز میان روستائیان بعنوان نیروهای مهم نفوذ، آنها را بسوی خود جذب کند و در این باره تلاش زیاد به خرج دهد. بایستی برای جلب‌توجه روشنفکران جوان و در کنار آن نیز برای جذب دیگر نیروهای جامعه به انقلاب، همه‌نوع تلاشی به خرج داده شود. چون پرولتاریا نیروی پیش‌برنده انقلاب است باید به شکل گسترده طیف‌های کارگران را به صفوف مبارزه کشاند. در خارج نیز روابط با جنبش‌های انقلابی - دموکراتیک (البته اگر باشند قبل از همه با جنبش‌هایی که پیشاهنگ آنها پرولتاریا باشد) بسط داده و به آن اهمیت بیشتری می‌دهیم. در بخش‌های دیگر کردستان نیز راه همپیمانی و دوستی با جنبش‌های انقلابی را هموار نموده و روابط خود را به نحو بهتری بسط می‌دهیم. همچنین در منطقه نیز باید راه دوستی با نیروهای سوسیالیست و انقلابی-دموکراتیک هموار گردد و با درنظرگرفتن شرایط مربوطه، روابط دوستی با نیروهای انقلابی-دموکراتیک در بخش‌های دیگر کردستان - که این بخش‌ها نیز از سوی دولت‌های این کشورها مورد استعمار و استثمار قرار گرفته‌اند- بسط و گسترش یابد. باید سیاست سوسیالیستی، بویژه جبهه چپ (اتحاد جماهیر شوروی) را به دقت مورد ارزیابی قرار داد و بر این اساس روابط سیاسی خارجی با دقت بیشتر توسعه یابد. یعنی دوستی سیستم سوسیالیستی و در رأس آن شوروی تنها در حد تئوری نه، بلکه در عین حال باید در عمل نیز بدان پرداخت. باید روابط با جنبش‌های رهایی ملی در سطح دنیا گسترش یافته و راه دوستی با آنها هموار گردد. البته برقراری روابط با جنبش‌های کارگری در شهرهای بزرگ امپریالیستی نیز حائز اهمیت است.

در این باره باید بر این ویژگی اساسی تأکید کرد که: از نظر کردستان مسئله اتحاد جماهیر شوروی (جبهه‌ی چپ) چه چیزی را بیان می‌کند؟ به همین خاطر استراتژی انقلاب کردستان از مهمترین خط‌مشی‌های استراتژیک در گستره چپ برخوردار و حتی می‌توان گفت که [خلق کرد] یکی از خلق‌های خارج از آن است. روابط کردستان با جبهه چپ به نحو صحیح برقرار شده و ناگزیر از درک آن است. مسأله این است که جبهه چپ بایستی انقلاب کردستان را بعنوان یکی از متفقان خود بپذیرد، اما مسلماً در گذشته تجارب ناخوشایندی روی داده است. جنبش کمالیستی ترکیه در هنگام ظهور، اولین همپیمانی خود را با اتحاد جماهیر شوروی که اولین کشور سوسیالیست در شرق آن بوده شکل داده و بر این اساس موجودیت خود را توسعه داده است. اتحاد جماهیر شوروی که انقلاب اکتبر را به ثمر رسانده با حمایت از جنبش کمالیستی در موفقیت آن نقش بسزایی داشته است. این نقش وی که تا سال‌های ۱۹۴۰ همچنان مؤثر بوده امروزه نیز ادامه دارد. به ویژه ترکیه در سال‌هایی که هنوز روابط نزدیکی با امپریالیسم نداشت، پیرو سیاست دوستانه با اتحاد جماهیر شوروی، دولت خود را به موقعیتی نیرومند علیه امپریالیسم رسانده بود.

در این مرحله (۱۹۴۰-۱۹۲۰) برای جنبش‌های رهایی کردستان عکس این مورد صادق است. این جنبش‌ها خارج از استراتژی دوستانه با جبهه چپ قرار دارند. این جنبش‌ها بخاطر اینکه خارج از استراتژی دوستانه با چپ بودند، در گستره استراتژی چپ که می‌بایست آن را به‌عنوان عرصه فعالیتی بکارگیرند، قرار نداشتند. در واقع از استراتژی مشخص و معینی برخوردار نبودند. اگر جنبش رهایی ملی در آن دهه‌ها راه همپیمانی با جبهه چپ را هموار نمی‌نمود، بدون شک ناگزیر بود که بسوی جبهه امپریالیستی سوق یابد. لذا اتحاد جماهیر شوروی در آن مرحله می‌بایست میان جنبش کمالیست و کردستان یکی را انتخاب کند. انتخابش را به نفع کمالیست‌ها کرد. زیرا در آن مرحله شرایطی جنبش‌های کردی، شرایطی بود که بیشتر با جبهه امپریالیستی سازگار بود. به همین دلیل انتخابش را به نفع کمالیسم کرد و در توسعه آن نقش مهمی ایفا نمود. اگر به این موارد ناکفایتی و ناشایست بودن نیروهای داخلی را بیافزایم، می‌بینیم که نتیجه‌ای جز حمایت شوروی از کمالیست‌ها در بر نمی‌داشت. بدون شک جبهه چپ به شکل واضح دشمن سیستم امپریالیسم - کاپیتالیسم و دوست جنبش‌های رهای ملی - اجتماعی است. علی‌رغم اینکه به لحاظ تئوریک، تاریخی و عملی این مورد صحیح است، اما جنبش‌های رهایی‌بخش ملی کردستان هنوز هم روابط دوستانه با جنبش چپ و سیستم سوسیالیستی به شکلی پیشرفته برقرار نکرده‌اند. چنین برخوردی تا حدودی از سوی اتحاد جماهیر شوروی نیز وجود دارد. آنها نیز در گستره استراتژی خود هنوز جایگاهی نیرومند به کردستان نداده‌اند.

شرایط عینی ترکیه در مقایسه با گذشته تغییر یافته و با عضویت در نیروی ضربت دهشت‌آور امپریالیسم یعنی ناتو در رده مخالفان شوروی جای گرفته است. بدین لحاظ روزه‌روز شکاف میان شوروی و ترکیه عمیق‌تر می‌شود. بنا به شرایط عینی می‌بایست شوروی علیه موقعیت کنونی بورژوازی ترکیه موضعی اتخاذ و آن را دشمن خود تلقی می‌کرد. در عین حال طبیعتاً می‌بایست جنبش رهایی‌بخش کردستان را دوست خود می‌دید. می‌توان گفت که برای گذار از شرایط نامساعد گذشته، امروزه شرایط عینی مهمی ایجاد شده است. برای رفع دیدگاه منفی اتحاد جماهیر شوروی در خصوص جنبش‌های رهایی ملی کردستان، بایستی این جنبش‌ها بستر اعتمادسازی را هموار نموده و شرایط حمایت از خود را فراهم نمایند. بدین شکل استراتژی دوستی که شرایط عینی آن فراهم و در سایه تحولات ذهنی تکمیل شده، می‌تواند تحقق و بسط یابد و بر این اساس مستحکم‌تر گردد.

یکی از موارد اساسی دیگری که باید بدان اشاره نمود توجه به جنبش‌های سوسیالیستی و ضدامپریالیستی در خاورمیانه بویژه جنبش‌های دموکراتیک-انقلابی در کشورهای است که کردستان را میان خود تقسیم کرده‌اند. این جریان‌ها حداقل به این خاطر که میان امپریالیسم و واپسگرایی منطقه مبارزه می‌کنند باید به لحاظ استراتژی همچون دوست دیده شوند. بایستی با برخی‌ها به صورتی استراتژیک، با برخی‌ها نیز بصورت تاکتیکی رابطه برقرار کرد. در حالتی که روابط خود را با این نیروها و با آنهایی که بیشتر رادیکال، منسجم و سوسیالیست هستند، مستحکم‌تر کنند و با سایر نیروها روابطی تاکتیکی برقرار نمایند. اما نمی‌توان گفت که اینها نیز درصوف خود توافقی استراتژیک دارند. بسان عرصه تئوریک هم می‌توان در عرصه پراتیک رفاقتی سالم با جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و اجتماعی منطقه بعنوان یکی از حلقه‌های سنگربندی استراتژیکی رابطه برقرار کرد. در این عرصه بایستی مسئله یدک‌ها توجه کرد. بایستی در مکان و شرایط لازم رابطه برقرار کرد. می‌توان همکاری

در حد حرف عکس این را نشان می‌دهند، اما در عمل هیچ عملکردی در این راستا انجام نداده‌اند. هرچند بیشتر انترناسیونال سوسیالیست و متفکین خود را اساس کار قرار می‌دهند، اما حتی اگر این را در سطح سیاسی بدست گیرند به حوزه نظامی گذار نمی‌کنند. گذار اینها به حوزه نظامی تنها براساس منافع سیاسی اروپا یعنی منافع انترناسیونال سوسیالیست و با خدمت به منافع برخی از دولت‌های منطقه امکانپذیر است. نیروهای نظامی را برای اهداف استراتژیک نه، بلکه استراتژی‌ها را برای برخی اهداف کوتاه‌مدت و تاکتیکی بکار می‌برند. وضعیتی که امروزه در شرق کردستان با آن مواجهیم بخوبی گویای این امر است. پیشاهنگ خرده‌بورژوازی موجود در این بخش در خدمت رهایی ملی- اجتماعی نیست، بلکه در سازگاری با مصالح نیروی فاشیسم منطقه‌ای - مهم نیست کی باشد- و دولتهای امپریالیستی اروپایی مطلوب خود می‌باشد. در گذشته نیز می‌توان نمونه‌های مشابه این امر را مشاهده کرد. بدیهی است که این نیروها قادر به طبقه‌بندی توان مبارزاتی مردم نیستند.

در آنسوی قضیه، این انقلابیون هستند که استراتژی همه نیروهای سیاسی را به نیروهای نظامی گره می‌زنند. این نیز لازم است نیروی اساسی انقلاب ویژه روستائیان را در راستای خطمشی استراتژی صحیح به حرکت وادارد. به همین دلیل در نوشته‌های خلق، دیگر ویژگی‌های استراتژی نظامی را مفصلاً توضیح دادیم. در اینجا موضوع را تنها با خطوط اساسی آن بیان می‌داریم. باید بدانیم که استراتژی نظامی در سه مرحله میان خلقمان گسترش می‌یابد. اینها «استراتژی دفاعی، استراتژی موازنه و استراتژی حمله» هستند. استراتژی نظامی مدنظر در این سه مرحله و خشونت‌های انقلابی خلق باید براساس این نگرش اساسی استراتژیک در عرصه عمل اجرایی گردد. خلق نیز متناسب با این مراحل استراتژیک درازمدت خود را برای جنگ آماده می‌نماید. همه سازمان‌ها و نیروهای ملی- اجتماعی و در رأس آنها مبارزین انقلابی باید از چنین نگرشی برخوردار گردند.

یکی از موارد مورد اشاره در خصوص استراتژی این است که طرف مقابل و دشمن را به خوبی شناخته و در تضادهای موجود از آن بهره گرفت. این نیز قبل از هر چیز دشمن دهشت‌آور و طبقه‌بندی دیگر دشمنان را طبق آن ضروری می‌سازد. نیروهای استعمارگر و واپسگرایان محلی بایستی در چارچوب اولین نیروهای دهشت‌آور مورد بررسی قرار گیرند. در ترکیه دشمنان را می‌توان به شکل «رژیم فاشیستی استعمارگر، نیروهای امپریالیست حامی آن و دیگر نیروهای دشمن وابسته به آن» طبقه‌بندی کرد. هرچند نیروهایی که در جبهه دشمنان ما جای گرفته‌اند در برخی از موارد با هم متفقند، اما پرواضح است که میان این نیروها تضادهایی بر سر برخی از مسائل هم وجود دارد. پس وظیفه‌ی ما بهره‌گیری از این تضادها و عملی‌ساختن استراتژی خویش است. برای بهره‌گیری از این تضادها بعضاً می‌توان به روابط تاکتیکی روی آورد. در عین حال بهره‌گیری از تضادهای امپریالیسم اروپا و آمریکا ضروری است. همچنین از تضادهای موجود میان دولت‌های واپس‌گرای منطقه نیز می‌توان بهره برد. اما نکته‌ای که در همه اینها باید مدنظر قرار داد این است که همه اقدامات مان در خدمت استراتژی انقلابی باشد.

دیدیم همچنانکه میان نیروهای دوست طبقه‌بندی انجام دادیم، طبقه‌بندی نیروهای دشمن نیز ضرورت دارد. دستیابی به این سطح گسترده از نگرش استراتژیک یکی از ویژگی‌های ضروری هر مبارز انقلابی پیشاهنگ است. یک مبارز به همان اندازه که بر استراتژی خود واقف است بایستی بر استراتژی‌هایی که وی را به نتیجه نمی‌رسانند و بیگانه‌اند، یعنی استراتژی

دوجانبه استراتژیک را بنیان نهاد. بهره‌گیری از کوچک‌ترین امکانات برای روابط استراتژیکی و حتی تاکتیکی در سطح منطقه به اندازه‌ای حائز اهمیت است که می‌توان آنرا از نظر دورداشت، علت تعیین این امر این است که همزمان با شکست محاصره اعمال‌شده امروزه علیه کردستان، امکانات استراتژیک در ایران، ترکیه، سوریه و عراق تا حد قابل توجهی افزایش یافته است. توجه به این موارد و سوق‌دادن آن بسوی همکاری دوجانبه استراتژیکی ضرورت دارد.

بعبارتی یک مبارز بایستی در داخل و خارج از درک عمیق، گسترده و استراتژیک برخوردار باشد. چنانچه مبارزین پیشاهنگ این درک از استراتژی را در سطح سیاسی آن کسب کرده باشند، آنگاه انتقال آن به عموم سازمان ممکن گردیده و بدین شکل طرز نگرش استراتژیکی سازمان ارتقاء یافته و آن را به اعضای سازمان نیز تفهیم می‌کند. این در عین حال خطمشی سیاسی است. بعبارتی همزمان با پیشبرد خطمشی سازمان، بتدریج استراتژی آن به استراتژی همه جامعه مبدل می‌گردد. لذا یک خطمشی استراتژیک خواهدبود که اهداف درازمدت و منافع نیروهای رهایی‌بخش ملی و اجتماعی را تضمین و شیوه حرکت در راستای تحقق این اهداف را تعیین نماید. از افراد نیروهای ملی گرفته تا طبقات و برخی از نیروهای سازمان‌یافته، همگان ناگزیرند بر مبنای این خطمشی استراتژیک حرکت نمایند. همچنین در حالی که بدین شکل در داخل، نیروهای اصلی و یدک به حرکت واداشته می‌شوند در خارج نیز با همه نیروهای استراتژیک دور و نزدیک رابطه برقرار کرده و با حمایت آنها بسوی هدف حرکت می‌کنند.

خلاصه، باید کادرها، استراتژی سازمانی را بخوبی درک نموده و از طریق برنامه‌ریزی و پیاده‌سازی این برنامه‌ها، رفته رفته آنرا به آگاهی ملی و اجتماعی مبدل سازند. ارتقای درک استراتژی سیاسی موردنظر برای استراتژی نظامی نیز ضرورت دارد. می‌توان گفت که نیروهای رهایی‌بخش ملی- اجتماعی ما به شیوه نیرومند به یک استراتژی نظامی دست یافته‌اند. مبارز ناگزیر است در استراتژی نظامی راهکار اساسی خلق را برای پیاده‌سازی برنامه‌های خود درک نماید. یعنی درقبال جامعه در انتخاب شیوه خشونت نظامی خود، باید درخور اهداف و چگونگی شیوه‌های توسعه پاسخگو باشد. شرایط اجتماعی- ملی ما دیگر ایجاب می‌کند که برای جنبه نظامی نیز از نگرش استراتژیک برخوردار باشیم. یک مبارز باید از نیرویی برخوردار باشد که بتواند نیروهای رهایی‌بخش ملی را بسوی استراتژی نظامی سوق دهد. ماهیت خشونتی که دشمن در این باره بر ما تحمیل می‌کند، آشکار است. استراتژی نظامی که دولت استعمارگر ترکیه همراه با امپریالیسم طرح‌ریزی کرده، به‌مثابه بخشی از زیربنای ناتو شکل گرفته است. استراتژی خصمانه دهشت‌آوری است برای مقابله با همه کشورهای سوسیالیستی و جنبش‌های رهایی‌بخش ملی طرح‌ریزی شده. دولت استعمارگر ترکیه سعی می‌کند خلق ما را در خدمت این استراتژی بکارگیرد. همچنانکه در عرصه سیاسی چنین است در عرصه نظامی نیز این موضوع صدق می‌کند. تلاش می‌کند که همه توان خلقمان را در درون ارتش خود ذوب نماید و در راستای طرح‌های استراتژیک خود، توان خلق را اضمحلال کند.

در این میان به این نکته نیز اشاره کنیم که در این عرصه خرده‌بورژواهای رفرمیست هرچند بصورت پراکنده اما استراتژی خود را بنیان نهاده‌اند. صاحبان این نگرش، استراتژی و تاکتیک خود را جزء لاینفک جنبش‌های رهایی‌بخش ملی و سوسیالیستی نمی‌بینند. اگرچه

ابزارها و راهکارها بهره جست. تاکتیک نظامی نیز سوالات متناسب با مراحل استراتژیک دفاعی، موازنه و حمله و اینکه نیاز به ایجاد کدام تشکلات نظامی وجود دارند و شیوه‌های عملیاتی چگونه باید باشند را جواب می‌دهد. در سازمان ما اینها در اوایل به صورت تبلیغات نظامی، فعالیت‌های گریلا و حتی عملکردهای شخص نمود یافت و بتدریج به گسترده‌ترین سازمان مبارز خلق یعنی ارتش خلق و گسترده‌ترین شیوه مبارزه یعنی مبارزه خلق مبدل گردید. بدیهی است که به یکباره به چنین شیوه‌های گسترده‌ای دست نیافت و عملی نکرد مگر بسته به محدودیت و گستردگی امکانات استراتژیک. مگر با شیوه‌ای متکی بر طرح‌های استراتژیک و اینکه عملی می‌شوند یا نه و یا نظر به اینکه در کدامین مراحل استراتژیک می‌توان آنها را عملی نمود و گسترش داد بتوان جامه عمل پوشانید.

یکی از مواردی که در اینجا نباید فراموش کرد این است که در جریان مشخص کردن شیوه‌های تاکتیکی، مبارزاتی و سازمانی نباید تنها وضعیت نیروهای دشمن را مدنظر قرار داد، بلکه باید در عین حال کردار طیفهای رفرمیست- سازشکار را نیز بررسی کرد. در حین مشخص نمودن تاکتیک باید بعنوان مثال به این سوالات پاسخ داد «شیوه‌های عملیاتی و سازمانی که نیروهای رفرمیست تسلیم‌پذیر را از مواضع خود به عقب راند کدامین هستند، از کدام راهکارها می‌توان برای رسوایی و در انزوا قرار دادن آن‌ها استفاده کرد؟» سپس مطابق آن، مشخص نمودن تاکتیک ضروری است که تاکتیک‌های امپریالیسم و استعمارگران را خنثی نماید، مورد هدف قرار دهد و درمقابل آن به مبارزه بپردازد. خلاصه باید رفرمیست‌گرایی و سازشکاری را همراه با حامیان آنان در داخل و خارج رسوا کند و در انزوا قرار دهد. برای این کار باید سطح تاکتیک‌های انقلابی، سیاسی و نظامی توسعه یابد.

یکی از موضوعات دیگر که بسته به تاکتیک مصادف با روح مرحله مطرح می‌شود، مسأله شعارها و رهنمودها است. در کدامین مرحله، کدام شعار و رهنمود بایستی سر داده شود؟ یک طرح قوی استراتژیک و تاکتیکی ناگزیر است به این موضوعات بیانیشد و بر آنها واقف باشد. شعارها، فرمولاسیون شفاف و خلاصه شده اهداف کوتاه‌مدت و درازمدت مبارزه یک حزب پرولتاریایی هستند. شعارها اهداف گوناگون را بر زبان آورده و یا مرحله‌ای از تاریخ و مدت‌زمان کوتاهی از اهداف گوناگون را بیان می‌دارند. لذا هر شعار در هر دوره‌ای یا مقطعی سرداده می‌شود. شعار بنا به روح مراحل یعنی بنا به مراحل تبلیغات، آژیتاسیون و عملیات تثبیت و سرداده می‌شود. همچنین در برخی از شعارها تعالیم و رهنمودها گنجانده می‌شوند. رهنمودها فراخوانی‌هایی است برای وادار کردن همه اعضای خود تا در جهت یک عملیات حرکت کنند که در زمان و مکان مشخص انجام می‌شود. از این رو بسط و گسترش رهنمودها در زمان و مکان مناسب از اهمیت شایانی برخوردار است. در حین تمایز قائل شدن میان شعار و رهنمود باید شیوه ارتباطی صحیح میان آنها برقرار گردد. هنر مبارز طراح استراتژی و تاکتیک این است که شایستگی خود را برای تحول شعار آژیتاسیون به عملیات در زمان خود، نشان دهد و در عین حال نیز شعار عملیات را با همان شایستگی و در موقع مناسب به صورت رهنمود مشخص درآورد.

یک مبارز انقلابی باید در عرصه تاکتیک نیز همچو عرصه استراتژی، ویژگی‌های سازمان و عملیات را درک نماید. در صفوف مبارزه از سازمان حزبی گرفته تا وسیع‌ترین سازماندهی دموکراتیک، اگر یک فرد احساس و آگاهی عمیقی نسبت به سازمان‌هایی که تأسیس خواهدکرد و کارهایی که انجام خواهدداد، داشته باشد، می‌تواند خصوصیات یک مبارز انقلابی

نیروهای رفرمیست ملی‌گرا و دشمن، واقف باشد. مبارزی که استراتژی انقلابی را درک کرده باشد، می‌تواند پایه‌های مبارزات ملی و خلق‌محور در گسترش و پیشرفت استراتژی سیاسی و نظامی، میدان عمل خویش را گسترش دهد.

بعد از نمود استراتژی، ضرورت موضوع تاکتیک قرار دارد. نیروهای ملی- اجتماعی باید از تاکتیک‌های مشخص برخوردار باشند. در این باره برخورداری از تاکتیک مشخص به چه معناست و چرا مطرح می‌شود؟ بدین معناست که خطمشی سازمانی و عملیاتی بنا به ضروریات مرحله گسترش یابد. باید بر حسب استراتژی سیاسی و نظامی رشد یافته و همه نیروهای اجتماعی- ملی به صف‌بندی‌های متناسب با سازمان و عملیات روی آورند. یعنی باید این نیروها در مسیر خطوط استراتژیک حرکت نموده و عملیات و سازماندهی را براساس آن انجام دهند.

همزمان با مشخص کردن استراتژی سنگربندی نیروهای دوست و دشمن، تاکتیک نیز برمبنای این خطمشی تعیین شده، حرکت نموده و همه نیروهای دوست خلق را در داخل و خارج مبنا قرار داده و با بهره‌گیری از تضادهای دشمن به بهترین شیوه ممکن توده‌ها را به حرکت واداشته و آنها را بسوی رفتاری سازمان‌یافته و عملیاتی سوق داده و چگونگی بکارگیری نیروهای مردمی و سازماندهی آن‌ها را روشن می‌سازد. تاکتیک به شیوه سازمان و مبارزه صحیح مشغول می‌شود ولی استراتژی آن را عملی می‌سازد. از این حیث تاکتیک یعنی شیوه صحیح مبارزه، لذا سازماندهی مناسب با ماهیت مرحله از اهمیت حیاتی برخوردار است. اگر تاکتیک‌های متناسب با ماهیت مرحله اتخاذ شوند، رفته‌رفته می‌توان به واقعیت خلقی که سازمان و عملیات را رشد می‌دهد، دست یافت.

تاکتیک تنها زمانی موفقیت‌آمیز خواهد بود که استراتژی را کاملاً مدنظر قرار دهد. تا زمانیکه خطمشی استراتژی مدنظر قرار داده نشود، کاملاً در جهت عکس اهداف آن حرکت شود و به سازماندهی آشفته اقدام نماید با ناکامی بزرگ مواجه می‌گردد. از این رو تثبیت خطوط تاکتیکی بنا به ویژگی‌های استراتژی عبارت است از خطمشی هنجاری و عملی کردن شیوه‌های آن. یعنی تاکتیک نوعی از عملکرد و تحرك را برای نیروهای اجتماعی- ملی ترسیم می‌کند. اما این به شکل تصادفی نه بلکه باید تحت رهبری خطمشی استراتژی توسعه یابد.

سازمان و شیوه‌های عملیاتی که در راستای عملی نمودن خطمشی استراتژی هستند، بسیار متنوعند. در زمان و شرایط مناسب تشکیلات سیاسی و یا اقتصادی - دموکراتیک را سری می‌کند، روابط داخلی و خارجی برقرار می‌نماید، اقشار و طبقات مربوطه و متناسب با آن را به حرکت وامی‌دارد و خلاصه هرچه در این راستا لازم باشد انجام می‌دهد. اما البته این نیز ناگزیر است طبق لزومات استراتژی، تحت نظارت رهبری حزب و به شکلی مناسب با ماهیت مرحله و تحولات و به شکلی فراگیر با به تحرك واداشتن نیروها انجام گیرد. باید این را نیز اضافه کرد که در هر مرحله نمی‌توان از تاکتیک‌های مشابه استفاده کرد. بسته به فرازونشیب مراحل مبارزاتی، تاکتیک‌ها نیز تغییر می‌یابند. برای مثال در سازمان ما تاکتیک‌های مراحل استراتژی دفاعی، استراتژی موازنه و استراتژی حمله با همدیگر متفاوت است. در این حال تاکتیک‌های سیاسی و نظامی نیز تمایزات خود را نشان می‌دهند.

وقتی بلحاظ سیاسی از تاکتیک سخن می‌گوییم باید چنین درک گردد که فعالیت‌های سیاسی، گردهمایی‌ها، تظاهرات و غیره چگونه و چه وقت مطرح شوند و چگونه می‌توان از این

کاملاً معلوم نیست که کادرهای پك كه به چه میزان این استراتژی را درك نموده و بنا به آن رفتار می‌کنند. این وضعیت بویژه بعد از رشد مبارزه پیشرو مشخص می‌گردد. فعالیتها، سازماندهی و عملکرد آینده آنها این را که آیا ماهران استراتژی توانمندی هستند یا نه به وضوح نشان خواهد داد. از این لحاظ مرحله پیشروی ما به‌نوعی باید مرحله اثبات توانایی درنظر گرفته‌شود.

عملی نمودن يك استراتژی درست تنها با درك درست آن امکان‌پذیر خواهد بود. جنبش پك در این زمینه به مرحله‌ای رسیده که نمی‌توان آن را کوچک شمرد. چه در عرصه سیاسی و چه نظامی گام‌های جسورانه‌ای برداشته. فقط علی‌رغم اینها همچنانکه در بالا بدان اشاره نمودیم - هنوز هم کادرها به معنای واقعی کلمه این موارد را درك ننموده و نتوانسته‌اند با موفقیت آن را جامه‌عمل بپوشانند. باید این نکته را نیز مشخص کرد که یکی از ویژگی‌ها که يك تن را به سطح مبارز بودن می‌رساند در این موارد نهفته است. عرصه‌ای که مبارزین و سازمان انقلابیون در آن به ایفای نقش تاریخی برخاسته‌اند، همین است. خط‌مشی سیاسی کاملاً از سوی مبارزین تحقق می‌یابد. در این باره چیزی که فرماندهی مرکزی انجام دهد، وجود ندارد. موفقیت و شکست همچو دو محصول فعالیت‌های کادرها حاصل می‌گردند.

و پیشاهنگ را کسب نماید. به همین دلیل يك مبارز بایستی خود را به بهترین وجه به سلاح‌های استراتژی و تاکتیک مسلح گرداند. این تاکتیک باید بتدریج به همه سازمان رسانده و تحت رهبری سازمان میان همه توده‌های خلق گسترش داده شود.

اگر جنبش انقلابی نتواند متناسب با ماهیت مرحله تاکتیک‌هایی ارائه‌دهد در وضعیتی بسیار بد قرار می‌گیرد. با این وضع در صورت عدم برخورداری خرده‌بورژوازی از تاکتیک و بسته به آن نبود سازمان‌یافتگی و عملکرد آن که درصدد گسترش آن است، تاکتیک‌های انقلابی حداقل به اندازه استراتژی انقلابی حائز اهمیت هستند. بویژه نیروهای خلق‌مان در دریایی از نبرد برای سازماندهی و پیشبرد عملیات بسر می‌برند، از این رو تحت رهنمودهای سالم استراتژی خود باید از تاکتیک پویا و انقلابی سرزنده برخوردار بود. باید این تاکتیک را بر حسب لزومات آن عملی ساخت و بر این اساس می‌توان به سازمان یافتگی و عملکرد انقلابی دست یافت. یکی از مواردی که طراح تاکتیک باید با همه توان خود بدان توجه داشته باشد این است که چگونه اقشار و طبقات گوناگون، نیروهای خلق و میلیون‌ها انسان را بر اساس روابط و ضوابط سازمانی در صفوف خود گردهم‌آورد. آری به این مورد می‌اندیشد، جامه‌عمل می‌پوشاند و در آن مهارت کسب می‌کند. به میزانی که این موارد انجام شوند موفقیت کسب نموده و به جوهر حقیقی يك مبارز انقلابی دست می‌یابد. بدین شکل می‌تواند سطح آگاهی‌اش را ارتقاء دهد.

مبارزی به سطح درك مسائل می‌رسد که خط‌مشی سیاسی و عملکرد پیش‌رویش را درك کند و به شکلی توانمند انجام دهد. پك در این باره به وظیفه‌ای که به او محول شده، عمل کرده و خط‌مشی سیاسی و نظامی را با شفافیت تمامی جوانب آن مشخص کرده است. در این صورت وظیفه بعدی برعهده مبارزینی قرار می‌گیرد که این خط‌مشی را پسندیده و برای عملی نمودن آن تلاش می‌کنند. نباید گفته شود که «همه‌چیز در کتاب‌ها نوشته شده، هرچه باشد راه فراروی ما را روشن می‌سازد». بدیهی است که اگر این خط‌مشی از سوی مبارزین به نحو صحیح درك نگردد، گام برداشتنشان در مسیر صحیح، در راستای بنیان‌های سازمان و گسترش عملیات‌ها دشوار خواهد بود. در این باره اندیشمندان نظراتی دارند. استالین می‌گوید: «خط‌مشی سیاسی به يك اعلامیه نه بلکه به عملکرد صحیح نیاز دارد. اما برای عملی نمودن خط‌مشی صحیح، کادرها باید خط‌مشی سیاسی حزب را درك نموده آن را به‌عنوان خط‌مشی خود پسندیده و برای عملی نمودن این خط‌مشی آمادگی داشته باشند. همچنین باید از افرادی برخوردار باشیم که آنرا در عرصه عمل پیش‌برده‌اند و با احساس مسئولیت از این خط‌مشی دفاع نموده و در راه آن مبارزه کنند. در صورت ناکامی در این راه، خط‌مشی سیاسی صحیح کاملاً در حد حرف می‌ماند». پس مبارزه سازمان ما نیز که در چنین مرحله‌ای قرار دارد، مبارزین را ناگزیر می‌سازد که بر اساس خط‌مشی سیاسی حرکت کنند. دیگر بعد از درك تئوری، برنامه و خط‌مشی سیاسی و نظامی، سوق‌دادن مبارزین به عرصه عملی سازمان و عملیات‌های آن توانمندان خواهد بود و اعتماد به نفس آنها کفایت کار را خواهد کرد. به‌عبارتی از این به بعد مبارزین از سلاح‌های قوی برخوردارند.

اگر يك مبارزی در حد سخن نه بلکه از ته دل این موارد را درك نماید و به سطح نگرش مطابق استراتژی ارتقاء یابد، می‌تواند يك ارتش تشکیل‌دهد. یعنی دیگر می‌تواند هزاران نفر را به حوزه عملیات سوق دهد و رهبری کند. راه جایگیری وی در مدیریت سیاسی و فرماندهی نظامی از درك این خط‌مشی بعنوان یکی از شروط اساسی، می‌گذرد. فقط هنوز



دارای سطح دانش لنینی در کار و مبارزات باشد

يك مبارز فردی است که در تمام مواردی که مشخص نمودیم به آگاهی صحیح دست یافته، آن را درك کرده و به شکلی توانمند عملی نماید. البته آنچه بعد از اینها می‌آید دستیابی به توانایی سازماندهی و عملیات است. مبارز باید به گنجینه سازمان مبدل گردد. زندگی يك مبارز به زندگی سازمان شباهت دارد. وی باید همواره سطح آگاهی خود را ارتقاء داده و همچون نهادی توانمند از شخصیتی که در انزوا قرار گرفته و بتدریج وی را متلاشی می‌کند، بگریزد. حرکت وی باید به حرکت يك خلق و يك ارتش شبیه باشد. مبارز تنها در این صورت می‌تواند نقش تاریخی خود را ایفا کند.

به دلایل تاریخی - اجتماعی، سازماندهی و معیارهای سازماندهی در کردستان شکل‌نگرفته‌اند. به‌همین سبب ضرورت تلاش برای ایجاد سیستم‌های سازماندهی کردن از اولویت برخوردار است. لذا شخص مبارز لازم است خودسازی را به اوج برساند. در جامعه ما این سازمان مبارزین هستند که برای سازمان‌یافتگی ایفای نقش می‌کنند. پس مبارز ناگزیر است سازمان‌یافتگی را به‌عنوان محور اساسی در شخصیت خود مدنظر قرار دهد. مبارزی که فعالیت‌های سازمان‌یافتگی را اساس کار قرار دهد، در هر سطحی قابلیت سازمان‌یافتگی را در خود نشان دهد و سازمان‌یافتگی را با تمامی ابعاد آن درك نماید، در کردستان به ویژگی تعیین‌کنندگی دست خواهد یافت. می‌توان گفت سازمان‌دهنده عمل خوب و توانمندان میان ما مبارزی توانمند است. بدون اغراق می‌توانیم شرایط خود را اینچنین توصیف کنیم. پس هر مبارز برای رسیدن به موقعیت يك فرد سازمان‌دهنده باید خواسته، آرزو و آگاهی برای توانمندی را در شخص خود محرك سازد. هر مبارزی که در سازمان پك كه جای گرفته باید در

برخوردار باشد و با هدف سازماندهی آنان به میان توده‌ها برود. رفتار متناسب با هنجارها و خصوصیات کارگران، جوانان، زنان، اصناف، گروه‌های بورژوا و خلاصه همه اقشار طبقات میهن‌دوست داشته‌باشد و آنها را به ساختار سازمانی جذب نماید. باید از توانایی ایجاد و رشد سازماندهی‌های پیچیده گرفته تا ساده، از محرمانه گرفته تا غیرمحرمانه و هر نوع سازماندهی، برخوردار باشد. صفت مبارز بودن تنها برازنده شخصی است که این ویژگی‌ها را در وجود خویش متبلور ساخته باشد.

هراندازه نسبت به سازمان‌نیافتگی بیزارباشیم به همان اندازه حق به جانب هستیم. در عین حال در خصوص سازماندهی نیز ناگزیریم که مطالبه و آرزویی نیرومند خلق نمائیم. یک مبارز باید بداند به میزانی که ویژگی سازماندهی و سازمان‌یافتگی را در شخص خود متبلورسازد، می‌تواند مبارزی باشد بنا به شرایط کردستان. این مورد را در هر قدمی که برمی‌دارد باید بعنوان ملاک قبول کند. باید مواردی نظیر «کجا و چه کاری را انجام می‌دهد؟ کدام قدم را برای چه باید بردارد؟ یعنی کدام تشکله‌ها را کجا و کی بنیان نهد؟» را بخوبی درک نماید. همچنین این مسئله که اقشار و طبقات گوناگون را چگونه و در چه مدت‌زمانی سازماندهی کند یکی از ملاک‌هایی است که ویژگی‌های مبارز بودن را مشخص می‌سازد. البته در عین حال سازمان‌دهنده توانمند مهارت زیادی می‌خواهد. زیرا پیش‌روی مبارزین مسئله سازماندهی میلیون‌ها انسان و تشکیل ارتس آنان وجود دارد و این مسئله ایجاب می‌کند که انواع تشکله‌ها را ایجاد و گسترش دهد؛ کجا و چگونه سازماندهی کند و در خصوص نیاز هر تشکل و بنیان‌نهادن آنها تفاوت قائل شود و خلاصه مهارت در مبارزه و شایستگی در شیوه سازماندهی توانمندان را بداند.

ملاکی که بعد از این مبارزین را در کردستان به نقد می‌کشد این است که تا چه اندازه توانسته‌اند ویژگی سازمان‌دهندگی را در خود برجسته نمایند. اگر مبارز توانسته باشد هرکس را در جای مناسب بکاربگیرد یعنی همچو یک بنا آجرها را به شیوه‌ای منظم در جای مناسب آنان قرارداد، این شیوه مشخص سازماندهی برای او یک ملاک است. فردی که این فوریت را به یکی از ویژگی‌های خود مبدل می‌سازد، تواناترین انسان اهل عمل و سازماندهی است. درعوض اگر شخصی بجای ایجاد تشکلات، بخواهد امکانات و ابزارهای سازمان را ضایع کند، این اپورتونیستی است که قابل‌بخشش نیست و بدترین مبارزی است که هیچ ارزشی ندارد. آری، دیگر در کردستان ملاک مبارز بودن این است که در چه مدت، چند شخص و در چه سطحی توانسته آنها را سازماندهی نماید. به غیر از این نمی‌توان ملاک دیگری را پسندید. چرا که سازماندهی از اساسی‌ترین نیازهای خلق‌مان بوده و کلید اصلی پیشبرد مبارزه است. از یک سو ترور دهشتناک دشمن در میان است از دیگر سو وضعیت خلقمان روبه ضعف نهاده و میلیون‌ها انسان به لحاظ اجتماعی- ملی در سازمان‌نیافتگی بسر می‌برند. مقابله با این وضعیت تنها با توسل به سازمان و اجتماع ممکن خواهدبود.

همچنانکه آینده پاك به نسبت زیادی به خلاقیت مبارزین در امر سازماندهی و قابلیت سازماندهی‌شان بستگی دارد، سرنوشت انقلاب و دشمنان نیز بدان بستگی دارد. انقلابی که به سازماندهی نیاز دارد، جواب پرسش‌ها را می‌دهد که «آیا سازماندهی می‌شود یا نه؟ سازماندهی مبارزین و توده‌ها گسترش می‌یابد یا نه؟ آیا برای کسب نتیجه در چنین انقلابی

این باره انتظارات سازمان و وظایف محوله‌اش را به هر قیمتی که باشد بجای‌آورد و برای موفقیت در وظایف دشواری که حزب پیش‌روی وی گذاشته در شخص خود ویژگی مهم سازمان‌دهندگی را به مثابه بزرگترین اسلحه سازماندهی متبلور سازد.

مبارزی که لزومات فعالیت سازماندهی را درک‌نموده و این را براساس ضوابط مناسب آن عملی سازد، بدان معناست که دیگر به سطح عملیات انقلابی رسیده است. همانطور که یک مبارز می‌داند بدون آب و اکسیژن نمی‌تواند زندگی کند باید بداند که بدون سازماندهی هم زندگی ممکن نیست و ناگزیر است لزومات سازماندهی را درک نماید. یکی از بزرگترین مواردی که مبارز با آن روبرومی‌گردد، سازمان‌نیافتگی است و زمانی که خود را سازمان‌نیافته احساس می‌کند باید آن مواقع بزرگترین مواقع ناخوشی و ناراحتی خودبداند. وی اگر در صورت سازمان‌نیافتگی بی‌تفاوت باشد و خود را در آرامش ببیند، پرواضح است که این فراخ‌دلی او نوعی فرصت‌طلبی است.

لنین همچو یک شخص سازمان‌دهنده و ماهر در امر سازماندهی از پیشرفت عملیات «سوردلوف» سخن می‌راند. وی در توضیح ویژگی‌های سازماندهی «سوردلوف» می‌گوید که در واقع در گرایش پرولتاریا میل به سازماندهی وجود دارد. همچنین می‌افزاید که در سالهای اولیه پیروزی انقلاب اکتبر بویژه در جریان ناآرامی‌هایی که امپریالیسم بوجود آورده بود، فعالیت سازمانی بیشتر از مراحل بعدی آن مقطع، پیروزی انقلاب را تضمین و تقویت کرد و از ویژگی تبلورساز انقلاب برخوردار بود. وی از این لحاظ اهمیت فراوانی برای مسئله سازماندهی قائل است. بلشویک‌ها بعنوان سازمان‌دهندگان، بسیاری از ویژگی‌های سازماندهی را کسب و میان توده‌ها نفوذ کردند. و حتی طبقه‌ای، قشری و گروهی- خواه طبقه زیرین جامعه، خواه طبقه بالایی آن- باقی مانده بود که «سوردلوف» آنها را سازماندهی نکرده باشد. لنین برای مثال در مورد سوردلوف می‌گوید: «در مرحله‌ای که پشت سرگذاشتیم ما نیز به چنین تیپ شخصیتی نیازداشتیم. از این رواجیاج به توضیح زیاد نیست. در مرحله‌ای که نیاز فراوانی به سازماندهی داریم نه تنها بدون سازماندهی نمی‌توانیم حرکت کنیم، بلکه در این باره نمی‌توانیم خود را در آرامش حس کنیم. کسی که در عرصه سازماندهی نسبت به نواقص موجود ما چندان ناراحت نبوده و بی‌مسئولیتی بزرگی از خود نشان می‌دهد به تمامی یک آنارشیزست خرده‌بورژواز است. این شخص صرف‌نظر از اینکه نمی‌تواند میلیون‌ها انسان را آموزش دهد، سازماندهی کند و مسیر مبارزه هدایت نماید، نمی‌تواند حتی به شخص خود هم نظم ببخشد. باید بخوبی دانست که این نگرش، مشروع نمودن نگرش سازمان‌نیافتگی در جامعه است. هرآنکه این مورد را نقص تلقی نکند و درقبال آن ناراحت نباشد در صفوف حزب یکی از تیپ‌های شخصیتی است که باید بیشتر از هر کسی به باد انتقاد گرفته شود و علیه این تیپ شخصیتی بایستی نفرت بزرگی نشان داد. اگر در سازمان‌نیافتگی بسر برد و در اشتیاق زندگی بدون نظم و سازمان‌یافتگی باشد و گذشته از عدم گسترش سازماندهی، امکانات سازمان را نیز تباہ کند، بدیهی است نباید به صاحبان این طرز نگرش در سازمان اجازه ماندن داد، آن هم در مرحله‌ای که هرچیز به سازمان‌یافتگی بستگی دارد.

یک مبارز باید همه این واقعیت‌ها را درک کند و قابلیت‌های سازماندهی‌اش را گسترش دهد. با همه انسان‌های میهن‌یکی گردد، از ویژگی جذابی که آنها را بسوی خود جلب کند

آموزش ببیند و سطح آگاهی خود را ارتقاء دهد؟ به گفته لنین، بناها و مصالح ساختمانی فراوانند و شرایط نیز برای سازندگی مساعد است، اما برای بالابردن دیوار بشکلی صحیح، ختمش می‌تواند که می‌توان گفت حکم طناب را دارد و راهکار آن چه خواهد بود؟

متناسب با شرایط کنونی کردستان می‌توان از ابزارها و راهکارهای مناسب و گوناگون در ایفای این امر خطیر بهره گرفت. اما می‌توان ابزارها را به اصلی و فرعی بنا به نقش و اهمیت‌شان تقسیم‌بندی نموده و با تشخیص و اولویت‌بندی اصل و فرع و جمع‌بندی مبدأهای انقلابی پیرامون اساسی‌ترین‌ها، لازم است ساختار انقلابی در اطراف آن شکل گیرد. در این باره بنا به شرایط کردستان نقش یک روزنامه سیاسی را مورد بررسی قرار داده و مختصراً توضیح می‌دهیم.

قبل از هر چیز با توجه به موانع فراروی یک روزنامه سیاسی و انقلابی که ناگزیر است بنا به شرایط ایجادشده بدست استعمارگران و اشغال‌گران و با در نظر گرفتن ممنوعیت‌های چاپ و انتشار و درحالی که در جامعه کردستان بیسواد موج می‌زند و از نظر فرهنگی در وضعیتی عقب‌مانده‌تر نگه‌داشته شده و به اندازه کافی نمی‌تواند به زبان مادری حرف بزند و بنویسد، نمی‌تواند توده‌های وسیعی را مخاطب قرار دهد و تنها طیف محدودی از خلق را که در فرهنگ نظام استعمارگر ذوب‌شده، مدنظر دارد، آشکار است که به اندازه کافی نمی‌تواند میان توده‌ها به آژیتاسیون سیاسی مورد هدف بپردازد. همچنین توده‌های وسیع روستایی که بزرگترین نیروهای اصلی مبارزه رهایی ملی را تشکیل می‌دهند، نیروهای انقلابی را ناگزیر می‌سازند که به منظور سازماندهی روستائیان، روزنامه را به آنها رسانده و برای بجای آوردن وظایف‌شان در شرایط تداوم ترور دهشتناک استعمارگر بایستی با راهکارهای جداگانه از خود دفاع کنند و از راههای دیگری وارد عمل شوند. بدین ترتیب آشکار است که تشکیلات انقلابی صرفاً با روزنامه نه بلکه با توسل به ابزارها و راهکارهای مختلف به فعالیت می‌پردازد. می‌توان موارد دیگری را نیز به اینها علاوه کرد. پس در شرایط کنونی کردستان هرچند یک روزنامه کردی تا حدی بتواند ابزار آژیتاسیون سیاسی باشد اما نمی‌تواند ابزار اساسی آژیتاسیون سیاسی و سازماندهی انقلابی باشد. نقش خود را بعنوان ابزار فرعی تنها در صورتی که متکی به ابزار اصلی باشد و سبب پیشرفت آن شود، ایفا خواهد کرد. بدیهی است که تظاهرات، رادیو و ابزارهای مشابه نمی‌توانند در این باره نقش ابزار اصلی را ایفا نمایند. اینها ابزارهای اصلی سازماندهی انقلابی نیستند بلکه بیشتر، شیوه‌هایی از مبارزه هستند که تشکیلات انقلابی دربرگرفته‌اند. نقش خود را بعنوان ابزار فرعی تنها با تکیه بر ابزار اصلی در راه تحقق آژیتاسیون سیاسی و با امکاناتی که آن فراهم نموده، ایفا می‌کنند.

در جواب سئوالی که پیشتر مطرح نمودیم باید گفت به نظر ما تنها مبارزه مسلحانه است که متناسب با شرایط کردستان و نیل به اهداف و خواست‌های اساسی آن قادر به پاسخگویی است. لازم است برای مبارزه مسلحانه، تشکیلاتی انقلابی جهت پیشبرد، توسعه و استحکام آن ایجاد شوند. پیشبرد آژیتاسیون سیاسی میان توده‌ها با این ابزار اساسی توسعه می‌یابد و در کنار آن می‌توان توده‌ها را در مسیر عملیات سیاسی انقلابی به حرکت واداشت. روزنامه، تظاهرات و ابزارهای مشابه تنها با تکیه بر مبارزه مسلحانه و حمایت‌های آن می‌توانند نقش خود را برای تحقق و پیشرفت آژیتاسیون انقلابی ایفا کنند. همچنانکه در اوان نیز اشاره کردیم،

تعیین‌کننده بوده و مبارزین باید در چارچوب چه معیارهایی گام بردارند؟». در اینجا به مسئله سازماندهی مطابق استراتژی و تاکتیک نخواهیم پرداخت. این مورد را پیشتر در چند تألیف مورد بررسی قرار دادیم. چه در صفوف کادرها و چه پیرامون سازماندهی توده‌ها برخورد‌هایی استراتژیکی و تاکتیکی در مورد «سازماندهی» به شکل وسیع نشان داده شده و تنها به منظور یادآوری در این کتاب به بخشی از آن بسنده می‌کنیم:

سازماندهی یک انقلاب که تنها پایبند به وظایف رهایی ملی باشد بر مبنای کدام مبدأ و خط‌مشی سازمانی توسعه می‌یابد؟

همزمان با پیشبرد پیشاهنگی و سازمان‌یافتگی جنبش انقلابی - به گونه‌ای که متکی بر وظایف انقلابی باشد- شامل مراحل است که پیشاهنگی توده‌ها را کرده و آنها را به سازمان جذب می‌کند. البته این فعالیت‌های انقلابی به شیوه‌های مختلف انجام می‌شود. امروزه وظیفه خلق پیشاهنگ در جنبش انقلابی کردستان به شیوه‌های گوناگونی تحقق یافته است؛ مشکل کنونی، چگونگی سازماندهی طبق وظایف رهایی ملی و چگونگی جذب توده‌ها از سوی وی می‌باشد. وضعیتی که در آن برمی‌رسیم را مختصرتر می‌توانیم چنین توضیح دهیم: در سال‌های ۱۹۷۸ با انجام فعالیت‌های گوناگون انقلابی، ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا شکل گرفته است. این ایدئولوژی با زحمات آگاه‌ترین افراد خلق و پرولتاریا ایجاد شده و گام‌های نخستین سازماندهی را برداشته است. از این تاریخ به بعد شخصیت پیشاهنگی که نمود می‌یابد، خود را بر مبنای تفکر رهایی ملی سامان می‌دهد و برای جذب توده‌ها جهشی سیاسی انجام داده و مبارزگری در عمل را توسعه می‌بخشد. اما هنوز در چنین مرحله‌ای است که دولت استعمارگر ترکیه برای ممانعت از پیشرفت اهداف آن، حمله کرده، جنگی همه‌جانبه را گسترش داده و درصدد نابودی پیشاهنگان آن برآمده است. در چنین فضایی، وخامت ایجادشده از سوی ضدانقلاب به علت اینکه جنبش انقلابی در اولین روزهای ظهور خود بوده، ابزارهای انقلابی که می‌بایست به‌اندازه کافی مبارزه را گسترش دهد به شکلی صحیح درک نگردیده و پیشاهنگی سازمان نتوانسته به برنامه‌ریزی مطلوب خویش برسد و آن را در عمل پیاده نماید. به‌همین دلیل ناگزیر به بازسازی و احیای ارتباطات ضعیف قبلی می‌شود. در حال حاضر وضعیتی که در آن بسر می‌برد طوری است که از طرفی، پیشاهنگ برای مبارزه توانمندانه در حال آماده‌ساختن خویش است و در دیگر طرف وضعیتی در میان است که کینه و نفرت پیشاهنگ تحت فشار دولت فاشیست و استبدادی افزایش یافته و در پی جذب توده‌ها می‌باشد؛ لکن میان اینها «پیشاهنگ و توده» رابطه‌ای مستحکم برقرار نیست. در این وضعیت مسئله اساسی بلحاظ سازماندهی این است که پیشاهنگ انقلابی با پایبندی به وظایف رهایی ملی بتواند میان توده‌ها و مردمش به سازماندهی بپردازد. موضوعی که ما می‌خواهیم اینجا مورد بررسی قرار دهیم این است که این وظیفه با کدام ابزار اساسی و با چه سازمان انقلابی تحقق یابد. در افسر ترورهای دهشتناک استعمارگران که کردستان را فراگرفته، عملکرد مشخص سازمانی و انقلابی که رهبری توده‌های خلق را در مسیر مبارزه رهایی ملی بدست گرفته، چگونه خواهد بود؟ آژیتاسیون سیاسی که تنها راه جذب توده‌ها به مبارزه رهایی ملی است با کدامین ابزار اساسی تحقق می‌یابد و فرد فرد مبارزین ما با بکارگیری چه راهکار اساسی باید سرپاماند، از خود محافظت کند،

گروه‌های مسلحی که در هر عرصه ایجاد شده و گسترش می‌یابند در آینده پایه اصلی تشکیل ارتش خلق خواهند شد. توده‌هایی که بر مبنای تبلیغات نظامی سطح شجاعت و آگاهی‌شان ارتقاء می‌یابد، سازمانی می‌شوند و به طرق مختلف در صفوف مبارزات مشارکت می‌کنند لذا پیرامون نیروهای رهایی‌بخش و صفوف مبارزه متحد می‌شوند.

پس برای گسترش مبارزه رهایی ملی بنا به شرایط کردستان، نخست باید تشکیلات حزبی را بنیان نهاد، گسترش داد و در سراسر مناطق اشاعه داد. همچنین ارتقای سطح آگاهی توده‌ها، سازماندهی‌شان و جلب آنها به عملیات بر مبنای تبلیغات نظامی متناسب با عرصه‌های فعالیت، به شکلی ماهرانه و با عملکردی موفقیت‌آمیز ضروریست. تشکلات انقلابی کارآموده و استحکام‌یافته بر مبنای تبلیغات نظامی می‌توانند نهادهای مدیریتی مبارزه رهایی ملی باشد؛ همچنین می‌توانند نیروی پیشرو توده‌های خلق در مبارزه رهایی ملی باشند که بر این اساس سطح آگاهی آن ارتقاء و تکامل می‌یابد و سازماندهی می‌شود. وقتی چنین پیشرفتی حاصل گردد مبارزه رهایی ملی می‌تواند به سطح گسترده‌تری سوق یابد. فعالیت‌های پیشروی کادر در هر عرصه‌ای بر مبنای تبلیغات نظامی برای جنگ آمادگی کسب خواهد کرد. این وضعیت را نلین بنا به شرایط روسیه در یک جمله چنین بیان می‌دارد: «سازمانی که پیرامون یک روزنامه بنیان نهاده می‌شود یعنی همه کسانی که در سازمان عضو می‌شوند بایستی هر چیز را در مراحل انقلاب به منظور حفظ حیثیت، احترام، رشادت و حاکمیت ملی برای قیام مسلحانه در سطح ملی آمادگی نمایند و تا زمان تحقق برای هر چیزی آمادگی داشته‌باشند.

با این ارزیابی‌ها خواستیم به صراحت نشان‌دهیم که خط‌مشی استراتژیک و تاکتیکی پک‌ک چه باید باشد. هر مبارز پک‌ک لازم است از طرز نگرش، خط‌مشی سیاسی، نظامی و تاکتیکی برخوردار باشد و به این سطح و استراتژی و تاکتیک سازمانی دست یابد.

مقابله با نگرش‌های غیر از این در فعالیت‌های سازمانی، بویژه مقابله با نگرش‌های مبتنی بر نابودی سازماندهی، باید با نفرت انجام گیرد و در نقطه مقابل این، تلاش بی‌وقفه برای ایجاد و گسترش فعالیت‌های سازمانی به شکلی منسجم ضروریست. همچنانکه قبلاً نیز اشاره نمودیم امروزه مبارزین ناگزیر به ایفای نقش تاریخی تعیین‌کننده هستند. این نقش را در عین حال می‌توان ایفای نقش مبارزین در امور سازمانی ارزیابی نموده که باید به اهمیت سازماندهی در انقلاب کردستان پی برند و به سطح سازمان‌دهندگان توانمند برسند. به عبارتی نقش تاریخی که مبارزین ایفا خواهند کرد در عرصه سازماندهی منعکس خواهد شد. بنابراین باید به تیپ شخصیتی سازمان‌دهنده سوردلف دست یافت و سوردلف‌های کردستان ظهور کنند.

طبیعی است گام‌هایی که در عرصه سازماندهی برداشته می‌شوند دیگر به مرحله عملیاتی رسیده‌اند. یعنی ویژگی‌هایی که قبلاً در یک شخص تبلور یافته یک تیپ کادر را که آماده عملیات می‌باشد خلق کرده است. البته مجهز شدن به تئوری، اهداف برنامه، خط‌مشی سیاسی و تشکیلات مناسب با آن کاملاً برای شروع عملیات تحقق یافته است. همینکه به چنین نقطه‌ای رسید باید به مرحله عملیاتی گذار نماید.

بدیهی است که هنوز جنبش، همچو هر جنبش دیگری به چنین نقطه‌ای از عملیات

ابزار اصلی آژیتاسیون، تبلیغات سیاسی و سازماندهی بنادبه شرایط کردستان و مبارزه مسلحانه به شکل عمومی آن است و این بدان معنا نیست که کار را در همان گام‌های نخستین با گسترده‌ترین شیوه‌های مبارزه مسلحانه آغاز نمائیم. این طرزکار هم مزخرف هم از اقدامات عملی ملموس و مشخص بدور است زیرا در شرایط موجود کردستان می‌تواند به یکباره با جنگی گریلابی و یا شیوه‌ای منظم، جنگ آغاز شود. آنکه از نزدیک یا دور با مبارزه انقلابی آشنا باشد این را به خوبی می‌داند. بدین خاطر ما برای آنکه جنگ را به مرحله پیشرفت مبارزه رهایی ملی برسانیم، لازم است کار را با تبلیغات نظامی آغاز کنیم و تاکید می‌کنیم که این راهکار، ابزار اصلی موفقیت در تبلیغات، آژیتاسیون و سازماندهی است و نقش اصلی را در ایجاد ساختار انقلابی ایفای نماید.

تبلیغات نظامی در شرایط موجود کردستان تنها راهکار آژیتاسیون و ترغیب و در عین حال ابزار سازماندهی می‌باشد. مشکلات مختلف یک حزب تنها با تکیه بر چنین راهکارهای اساسی می‌تواند مرتفع‌گردد و با بکارگیری چنین راهکاری می‌تواند از خلق دفاع کند. همزمان با گسترده‌تر شدن ابعاد تبلیغات نظامی در کردستان، تشکیلات حزبی نیز بسته به سهم آن توسعه می‌یابد. اندیشیدن به اینکه می‌توان از راه‌های دیگر در شرایط موجود کردستان تشکلات حزبی و انقلابی ایجاد کرد را تنها می‌توان به خودفریبی فرد و یا فرار از مسئولیت‌های انقلابی و انقلاب، تعبیر نمود. تشکلات حزبی که بر مبنای تبلیغات نظامی ایجاد می‌گردند، می‌توانند مراکز خود را در مناطق مختلف دایر نمایند. بر این اساس باید مسئولین حزبی را برای عمل به وظایف مختلف به کار گماشت. تشکیلات حزبی که حملات دشمن را با تبلیغات نظامی خنثی می‌سازند، میان توده‌ها فعالیت سیاسی و سازماندهی را انجام می‌دهند، تشکلات خود را گسترش می‌دهند، استحکام می‌بخشند و به حالتی می‌رسند که براننده نام یک تشکل انقلابی باشند. تشکیلاتی که چنین فعالیت‌هایی را با موفقیت انجام نمی‌دهد و حتی از آن می‌گریزد، تشکیلات حزبی انقلابی و کمیته‌های آن در کردستان نخواهد بود و مبارزه انقلابی را گسترش نمی‌دهد و حتی از همین اوان به صراحت می‌توان گفت که نمی‌تواند موجودیت خود را بعنوان یک نیرو حفظ نماید.

کار بنیاد نهادن، گسترش دادن و استحکام حزبی تشکلات انقلابی در شرایط کردستان به ابزار اصلی یعنی تبلیغات نظامی بستگی دارد. در مقابل گروه‌های خائن، جاسوس، استخباراتی و شکنجه‌های دشمن که مانع فعالیت‌های انقلابی حزب می‌شوند و موجودیت وی را به نابودی می‌کشاند، تشکلات انقلابی باید بعنوان پیشاهنگ توده‌ها به منظور خنثی‌سازی نیروهایی که از پیشرفت آگاهی سیاسی خلق ممانعت بعمل می‌آورند، مبارزه مسلحانه کند و از تز خود دفاع نماید. این در معنای کلی چنین است. البته وظیفه تشکیلات حزبی صرفاً محدود به این مورد نیست، بلکه بر این اساس فعالیت‌های دیگر حزب را نیز انجام خواهند داد. از این حیث سازماندهی‌های حزبی و بطور کلی در همه فعالیت‌های سازماندهی، وظایفی برعهده می‌گیرد. اگر هر عرصه‌ای اینگونه طرحریزی شود و مبارزه انقلابی در آن توسعه‌یابد، هسته مدیریت چنین مبارزه‌ای در همه عرصه‌ها و سطوح دارای تشکلات حزبی سازمان‌یافته خواهد شد. بدین شکل روابط سازمان‌یافته پولادینی ایجاد می‌شود، راه وحدت حزب هموار می‌گردد و مجموع اینها سازماندهی توانمند حزب را تحقق می‌سازد. همچنین

است ولی خلق هنوز هم در وضعیت سازمان‌نیافته بسر می‌برد. بدیهی است که در چنین وضعیتی نمی‌توان از نقش فرمانده کل ارتش سخن راند. فرمانده کل ارتش وجود ارتشی سازمان‌یافته را نیز ضروری می‌سازد. تا زمانیکه ارتشی سازمان‌یافته وجود نداشته باشد، نمی‌توان از فرمانده کل ارتش به معنای واقعی کلمه سخن راند. خلق ما به معنای واقعی کلمه در وضعیتی سازمان‌نیافته بسر می‌برد و راه آن از فعالیت‌های حائز اهمیتی که در بالا بدان اشاره نمودیم، می‌گذرد. انجام فعالیت سازمانی میان تمام اقشار جامعه، بویژه با اتحاد زیر چتر سازمان روستائیان و کارگران ممکن می‌گردد و لازم است که بنا به ضروریات استراتژی نظامی سازمانی و درخور شرایط مردمی در سازماندهی نظامی جذب شوند. از طرفی بنا به مقطع زمانی مساعدی که حزب در آن قرار گرفته، جوانان به حزب پیوسته‌اند که رفته‌رفته بر تعداد آنها در صفوف مبارزه افزوده شده و پتانسیل عظیم کادر جنبش را تشکیل داده‌اند. باید برخورد شایسته‌ای با این قشر داشت. همزمان با تشکیل ارتش روستائیان متناسب با خط‌مشی نظامی، ارتش جوانان نیز باید به یک ارتش میهن‌دوست، منبع اصلی حزب و دینامیسم آن مبدل شود؛ عبارتی جنبش جوانان میهن‌دوست بایستی گسترش یابد. یکی از بزرگ‌ترین عرصه‌های عملی نیز توسعه حزب به شیوه‌ای صحیح میان کارگران است. باید میان کارگران کادریایی توانمند خلق شوند. همچنین مبارزات کارگران در زمینه دموکراسی و مواردی از این قبیل باید به صورت منطبق بر لزومات مبارزه‌های ملی گسترش یابد. بایستی اقشار، طبقات، اصناف، زنان، مأمورین و غیره را با توسل به ابزارهای شایسته و بر مبنای حل مشکلات خاص آنها سازماندهی نموده و بر این اساس به مسیر عملیات صحیح سوق داد. آری، کادرها میان همه این طبقات به فعالیت پرداخته و آنها را به صفوف سازماندهی جذب خواهند کرد. همه این تشکلات نیز بصورت توأمان و پیرامون گروه سازمان‌یافته حزب گردهم می‌آیند. بدین شکل حزب با توجه به این حساسیت‌ها به هر منطقه‌ای نفوذ کرده و سازماندهی عمیق و توسعه‌یافته را ممکن می‌گرداند. البته این کار آسان نخواهد بود. این سازماندهی با وجود ترور دهشتناک استعمارگران و نبود امکانات، با تحمل دشواری‌ها و پرداخت هزینه‌های سنگین بوقوع پیوسته و این را می‌توان از مقاومت انقلابی طی این مدت کوتاه درک نمود. در همان اوایل که جنبش هنوز نوپا و به جنبش سیاسی مبدل نشده بود و در موقعیت گروهی مستقل بود، دشمن به شکلی وحشیانه به اعضای آن حمله‌ور شد. البته در راستای سازماندهی میلیونی توده‌ها امروزه هم به شکلی وحشیانه‌تر به این گروه حمله‌ور می‌شود و سعی می‌کند این حملات را گسترش دهد. پس مبارزین در چنین محیطی آکنده از حملات وحشیانه، فعالیت‌های سازمانی‌شان را تداوم خواهند بخشید. مبارزین در مقابل این ترور وحشیانه آنتی‌انقلاب چه خواهند کرد و چه برخوردی خواهند داشت؟ پرواضح است که آنها نیز در همان گام‌های نخستین خود برای مقابله با ترورهای آنتی‌انقلاب، توده‌ها یعنی خشونت انقلابی خلق را بکار خواهند گرفت. غیر از این نمی‌توان برنامه حزب را از راه دیگری تحقق بخشید یا اولین گام‌ها را برای هموار نمودن موفقیت برنامه برداشت. دشمن با بکارگیری وحشیانه‌ترین راه‌های تروریستی، توده‌ها را به سکوت واداشته و حساسیت‌های خود را به آنها می‌قبولاند. امروزه شبکه‌های جاسوسی مختلف همه‌جا را احاطه کرده و به شکلی گسترده به نفع دشمن و بر ضد فعالیت‌های انقلابی بکار گرفته

سازماندهی‌شده نرسیده و ابتکار عمل‌های جنگی را بکار نبرده‌ایم. اکنون در مرحله‌ای قرار داریم که آمادگی‌ها به اتمام رسیده است. نکته‌ای که باید به آن پردازیم این است که هنوز پک در حال دست‌یابی به سازماندهی و جذب هزاران انسان در سراسر میهن است. سالها تلاش، برای شروع عملیاتی صحیح و توانمندانه بود. البته عملیات ساده و آسانی نیست. عملیاتی است که همسان با مرحله و متناسب با وضعیت توده‌ها. لازم است تئوری‌های انقلابی و اهداف آن قابل عملی‌کردن باشند و عملیات موردنظر امورات سازماندهی است. سازماندهی رویدادی نیست که از عملکردهای دیگر مستقل باشد. رویدادی است که بصورت همگام با آنها پیشرفت کرده و هدفش انجام یک عملیات وسیع است. عملیات مورد بحث کدام است و چگونه باید توضیح داده شود؟

در واقع عملیات، تجمع همه ویژگی‌های مترقی یا عبارتی تبلور همه ویژگی‌های مترقی و پیشرفته در یک سازمان و رسیدن مبارزین آن سازمان به چنین سطحی است. یعنی دیگر مبارز به مکانیسمی مبدل‌شده که عملیات را گسترش داده و به فعالیت می‌پردازد آن هم همچو قطاری که روی ریل‌ها بحرکت درمی‌آید. البته تنها گروه سازمان‌یافته انقلابیون حرفه‌ای می‌توانند چنین خصوصیتی را دارا باشند. چنین سازماندهی‌ای برای نابودی دشمنان خلق و سوق‌دادن خلق به مسیرهایی مشخص، تحقق یافته و آشکار است که در این راستا به فعالیت می‌پردازد. البته نوعی از سازماندهی که قادر به پیاده‌سازی برنامه‌های حزبی است. این نوع سازماندهی برای پایان‌دادن به استعمارگری دشمن تا به آخر نابودکننده و برای سازماندهی و اتحاد خلق مبارزه نیز سازنده خواهد بود؛ یعنی سازماندهی آن انعطاف‌پذیر است.

این سازماندهی راهگشای عملیات است و در کار و مبارزات پیوسته و منسجم چون شانه زنبور عسل می‌باشد. برای مثال در خصوص عمل و فعالیت می‌توان به «بابوشکینه» اشاره کرد. لنین، بابوشکینه را بزرگترین انسان عمل‌گرا قلمداد کرده است. وی را فردی برگزیده در عرصه کار و عمل معرفی می‌کند.

در برنامه حزب، مسائلی از قبیل نابودی استعمار، محو فرهنگ قرون وسطایی و بجای آن ایجاد میهنی مستقل و دموکراتیک مشخص شده است. ولی کدام سازمان و شیوه‌های عملیاتی زمینه چنین هدفی را هموار می‌سازد. مسئله موردنظر ما این است که با کدام سازمان، سازماندهی و اقدامات می‌توان به چنین هدفی دست یافت؟ پس اینها مسائلی هستند که مبارز باید در مورد آنها اندیشیده و در عمل پیاده سازد. البته دستگاه حزبی باید همچو ابزاری اساسی ایجاد شود، اما آیا تنها از این طریق یعنی تنها از راه گروه سازمان‌یافته انقلابیون می‌توان نتیجه مطلوب کسب کرد؟ پر واضح است که امکان ندارد! همزمان باید به جذب توده‌ها و سازماندهی آنها نیز اهمیت داد. یک فرد اهل عمل در راستای چنین هدفی گام برمی‌دارد. مرحله انتقال سازماندهی به میان توده‌ها، مرحله‌ای است که بتدریج سازماندهی و عملی شده و به سازمان‌یافتگی توده‌ها متحول می‌گردد و از طریق عملیات‌شان به میان توده‌ها رسوخ پیدا می‌کند. یعنی مرحله ظهور انسان‌های توانمند در عمل و برخورداری از ماهیتی همچو ماهیت بابوشکینه است.

فرمانده کل ارتش وجود دارد اما ارتش آن نه. حزب، فرمانده کل ارتش و ارتش نیز خلق

فصل چهارم

سنت مقاومت‌گری حزب کارگران کردستان و شخصیت مبارز



گذشته‌پر بار مبارزات پک‌ک

ویژگی‌هایی که برشمردیم چگونه در وجود يك مبارز پك ك تبلور می‌یابد؟ این پرسش‌ها مهم هستند «يك مبارز پك ك ویژگی‌ها را به چه میزان درك خواهد کرد؟ در داخل حزب روابط رفاقتی و توده‌ها را چگونه ادامه خواهد داد؟ درمقابل دوست و دشمن از چه موضعی برخوردار خواهد بود؟ نسبت به چه چیزی کینه و نفرت و نسبت به چه چیزی احترام داشته و چه را دوست خواهد داشت؟ هنجارهای وی در رویارویی با پدیده مرگ و زندگی در کوهستان، دشت، دادگاه و زندان چه خواهد بود و غیره». اما قبل از روشن‌ساختن این پرسش‌ها، بررسی مقاومت مبارزین پك ك در گذشته ضروریست. در چارچوب این آزمون، ویژگی‌های آن را با جزئیات آن مبنا قرار می‌دهیم. تبلور این ویژگی‌ها برای حال و آینده ضرورت دارد. زیرا بدون درك گذشته بخشیدن معنا به آینده امکان‌پذیر نیست.

ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا در کردستان با وجود استعمارگری و ساختار جامعه نیمه‌فئودال، بر مبنای اندیشه آزادی و استقلال هر راهکاری را برای احیای این موارد بکار گرفته و سعی نموده که به جامعه‌ای متمایز از جامعه موجود دست یابد؛ این ایدئولوژی در شرایطی ظهور کرده که طبقات حاکم کرد به تمامی به جاسوس و ضمیمه سیستم استعمارگر مبدل شده‌اند، خرده‌بورژوازی کرد از ساختاری ضعیف برخوردار بوده و از ارزش‌های ملی میهنی دور شده، در چنگال استعمارگر و سیاست آسیمیلیسیون ذوب شده و تا حد قابل‌توجهی از اندیشه‌های ملی گسسته و تحت تأثیر کمالیسم حاکم و خرده‌بورژوا از حقیقت خود کاملاً دور شده و این نیرو تأثیرات زیادی بر جنبش پرولتاریای ترکیه نیز گذاشته است. واقعیتی که ایدئولوژی انقلابی پرولتاریا در آن پا گرفته اینگونه بوده است.

در این شرایط هیچ اندیشه مستقلاً وجود نداشت تا حتی اگر جزئی هم باشد در مورد منافع خلق و رهایی ملی بیاندیشد. استعمار به حوزه اندیشه رسوخ کرده بود و افراد کرد را از طریق اندیشه‌های وابسته خود ساخته بود. بدین‌شکل این دوره در جامعه کردستان برضد اندیشه‌های ملی‌اش حکم‌فرما بود. از این رو در چنین اتمسفری که از خود بیگانگی در حد بالایی جریان داشت و حتی جرات بر زبان‌راندن نام کردستان را نداشتند، اتخاذ موضعی فوق‌العاده جسورانه و از خودگذشتگی بی‌نظیر در تاریخ ما رویدادی است که از اهمیت بزرگ برخوردار است. دیگر اندیشه‌های مستقل در راستای منافع اصلی خلق کردستان و رهایی ملی ظهور یافته‌اند. اندیشه مستقل در فرد و جامعه، همچنین مبارزه بی‌امان ایدئولوژیک درمقابل اندیشه‌های

می‌شوند. تنها سازماندهی انقلابی، آن است که به فعالیت‌های دشمن در این عرصه پایان بخشیده و تحمیل‌هایش را از میان برمی‌دارد. تنها سازمانی انقلابی است که در عمل، ترورهای دشمن و حاکمیتش را در این عرصه پایان بخشد. دشمن در این زمینه هزاران دام را گسترانیده و همچو مانعی در برابر جنبش بکار می‌گیرد. پس در حین عملکرد باید بسیار هوشمند بود. سازمان‌دهنده ناگزیر است برای بجا آوردن وظایف مورد انتظار در مسیری درست حرکت نموده و عمل کند. برای این نیز بکارگیری قوه قهریه انقلابی ضروریست. توده‌ها نیز تا حدودی چنین هستند یعنی بخاطر بکارگیری قوه قهریه انقلابی درمقابل دشمن نزد ما می‌آیند. لذا موفقیت در این کار از اهمیت حیاتی برخوردار است. این يك واقعیت است که مبارزه انقلابی با خنثی‌سازی بازی‌ها و تلاش‌های دشمن، پیشرفت می‌کند. لازمه این چیست؟ این است که این امر با گام برداشتن در مسیر حیات سازمان‌یافته و سازماندهی تدریجی میلیون‌ها انسان در عرصه عمل تحقق می‌یابد و در بکارگیری شیوه‌های متعدد سازمانی از ساده‌ترین آنها تا پیچیده‌ترینشان و از محرمانه‌ترین سازماندهی تا سازماندهی عملی را ضروری می‌سازد. کسی که همه اینها را به شکلی توأمان در شخصیت خویش بازتاب دهد و بدانها عمل کند، مبارز است و همه این فعالیت‌ها را وی انجام خواهد داد.

لازم است مبارز جهت کسب خصوصیات برجسته سازمانی کوشا باشد. قبل از هر چیز باید بدانند تلاشی که لازم است در این شرایط دشوار بخرج دهد، تلاشی است که تنها شخصیت‌های فوق‌العاده از پس آن برمی‌آیند. انسان معمولی و ساده نمی‌تواند در چنین محیطی کاری انجام دهد. يك مبارز برای فعالیت در چنین محیطی، گذشته از ویژگی‌های گوناگون به خصوصاتی نیاز دارد که از زندگی اتوپیایی کسب نموده است. در راه کسب چنین خصوصاتی، تاریخ هر چند کوتاه پك ك بسیار آموزنده و مملو از درس‌های تاریخی است. مبارزین در راه پیشبرد مبارزه رهایی ملی باید همه قابلیت‌ها و باورهای خود را بکار گرفته و با سرمشق قراردادن روش‌های مقاومت‌طلبانه، درك صحیحی از کردارهای کادرهای پیشاهنگ پك ك داشته باشند. طوری که در راه مبارز شدن، تبلور خصوصیات این کادرهای پیشاهنگ ضروری است. آری، سنت مبارزین پك ك تا به امروز و شخصیتی که شهدای انقلاب‌مان در مسیر آن خلق کرده‌اند، مبارزین انقلابی را صراحتاً به کسب همه این ویژگی‌ها ملتزم می‌کند. این تیپ شخصیت تا به امروز در ببحوه مبارزه‌ای نابرابر و اصیل درمقابل دشمن شکل گرفته و تبلور یافته، پس بایستی در عمل بر جوانب مثبت آن افزود و ویژگی‌های چنین شخصیتی را بارورتر نمود.

ملموس درآوردند در این راه به ریختن خونشان تن‌درداندند و دیگر دعوی و حرکت‌شان به نقطه‌ای رسیده بود که راه برگشت نداشتند. از این‌رو در بررسی تاریخ حزب که از گام‌های نخستین مبارزه تا رویدادهای بعدی را دربرمی‌گیرد، بررسی ویژگی‌های شخصیتی رفقای شهیدمان که در این تاریخ به حقیقت مبارز بودن دست‌یافته‌اند، امری اجتناب‌ناپذیر است. نخستین شهدایی که با ریختن خونشان به جنبش ما جان بخشیدند در مبارزه ما از جایگاه رفیعی برخوردارند. رفیق «مظلوم» که همواره یاد وی مشعل فروزان و روشنگر راه ماست در نوشته‌ای که با امضای «آ. دلجه» انتشار یافته در این باره نوشته: «باتوجه به خسارتها و شرایط نامساعد و همچنین ساختار روبه انحطاط اجتماعی- ملی، اقدام به سازماندهی، انجام عملیات، سیاست و اندیشه‌ای مستقل بر مبنای مقاومت، موجب شد که این گام‌های نخستین جایگاه خلق کردستان را در سطح بین‌المللی مشخص سازد». در راه مبدل شدن کردها به ملتی شرافتمند در میان ملت‌های معاصر، نقش این مقاومت‌گران نخستین در روند مبارزه و موفقیت آن که با جسارت، آگاهی و نیروی ذاتی خویش در این راه خون خود را اهداء نمودند و بدان جان بخشیدند، تعیین‌کننده و حتمی است.

برای بزرگداشت یاد رفیق «حقی‌قرار» و پایبندی به وی، گسترش مبارزه و ارتقای آن به مرحله‌ای دیگر ضروری بود. البته این، نتیجه طبیعی زندگی آکنده از دشواری‌ها و محیط غیرقابل تحمل سرکوب و استثمار بود. موردی که در همان اوان کار در آن سال‌ها بر آن فایق آمدیم عدم قبول این وضعیت بود. در نتیجه برای سوق‌دادن جنبش به مرحله سازماندهی علنی - هراندازه هم ارائه نتایج فعالیت‌ها و مبارزات ایدئولوژیک و تئوریک به‌عنوان برنامه سازمان دشوار باشد- آغاز مبارزه پربار سیاسی ضروری می‌نمود. بدین ترتیب بنا به لزومات میهن‌دوستی، زندگی انسانی و حساسیت ایدئولوژیکی اقدام برای آماده‌ساختن برنامه‌ای انقلابی مناسب دیده شد و در اواخر سال ۱۹۷۷ با آماده‌نمودن متن برنامه، این وظیفه بجای آورده شد.

از این تاریخ به بعد برای رساندن برنامه آماده‌شده به عرصه سازماندهی و سازمان‌یابی توده‌ها فعالیت‌های گسترده‌ای آغاز شد. یکی از این تلاش‌ها این بود که همراه با رشد مبارزه جوانان میهن‌دوست- انقلابی که مبارزه ما بخش اعظمی از قشر جوان را دربرمی‌گرفت، رفته‌رفته جنبش انقلابی میان توده‌های کارگر- روستایی نیز توسعه یافت. سیاست و حملات استعمارگران که برای ممانعت از رشد جنبش انقلابی ما در داخل و خارج آغاز شده بود، خنثی گردید. نیروهای استعمارگر برای مقابله با این سطح پیشرفت در (حیلوان) حملاتی را با کمک نیروهای فنودال- کمپرادور آغاز کردند. درمقابل این حمله نابودگر دشمن، گروهی از انقلابیون و در راس آنها رفیق «خلیل چاوگون» سطح مبارزه و مقاومت را به قیمت جان و خون خود ارتقاء بخشیدند و ابعاد آن را با مشارکت توده‌ها گسترده‌تر ساختند. نمونه بارز ایستادگی و استقلال انقلابی خود را در محیطی مملو از توطئه و سرکوب دولت استعمارگر ترکیه و نیروهای مزدور و خائن فنودال-عشیره‌ای به نمایش گذاشتند.

خطمشی مقاومت حیلوان که با شهادت رفیق «خلیل چاوگون» و اهدای خون ایشان ملون گشت، مقاومتی است که درمقابل دشوارترین شرایط ایجادشده از سوی نیروهای استعمارگر و مزدورین وابسته به آنها، صورت گرفت. با این مقاومت، مرحله دست‌یابی جنبش به نیروی سیاسی و نفوذ آن در میان توده‌ها سرعت گرفت. این مقاومت بویژه برای يك شخصیت مقاومت‌طلب به‌مثابه سنگ زیربنا است. البته بر مبنای چنین مقاومتی رویدادهای دیگر

شوون، سوسیال‌شوون، مزدوری و وابستگی که بر عرصه اندیشه حاکم گشته‌اند تنها با مقاومت توأمندانه در عرصه فکری امکان‌پذیر است.

همزمان با بحث از جنبش پكك همچو جنبشی فکری که درمقابل از خودبیگانگی و تمایلات به بیگانگان با ترکیبی از مقاومت و مبارزه ظهور یافته، باید از مارکسیسم- لنینیسم نیز همچو انقلابی‌ترین اندیشه عصر ما بحث کنیم که در این سال‌ها به‌مثابه بذر رهایی روی خاک‌های سرزمین خلقمان پاشیده می‌شود. همانطور که این دوره را دوره‌ای ارزیابی کردیم که برای نخستین‌بار جنبش‌مان در آن ظهور کرد، در عین حال دوره‌ای هم هست که مارکسیسم- لنینیسم ماهیت خود را به افراد جامعه ما شناسانده است. در اوایل، این بذرها مقاومت که در عرصه فکری پاشیده شد، بعلت بستر نامساعد و وجود اندیشه حاکم بر افراد جامعه ما، نمی‌توانست بزودی جوانه زند. اما برای کسانی که شرافت انسانی را از دست نداده بودند دیگر راهی جز انتقال چنین اندیشه‌ای به میان خلقمان و ترسیم خطمشی زندگی‌ای نوین نداشتند. همچنین شیوه زندگی دیگری نیز نمی‌توانست مورد قبول واقع شود. با وجود دشواری‌های عصر، می‌بایست در راهی که انتخاب کرده بودند گام برمی‌داشتند و چنین نیز کردند.

فقدان مبارزات ایدئولوژیک موجبات اسارت طبقاتی - ملی فراهم آورده و مانع دست‌یابی به آزادی‌های سیاسی - اجتماعی شده بود. تنها در این صورت بود که بعدها توانستیم بر این اساس مبارزه‌ای گسترده را در عرصه سیاسی و اجتماعی انجام دهیم. مبارزه‌ای که در تاریخ جنبش ما انجام شده چنین بوده است. دوره بعد از ۱۲ مارس یعنی از سال ۱۹۷۳ که راه اندوخته ارزشمند هموار گشت و این اندوخته از طریق مبارزه ایدئولوژیک، کفه سنگین بود را می‌توان اینگونه ارزیابی نمود. در این دوره آنچه بوقوع پیوست این بود که مارکسیسم- لنینیسم به شکلی خلاق و منطبق بر واقعیت‌های میهن مورد بررسی قرار گرفتند و درمقابل هرگونه گرایشی چه سوسیال - شوونیسم و چه رفرمیست- تسلیم‌پذیری که مارکس را به انحراف می‌کشاند، مبارزه کردیم. لذا راه رسوا نمودن و منزوی کردن این‌گونه گرایشات هموار گشت و با پایان بخشیدن به طرز فکر بیگانه‌پرست، مرحله تکوین ایدئولوژی را به اتمام رساندیم.

در این باره بهتر است به این نکته نیز اشاره کنیم که در این سال‌ها در سطح دنیا وضعیتی مبهم که در جوهر انقلابی مارکسیسم- لنینیسم ایجاد شده بود، بسیار گسترش یافت. همچنانکه در چنین محیطی رسیدن به جوهر واقعی و انقلابی مارکسیسم- لنینیسم نیازمند توان عظیم است، در عین حال کاری است که به خلاقیت و مشغولیت زیاد نیاز دارد. در شرایطی که جنبش کمونیستی چندین شاخه شد، روابط کشورهای سوسیالیستی از هم گسست و حتی برخی از آنها از خطمشی سوسیالیستی دور شدند و درک صحیحی از مارکسیسم- لنینیسم وجود نداشت، مشکلات میهن ما مسئله را دشوارتر نمود. در چنین شرایطی بدون آنکه دست از جوهر انقلابی مارکسیسم- لنینیسم برداشت، باید به انتخابی درست و حائز اهمیت دست زد.

علی‌رغم اینکه شرایط بین‌المللی و ملی از چنین بستری نامساعد برخوردار بود، اما جنبش ما با قدرت اندیشه و جسارت که نظیر آن دیده نشده، گام‌های لازم را با موفقیت برداشت. لکن با برداشتن هر قدمی به دیوار خشونت دهشتناک استعمارگر روبرومی‌شد. انقلابیون که مصمم بودند از عقاید خویش به هر قیمتی که شده دست برندارند و آن را بصورت واقعی

ایستادگی در سخت‌ترین شرایط زندان‌های دولت استعمارگر از سوی رفقای زندانی که تسلیم‌شدن را نپذیرفته‌اند و از ادامه مبارزه مأیوس نشده‌اند، نشان داده می‌شود. زندان از منظر مبارزه، برای حزب ما آخرین ایستگاه است. اگر مبارزه ما بتواند در این حوزه نیز خود را بیازماید و در جهت پایبندی به خلق حرفی برای گفتن داشته باشد، اهدافی که به میان خلق رسوخ کند، ابدی خواهد شد. خون شهیدان زندان به هدر نخواهد رفت و سطح مقاومتی که در زندان‌ها ارتقاء می‌یابد این آزمون را با موفقیت پشت سر گذاشته و مهر تأییدیست بر جاودانگی این اهداف. خط‌مشی که در زندان‌ها بیش از سه سال در سخت‌ترین شرایط گرسنگی، شکنجه و هر راهکار نابودگرانه دشمن ادامه یافت و خط‌مشی مبارزه تسلیم‌ناپذیر با اهداء خون شهدای زندان ترسیم شده است و بایستی در این چارچوب ارزیابی گردد. مقاومت زندان‌ها که در سایه مقاومت رفقای گرمی «مظلوم، خیری و کمال» حلقه‌ای از مقاومت پ‌ک‌ک می‌باشد، بستری مساعد را برای مرحله نوین مبارزه‌رهایی ملی ما هموار نموده و پیشاهنگ انقلابی خلق (یعنی پ‌ک‌ک) را توانمند کرده است. همچنین برای رساندن جنبش‌رهایی ملی به سطحی سازمان‌یافته، در راستای سازماندهی خلق محور، نمونه‌ای عالی و احیاکننده است.

قهرمانی دهها رفیق شهید، بویژه رفقا «مظلوم، خیری، عاکف، کمال و فرهاد» که طی مبارزه و مقاومت در زندان‌ها به درجه شهادت نائل گشتند، بیانگر این حقیقت است که مبارزه‌رهایی ملی با پیشاهنگی پ‌ک‌ک را نمی‌توان متوقف کرد. بدین‌خاطر مبارزه‌ای است که پیروزی مبارزه را نوید می‌دهد. مقاومت قهرمانانه آنان آزادی و استقلال را که بسیاری از آن مأیوس گشته بودند و بسیاری نیز آن را در راستای اهداف ارتجاعی خویش بصورت یک کالا به فروش گذاشته بودند، به ارزش‌هایی مبدل نمود که دست‌بردداشتن و چشم‌پوشی از آن غیرممکن است. مقاومت عظیم آنان در زندان آفریننده مقاومت میلیونی ملتی است که دشمن را تا حد جنون خشمگین ساخته، تنها با ایجاد ارتشی از میلیون‌ها انسان و خشمگین نمودن دشمن می‌توان پاسخگوی مقاومت قهرمانانه آنان بود. مقاومت رفقای زندان در آینده تأثیرات خود را بدین شکل هویدا خواهد ساخت.

یکی دیگر از حلقه‌ها که باید به حلقه‌های مقاومت علاوه نمود، مقاومت «هزل» است. وقتی مبارزه ما به مسیر نوینی وارد می‌شود و مبارزینمان پیرامون مرحله نوین گام‌های اولیه را برمی‌داشتند، این مقاومت همچو نمونه بارز تسلیم‌ناپذیری و به‌گونه‌ای شرافتمندانه به اوج رسید و مرگ را بر تسلیم‌شدن ترجیح داد، لذا حائز اهمیت است. در عین حال نمونه بی‌مثالی است که پیرامون فعالیت‌های مرحله نوین زیربنای مقاومت را تشکیل داده است. پرواضح است که این مقاومت‌ها در راستای پیشبرد فعالیت‌های نوین، یکی از حلقه‌های اساسی بوده و بطورحتم یکی از سلاح‌هایی است که باید درمقابل هرگونه بازی پلید و حملات دشمن آن را در دست داشت. همچنین این مقاومت ثابت می‌کند که برداشتن هر قدمی در کردستان به قیمت ریختن خون چندین شهید مقاومت‌طلب تمام‌شده و بدون مقاومت، راه کوچک‌ترین تحول و دستاورد هموار نمی‌گردد. باید اقدام قهرمانان مقاومت هزل «شاهین کلوز، جاهید دایان، موسی ابلک، اویس شمشک، بشیر آکسوی، حسن اوزچلیک، فواد ارتک و ویسی هانتاش» در این چارچوب ارزیابی گردد.

آخرین حلقه‌ای که می‌توان در مرحله نوین به این حلقه‌های مقاومت علاوه نمود، مقاومت جزیره (جزره) است. رفقای چون «جودت گزهان و فرهان ایل» مقابل سربازان دشمن به

مملو از شهادت و مقاومت بوقوع پیوستند. در آستانه ماه نوامبر ۱۹۷۸ ایجاد سازمانی که جوابگوی سطح پیشرفت مبارزه باشد، آن را به مراحل بالاتری سوق دهد و پیشاهنگی خلق را بعهده بگیرد، ضرورت و اهمیت خود را بیشتر نشان می‌داد. در اواخر ماه یعنی در ۲۷ نوامبر طی یک نشست، حزب ما پ‌ک‌ک تأسیس شد. در آستانه سال ۱۹۷۹ دیگر قفل‌های پولادین سیاست انقلابی باز شد و فعالیت‌ها همچو تیر سرکش رهاشده از کمان، برداشتن گام‌های بزرگی را ممکن ساخت. درسایه مقاومت بی‌نظیر حیلوان نیروی فتودال- عشیره‌ای فروپاشید و مبارزه انقلابی در شهرها و روستاها به نیرویی مبدل گشت که همه توده‌های خلق را در آغوش گرفت. این اوضاع در سیورک نیز بازتاب یافت و با پیشاهنگی حزب، جنگی مقاومت‌طلبانه و انقلابی (آغی جنگ) درمقابل «محمد جلال بوجاق (آغای جنگ‌افروز)» صورت پذیرفت. مقاومت «سیورک» حلقه تکمیلی مقاومت حیلوان است که در آن شهادت بسیاری از انقلابیون پ‌ک‌ک در رأس آنها «صالح کندال و جمعه تاق» که به قیمت جان و خون خویش سنت مقاومت پ‌ک‌ک را ارتقاء بخشیدند و درخت آزادی و استقلال را آبیاری نمودند، روی داد. آن رویداد که درخت سیاست و اندیشه مستقل را رشد و نمو داد، اینگونه بود و لازم است عملکرد این مقاومت نیز مورد بررسی و تحلیل قرار گیرد.

مبارزه‌ای که در سیورک بسط و گسترش یافت نقش نیروی محرکه را برای پیشرفت اقدامات انقلابی در سراسر کردستان ایفا نمود و از آن لحظه به بعد مشارکت توده‌ها در مبارزه شتاب یافته است. دولت استعمارگر پس از آنکه به این نکته پی‌برد، نیروهای شخصی وابسته‌اش کارساز نمودند، لذا کودتای فاشیستی ۱۲ سپتامبر را به منظور تغییر اوضاع به نفع خود ترتیب داد. پارتیزان‌ها و مبارزین پ‌ک‌ک درمقابل سیاست‌های قتل‌عام‌گرانه و نابودکننده رژیم فاشیست و کودتاگر که همه ارتش خود را برای سرکوب خلق ما به خدمت گرفته بود، تسلیم نشدند و بازی‌های دولت استعمارگر را در این مرحله با مقاومت‌های اسطوره‌ای خویش خنثی ساختند. مقاومت «شیکستون» در میان این مقاومت‌ها از جایگاه حائز اهمیتی برخوردار است. مقاومت شیکستون که در تاریخ جنبش ما از جایگاه مهمی برخوردار است نمونه‌ای بارز از تسلیم‌ناپذیری و مبارزه علیه نیروهای استعمارگر است که آن نیروها با همه توان خود یعنی با بکارگیری نیروی مزدوران و ارتش خود به نبرد با پ‌ک‌ک پرداختند. این مقاومت در عین حال بیانگر شکاف میان نیروهای استعمارگر و پ‌ک‌ک است. در این مبارزه نشان داده شد که در سخت‌ترین شرایط می‌توان درمقابل دشمن مقاومت نمود، سر خم نکرد و در جایی که لازم باشد به مقاومت بی‌نظیر دست‌زد. رفقا «احمد کرد»، «محمد کرد»، «سلیمان دوغرو» و «محمد سینجار» که این مقاومت بی‌نظیر را در شیکستون از خود نشان دادند، موجب بسط و گسترش مقاومت در اقصانقاط میهن و رشد مقاومت‌های بی‌شمار برمبنای این نمونه قهرمانی پرولتاریا درمقابل ارتش استعمارگر شدند. خلق ما و حزبمان درمقابل حملات وحشیانه دولت استعمارگر در اکثر نقاط کردستان، در رأس آنها در ماردین، پازارجک، درسیم و بینگول نمونه‌های بی‌مثالی از مبارزه و قهرمانی از خود نشان دادند. همچنانکه در مورد پ‌ک‌ک گام برداشتن به عقب را غیر ممکن ساخت، تضاد میان خلق و نیروهای استعمارگر را به نقطه‌ای رساند که برداشتن گام به عقب بی‌وجدانی بود، بدین‌خاطر این مقاومت‌ها نقطه عطفی هستند که تاریخ مبارزه ما را به درجه بالاتری رسانده‌اند.

همزمان با مقاومت‌های بی‌نظیر خلق و رفقای ما در کوهستان، نمونه‌های باشکوهی از

همچو گوشت و استخوان درهم‌تنیده‌اند و بر این اساس شکل می‌پذیرند. بدیهی است که این خصوصیات خود به خود کسب نمی‌شوند. هیچ یک از مبارزین به خودی خود نمی‌توانند به این خصوصیات دست‌یابند. مبارز تنها به میزانی که به این خصوصیات گذشته پایبند باشد، آن را درک کند و خود را با آن وفق دهد، می‌تواند ویژگی‌های مبارز بودن آینده را در شخص خود متبلور سازد. مبارز تنها در صورتی که خصوصیات مبارز بودن در گذشته جنبش خود را درک کند، آن را بپذیرد و برای انتقال آن به آینده مصمم باشد، می‌تواند مبارز شایسته پك ك باشد. بدین‌خاطر مبارز توانمند آینده باید سنت مقاومت جنبش در گذشته را بخوبی درک نماید. مبارز برای خودشناسی و نیز بر مبنای آن گام برداشتن به شیوه‌ای توانمند در مسیر آینده و برخورداری از خصوصیات مبارز، ناگزیر است که این گذشته جنبش را بخوبی درک کند. اگر وی نداند مصالح اصلی ساختن يك ساختمان - که وی شخصا یکی از آجرهای اساسی تشکیل‌دهنده آن است - چیست، نمی‌تواند وظیفه تاریخی خود را در راه آنچه ایجاد می‌کند، بجای آورد. اگر مبارز می‌خواهد نقش تاریخی خود را ایفا نماید، ناگزیر است گذشته را نیز بخوبی بشناسد.

در این صورت با توجه به تاریخ پك ك که مملو از نمونه‌های عظیم قهرمانی‌ها و مقاومت‌های بی‌نظیر است، باید بدانیم ویژگی‌های روشنی‌بخش راه آینده مبارزه چه هستند، تأثیر این خصوصیات در آینده چگونه خواهد بود و کدامین خصوصیات اساسی باید در شخصیت مبارز تبلور یابد؟ اکنون می‌خواهیم خصوصیتی را مورد بررسی قرار دهیم که در نتیجه دردها و آلام عظیم و آزمون‌های بسیار حاصل شده و روشنگر راه مبارزین در آینده در بسیاری از عرصه‌ها، بویژه فعالیت‌های سازمانی، عملیاتی، برقراری روابط دوستانه و ایجاد رابطه با توده‌های خلق، زندان‌ها و غیره خواهد بود.



مبارز حزب کارگران کردستان در اثنای کار و مبارزات

آ - میهن‌دوستی

یکی از فضایی که مبارز پك ك باید از آن برخوردار باشد، میهن‌دوستی است. میهن‌دوستی پدیده‌ای معمولی نبوده و چیزی نیست که بتوان آن را به تأخیر انداخت. در رأس موارد غیرقابل اغماضی می‌آید که يك شخص را به شخصیتی مبارز نائل می‌گرداند. مبارز یعنی شخصیتی که از دانش و احساسات میهن‌دوستی برخوردار باشد. قبل از هر چیز بدین معنی است که باید واقعیت اجتماعی - ملی را شناخته و این واقعیت را با اندیشه انتزاعی‌نالیسم عجین سازد. بعبارتی میهن‌دوست بودن بویژه اشتیاق به وطن همچو یکی از عناصر اصلی میهن‌دوستی به معنی برجسته‌سازی و وحدت مفاهیم میهن، دانش و احساسات آن در وجود خویش است که در حسرت و آرزوی ایجاد میهنی مستقل بصری‌برد.

مبارز باید خصوصیات میهن خود را ارج نهد، به آن اشتیاقی وافر داشته باشد و از ته دل به ارتقاء و متعالی ساختن آنها باور کند. بایستی از این نکته آگاهی کامل داشته باشد که بدون ایجاد يك میهن مستقل و آباد نمی‌توان راه هیچ نوع پیشرفتی را هموار ساخت. باید همه چیز میهن خود را از کوهستان‌ها و دشت‌ها گرفته تا رودخانه‌ها، آب‌وهوای آن، چشمه‌ها و همه‌نوع منابع زیرزمینی و روزمینی آن بخوبی بشناسد، آن را دوست داشته باشد و در مواقع

قیمت بخشیدن جان خود، این مقاومت را به نمایش گذاشته‌اند. در مرحله نوین در مقابل محاصره همه‌جانبه دشمن، بجای تسلیم شدن، مقاومت تا سرحد مرگ را انتخاب کردند که بیانگر قهرمانی پك ك است و سنت مقاومت جنبش ما را گسترده‌تر ساخته. پس رویدادی است پر معنا و جاودان. اگر چه امکانات کمی داشتند و دشمن آنها با همه توان خود و با تانکها و زره‌پوش‌ها به میدان جنگ آمد، اما هیچگاه تسلیم شدن را نپذیرفتند، بجز مقاومت راه دیگری را نپسندیدند و آخرین حلقه مقاومت را همچو مرحله‌ای نوین تکمیل کردند. طوری که همواره روشنی‌بخش راه مبارزه ماست و در موضوع مقاومت راهی را نشان می‌دهد که باید انتخاب نمود.

مقاومت‌های «هزل و جزیره» جای هیچ شك و تردیدی برای گام برداشتن در مرحله نوین را باقی نگذاشتند. هر يك از اینها برای گام برداشتن مبارزین در مسیر مبارزه خلق، نمونه‌ای از مقاومت و پلی ارتباطی هستند. افرادی که در این مقاومت‌ها به درجه بالا ارتقاء یافتند، بدیهی است که در مدت‌زمان کمی برای چنین مبارزه‌ای آماده شدند. علی‌رغم اینکه در مدت‌زمان کوتاهی تحت رهبری حزب در مسیر مبارزه رهایی ملی گام برداشتند، اما تأثیرات بزرگی بر مراحل تاریخی پیش‌روی ما برجای نهادند. آنها در عین حال در خصوص چگونگی مبارزه در مرحله نوین روشنی‌بخش و رهبر راه ما بوده و نمونه‌هایی هستند که باید در عمل یادشان را زنده نگاه داشت.

سنت مقاومت مبارزین پك K را که در زمان «گروه ایدئولوژی» با واقعه شهادت رفیق «حقی قرار» آغاز شد، با مقاومت رفقا در زندان دیاربکر در مرحله تکوین حزب به نقطه اوج خود رسید و با مقاومت هزل و جزیره ادامه یافت و بعد از آن هم ادامه خواهد یافت، می‌توان بطور مختصر چنین توضیح داد. این سنت از این به بعد در تاریخ کردستان، برفراز قله‌های رفیع کوهستان‌های کردستان با شعله‌های مقاومت مبارزین ارتقاء و ادامه خواهد یافت و غنی‌تر خواهد شد.

يك حزب و مبارزین آن که چنین سنت مقاومت‌گرانه‌ای را برای خود مبنا قرار داده‌اند، هیچ چیز نمی‌تواند مانع از پیروزی آنها در آینده شود. سنت مقاومت ما، سنتی است که بازم می‌توانیم هزاران نمونه مشابه آن را عملاً به اثبات برسانیم. این سنت مقاومت، هم بنا به مقاومت رفقای شهید بوده و هم مقاومتی که رفقا هم‌اکنون در داخل و خارج از خود نشان می‌دهند. حزب و مبارزین آن که در مدت‌زمانی کوتاه این سنت مقاومت شکوهمند را خلق کنند، بدیهی است که به خصوصیات توانمندی دست یافته‌اند. اگر این خصوصیات که در مراحل دشوار کسب شده به آینده انتقال یابد، منجر به سازماندهی میلیون‌ها انسان و گسترش مبارزه آنها خواهد شد. از این رو سنگ زیربنای پیروزی آسان خواهد بود. این نیز بدان معناست که آینده تضمین شده است. از این حیث جنبشی که گذشته کوتاه‌مدت آن چنین بوده، می‌تواند به همان میزان که ضامن بپاخیزی میلیون‌ها انسان و سازماندهی آنان شود، به همان اندازه ضامن کسب پیروزی میلیون‌ها انسان نیز گردد. مبارزی که سنت مبارزه‌گری حزب را در قالب بپاخیزی خلق و گسترش مبارزه خلق با مشارکت مورد انتظار از وی در مسیر پیروزی به شکلی باورمند و توانمند نشان دهد، از ویژگی‌های سالم و صحیح انقلابی برخوردار خواهد گشت.

ریشه سنت مبارزه پك K - که به گذشته کوتاه‌مدت جنبش برمی‌گردد - در سنت‌های مبارزاتی آینده مبارزان حزب بازتاب خواهد داشت. حقیقتاً خصوصیات نوین و سنت‌های گذشته جنبش

بنابراین میهن‌دوستی بنا به شرایط و واقعیت‌های امروزی و عینی کردستان در جنبش مقاومت ملی نمایان گشته و این مبارزه به گونه‌ای مقاومت‌طلبانه اوج می‌گیرد.

موضوع را کمی بیشتر توضیح می‌دهیم: میهن‌دوستی، مبارزه را در مؤثرترین عرصه‌های مقاومتی میهن ما یعنی عرصه‌هایی چون کوهستان که می‌توان مبارزه رهایی‌ملی خلق و میهن‌مان را به بهترین نحو و متناسب با استراتژی در آن گسترش داد، ضروری می‌سازد. شاید همیشه رفتن به کوهستان‌ها و جنگ در آنجا ضروری نباشد، اما مبارز ناگزیر است با همه وجود و توان خویش به مبارزه در این عرصه پیوسته و به آن در راه رسیدن به پیروزی یاری رساند. گاهی نماینده خرده‌بورژوازی مزدور او را به این متهم می‌کند که عاشق کوهستان‌هاست و همچو رؤسای سرخ‌پوستان که بخاطر پیشرفت تمدن به کوهستان‌ها پناه می‌برند، از تمدن در هراسند، پس بدیهی است کسانی که چنین می‌گویند در مزدوری غرق شده‌اند. کسانی که تا حدی دشمنان کردستان را می‌شناسند، بخوبی بر این امر واقف‌اند که زیباترین و پرمحتواترین داستان آزادی تنها در این کوهستان‌ها به نگارش درمی‌آید. ما به این ویژگی خویش افتخار می‌کنیم. بر این امر واقفیم که اگر این مورد را به یکی از ویژگی‌های خویش - که این نه تنها برای ما بلکه در تاریخ خلق کرد نیز خصوصیتی اساسی است - مبدل سازیم، بهترین کارها را انجام داده‌ایم. همانگونه که آزادی و فرهنگ خلق‌های آفریقا در جنگ‌های آن تحقیق یافته، خلق کرد نیز برای آزادی خود به کوهستان‌ها پناه برده و این ویژگی خود را تنها در کوهستان‌ها می‌تواند بیابد. از آنجا آغاز به کار می‌کند و بتدریج به دشت‌ها و شهرها نفوذ می‌کند. امروزه که شهرها و دشت‌ها تحت فشار و سرکوب دشمن از خود بیگانه گشته‌اند و بوی بیگانگی از آنها به مشام می‌رسد، نمی‌تواند بستر چنین آزادی و روحیه‌ای باشند. آنچه در این حوزه‌ها حاکم گشته، نوعی از سیاست و زندگی بدور از مقاومت است که بوی وابستگی از آن برمی‌خیزد. لذا این نوع از سیاست و زندگی چیزی نیست که بتوان در امر میهن‌دوستی بدان اعتماد کرد.

امروزه هموطنان در دشت‌ها و شهرها باید در راستای نشان‌دادن دفاع از خود، مقاومت در کوهستان‌ها را الگو قرار داده و آن را برگزینند. بدون شک در شهرها، دشت‌ها و زندان‌ها نیز مقاومت‌طلبانی ظهور می‌کنند. این مسئله جنبه‌ای ندارد که قابل‌درک نباشد. طبقه کارگر، جوانان و روشنفکران در این عرصه از زندگی بسر می‌برند و مبارزه مقاومت‌طلبانه ما آنها را نیز به آغوش می‌کشد. اما تنها با مبنا قراردادن اینها نمی‌توان به راه آزادی و استقلال وارد شد. مکان واقعی رسیدن به آزادی و استقلال قله‌های مرتفع کردستان است. آزادی راستین و مقاومت انقلابی ابتدا در اینجا بسط و گسترش یافته و به همه دشت‌ها و شهرها انتقال می‌یابد. نهال آزادی در کوهستان‌ها کاشته می‌شود، سپس در همه عرصه‌ها به شکوفایی می‌رسد. این فقط یک تشبیه نیست بلکه یکی از ویژگی‌های ضروری و انقلابی است درخور شرایط اجتماعی، تاریخی و جغرافیایی کردستان. این تنها یک ارزیابی نیست که محدود به شرایط جغرافیایی باشد بلکه در عین حال تحلیلی است که بنا به اندیشه آزادی‌خواهی و استقلال‌طلبی حاصل شده.

امروزه کسی که با برخورداری از آگاهی و احساسات توانمند میهن‌دوستی در کوهستان‌ها به مبارزه نپردازد و به جنگ در این عرصه - چه در داخل میهن اسکان یافته باشد یا خارج از آن، چه در شهرها، چه در روستاها، چه در دشت‌ها و خواه در کوهستان باشد - خدمت ننماید از نگرش میهن‌دوستی بدور است. نگرشی که از ویژگی میهن‌دوستی برخوردار نباشد از مزدوری

ضروری در حفظ و نگهداری میهن از دادن جان خود نیز مضایقه ننماید.

مبارز پ‌ك كه همچو انسانی معمولی نمی‌اندیشد و می‌داند چگونه و چه‌موقع برای میهنش و در راستای این ارزش‌ها جان خود را فدا کند. در عصر ما جان‌بخشیدن یک شخص معمولی در راستای حفاظت از میهن امری انسانی است. حتی از نظر بورژوازی نیز کسی که استقلال میهن خود را فراموش کرده، خائن و مزدور محسوب می‌گردد و جامعه کوچک‌ترین ارزشی برای این افراد قائل نمی‌شود. او هیچگاه از پست‌شدن و نفرین‌شدن رهایی نمی‌یابد. بدین جهت قراردادن میهن‌دوستی در رأس خصوصیات یک مبارز بجا و پرمعناست.

نوع میهن‌دوستی که ما آن را توضیح دادیم و گفتیم که یک مبارز باید از آن برخوردار باشد، درواقع نگرش میهن‌دوستی پرولتاریا و زحمتکش‌ان است. محتوای این نگرش در عصر ما از سوی برخی نیروها تهی گشته و برای آرمان‌های پلید آنها بکار برده می‌شود. اینگونه، می‌خواهند در این‌باره محیطی مملو از آشفتگی و سردرگمی ایجاد کنند. همزمان با پیاده‌سازی سیاست سرکوب خلق‌ها از سوی قدرت‌های استعمارگر و انحصارطلب بورژوازی، خلق‌ها را تا مغز استخوان استثمار نموده و میهن‌دوستان واقعی یعنی انقلابیون و کمونیست‌ها را افراد «بدون وطن و خائن به وطن» قلمداد کرده و در این‌باره به عوام‌فریبی می‌پردازند. در میهن ما مزدورین و کسانی که تسلیم‌شدن را گسترش می‌دهند، سعی می‌کنند صفت متعالی میهن‌دوستی را از آن خود کنند. بویژه خرده بورژواها که تسلیم‌شدن‌شان سیری‌ناپذیر است این ارزش غیرمتعالی را همواره ورد زبان‌شان کرده و آن را به سطح ملی‌گرایی بورژوازی و حتی به درجه ملی‌گرایی ساختگی سقوط می‌دهند، به گونه‌ای که هیچ‌کس را چون خود شایسته صفت میهن‌دوستی نمی‌بینند درحالی که بصورت همزمان، هر نوع خیانت به میهن، تسلیم‌پذیری رفرمیسم‌گرایی و نوکری را رواج داده‌اند. بدین‌خاطر مبارز پ‌ك كه بایستی معیارهای واقعی میهن‌دوستی پرولتاریا را کسب نموده و در این‌باره نگرش‌های نقاب‌دار و تحریف‌شده را بخوبی شناخته و رسوا نماید.

برای کمی بیشتر توضیح باید پرسید که چگونه واژه میهن‌دوستی در شخصیت مبارزین تبلور می‌یابد؟

همچنانکه قبلاً نیز اشاره نمودیم بایستی مبارز، میهن خود را بخوبی شناخته و اشتیاقی وافر به آن داشته باشد. حال اگر میهنش تحت اشغال و استیلا - آن هم اشغال و استیلا به پست‌ترین شیوه - باشد، بدیهی است که باید این وضعیت در وی اندیشه استقلال شکوهمندانه را شکل دهد. اگر اوضاع میهنش - که از هر لحاظ تحت اشغال و استیلا قرار گرفته - راهگشای دانش استقلال‌طلبی در وی نشود، آن شخص بجای اینکه مبارز باشد شخصیتی برده‌گونه و نوکر است. در این‌باره می‌توان وضعیت روستائیان و زحمتکش‌ان معمولی را بخوبی فهمید که از آگاهی و دانش لازم محروم گردانیده شده‌اند، پیرو دولت گشته‌اند و یا تحت سلطه و زور دشمن آگاهی و حساسیت‌های وی را کدر گردانیده‌اند. اگر این واژه (میهن‌دوستی) میان روشنفکران توسعه نیافته، بدین معنی است که مرضی مضمن گشته. همچنین اگر فردی به ویژگی‌های میهن خود آگاه باشد ولی به ظلم و ستم استعمارگر که میهنش را اشغال کرده پی‌می‌برد اما علی‌رغم این‌ها به اندیشه استقلال و دانش آن و مقاومت در این راستا اقدام نمی‌نماید، این شخص نه تنها نمی‌تواند به یک مبارز مبدل گردد، حتی نمی‌توان گفت که شهروندی معمولی و صادق است. این شخص در جامعه کسی است که هیچ ارزشی نداشته و بنابه ویژگی نوکری و بردگی به یک خائن مبدل می‌گردد.

و خیانت‌رهایی نمی‌یابد. میهن‌پرستی تنها محدود به یک منطقه نیست، بلکه شناختی است از اقصانقاط میهن، همه مناطق و نواحی آن و ضرورت اشتیاقی وافر نسبت به آن. یعنی میهن‌دوستی، دوست‌داشتن یک مکان را ضروری می‌سازد. با این وصف میهن‌دوست عبارت از داشتن اشتیاق وافر به یک منطقه و برتر دیدن منافع منطقه خود درمقابل کل میهن نیست. این نگرش به هیچ وجه با میهن‌دوستی همخوانی ندارد. حتی به آن ضررمی‌رساند. مبارز کسی است که هرچیز خود را در راه میهن فدا می‌نماید و اشتیاق وافر به میهن را برتر از هر چیز دیگری می‌داند.

ب- طرفدار سیستم دمکراتیک است

ویژگی دیگری که متکی به ویژگی میهن‌دوستی و برمنای آن نمودمی‌یابد، دموکرات‌بودن است. دموکرات‌بودن با تکیه بر میهن‌دوستی بسط می‌یابد. همانگونه که میهن‌دوستی، به پاخاستن درمقابل نیروهای بیگانه استیلاگر است و برای عقب‌نشینی این نیروها از میهن ویژگی ژرف‌بینانه‌ای را ضروری می‌سازد، دموکرات‌بودن نیز بازتاب آن در داخل بوده و به حذف بقایای قرون وسطایی از میهن می‌پردازد. دموکرات‌بودن، مبارزه درمقابل بقایای قرون وسطایی نظیر فئودالیسم، عشیره‌گرایی، مذهب‌گرایی و بردگی زنان را ضروری می‌سازد. این مورد در سازمان ما در عین حال با میهن‌دوستی پیوند خورده و به صورت توأمان به پیش تاخته است. به علت اینکه انقلاب ما از کاراکتری ملی- دموکراتیک برخوردار است، میهن‌دوستی و دموکرات‌بودن را به ویژگی‌های اصلی یک مبارز مبدل ساخته است. از این حیث در سازمان ما کسی که میهن‌دوست نباشد، نمی‌تواند دموکرات هم باشد و اگر دموکرات نباشد میهن‌دوست نیز نخواهد بود. اینها همچون گوشت و استخوان به صورت توأمان وجود دارند و ویژگی‌هایی هستند که نمی‌توان از هم جدا ساخت.

همچنانکه یک فرد دموکرات باید درمقابل عشیره‌گرایی، فئودالیسم، مذهب‌گرایی و بردگی زنان و غیره به مبارزه بپردازد، بایستی آن‌ها را چون ویژگی‌های اساسی در خود برجسته نماید. فرد میهن‌دوست باید درمقابل بقایای قرون وسطایی به مبارزه بپردازد. زیرا میهن‌دوستی بدین معناست که راه فراروی پیشرفت خلق و میهن خود را در مسیر مبارزه انقلابی گشوده و هرگونه واپسگرایی را که از پیشرفت وی ممانعت به عمل می‌آورد پشت سر می‌گذارد. فرد میهن‌دوست و دموکرات باید درمقابل هر نگرش واپسگرا از قبیل خانواده‌گرایی و منطقه‌گرایی به مقابله برخیزد و بجای اینها سرشار از روحیه و دانش میهن‌دوستی و دموکرات‌بودن شود و با آگاهی بر این موضوع حرکت نماید. رسیدن به چنین خصوصیتی از اهمیت حیاتی برخوردار است. فرد میهن‌دوست بجای دلبستگی‌های خانوادگی و عشیره‌ای - فئودالی، پیوندهای ملی را بسط می‌دهد و وابستگی به ملت حاکم و بیگانه را نمی‌پذیرد. هرگونه دلبستگی خانوادگی و عشیره‌ای را در چارچوب خدمت به پیوندهای ملی مدنظر قرارمی‌دهد و با میهن‌دوستی از فرم ارتجاعی خانواده و عشیره خود گذار نموده و در اینجا به شخصیت انسان دموکرات دست خواهد یافت.

یکی دیگر از لزومات دموکرات‌بودن این است که درمقابل هرگونه سیاسیت سرکوب و استثمار که بر توده‌های زحمتکش خلق رواداشته‌می‌شود، به مبارزه بپردازد. مبارز باید علیه فشار و اعمال واپسگرایانه که بر روی روستائیان بخصوص روستائیان محروم و زنان رواداشته‌می‌شود به مقابله برخاسته و برای آزادی روستائیان و زنان مبارزه نماید. لازم است درمقابل سیاست‌های سرکوب و استثمار که از سوی طیف بورژوازی انحصارگر و نظام

چ- انتزاسیونالیست است و در راه سوسیالیسم مبارزه می‌کند
یکی از ویژگی‌های پیشرفته‌ای که مبارز باید از آن برخوردارباشد، سوسیالیست‌بودن است. مسیر آگاهانه میهن‌دوستی و دموکرات‌بودن رفته‌رفته فرد را بسوی سوسیالیسم سوق می‌دهد. نمی‌توان بدون برخورداری از شخصیتی سوسیالیست از دموکرات‌بودن و میهن‌دوستی سخن راند. دستیابی به کاراکتر واقعی این ویژگی‌ها از راه عین گشتن آن با ویژگی سوسیالیستی امکان‌پذیر است. در میهنی چون کردستان که حاکمیت اشغالگرانه بیگانه و بقایای قرون وسطایی به شکلی شرم‌آور بر آن سایه گسترانیده است، همواره‌فرد راه رهایی ملی- اجتماعی، مبارزه در برابر سرمایه‌داری را نیز تحمیل می‌نماید، بدین جهت نقطه‌ای که به آن تکیه بزنند، سوسیالیسم خواهدبود. یعنی میهن‌دوستی و دموکرات‌بودن به شکلی گریزناپذیر به سوسیالیست‌بودن ختم خواهد شد.

با کسب دانش سوسیالیستی نیز مستقیماً بسوی انتزاسیونالیسم متمایل خواهد شد. در این نمونه، وجود میهن‌دوستی، دموکرات‌بودن و سوسیالیست‌بودن در کردستان به صورت توأمان مساوی است با انتزاسیونالیست‌بودن. می‌توان گفت در کردستان تنها با وجود این شرایط می‌توان از انتزاسیونالیسم سخن گفت. با علم به اینکه سوسیالیسم تحت نام انتزاسیونالیسم به شیوه‌ای سرسری و نسبی با بیداری احساس میهن‌دوستی، دموکرات‌بودن و حتی اعتقاد به مارکسیسم - لنینیسم در کردستان برخورد می‌کند و سعی دارد جنبه ملیت را انکار و تیپ شخصیتی آشفته را ترویج دهد، آگاهی کامل بر این مفهوم از اهمیت حیاتی برخوردار است.

هر فردی در کردستان از هر جنس، دین، فرقه و زبان بایستی در برابر این نگرش‌های اکثریت‌پرستی در شوونیسم و سوسیالیسم مبارزه نماید. البته مبارزه در برابر نیروهای

کفه جنبه انتزاسیونالیستی بودن آن سنگینی خواهد کرد. کردستان با این موقعیت خود که از سوی نیروهای امپریالیسم و در رأس آن، چهار دولت استعمارگر مورد استثمار واقع شده، در آینده می‌تواند نقش خلق پیشاهنگ را برعهده گیرد. همچنانکه جدایی این خلق منجر به فروپاشی حتمی دولت‌های استعمارگر منطقه می‌شود، موجب از دست دادن مناطق حکمرانی امپریالیسم در خاورمیانه نیز خواهد شد و زمینه ایجاد زخم مرگبار آن را فراهم می‌آورد. لذا جرقه‌ای که در کردستان زده می‌شود میادین مبارزه در کل خاورمیانه را فروزان می‌سازد که بدان معنی است که مسیر رهایی خلق‌ها گشوده شده. بدین‌خاطر انقلاب کردستان از کاراکتر توانمند ناسیونالیستی برخوردار است. البته مبارزین آفریننده ین انقلاب که از کاراکتر ناسیونالیستی برخوردار هستند، می‌توانند این ویژگی‌ها را به شکلی توانمندانه در شخصیت خویش متبلور سازند که البته این در عین حال امری ضروری است.

میهن‌دوستی، دموکرات‌بودن و بر این مبنا سوسیالیست‌بودن و انتزاسیونالیسم در کردستان با خون شهدا، شکنجه‌ها و نمونه‌های مقاومت‌طلبانه بسیاری حاصل شده است. این ویژگی‌ها که با چنین مبارزه عظیمی کسب شده‌اند، بدیهی است که در مراحل پیش‌روی ما نیز تکیه‌گاه ویژگی‌های ما خواهند بود. در این موارد عواطف و آگاهی ما از اولین ویژگی‌هایی است که ما را به خلق‌های دیگر جهان و مشارکت در همبستگی ملت‌های معاصر بر مبنای برابری و آزادی سوق می‌دهد. در این‌باره آگاهی و دانش موجب ایجاد شخصیتی توانمند و کسب ویژگی‌های نوین می‌شود. کادری که میهن‌دوست، دموکرات، سوسیالیست و انتزاسیونالیست باشد و بر این مبنا به آگاهی عصر دست‌یازده، بدین معنی است که به ویژگی‌های حائز اهمیت که مبارز باید در انقلاب کردستان بدان دست‌یابد، رسیده است. در این صورت کادری که درصدد است از هر لحاظ به کاراکتر خاص مبارز دست‌یابد و این ویژگی‌ها را بیشتر ارتقا بخشد، در روابطش با رفقا و خلق و زندگی درون‌حزبی چگونه موضعی خواهد داشت؟ چگونه باید فعالیت‌های فردی خود را جهت‌دهی نماید و این فعالیت‌ها را چگونه ترویج می‌دهد؟ خلاصه در مسیر مبارزه باید کدامین جوانب را رشد داده و توانمند سازد؟ این موارد را بررسی می‌کنیم.

د- رفقا و ملت خود را دوست دارد

مبارز باید اشتیاقی وافر نسبت به همه ارزش‌های حزب و در راس آن رفقایش، طرفداران و دوستان حزب داشته باشد. اما برخی از افراد با این موارد بسیار بیگانه‌اند. محبت و احترام نسبت به ارزش‌های حزب و در راس آن روابط دوستانه و رفاقت‌محور در آنها دیده نمی‌شود. البته با این طرز برخوردشان، هر چند عامدانه هم نباشد اما به موقعیت یک جاسوس درمی‌افتند. پیوندهای دوستانه و ارزش‌های حزبی جزو مواردی است که باید بیشترین محبت و احترام را نسبت به آن روا داشت. زیرا آینده ملت و جامعه نوین در شخصیت‌حزبی نمایان می‌گردد. در چنین وضعیتی، متعالی‌شدن ارزش‌های حزبی به خودی خود ممکن می‌گردد. یک حزب و مبارزانش در یک استخوان‌بندی کامل، مکمل یکدیگرند. همچنانکه بدون وجود مبارزین نمی‌توان از وجود حزب سخن‌راند، در عین حال تصور وجود مبارزین بدون حزب امکان‌ناپذیر است. به همین دلیل باید مبارزین حزب از انسجام و هماهنگی لازم برخوردار و مشتاق همدیگر باشند. این بدان معنا نیست که از خطاهای همدیگر چشم‌پوشی کنند، بالعکس باید بنا به ضرورت محبت و احترام متقابل و روابط دوستانه، درمقابل خطاهای

سوسیالیست‌شووون مبارزه‌ای ایدئولوژیک خواهد بود. همچنانکه در گذشته نه چندان دور شاهد آن بوده‌ایم، امروزه و در آینده نیز در این‌باره موضعی انقلابی اتخاذ می‌کنیم. اگر اینها فریب خورده باشند، مبارز ما سعی می‌کند آنها را به مسیر راست هدایت کند، اما اصلاً میدان مبارزه را در برابر شوونیسم و طیف‌های سوسیالیست‌شوون ترک نمی‌گوید، با آن نگرش‌های غلط مدارا نمی‌کند و از در سازش درمی‌آید. تنها زمانی که بتواند نیروها را بسوی خود و به مسیری راست هدایت کند با آنها مدارا خواهد کرد. از این‌رو خلق شخصیت انتزاسیونالیست در کردستان با محتوای مارکسیسم - لنینیستی نباید بصورت انکارگرایی و آشفته باشد. انتزاسیونالیسم باید به نوعی از میهن‌دوستی عمیق، دموکرات‌بودن توانمندانه و مارکسیسم-لنینیسمی که به شکل خلاق با شرایط کردستان انطباق‌یابد متکی شود. آنچه باید از انتزاسیونالیسم درک کنیم، این مورد است و نگرش‌های ساختگی غیر از این، فرد را به خیانت و نوکری، مزدوری استعمارگران و امپریالیسم گرفتار خواهند ساخت. «دیمتروف» که تکیه بر جامعه بین‌المللی را تنها منوط به هموار نمودن بستری آزاد برای ادای حقوق دموکراتیک می‌داند، پیوند میان بعد میهن‌دوستی و بعد انتزاسیونالیستی را با چنین جملاتی بیان می‌دارد: «همبستگی انتزاسیونالیستی بدون اتکای بر میهن‌دوستی، بیهوده است. میهن‌دوستی که متکی به همبستگی بین‌المللی نباشد، میهن‌دوستی واقعی نیست».

یک مبارز باید عمیقاً انتزاسیونالیسم را درک کرده و آن را به شکلی توانمندانه در ذهن خود حک نماید. باید دانست که این، خصلت بی‌نظیری است که پک‌کاز گذشته تا به حال آن را رواج داده. پک‌ک میهن‌دوستی و دموکرات‌بودن را در پرتو مارکسیسم-لنینیسم منطبق بر شرایط کردستان مورد بررسی قرار داده، آن را توسعه داده و بر این مبنا با انجام مبارزه‌ای فراگیر در برابر سوسیالیست‌شوونیسم، شوونیسم، بقایای فئودالیسم و نگرش‌ها و شخصیت‌های ساختگی میهن‌دوست، دموکرات و سوسیالیست، آن را شکل داده است. خصوصیات امروزی یک شخصیت میهن‌دوست، دموکرات، سوسیالیست و انتزاسیونالیست در کردستان با تکیه بر این مبارزه بی‌امان شکل پذیرفته است. بدیهی است که کاراکتر مبارز حزبی نیز این ویژگی‌ها را کسب نموده و ناگزیر است که به سطحی عظیم ارتقاء یابد.

در این‌باره نمونه‌های عجیبی در ضدیت با پیوند ناگسستنی میان میهن‌دوستی و انتزاسیونالیسم در کردستان وجود دارد. افرادی هستند که آنچنان تحت تأثیر آسیمیلیسیون استعمارگر قرار گرفته و با موجودیت ملی خود بیگانه گشته‌اند که تحت نام انقلاب در چنین مسیری گام برمی‌دارند، اما خلق‌شان، میهن‌شان و طبقه زحمتکش خود را مورد انکار قرار داده و حتی عجیب‌تر اینکه چنین برخوردی را تحت نام انتزاسیونالیسم انجام می‌دهد. این چه نوع انتزاسیونالیسمی است...؟ البته که این شخص، شیادی بیش نیست. پک‌ک با مبارزه‌ای صحیح به شکستن نقاب این‌گونه شیادی‌ها چه در داخل و چه در خارج از میهن اقدام نموده و مسیر انتزاسیونالیسم واقعی را مشخص ساخته است. در نتیجه این مبارزه، با انطباق ایدئولوژی مارکسیسم-لنینیسم با شرایط کردستان، به میهن‌دوستی، سپس به حقیقت انتزاسیونالیسم دست یافته است. حزبی که نام حزب پرولتاریا را بر خود نهاده، برای اینکه برانزده چنین نامی باشد و همچنین برای آنکه یک مبارز برانزده نام «مبارز پرولتاریای انقلابی» باشد باید انتزاسیونالیسم و میهن‌دوستی را بر مبنای صحیح عین‌گرداند و در شخصیت خود متبلور سازد.

انقلاب کردستان در عین حال بر مبارزه رهایی خلق تأثیر مهمی بر جای خواهد گذاشت؛

لازم است پیشاهنگی جامعه را بر عهده بگیرند، باید سازگاری و وحدت توانمندان میان خود ایجاد نمایند؛ در غیراینصورت دیگر این افراد بدین‌شکل همدیگر را از ارزش‌ها دور می‌سازند. اینها یعنی افرادی که هنوز میان خود انسجام و وحدت ایجاد نکرده‌اند، چگونه می‌توان از آنها انتظار هموارکردن راه اتحاد و انسجام میلیونها انسان را توقع داشت. البته این امر همچنانکه زندگی سازمانی را متحمل خسران‌های بزرگ می‌سازد، در عین حال بدترین کار در حق جامعه است.

در این صورت باید این موضع خصمانه میان نیروهای خلق، دوستان، طرفداران حزب و در راس همه میان رفقا از میان برداشته‌شود. بایستی محبت و احترام ابتدا میان رفقا مینا قرارداده شود، سپس میان خلق توسعه یابد. فقط این بدان معنا نیست که درمقابل عواملی که دشمن به صفوف ما روانه کرده مبارزه بی‌امان نکنیم. بالعکس مبارز، درمقابل اینها تا آخرین حد مبارزه‌ای بی‌امان می‌کند و تا وقتی که این افراد، جاسوس و مزدور دشمن باشند برای تصفیه و نابودی اینها هیچ تردیدی به دل راه نخواهد داد. البته باید توجه داشت که خشک‌وتر با همدیگر نسوزند. یعنی در این موارد برخی با آتش مجرم نسوزند. حتی اگر فردی در گذشته تحت تاثیر دشمن بوده و برای او مزدوری کرده، اما امروزه احساس ندامت می‌کند و می‌خواهد بر گذشته بد خود خط بطلان بکشد و نیز برای پیوستن به صفوف انقلاب مصمم است باید مسیر چنین راهی برای وی هموار گردد. رفتار منعطف و شایسته با این افراد و قطع کردن رابطه میان آنها و دشمن از اهمیتی خاص برخوردار است. نباید در اینجا رفتاری خردکننده داشت، بلکه باید کرداری شایسته و ماهرانه از خود نشان داد. زیرا دشمن برای تجزیه و پراکنده‌ساختن خلق تلاش به خرج داده و غیر از جاسوسان داوطلب خود، بسیاری از افراد را با توسل به زور به چنین راهی کشانیده است. همچنین دشمن گذشته از اینکه چنین امری را میان خلق رواج می‌دهد، سعی می‌کند با کاشتن بذر نفاق و دشمنی در صفوف حزب، تفرقه‌افکنی و پراکنده‌سازی را گسترش دهد. حتی این کار را میان دوستان و طرفداران حزب از طریق اخلاک‌گرا (پرواکاتورها) انجام می‌دهد. پس باید در این موارد هوشیار بود، بازبهای دشمن را نقش برآب ساخت و افراد جامعه‌مان را که به چنین راهی کشانیده شده‌اند باردیگر به سازمان جذب کنیم.

بدین‌خاطر باید نسبت به دشمن احساس نفرت و کینه بیش از حد داشته و با این موارد رفتاری غیرسازشکارانه به گونه‌ای توانمندتر از گذشته داشته باشیم. مبارزی که درمقابل دشمن خود کینه و نفرت نداشته باشد، شخصی مشکوک است. بدون شك این کینه و نفرت بخاطر اینکه همیشگی بوده، جنبه‌ای عاطفی به خود گرفته. بنابراین لازم است جنبه‌های علمی و آگاهانه به خود بگیرد.

دشمن میان خلقمان مواضع هم خصمانه و هم دوستانه را به مسیری انحرافی کشانیده و در این زمینه نوعی آشفنگی ایجاد کرده است. آنکه دشمن قلمداد می‌شود باید درمقابلش احساس کینه و نفرت داشت، اما در جامعه ما چنان شده که فردی که باید دوست قلمداد شود، دشمن تلقی می‌شود. یعنی احساس محبت و احترام نیز در جامعه ما به انحراف کشانیده شده است. به‌همین دلیل باید این عواطف بار دیگر در صفوف ما بر پایه نوینی احیا شود. به این ترتیب کینه و نفرت درمقابل دشمن هم باید بر مبنای خط‌مشی ایدئولوژیکی و سیاسی صحیح باشد و احساس دوستانه و رفاقت نیز همچنانکه اشاره نمودیم باید میان رفقا، طرفداران و دوستان تعمیق یابد.

همدیگر اتخاذ موضع نموده و برای رفع اشتباهات رفقای خود اسلحه انتقاد را به شیوه‌ای شایسته بکارگیرند. البته هدف از آن ایستار، شکل‌گیری شخصیتی است که بیشتر دوست‌داشتنی و قابل‌احترام و توانمند گردد. اسلحه انتقاد، اسلحه‌ای نیست که برای ابرازنفرت، کینه و حسادت درمقابل یکدیگر بکاربرده‌شود. هر کس انتقاد را در حزب تا سطح کینه، نفرت و حسادت رواج دهد، بدیهی است که او زهر دشمن است که به صفوف حزب تزریق می‌شود. هرکس خود را برتر از رفقایش بداند، به آنها احترام نگذارد و درمقابل برخی‌ها احساس کینه و حسادت کند، شخصیتی ابهام‌برانگیز و مبهم است.

محبت و احترامی که برای رفقایش قائل است، باید درقبال دیگر ارزشهای حزب یعنی ایدئولوژی، سیاست، خطوط تاکتیکی، سازماندهی آن و همه طرفداران و دوستان حزب و در راس همه شخصیت و خاطره رفقای شهید، قائل‌شود. این احترام و پایبندی به ارزشهای متعالی بایستی همواره عمیق‌ترگشته و گسترش یابد. در شرایطی که این حرمت‌ها با هزاران بازی و توطئه دشمن فروپاشیده و همچنین با تنیده‌ترشدن ریشه عشیره‌گرایی، مذهب‌گرایی، کشمکش‌های خاندانی و خانوادگی، در تک‌تک خانواده‌ها بذره‌های کینه، نفرت و حسادت پاشانده و موجب شکاف و پراکنده‌سازی انسانها شده است، قبل از هر چیز در صفوف حزب با توسل به محبت و احترام متقابل دوستانه (رفیق‌بودن) که به شکلی توانمند به خط‌مشی ایدئولوژیکی - سیاسی متکی بوده و پایبند به سازمان باشد، می‌توان راه وحدت خلق را به شکل قوی هموارساخت. مگر با پایبندی به سازمان بتوان از عمق تفرقه، گستردگی و اغتشاشاتی که دشمن در جامعه ایجاد کرده، ممانعت به‌عمل‌آورد. ولی هرآنکه در صفوف حزب چنین تفرقه‌ای را رواج دهد و بجای محبت و احترام، کینه و نفرت را درخود بپروراند، درواقع بازبهای دشمن را در صفوف حزب ترویج می‌دهد. امروزه یگان‌های گریلایی در نتیجه متعالی‌ترین ارزشها ایجاد شده‌اند. مبارزی که در این یگان‌ها می‌تواند با رفقایش زندگی کند، طبیعی است که در آینده به هیچ‌وجه می‌تواند با میلیون‌ها انسان بسازد.

باید بطورحتم خط‌بطلان کشید بر آنچه دشمن ایجاد کرده و در میان توده‌ها حاکم گردانیده یعنی حسادت عمیق، نفرت، کینه، کشمکش‌های خانوادگی، عشیره‌گرایی و مذهب‌گرایی و عواقب سوء اینها یعنی دوست‌نداشتن همدیگر، از همدیگر متنفربودن، به همدیگر دشنام‌دادن و حتی قتل همدیگر. با این اوصاف چگونه می‌توان به این رویدادها خاقه داد؟ البته، این امر باید نخست میان رفقا تحقق یابد و رفته‌رفته میان طرفداران و دوستان حزب انسجام بزرگی ایجاد شود، سپس با احترام و محبتی وافر درقبال یکدیگر صبر و بردباری داشته‌باشند تا به رفع نواقص و اشتباهات همدیگر کمک کنند. با تعیین خط‌های همدیگر نباید یکدیگر را بسوی انحراف و انحطاط سوق دهیم، بالعکس باید بی‌نهایت متکی به همدیگر باشیم و به منظور روحیه‌بخشی، حیات‌بخشیدن، توان‌بخشی و پیشرفت یکدیگر این ضعف‌ها را به نقطه‌قوت تبدیل نماییم. با تقبل مشتاقانه این ویژگی‌ها و تبلور آنها در شخصیت خویش و درک و فهم اینها با کلیه جوانب آنها، می‌توان شرایط نامساعد موجود در جامعه کردی را از میان‌برداشت. می‌دانیم که در گذشته مواردی ناشایست در این زمینه رخ دادند. گویی همدیگر را نشناخته‌اند و نسبت به همدیگر حسادت ورزیده‌اند و دیدیم که به گونه‌ای خردکننده با همدیگر رفتار کرده‌اند. حال آنکه جامعه این موارد را با ناشایست‌ترین و بدترین شکل تجربه کرده است. اگر همان موارد ناشایست در صفوف رفقا ادامه یابد، بزرگترین ضرری خواهدبود که به زندگی درون‌سازمانی وارد خواهدشد. کسانی که

باید مواظب بود که به پوپولیسم و دنباله‌روی توده‌ها دچار نگشت. زمانی که مبارز به این باور رسید که منشا ارزش‌ها توده‌های مردم هستند و زندگی با توده‌ها ارزش‌مندترین است و این باور خود را در مسیری علمی کانالیزه نماید، آن زمان قادر خواهد بود با توده‌ها و در راه آن‌ها کار و فعالیت کند. تنها بدین شکل می‌توان اعتماد توده‌ها را جلب کرد و مسلماً نیروی آنها تحقق می‌یابد. ابراز احترام و محبت نسبت به توده‌ها در راس همه موارد دیگر است. مبارز بجای آنکه این مورد را سخت و پرمشقت ببیند، باید با این دیدگاه که بخاطر انسانهای میهنش - که ارزشمندترین هستند - کار و مبارزه کند و با اشتیاقی وافر به آنها پایبند باشد.

کادری که دارای رفتار بسیار دافع و طردکننده است و به هر کسی می‌گوید «تو آدم نخواهی شد، از تو شخصیت انسانی خلق نمی‌شود» و محیط را به هم می‌زند، نباید انتظار داشته باشد که توده‌ها بسوی وی جلب شوند. چنین کادری نه تنها نمی‌تواند توده‌ها را سازماندهی کند و پیشامنگ آنها گردد، بلکه تنها باعث نابودی سازماندهی می‌شود، انسان‌ها را از صفوف انقلاب دورمی‌گرداند و بجای جذب دوستان بیشتر، دشمنی و عداوت می‌آفریند. در این صورت به طورحتم نباید به چنین وضعیتی گرفتار شود. باید با توده‌ها رفتاری شایسته و پاک‌نیت داشته و به آنها پایبند باشد. مبارزی که با احترام و محبت نسبت به اقشار و طبقات مختلف جامعه رفتار می‌کند و با حساسیت خاصی در این موارد برخورد می‌نماید، مورد توجه همگان بوده و سازماندهنده توانمندی خواهد شد. در تاریخ نمونه‌هایی از احترام و محبتی که به خلق نشان داده شده فراوان است. در کنار این نمونه‌ها، هستند کسانی که احترام و محبت ایجاد کرده و با دید محبت به همه چیز می‌نگرند. البته در برخورد اینها نسبت به کسانی که باید کینه و نفرت نسبت به آنها داشت، شفافیت وجودندارد. بدیهی است که موضع طبقاتی ما چنین چیزی را نمی‌پذیرد. باید محبت و احترام ابراز گردد اما نه برای هر کس، تنها برای کسانی که رنج می‌کشند، از دسترنج خود دفاع می‌کنند و نسبت به ارزشهایی که سبب پیشرفت انسان می‌شوند احترام و محبت قائل‌اند. به‌همین دلیل نباید احترام و محبت از محتوای خود تهی گردد و شبیه نوع احترام و محبت پاپ‌ها باشد. احترام و محبت نباید از کاربرد اصلی‌اش منحرف گردد و به ارتجاعیت خدمت نماید. ارزشهایی وجود دارند که قابل‌احترام هستند؛ در عین حال چیزهایی وجود دارند که نباید بدان‌ها احترام گذاشت. هستند موجوداتی که اصلاً دوست‌داشتنی نیستند. در این صورت باید تمایز میان اینها را بخوبی مشخص کرد. يك مبارز نه همچو يك عالم دینی و موسسه خیریه است که به هر کس ابراز محبت نماید و نه همچو خمره سرکه چنان ترش‌رو است که درمقابل هر کسی کینه و نفرت و احساس خصمانه داشته‌باشد. بالعکس وی شخصی است که هر دو هنجار یعنی هم احترام و محبت و هم کینه و نفرت را به بهترین نحو و در زمان مناسب آن بکارمی‌گیرد. این برای يك مبارز انقلابی جزو مهمترین ویژگی‌هاست. مبارزی که جایگاه ارزش‌های واقعی را نداند مبارزی است که معیارهای آن چندان سالم نیستند.

مبارز همچنانکه در قبال ارزشها احترام و محبتی وافر ابرازمی‌دارد، در عین حال درمقابل دشمن نیز آکنده از کینه و نفرت است و با او مدارا نخواهد کرد. به هیچ‌وجه از کینه و نفرت خود در برابر تضادهای موجود دست بر نمی‌دارد و با آنها مدارا نخواهد کرد. با دشمنی که به قصد نابودی به وی حمله‌ور می‌شود، هیچ‌گاه مدارا نمی‌کند. تا هنگام از میان برداشتن

با این وجود هنوز برخی از رفقا در چنان غفلتی بسر می‌برند که گاهی احترام و محبتی که باید نسبت به رفقا، دوستان و طرفداران ابراز دارند به دشمن نشان می‌دهند. برخی از افراد نیز به خود جرات داده‌اند که کینه و دشمنی‌ای که ما درمقابل دشمن ابراز می‌داریم، درمقابل رفقای‌شان از خود نشان‌دهند. این دو موضع نیز خطرناکند و رفتارهای ناشایستی هستند که باید بطورحتم از زندگی سازمانی حذف شوند.

نگرش متقابل برای ابراز محبت و احترام، ویژگی و وظیفه تمام کسانی است که در صفوف حزب جای گرفته‌اند. نگرش‌های ناشایست ولو در حجم کم هم باشد، اما برای جلوگیری از انتشار آن باید درمقابلش ایستاد. کسانی که دارای این رفتار ناشایست هستند و درمقابل رفقای‌شان چنین برخوردی دارند با حضور خویش ضررهای جدی به راه مبارزه می‌زنند. چون در گذشته با چنین نمونه‌هایی مواجه شدیم، بخوبی می‌دانیم که این رفتارها چه ضررهایی به ما وارد می‌کنند. حال آنکه اشخاص چنان بدی از این قبیل وجود دارند که ماندن خود در صفوف حزب را به این یا فلان چیز متکی می‌سازند و می‌گویند «اگر فلان شخص در حزب باشد، من نیستم و از سازمان جدا می‌شوم». بدیهی است که این، بازتاب وحشتناکی از کینه‌توزی و دشمنی میان عشایر و خانواده‌ها در جامعه ماست. یکی از جوانب بد این تیپ نیز این است که درحالی‌که هنوز دو روز با رفیق خود در جایی مانده و میان‌شان مشکلی که قابل‌حل نباشد روی نداده، اما همدیگر را دشمن خطاب می‌کنند و نمی‌خواهند با هم در یکجا بسر ببرند. از این رو سوق‌دادن صحیح این احساس محبت و احترامی که تا بدین حد به انحراف کشانیده‌شده، از اهمیت حیاتی برخوردار است.

توضیح مکرر يك مورد متمرثر واقع می‌شود. البته ما از کینه و نفرت آگاهانه خود درمقابل کسانی که مرتکب اشتباه شده و بر آن پافشاری می‌کنند دریغ نورزیده و به منظور افشای آن کوشا خواهیم بود. لذا کینه و نفرت خود را بعضاً درمقابل اینها نیز نشان خواهیم داد. اما این تنها تا زمانی است که اینها مرتکب اشتباه شده و بر آن اصرار می‌ورزند. چنین فردی اگر به خطاها و اشتباهات خود پایان دهد دیگر احساس کینه و نفرت نسبت به وی معنایی ندارد. جای کینه و نفرت را محبت و رفاقت خواهد گرفت. البته باید محبت و احترام را در زمان مناسب آن نشان داد. آنهایی که بر اشتباهات خود اصرار می‌ورزند، نسبت به رفقا و دوستان‌شان کینه‌توزی می‌کنند، مرتکب خیانت می‌شوند، نسبت به دشمن احساس دوستی کرده و با او مدارا کنند، هیچ‌گاه مورد عفو قرار نخواهند گرفت. نباید فراموش کرد آنهایی که بر این موضع خود اصرار می‌ورزند هیچ‌گاه بخشوده نمی‌شوند. این شخص هر که باشد خواه برگزیده‌ترین عضو حزب، خواه دوستی معمولی، خواه عضو معمولی حزب و خواه فردی خارج از سازمان ما باشد - اگر با خیانت مدارا کند و علی‌رغم همه رهنمودها بازهم از این ویژگی‌های خود دست برندارند، هیچ چیز وی را از دست ما کینه و نفرت‌مان نجات نخواهد داد.

نتیجتاً می‌توان گفت که اگر محبت و احترام در زندگی سازمانی وجود نداشته باشد و کادرها با این احساسات بیگانه باشند، نمی‌توان از موجودیت آن سازمان یا حزب سخن راند. مبارز علاوه بر پایبندی به ویژگی‌هایی که در بالا بدانها اشاره نمودیم باید محبت و احترامی وافر نسبت به خلق، اقشار و طبقات مختلف جامعه ابرازدارد و این احساسات را ارتقا بخشد. گذشته از اینکه توده‌ها را حقیرنیانگارد، باید بر این باور باشد که تاریخ توسط توده‌ها نوشته شده، بنابراین احترامی وافر برای توده‌ها قائل شود. اما با درک جایگاه این احترام

کسی هستند که از مسیر پرولتاریایی بسیار دور است. پس مبارز در زندگی و روابط عملی خود ضوابط اخلاقی پرولتاریا را برمی‌گزیند و هر گامی که برمی‌دارد باید آگاهانه و سنجیده باشد.

مبارز، شخصی نیست که لگام‌گسیخته باشد. البته درمقابل دشمن خود کینه و نفرتی آگاهانه دارد، اما در نقطه‌مقابل این درقبال خلق و جامعه‌اش بی‌نهایت فروتن و متواضع بوده و از معیارهای انقلابی برخوردار است. مبارز باید به آداب و رسوم خلق، ارزشهای خانواده و مال و ملک آن احترام بگذارد. مبارز باید در این موارد از معیارهای اخلاقی مشخصی برخوردار گردد. قبل از هر چیز باید این مورد را به سطح آگاهی ارتقا داد تا مبارز در معنای کلی شیوه‌های زندگی که جامعه آن را بنسندیده و نیز از هر چیزی که مورد نفرت قرار داده، دور شود. از طرفی مبارز نباید با حرفهای بی‌پایه به آنچه خلق پذیرفته و به چیزهایی که بدان اعتقاد دارد - حتی اگر بسیار عقبناننده و زمان آن به سر رسیده باشد - حمله‌ور شود و بی‌احترامی کند. برای مثال اگر مبارزی به خدا ایمان نداشته باشد اما باورهای خلق را مورد هدف قراردهد و گفته‌هایی نظیر «نفرین بر خدا - نفرین بر پیامبر» را بر زبان آورد بدهی است که نمی‌تواند پیشاهنگ خلق باشد. با اینگونه برخوردها گذشته از اینکه نمی‌تواند پیشاهنگ خلق گردد، همه فعالیت‌ها را هم دچار آشفتگی می‌کند و به انقلاب ضررمی‌رساند. مقابله با «دین سیاسی» جزو فلسفه ماتریالیسم نیز هست، اما با واقعیت جامعه برخورد کردن بر اساس آن و مبدل‌کردنش به یک شعار در جامعه، کاملاً به معنای دیوانگی است. مبارزه با جزم‌اندیشی دینی مسئله‌ای است که در درازمدت تحقق یافته و با تغییر ذهنیت جامعه ممکن می‌گردد. لنین مبارزه با جزم‌اندیشی دینی را موضوعی فوق‌العاده حساس ارزیابی کرده و در این باره کوچکترین جهش آنارشیستی را مسبب توافندی دین می‌داند. تأکید می‌کند تازمانیکه ریشه‌های دین شناخته‌نشود، نمی‌توان جزم‌اندیشی آن را از میان برداشت و در این باره می‌افزاید: «باید دانست چگونه با جزم‌اندیشی دینی مبارزه نموده و برای این نیز باید ریشه‌های دین را بنا به راهکار ماتریالیسم ارزیابی کرد. در مبارزه با جزم‌اندیشی دینی نباید آن را صرفاً ایدئولوژی موعظه‌گر و مجرد تلقی کرد و آموزه‌های مبالغه‌آمیز پنداشت، بلکه باید مبارزه را جهت تلفیق ریشه‌های اجتماعی دین به جنبش طبقاتی گره زد و به حالتی عملیاتی مشخص درآورد. دین میان طبقات نیمه‌پرولتاریا و توده‌های روستایی نفوذ کرده، اما میان طبقات توسعه‌نیافته پرولتاریای شهری از محدودیت برخوردار است و نزد طبقات بورژوازی پیشرفته، جهالت و ناآگاهی خلق تلقی می‌گردد، لذا می‌گوید «لعنت بر دین، زنده باد بی‌دینی» و می‌افزاید اولین هدف باید توسعه اندیشه بی‌دینی باشد، رفقا به پیش!». مارکسیسم نیز می‌گوید که رفقا بایستید، این کار اشتباهی است، بسیار اشتباه است...».

ریشه‌داربودن دین بخاطر ناآگاهی و جهالت خلق نیست، بلکه به علت سرکوب اجتماعی توده‌های زحمتکش است و این توده‌ها (زحمتکش‌ان هر روز و هر ساعت با جنگ‌ها، زلزله‌ها، سیل‌زدگی‌ها و رویدادهایی نظیر آن هزاران بار با درد و آلام مواجهه می‌گردند) در برابر قدرت‌های سرمایه‌داری خود را ناتوان احساس می‌کنند. در چنین وضعیتی شعار سردادن دیوانه‌وار برای نابودی دین با اندیشه سوسیالیستی ناهمخوان است. علاوه بر این نباید هنجارهایی که درنظر خلق مقبول است، یعنی فرهنگ و آداب و رسوم خلق را تحقیر کرد و نادیده انگاشت. اینها تنها با مبارزه درازمدت و بردباری نتیجه‌بخش خواهدبود و با

تضادهای موجود، همواره بایستی به لحاظ روحی - روانی کینه و نفرت خود را ابرازدارد. البته این موضعی طبقاتی است. ابراز این کینه و نفرت درمقابل سرکوب‌های طبقاتی - ملی دشمن، مبارز را برای جاودانه‌کردن مبارزه پیشرفت می‌دهد. چه بسا بسیاری خلق‌ها بخاطر عدم ابراز کینه و نفرت نسبت به دشمنشان فرسوده گشته و از خود بیگانه گردیده‌اند. در عین حال اگر این کینه و نفرت لازمه در برابر دشمن را فراموش کرده و راه تسلیم‌شدن را انتخاب‌کنند، بدهی است که اینها نفرین شده و موجودی پست‌فطرت هستند. نباید فراموش کرد که دشمن هیچگاه چیزی نیست که به آن پناه برد، بالعکس همواره قدرتی است که باید نابود گردد. شهدا و مقاومت‌طلبان جنبش ما بی‌نظیرترین نمونه آن را اثبات کرده‌اند.

دشمن را نباید تنها با زور و راهکارهای خشونت‌آمیز شناخت، بلکه باید آن را با همه شیوه‌های استثمار ایدئولوژیک، سیاسی و اقتصادی مدنظر داشت. بنابراین درمقابل هر چیزی که از دشمن نشأت گرفته باید کینه و نفرت ابراز داشت و با آن مدارا نشود. بایستی خود را از تأثیرات ایدئولوژیک - سیاسی و بسیاری دیگر از تأثیرات دشمن رها کنید. مبارز باید بداند که در همه این عرصه‌ها پیشاهنگ خلق است. باید به خلق این راه را نشان دهد که تا چه اندازه با دشمن فاصله ایجاد کرده و چگونه و با چه میزان نفرت و انزجار درمقابل دشمن قد علم می‌کند.

علاوه بر اینها باید به این مورد نیز اشاره کرد که در کردستان، شکلی که «محبت طبقاتی» به خود می‌گیرد به معنایی عشق به میهن است. مبارز در هر شرایطی که باشد بطورحتم باید عشق به میهن را با محبت طبقاتی عجین گردانده و آن را در شخص خویش متبلور سازد. زیرا در کردستان، هم دشمنی با میهن و هم دشمنی با طبقات، توأمان صورت پذیرفته‌اند و نمی‌توان اینها را از همدیگر متمایز ساخت. بدین‌خاطر کینه و نفرت درمقابل یکی، درمقابل دیگری نیز بروز می‌یابد. در عین حال محبت و احترامی که نسبت به یک طبقه، نسبت به همه خلق و میهن است.

مبارزی که همه ویژگی‌های فوق را در خود متبلور سازد به ارزشهای واقعی احترام و محبت دست یافته و با ابراز کینه و نفرت لازمه درمقابل دشمن به موضع غیرمدارا دست می‌یابد. از اینرو پیوند میان رفقا در زندگی درون سازمانی باید مستحکم‌تر گشته و در عین حال احترام و محبت میان خلق نیز توانمند گشته و بسط یابد. بدین‌ترتیب پیوندها به پیوندهایی ناگسستنی مبدل می‌گردد. این امر که توده‌های خلق را به شکلی گسترده به صفوف انقلاب می‌کشاند در عین حال یکی از منابع اصلی نیروبخشیدن به مبارز خواهد بود. دیمتریوف در این مورد بیان می‌دارد:

«عشق به میهن و خلق یکی از اساسی‌ترین مواردی است که راه روحیه‌بخشی به یک انسان را که شرایط ناخوشایندی سپری کرده، جدامی‌کند تا بر دخالت‌ها و آلام زندگی فائق آید.» در این صورت مبارز باید این منبع روحیه‌بخشی را در مبارزه‌اش به تکیه گاه راه پیروزی خود مبدل‌سازد و بداند که در حق خلق و میهنش به چه شیوه‌ای محبت و احترام ابراز دارد.

هـ - سمبل و نماینده سنت‌های سوسیالیسم نوین است

اخلاق عبارت از معیارهایی هنجاری است. اما می‌دانید که ما از ضوابط کلی اخلاق نه، بلکه از ضوابط اخلاق طبقاتی بحث می‌کنیم. آنچه باید در شخصیت یک مبارز تبلور یابد ضوابط پرولیتاریاست. هنجارها و کردارهایی که بدون مقیاس بوده و مرزی نمی‌شناسند، رفتارهای

و نماینده وی می‌باشد. با این ویژگی خود آینده خلق را رقم می‌زند. پیشاهنگی است که از همین حالا معیارهای اخلاقی و پیشرفته خلق را - که خلق در آینده دارا می‌شود- ویژگی خود ساخته است. بدین‌خاطر است که خلق در وجود مبارز، آینده خود را دیده و از آن دفاع می‌نماید.

پس مبارز باید آینده را اینگونه بازتاب داده و از همین حالا چگونگی آینده خلق را با استفاده از ویژگی‌هایی که کسب می‌کند، نشان می‌دهد. یعنی وی، بانی اخلاق سوسیالیستی در آینده بوده و به صورت یک پیشاهنگ درمی‌آید. کسی که حامل این معیارهای اخلاقی است باید برای رفقا، طرفداران، دوستان و خلقش نمونه‌ای برگزیده باشد و به شرط اینکه این ویژگی‌ها را در شخص خود متبلور سازد در تلاش خواهد بود که این معیارها را به کل جامعه تفهیم نماید. مبارز به میزان کسب معیارهای اخلاقی، توده‌ها را بسوی انقلاب جذب می‌نماید و می‌تواند پیشاهنگ آنها باشد. در غیر این صورت بجا آوردن وظایف متعالی‌اش غیرممکن خواهد بود.

ویژگی‌هایی که تا به حال برشمردیم ویژگی‌هایی ماهوی هستند که راهگشای شکل‌پذیری شخصیتی توانمند در وجود مبارز می‌گردند. اما برای آنکه مبارز بتواند به عملگری توانمند اقدام نماید این ویژگی‌ها به تنهایی کافی نیستند. البته اینها ویژگی‌هایی هستند که مبنا قرارداده شده و فوق‌العاده ضروری هستند، اما باید با ویژگی‌های دیگری آنها را کامل گرداند. حال این ویژگی‌ها چگونه در مسیر مبارزه در شخص کادر تبلور یافته و مبارز در عرصه عمل چگونه باید رفتار نماید و حامل کدامین ویژگی‌ها باید باشد؟ ویژگی‌هایی که در سطور بعدی بدان اشاره می‌کنیم، روشنگر راه مبارزه بوده و نقش کامل‌کنندگی ویژگی‌های مبارز را ایفا خواهند کرد.

و- ترسو و خودمحور نیست، ترس و فدایی است

صفت جسارت برای مبارز ضرورتی است تا در فضای وحشتناک و تروریسم دشمن بتواند به خلق اعتماد ببخشد. دشمنان سعی کرده‌اند کل جامعه را به حالت جامعه‌ای ترسو درآورند و برای آنکه هر کس از دیگری بترسد، هر آنچه لازم بوده انجام داده‌اند. فرد فرد جامعه چنان در فضای رعب‌آور گرفتار شده که از خانه خارج نمی‌شود و به میان اجتماع نمی‌رود و به حالتی درآورده شده که در هیچ سازمان و عملیاتی شرکت نمی‌کند.

بدیهی است مبارزی که سعی دارد چنین فضایی را تغییر دهد، بایستی جسارتی فوق‌العاده داشته باشد. مبارز باید در فعالیت‌های خود میان توده‌ها به جسارتی فوق‌العاده دست یابد تا بتواند به توده‌های مردم جسارت و شهادت کافی و لازم را ببخشد. اما اشاره به این نکته نیز ضروری است که نباید جسارت را همچون اصطلاحی مجرد و انتزاعی در نظر گرفت. آنچه باید از این اصطلاح درک گردد این است که به هر قیمتی که شده توانایی بجای آوردن وظایف را از خود نشان دهد و آنچه لازم است را انجام دهد. پس منظور ما از جسارت، شجاعت کورکورانه نیست. جسارت انقلابی ویژگی است که برای بجای آوردن وظایف انقلابی باید بدان دست یافت. بدون شک این ویژگی از همان اوان در انقلابیون وجود دارد، اما آنچه در مورد آن بحث می‌کنیم، جسارتی است که باید مبارز با توسل به آن به موقع میان توده‌ها رفته و با آنها رابطه سازمانی برقرار و آن را تقویت نماید. دمیتروف می‌گوید که قهرمان بودن تنها به معنی رویارویی با دشمن نیست، بلکه قهرمانی را باید در فعالیت‌های

تغییرات ماهوی جامعه از میان برداشته می‌شوند. مبارز باید برای ارزشهای انسانی که از آن خلق شده، احترام قائل شود. در این باره به هیچ‌گونه رفتار ناشایست و عاری از حساسیت اجازه بروز ندهد. البته باید در این باره بلحاظ اخلاقی از معیارهایی صحیح و ویژگی‌های خوب برخوردار باشد. لازم است در مقابل رفتارهای ناشایست که میان خلق رواج یافته به مبارزه برخیزد، اما باید این را به شیوه‌ای شایسته و سازنده انجام دهد. در مقابل این رفتارها باید همواره از کینه و نفرت برخوردار باشد، اما برای از میان برداشتن آنها باید شرایط و زمان مناسب آن را خود فراهم آورد. فارغ از این باید برای حل مشکلات خلق عادل بوده و در این باره عدالت سوسیالیستی را به اجرا درآورد. بهترین عدالت، عدالت سوسیالیستی است. باید بداند که این عدالت را بخوبی به اجرا درآورد. نباید هیچ‌گاه برای حل مشکلات خلق به زور متوسل شود، باید از راه قانع‌کردن و به شکلی که آنها را بسوی انقلاب متمایل سازد به چاره‌یابی مشکلات اقدام و همه را از میان بردارد.

مسئله اساسی دیگری که باید بدان پرداخت، موضعی است که باید در مقابل ملک و مال خلق داشت. یک مبارز بدون شک باید با این ارزشها، بی‌نهایت سنجیده و حساس برخورد کند. تحت نام انقلاب، گرفتن خراج از خلق و ضرر رساندن به ملک و مال وی موضعی است که به هیچ وجه پذیرفته نیست. خلق باید داوطلبانه به انقلاب گرایش پیدا کند. کمک‌هایی که به زور ستانده شود، همچنانکه با اخلاق سوسیالیستی همخوانی ندارد از منظر مبارزه ما نیز بی‌معنا و بی‌ارزش است. موضعی که در این باره برانزده یک مبارز باشد، این است که بدون توسل به زور و بی‌آنکه به خلق ضرر برساند، راه مشارکت و مساعدت وی به انقلاب را هموار سازد. بعضی‌ها در گذشته در این باره مرتکب خطاهای بزرگی شدند و برخی رفتارهای ناشایست داشتند که به هیچ‌وجه با اخلاق سوسیالیستی همخوانی ندارد. این موضوع که این‌گونه مواضع و رفتارها تا چه حد به مبارزه ما ضرر رساندند، امروزه بهتر قابل درک است. بویژه در مرحله نوین که مبارزه ما باردیگر میان توده‌ها نفوذ می‌یابد در این باره باید دقت به خرج داد و به کوچکترین خطاها اجازه بروز ندهیم. مشارکت خلق که برای انقلاب ضروری‌ترین نیاز است باید بر پایه مشارکت داوطلبانه باشد و پس از آگاهی و مشارکت داوطلبانه خلق به مساعدت مادی اقدام نمایند. البته مبارز نباید تنها به مسئله ضرر رساندن به خلق محدود بماند، بلکه باید در مقابل ضرر رساندن دیگران نیز ممانعت بعمل آورد. مبارز هیچگاه در مقابل مواضعی که علیه خلق اتخاذ می‌شود بدون موضع نخواهد بود. بی‌موضعی معیار نیک اخلاقی نمی‌باشد و البته باید موضع خود را به نحو شایسته و سنجیده انتخاب نماید.

مبارز باید رفتارهای مناسب و شایسته انقلابی، حزبی و مبارزه‌گری داشته باشد و از حرکاتی که ضوابط این رفتارها را پشت سر گذاشته دوری گزیند. باید برای هنجارهای خلق یعنی فرهنگ و آداب و رسوم توده‌ها احترام قائل باشد، زیرا اینها ویژگی‌هایی هستند که مبارز باید از آنها برخوردار گردد. مبارزی که می‌خواهد در پیشرفت اخلاقی مشارکت نماید و آن را بر مبنای قانع‌کردن به خلق تفهیم سازد باید این را با نشان دادن رفتارهایی نمونه به خلق تفهیم کند و به اجرا درآورد. به همین دلیل مبارز نیز باید معیارهای سالم اخلاقی را در شخص خود متبلور سازد و آن را به اطرافیان خود انتقال دهد. مبارز در عین حال بهترین فرد متعلق به خلقش بوده و شخصی است که بهترین ویژگی‌های خلق را در شخص خود متبلور ساخته است. به نوعی جوهره‌ی خلقش است. با وی بیگانه نیست، بلکه پیشرفته‌ترین عضو

روی آورده‌ایم. آراستن جنگ و مبارزه با پیروزی، به جسارت ما و جنگ جسورانه بستگی دارد. به همین خاطر هر مبارزی نیز باید به برترین سطح از جسارت دست‌یابد. همراه با جسارت، ویژگی دیگری که مبارز باید از آن برخوردار باشد عنصر فداکاری است. بدیهی است که توده‌ها در این مرحله تنها زمانی که يك مبارز با روحیه فداکارانه را ببینند بسوی وی متمایل شده و در صفوف انقلاب جای می‌گیرند. شخصیت فداکار فردی که همه زندگی خود را بر مبنای فداکاری شکل می‌دهد و برای توده‌ها منشا اعتماد و باور است. برخورداری از معیار عظیم فداکاری یکی از بزرگترین سلاح‌هایی است که مبارز برای جذب توده‌ها و سازماندهی آنها می‌تواند از آن استفاده نماید. بدین خاطر مبارز باید بخوبی بداند که چگونه به بهترین شیوه این اسلحه را بکارگیرد.

فداکاری آن است که مبارز در عرصه‌های مادی و معنوی سمبل باور به بخشندگی اجتماعی است. این کاراکتر برای موفقیت در سازماندهی، جذب توده‌ها و سوق دادن آنها بسوی انجام عملیات، ضروری است. حس فداکاری در شرایط کردستان باید بسیار تعمق یابد. جامعه از روحیه فداکاری دورمانده و گویی در بسیاری مناطق با این مفهوم بیگانه‌اند. به همین دلیل جامعه باید برای گذار از این خصلت خویش، قبل از هر چیز دارای مبارزانی با ویژگی فداکاری باشد. جهت پاره‌نمودن زنجیرهای بردگی و اسارت، ضرورت پیشبرد این صفت در سطح اجتماع بخوبی درک می‌گردد. اما همچنانکه در گذشته نیز مشابه آن را دیدیم، امروزه نیز این ویژگی در برخی از کادرهای ما ضعیف است. اینگونه تیپ شخصیتی که در برخی از موارد از دانش و آگاهی برخوردارند، موقعی که فداکاری ضروری است به هیچ وجه چنین رفتاری از خود نشان نمی‌دهند. حتی نه تنها هیچ فداکاری‌ای در این مورد از خود نشان نمی‌دهند، بلکه وقتی کارها چنین موردی را تحمیل می‌کند، برای سازمان و رفقاییش مشکل‌ساز می‌شود. حال آنکه انقلابی‌گری بدون مشارکت در دشواریها و آلام، یعنی بدون فداکاری امکانپذیر نیست. انقلابی‌گری در عین حال به معنی فداکاری است. فرد باید خود را از هرگونه منافع و زندگی شخصی منزه کند و کاملاً خود را متعلق به خلق و انقلاب بداند و با تمام توان در راه خدمت به آنها تلاش نماید. همچنانکه دیمتروف می‌گوید: «حزب ما به سربازانی آماده و جان‌نثار نیازمند است که در مواقع ضروری از فداکردن جان خویش ابایی نداشته باشند. نیازمند مبارزانی شرافتمند، هوشیار، راستگو و بسیار جدی است که بتوانند همه جا و همیشه در تمام صحنه‌های مبارزه وظایف خود را بجای آورند.

جنبش پ‌ك‌ك در این زمینه از مبارزینی برخوردار است که نمونه‌های ارزشمند آن را به اثبات رسانده و این ویژگی‌ها را در شخص خود متبلور ساخته‌اند. آنها تحت دشوارترین شرایط نمونه‌های بی‌نظیر جسارت و فداکاری هستند و برای خلق و حزب خویش، با فداکردن جان خویش نقش پیشاهنگی ایفا کردند. اگر برخورداری از جسارت بی‌نظیر و فداکاری عظیم که در وجود رفقای بی‌چون «حقی، صالح، مظلوم، کمال، خیری و دهها شهید دیگر» تبلور یافته، به ویژگی بارز هر مبارز پ‌ك‌ك و طرفداران و میهن‌دوستان این جنبش مبدل نشود و در کردستان به چنین ویژگی‌هایی دست نیابیم، نمی‌توانیم از مبارزه انقلابی بحث کنیم.

ز- منزوی نیست، مسئولیت‌پذیر و آماده است

یکی از خصوصیات دیگر مبارز این است که در همه عرصه‌های فعالیت، فردی منفعل، منزوی و ایستا نیست، بلکه بنا به شرایط مساعد بر محوریت پویایی و فعال‌بودن حرکت

روزانه از خود نشان داد؛ باید لزوم این را که جسارت چگونه بر همه فعالیت‌ها و شیوه زندگی تاثیرگذار باشد به شکلی آشکار نشان داد. این ویژگی، چنان نیست که نتوان بدن دست‌یافت. مادامی که منافع حیاتی انقلاب کسب چنین ویژگی‌ای را ضروری می‌گرداند، در این صورت فرد باید این ویژگی را در شخص خویش متبلور سازد. ضرب‌المثل «يك روز با شجاعت زیست، شرافتمندانه‌تر از مدت‌زمانی طولانی زیست در ترس واهمه است» خیلی میان خلق رایج است. البته این ضرب‌المثل نشان می‌دهد که جسارت تا چه حد نزد جامعه مورد تحسین است و ترس نیز تا چه حد مورد نفرین و تحقیر قرار می‌گیرد. ترسوها هیچ جایگاهی در جامعه ندارند و ارزشی برای آنها قائل نمی‌شوند. در این صورت مبارزی که موظف به سازماندهی و به‌قیام‌و‌داشتن توده‌های خلق است، قبل از هر چیز باید با ایجاد ابراز احترام و اعتماد میان خلق، جسارت انقلابی را به حالت برجسته‌ترین ویژگی مبدل سازد. وی با این جنبه خود، فردی متعلق به خلقش شده و جسورانه به مقابله با دشمن می‌پردازد.

وجود جسارت در شخص مبارز نه تنها بدین‌خاطر مهم است، بلکه بعلت از میان‌برداشتن ترسی که بر جامعه حاکم گشته نیز ضروری است. آنهم در شرایط امروزی که دشمن علیه جامعه به سیاست تروریستی متوسل گشته و از این طریق می‌خواهد فضای رعب‌آور را بر آن حاکم گرداند. وجود جسارت در شخص مبارز بیشتر از هر موقع دیگری حائز اهمیت بوده و باید در چنین وضعیتی بروز کند. البته با توجه به شرایط امروزی می‌توان گفت که در همه فعالیت‌هایی که در کردستان انجام می‌شود نوعی جسارت وجود دارد. تا زمانیکه عنصر جسارت توسعه نیابد، هراسی که صدها سال روی هم انباشته شده و در روزگار ما همچو غولی ترسناک شده، نمی‌توان از امکانات دیگر به منظور از میان‌برداشتن موارد منفی سخن‌راند. کسانی که از نزدیک با جنبش پ‌ك‌ك آشنایی دارند بخوبی می‌دانند که در هر قدم ما جسارت نهفته است. در جایی که جسارت وجود نداشته‌باشد، بدیهی است که راه به روی پوسیدگی باز است. اگر جنبش ما به چنین سطحی دست‌یافته، این امر در سایه جسارتی است که در اقدامات ۱۹۷۳، ۱۹۷۵، ۱۹۷۸ از خود نشان دادیم. واضح است که از این به بعد نیز پیشرفت پ‌ك‌ك با اقدامات صبورانه امکانپذیر است.

بنابراین کادرهای جنبش که از گذشته مبارزاتی برخوردارند برای آنکه لایق این سازمان و این گذشته باشند، باید ویژگی جسارت سازمانی را در شخص خود متبلور سازند. باید با جسارتی عظیم به وظایف خود عمل کنند و آن را بر زندگی و فعالیت‌هایشان حاکم گردانند. تحت هر شرایطی که باشد باید جسارت لازم را از خود نشان داده و در مقابل دشمن به هیچ‌وجه نباید دست‌پاچه شده و دلهره داشته باشند. دیمتروف می‌گوید: «آری، باید چنین باشد. جسارت، جسارت، همیشه جسارت! و قبل از هر چیز و با سرعت و علی‌رغم همه چیز». اما لازم است دوگانگی ترس و جسارت را بخوبی فهمید. تحت عنوان جسارت نباید قهرمانی کورکورانه از خود نشان داد. جسارت همچنانکه بدون ترس فشارآوردن به دشمن را ضروری می‌گرداند در عین حال باید سنجیده و برنامه‌ریزی شده باشد و لازم است برای انقلاب سودمند واقع‌شود. اما جسارت‌های کورکورانه بخاطر اینکه به ترس دامن می‌زنند، بطور حتم موضعی نیستند که انتخابشان مورد پسند واقع گردد. مبارز نباید کوچکترین ترس به دل راه دهد. ترس چیست؟ در کسی وجود دارد که ناآگاه باشد. در جنگ‌ها کسانی که مصمم با جسارت بجنگند، پیروز می‌گردند. ما نیز نه تنها در عرصه نظامی، بلکه در همه عرصه‌ها با دشمن به نبرد بی‌امان

می‌کند. ما همچو ملتی که برای انقلاب به پاخاسته‌ایم، برای آنکه باردیگر به استقلال دست یابیم، در وضعیت حمله بصرمی‌بریم. در وضعیتی قرارداریم که بزرگترین قیام تاریخ خود و نیرومندترین حمله اجتماعی - ملی را درمقابل دشمن انجام می‌دهیم. سازمان همانند گذشته همگام با ظهورش، بزرگترین مقاومت و حمله را انجام داد. از این حیث می‌توان گفت که انقلابی‌گری، مقاومت‌طلبی است. چراکه انقلابی‌بودن در شرایط معاصر کردستان به حمله‌ای بستگی داشت که از آن سخن رانندیم. بویژه برای ما نه‌تنها مبارزین، بلکه همه خلق باید در وضعیت حمله قرارگیرند. زیرا خلقی که خود زمینه و توان قیام را هموارنگرداند، نمی‌تواند در مسیر انقلاب گام بردارد. موقعیت حمله همچنانکه در مقاطع اولیه انقلاب وجود داشته در مراحل بعدی نیز باید ادامه یابد. هرچند مبارزه ما فعلا در مرحله استراتژی دفاعی است اما در کل ما در موقعیتی از حمله هستیم و دشمن نیز در حالت دفاعی قراردارد. زیرا این ما هستیم که درمقابل استعمار به پاخاسته و به وی حمله می‌کنیم. بدیهی است که این بنا به شرایط کنونی حمله‌ای است تحت حالت تدافعی. یعنی حمله‌ای نیست که ذات واقعی استراتژی حمله باشد.

قیام ما به سبب انقلابی‌بودن ما و ویژگی خلق ماست که برای ضرورت انجام حمله‌ای تاریخی همواره آماده است. در نقطه مقابل اینها، برخی از خرده‌بورژواهای فاقد ریشه‌های اجتماعی، چنین حمله‌ای را اخلاص‌گری، تروریستی، ماجراجویی و چپ‌گرایانه قلمداد می‌کنند. بدیهی است که چنین رفتاری تنها می‌تواند رفتار خرده‌بورژواهای دنباله‌روی باشد که خواهان ادامه نوکری، وابستگی و بردگی هستند. امروزه کسی که قیام را سرلوحه قراردهد و جامعه‌ای که قیام نکند، نمی‌تواند موجودیت خود را همچو یک خلق تداوم بخشد و این به معنای قبول بردگی است. نه‌تنها خلق بلکه حتی یک فرد و یک میهن‌دوست نیز نباید چنین گفتاری داشته باشد. نخستین مقوله وردزبان وی باید «حمله، حمله، حمله؛ قیام، قیام و مدام قیام» باشد. غیر از این نمی‌توان هیچ موضع انقلابی - میهن‌دوستی را اتخاذ کرد. اگر در بنیان شخصیت فرد، نوکری و مزدوری نهفته نباشد، مسلما دستیابی به چنین موقعیتی را ردمی‌کند. زیرا بنا به شرایط امروزی کردستان تنها معیار، فردی قیام‌گر و خلقی قیام‌کننده است.

در این باره می‌توان به نمونه‌های برگزیده‌ای که درطول مبارزه ما بوقوع پیوسته اشاره کرد، بویژه نمونه‌های زیادی پیرامون مقاومت و حمله در زندانهای استعمار رخ داده است. دوره مبارزه ایدئولوژی، دوره شهادی است که بپاخاستند. همچنین در دوره مبارزه سیاسی، شهادی مقاومت‌گر درمقابل استثمارگران، جاسوسان آنها، اخلاص‌گراشان و بقایای فئودالی به مبارزه برخاستند. حلقه مقاومت‌طلبی «خلیل، صالح، دلیل، احمد، مظلوم، خیری و کمال» که به حلقه مقاومت‌طلبی «حقی» اضافه شده و با حلقه مقاومت «هیزل و جزره» تکمیل شده، نمونه‌هایی از این دست هستند. موضعی که این مقاومت‌طلبان از خود نشان‌دادند، لازم است تبدیل به یک ویژگی ملی گردد. مقاومت دائمی و موقعیت حمله‌کننده‌ای که در آنجا نشان داده شد برای اتحاد جامعه‌ای آزاد و احیای یک ملت در آینده، ضروری بود. این مقاومت‌طلبان درعین‌حال یکی از مستحکم‌ترین پایه‌های تشکیل‌دهنده پکک هستند. به همین علت از مقاومت و حمله دائمی دست‌برداشتند و گفتند که زندگی بایستی با مقاومت عجین گردد. این مبدا با صراحت در زندانها و در عین حال در خارج از زندانها نیز

ح- بایستی قاطعیت و ملایم‌بودن را بخوبی بکارگیرد
یکی دیگر از ویژگی‌های مبارز این است که قاطعیت و ملایمت را به بهترین نحو عجین سازد. مبارز بایستی ویژگی‌های قاطعیت و ملایمت را در همه فعالیت‌ها، بویژه در فعالیت‌های سیاسی، عملیاتی و روزانه - خواه در درون سازمان خواه در خارج از حزب - به بهترین نحو در شخصیت خود متبلور سازد. با علم بر اینکه برخی امور نیازمند رفتاری ملایم است باید بدانند که در برخی از کارها تندخویی ضروری است.

در جامعه ما انقلاب‌پذیری چندان رشد نیافته است. ضعف شرایط اجتماعی، افراد را بسیار شکننده و رنجیده بار آورده است. هر دستی که رویشان بلندشده، آنها را به انحطاط برده است. تیپ شخصیتی حاکم در جامعه ما همچو فتر انعطاف‌پذیر نیست، بلکه به آسانی دل شکسته و منحط می‌شود. یا قهر می‌کند، دل شکسته می‌شود و دلخور و دلتنگ می‌شود،

ضرر رساندن به منافع پرولتاریا چگونه رابطه خود را با آنها قطع نماید. اما نباید همواره با یک شیوه تکراری حرکت کند زیرا در این باره نیز بایستی خلاق باشد. لنین می‌گوید: «یافتن قاعده‌ای کلی با این عنوان که در هر شرایطی یک نسخه پزشکی کارساز است و یا اینکه چیزی مزخرف و بیهوده است، اشتباه است. در هر وضعیتی صحیح‌تر آن است که برای یافتن راه صحیح اندیشه‌تان را بکار بگیرید». بویژه در کردستان که وضعیتی بغرنج در جریان است و طبقات با هویت‌های واقعی خود ظهور نیافته‌اند و از یک طرف با استعمارگران و نوکرانش و از دیگر طرف از سوی گروه‌های سوسیال‌شوون و رفرمیست‌های خرده‌بورژوا محاصره شده‌اند و کردستان را گل‌آلودتر نموده‌اند، یک مبارز باید اندیشمندانه عمل نماید. اینکه جامعه ما به گروه‌های مختلفی تجزیه شده، حزب پرولتاریا را ناگزیر ساخته که از راه‌ها و به انحاء مختلف با طیف‌های گوناگون موقتا مدارا کند. به همین خاطر مبارزین بایستی خود را با قواعد انعطاف‌پذیری سازگار سازند. در طول مبارزه انقلابی نیروهایی وجود دارند که با آنها بتوان مدارا نمود و از آنها بهره گرفت. البته نیروهایی نیز وجود دارند که نمی‌توان با آنها از در سازش درآمد. تفاوت‌قائل‌شدن میان اینها و برخورداری از رفتار مناسب در این مورد از اهمیت حیاتی برخوردار است. انقلاب روسیه در این مورد آکنده از درس‌عبرت‌های گرانبها است. لنین درخصوص توافق میان بلشویک‌ها و منشویک‌ها این مواردی را بیان می‌دارد: «پیروزی بلشویک‌ها بر منشویک‌ها نه تنها قبل از انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بلکه بعد از آن نیز باید با تاکتیک‌ها، راهکارهای مختلف، مذاکرات و سازشکاریها اجرایی می‌شد. البته این تاکتیک‌های بکاربرده شده علیه منشویک‌ها، راه موفقیت بلشویک‌ها را هموار ساخت، آسان‌تر نمود و شتاب بخشید». از این تحلیلات نیز بخوبی می‌توان دریافت که حزب پرولتاریا در راستای حفظ منافع خود هرگونه سازشکای و مذاکراتی را رد نمی‌کند. در غیر اینصورت نمی‌تواند پیروزی را کسب کند. در این باره، رد انعطاف‌پذیری و قدهلم‌کردن درمقابل سازشکاری، تأثیرات مبارزه انقلابی را روبه ضعف برده و جلوی پیشرفت آن را می‌گیرد.

بخاطر اینکه انعطاف‌پذیری بنا به شرایط جامعه ما در وجود کادرهای سازمان چندان وجود نداشته، رفع این معضل از اهمیت بسیار برخوردار است. در این باره گرفتارشدن در دام «چپ‌گرایی و لیبرالیسم» به مبارزه ما ضررمی‌رساند. یک مبارز به اندازه‌ای که می‌تواند در صفوف ما با برخی نیروها (اقتضای) بسربرد، باید راه زندگی‌کردن با برخی از نیروهای خارج از سازمان را نیز بداند. این مورد در نمونه روسیه نیز آشکارا دیده شد. لنین نه تنها با نیروهای داخلی به توافقاتی دست‌زد، بلکه توانست راه مدارا با برخی کشورها را نیز بیابد، از آنها بهره‌گیرد و بدین شکل آینده انقلاب را تضمین نماید. حال آنکه وضعیتی که در صفوف ما به میان آمده، این است که با مشارکت نیروهای دیگر که عملکرد متفاوتی دارند هیچگونه اقدامی را به نتیجه نرسانده‌ایم. مبارز در این مورد از هرگونه صبر و درایت بدور است. نه تنها با این نیروها مدارا نکرده، بلکه در زندگی سازمانی با رفقا نیز با دشواری‌هایی روبرو می‌گردد. رفع این نارسایی نیز بدان معنا نیست که صرفاً برای نابودی یک حیات متفاوت با رفقاییش، به رفتاری لیبرال روآورد و از خطاها و اشتباهات چشم‌پوشی نماید. باید با کسانی که به نظر می‌رسد می‌توانند در مسیر صحیح گام بردارند تا به آخر رفاقت کند و کسانی که به آخر خط رسیده‌اند را رها کرده و جوابی را که درخورشان است به آنها بدهد. در عین حال در حین سازشکاری باید شرایط عینی را به خوبی ارزیابی نموده و بنا به شرایط موجود حرکت نماید. این در مورد جنگ ما علیه دشمن نیز صدق می‌کند. تنها یک سازمان

یا بی‌تفاوت و پرروست. مسلماً پرویی، خصلت بدی است. لذا انعطاف‌پذیری باید یکی از ویژگی‌های فرد باشد که در هنگام رویارویی با مشکلات آن را بکار گیرد و رشددهد، زیرا ویژگی مفیدی است که نمی‌توان از آن دست برداشت. در مورد انعطاف‌پذیری ساختار شخصیتی مشوش در کردستان در تاریخ نمونه‌های ناشیستی رخ داده است. چنانکه همه چیز روبه انحطاط و شکنندگی رفته و این امر منجر به خلق شخصیتی دل‌شکسته و منحط گشته و از اینرو بهره‌گیری صحیح از ویژگی انعطاف‌پذیری اهمیت حیاتی دارد. بخاطر اینکه در جامعه ما در برخورد با مسائل انعطاف‌پذیری و ملایمت وجود نداشته، لذا وجود رفتار تندخویانه در بسیاری از مسائل، درون حزب نفوذ کرده است. این وضعیت بر کادرهای ما که از چنین جامعه‌ای برخاسته‌اند، تأثیر گذاشته است. بدین‌خاطر انعطاف‌پذیری در فعالیت‌های ایدئولوژیکی، سیاسی و سازمانی حائز اهمیت است. انعطاف‌پذیری بدان معنی است که مبارز شکننده و منحط نباشد، درمقابل مسائل واکنش ناگهانی نشان ندهد و با اشخاص به منازعات بیهوده نپردازد که اینها نشانه موضع‌ها و رفتارهایی با بلوغ فکری است. همچنین باید درایت باشد و اگر فردی دل‌شکسته شود با گشاده‌روی برخورد کند و شکنندگی و دل‌شکستگی را رفع کند. مبارز بخاطر اینکه با این ویژگی می‌تواند کارهای بسیاری انجام دهد باید یاد بگیرد که چگونه خود را با این ویژگی سازگار کند.

در نقطه‌مقابل انعطاف‌پذیری، قاطعیت وجود دارد. برخی از چیزها هستند که در رویاروی با آنها باید با قاطعیت برخورد کرد. مثلاً در لحظه عملیات، در لحظه اجرای یک قانون و یکی از مبادی و مبدأهای حزب که نباید از آن دست‌برداشت و به همان‌اندازه نیز نباید از زیرپا گذاشت آنها چشم‌پوشی نمود. مبارز در چنین لحظاتی بطورحتم ملایم نیست و از موضعی قاطع برخوردارست، لکن با عدم قاطعیت نباید بیچارگی را دامن‌زند، بلکه باید قاطعیتی داشته باشد که نتیجه‌بخش بوده و به موفقیت ختم گردد.

یک مبارز باید هم ویژگی انعطاف‌پذیری و هم ویژگی قاطعیت را در شخص خود متبلور سازد. فقط باید بداند اینها را کجا و چگونه بکارمی‌گیرد. در گذشته، برخی‌ها تحت نام قاطعیت و تندخویی، آغا و ارباب و برخی‌ها نیز تحت نام انعطاف‌پذیری و ملایمت شخصیتی لیبرال و بی‌تفاوت می‌شدند. اما باید بدانید روی دیگر انعطاف‌پذیری، قاطعیت است. قاطعیت زمانی کاراست که موردی باملایمت حل نشود و با حکمی قاطع چاره‌پذیر باشد. به‌همین دلیل قاطعیت و انعطاف‌پذیری به بهترین نحو با یکدیگر عجین می‌گردند و بایستی بر این امر نیک واقف بود که کدامیک از اینها در چه موقعی ضرورت دارند. این ویژگی برای یک مبارز از اهمیت حیاتی برخوردار خواهد بود.

همچنانکه در تاریخ حزب نیز شاهد بودیم، در صفوف سازمان ما چنین اشخاصی وجود دارند که صرف‌نظر از اینکه نمی‌توانند با افراد خارج از حزب بسربرند، حتی نمی‌توانند با رفقای حزب‌شان نیز زندگی کنند. یالینکه درمقابل آنها رفتاری بسیار تندخویانه دارند و یا به موضعی بسیار ملایم رومی‌آورند. هکذا علیه رفیق خود کینه‌توزی می‌ورزند، توطئه‌چینی می‌کنند و در حین ارتکاب کوچک‌ترین اشتباه وی را طرد می‌کنند و یا اینکه به لیبرالیسم گرفتار می‌آیند، روابط غیرسازمانی را رایج می‌سازند و با گفتن اینکه «فلانی دوست نزدیک من است، همشهری من است و قبلاً نیز وی را می‌شناختم» از خطاهایش چشم‌پوشی می‌کنند. البته هر دو موضع نیز ضرر زیادی به حزب پرولتاریا می‌رسانند. یک مبارز همانطور که نیک واقف است که برای حفظ منافع پرولتاریا با هر کس معاشرت کند، باید بداند که در هنگام

بی‌دقتی و غفلت در گذشته راه را بر پیامدها و هلاکت‌های ناگواری گشود. می‌توان در این باره نمونه‌های بی‌شماری را برشمرد. می‌توان گفت ۹۰ درصد شهادت‌های ما از بی‌دقتی و غفلت نشأت می‌گیرد. بطورحتم این به ناهمخوانی با نظم و انضباط نیز بستگی دارد. بدیهی است که افراد بی‌دقت و غافل موجب از دست‌رفتن چیزهای بسیاری در سازمان می‌شوند. آنها تنها به خودشان ضرر نمی‌رسانند، بلکه به تشکیلات و رفقاییشان نیز ضرر می‌رسانند. اولاً این تیپ‌های شخصیتی، خطرناک و مضر هستند. کادر واقعی از این ویژگی بدور است. کادر نمی‌تواند نادقیق و ناهوشیار باشد و به وضعیت یک انسانی وابسته دریافت، لذا همواره هوشیاری و دقت در شخص خود را افزایش می‌دهد. اگر همواره بدین شکل یعنی به گونه‌ای که همواره هوشیار و با دقت باشد، عمل کند، می‌توان گفت از خصوصیت کادربودن برخوردار است. یک کادر باید توانایی خود را در این عرصه نیز نشان دهد.

کادر هوشیار، دقیق و پرجرات نه‌تنها در دام دشمن گرفتار می‌شود، بلکه بازیها و نقشه‌های دشمن را نیز برهم می‌زند. اما شخصی که بی‌دقت بوده و هشیار نباشد، همواره در دام دشمن می‌افتد و نمی‌تواند خویش را از بازیهای آن نجات دهد. کادر انقلابی همیشه هوشیار و بیدار است و باید لحظه به لحظه نقشه‌ها و بازیهای دشمن و مزدوران آن را نقش‌برآب سازد. نباید فراموش کرد به میزانی که در برابر بازیهای پلید آنها هوشیار و آگاه باشد، می‌تواند به ویژگی‌ای دست یابد که به دام آنها گرفتار نشود. در گذشته به دلیل آنکه برخی از کادرهای ما بی‌دقت بودند، چندان با شهامت و جرات عمل نکردند و همواره از طرف دشمن به بازی گرفته شدند، این منجر به هلاکت‌های بسیاری شد؛ بدین‌خاطر نیز چیزهای بسیاری از دست دادیم. یا به دام پلیس، مزدوران و جاش‌ها و یا در دام خرده بورژواها گرفتار شدند؛ زیرا مشکلات موجود را اندیشمندانه، دقیق و هوشیارانه مورد بررسی قرار ندادند و آگاهانه و با حساسیت لازم عمل نکردند. به‌همین‌خاطر نتوانستند بر بسیاری از مواردی که ضد آنان بود احاطه داشته باشند. چنین افرادی به راستی فریب داده‌می‌شوند. دلیل اینکه برخی هنوز هم فریب گرفته‌های دشمن و بقایای آن در صفوف سازمان ما را می‌خورند، همین است. چنین نمونه‌های وجود دارند. اگر مبارز مغز خود را بکاربندازد، می‌تواند جلوی پیامدهای ناگوار کاری را بگیرد، مسایل را درک کند و حتی می‌تواند به این پی‌برد که به دام دشمن گرفتار آمده است یا نه. اما بدین‌خاطر که خصلت هوشیاربودن را بکارنیاخته، از دست‌رفتن بسیاری از چیزها نیز اجتناب‌ناپذیر شده است. فراموش نکنیم که «عدم اتخاذ تدابیر انقلابی (یعنی بی‌دقتی و غفلت)» همواره بهترین یار پلیس و یا دشمن بوده است. برخورداری از خصایص دقیق‌بودن و هوشیاری، در عین حال برخورداری از رفتار حسابگرانه تنها از مبارز دقیق و حسابگر برمی‌آید. زیرا هرآنکه از دقت و هوشیاری بدور است، نمی‌تواند حسابگرانه عمل کند. کسی که نمی‌داند کجا چه عملی باید انجام دهد، از ملاک سنجیده عمل کردن محروم است. مبارز، در هر عرصه فردی است که حسابگرانه عمل می‌کند، چه در حین ایجاد تشکل یا سازمان، چه در عملیات، چه در هنگام کار با رفقاییش و چه هنگامی که به آنها مسئولیتی واگذار می‌شود و غیره. مبارز همراه با ارج‌نهادن به ارزشها در هر وظیفه و هر قدمی که برمی‌دارد حسابگرانه عمل می‌کند. البته کسب موفقیت در اینباره به خصلت دقت و هشیاری بستگی دارد. اگر به گذشته خود نگاهی بیاندازیم، می‌بینیم که اشتباهات زیادی داشته‌ایم زیرا بدون حسابگری و بی‌معیار عمل کرده‌ایم و اشتباه اصلی در این کارها از این ناشی می‌شود که حسابگری را مراعات نکرده‌ایم. البته اینها نیز دلایل

انعطاف‌پذیر که در سخت‌ترین شرایط راه اصلی خود را گم نکند، می‌تواند علیه دشمن خود به موفقیت دست یابد. لنین درمورد قبول یا رد جنگ با دشمن و لزوم انعطاف‌پذیری مبارز، اظهاراتی صریح دارد. وی در خصوص جنگ می‌گوید: «وقتی شرایط دشمن برای جنگ مساعد ولی برای ما نامساعد باشد، قبول جنگ به خودی خود نوعی جنایت است و وقتی شرایط جنگ برای ما مساعد است اگر کسانی برای گریز از این جنگ می‌خواهند به راهکارهای مختلف، مذاکرات و سازشکاری با نیروهای دیگر متوسل شوند، برای طبقه سیاسی انقلابیون پشیزی ارزش ندارند.»

بنابراین مبارز باید با درنظرگرفتن مکان، زمان و شرایط اجرای آن از ویژگی انعطاف‌پذیری و قاطعیت برخوردار باشد. اگر بتواند چنین رفتاری از خود نشان دهد، مسلماً از نیروی همه حتی دوستانی که نمی‌توانند مورداعتماد باشند بهره‌می‌برد و در راستای پیشرفت مبارزه ایفای نقش می‌کند.

ط. در امورات خود هوشیار و حسابگر است

یکی دیگر از ویژگی‌های مبارز این است که دقیق، هوشیار و حسابگر باشد. دقیق‌بودن به معنی فعال‌بودن همیشگی آگاهی و هوشیاربودن نیز به معنی آمادگی همیشگی این آگاهی است. یعنی آگاهی را باید همیشه در وضعیت کارا نگه‌دارد. مبارز، افکار خویش را پیرامون ایدئولوژی، سیاست و سازماندهی همواره در حالتی فعال نگه‌می‌دارد و دقت و هوشیاری لازم را در این باره به خرج می‌دهد. همچنین هوشیاربودن در خصوص هر رویدادی که در این عرصه‌ها به وقوع می‌پیوندد، ضرورت دارد و باید همیشه آگاهی را به تحرک وادارد. جامعه ما از دقت و هوشیاری پیرامون رویدادهای زندگی دور گردانیده شده است. جامعه ما تحت فشارهای بی‌حدومرز استعمار چنان حواس پرت و بی‌دقت گشته و به حدی در این جامعه غفلت رواج یافته که به جامعه‌ای کرولال مبدل شده است. فرد کرد نیز همچو فردی تابع است که به حالت موجودی بی‌دقت و غافل درآورده شده است. البته شخصیتی که به چنین حالتی گرفتار آمده، نمی‌تواند به خوبی بیاندهد، سیاست کند و به امر سازماندهی بپردازد. حال آنکه با نگاهی به شهروندان کشورهای توسعه‌یافته سوسیالیستی و کاپیتالیستی می‌بینیم که تا چه اندازه دقیق هستند و مثل گرگ همواره بیدار و هوشیارند. این مهم در جامعه آنها یکی از معیارهای پیشرفته‌بودن است. وضعیت جامعه ما نیز به تمامی عکس این و یکی از معیارهای واپسگرایی است.

البته این وضعیت روی کادرهایی که از چنین جامعه‌ای به صفوف سازمان ما پیوسته‌اند، تاثیر گذار بوده و حتی در صفوف ما به بدترین شیوه بروزمی‌یابد. این وضعیت خود را به شیوه‌هایی نظیر «بی‌توجهی و غفلت در قبال پیشرفت‌های پیرامون خویش، ناتوانی در مسئولیت‌مناظر پی‌گیری کارها، بیچارگی در حفظ سازمان درمقابل خطرات احتمالی و غفلت و حواس پرتی» بروزمی‌کند. فردی که در این عرصه‌ها بی‌دقت بوده و هوشیار نباشد، نمی‌تواند در حوزه‌های ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی موفقیت کسب کند. حال آنکه یک مبارز همواره از نظر هوشیاری و اندیشه باید همیشه آماده باشد و در موقع مناسب همچون تیری از کمان رها گردد. بدین‌شکل مبارز در برابر هر رویدادی در داخل و خارج سازمان هوشیار است، به شکلی علمی برخورد می‌کند و مبارزه لازمه را انجام می‌دهد. فقط برخورداری از این ویژگی موجب کسب موفقیت برای وی می‌شود.

آری، واقعیت نهفته در شخصیت انقلابی رفیق مظلوم، همین مورد است. این ویژگی، ویژگی است که بایستی هر يك از مبارزین ما از آن برخوردار باشند و برای کسب آن تلاش به خرج دهند. پرواضح است که بجای آوردن وظایف دشوار مرحله کنونی از طریق کسب چنین خصوصیتی که راهگشای دستیابی به انقلابی‌گری توانمندانه می‌شود، میسر است. بدین جهت هر مبارز ناگزیر است این ویژگی را کسب نماید. وی تنها به یادگیری سطحی رویدادها و وقایع بسنده نمی‌کند، بلکه وقایع را باید با همه جوانب آن درک نماید و برای این منظور نیز باید به نیروی مطالعه‌گری و تحقیق دست یافت. مبارز در هر شرایطی که باشد حتی از کوچکترین امکانات نیز بهره‌می‌برد و این ویژگی را در شخص خود توسعه می‌دهد. موضع رفقای ارزشمند ما و در راس آن رفقای ما در زندان استعمارگران، در این باره باید الگویی برای همه مبارزین باشند. بسیاری در دشوارترین شرایط از یادگیری و مطالعه دست برداشتنند. در این‌باره دمیتروف این اظهارات را بعد از آنکه از زندان و شکنجه‌گاه آلمان فاشیست آزاد شد، بر زبان راند. تازه، در آن شرایط نیز مشخص نبود که جان سالم به در خواهدبرد یا نه. حتی آزادکردن وی از کم‌ترین احتمالات بود. وقتی يك روزنامه‌نگار از وی در مورد اینکه «چگونه درمقابل شکنجه تاب تحمل داشته و تا روز محاکمه سرپا مانده است» از وی سوال می‌کند. وی در جواب می‌گوید: «می‌دانید که يك انقلابی بلشویک خود را به مرگ نمی‌سپارد، بلکه در هر شرایطی می‌خواهد زندگی کند و مبارزه نماید. کسی که با چنین اندیشه‌ای عجین شده باشد درمقابل بزرگترین ظلم‌ها نیز تاب تحمل خواهد آورد. البته تنها مقاومت نیست، بلکه اگر به زنجیر هم کشیده شود کوچکترین فرصت را هم مغتنم می‌شمارد. می‌بینید، اینها یادداشت‌هایی است که از کتاب‌هایی که در زندان مطالعه کرده‌ام، برگرفته‌ام. درآنجا در روز ده ساعت کارکردم...».

آری، ویژگی مطالعه‌گری و تحقیق در هر شرایطی که باشد بایستی جزو ویژگی‌های يك مبارز باشد که نمی‌توان از آن دست برداشت. وی به میزانی که به چنین ویژگی دست یابد می‌تواند هر بار مشارکتی قوی در مبارزه داشته باشد.

ص- مبتکر، خلاق و دور از دگما است

یکی از ویژگی‌های مهم مبارز، خلاقیت است. این ویژگی یکی از فاکتورهای بنیادین موفقیت فرد می‌باشد.

هم در جوامع سرمایه‌داری و هم سوسیالیستی، افراد و ملت‌های خلاق وجود دارند، اما هنگامی که به کردستان می‌رسیم، می‌بینیم که همه‌چیز متفاوت‌تر است. در کردستان بسیاری از چیزها از خلاقیت بدورند، انگار در هر زمینه نوعی تکرار وجود دارد. از طرفی استعمارگر، فرهنگی ایجاد کرده که پدیده خلاقیت را با حاکمیت ایدئولوژیک - سیاسی خود به انسداد کشانیده است و در دیگر سو نیز بقایای خشونت بجامانده از قرون وسطی همواره با شرایط دشوار (غیرپویا) اجتماعی راه هرگونه خلاقیت را به بن‌بست رسانده.

این وضعیت، کادرهای صفوف انقلاب را نیز تحت‌تاثیر قرار داده و آنها را نیز به نسبت کمی هم که باشد از پدیده خلاقیت دور ساخته است. خلاقیت موجود هم ریشه در آگاهی ندارد، زیرا کادرها طوطی‌وار گفته‌ها را تکرار می‌کنند و در حوزه‌های ایدئولوژی و سیاسی نمی‌توانند رهنمود ارائه‌دهند و شعارها را حفظ کنند. ماهیت اصطلاحات را نیز درک نمی‌کنند، بیشتر شکل و ظاهر آن را می‌فهمند. در زمینه سازماندهی نیز خلاق نیستند، بلکه بیشتر

اجتماعی خویش را دارند. در جامعه ما، انسانها به هیچ‌وجه حسابگرانه عمل نمی‌کنند و رفتاری سنجیده ندارند. گویی در این جامعه ملاک حسابگری از دست رفته است. اما با این گفته که «وضعیت این است و کاری نمی‌شود کرد» نمی‌توان بی‌معیاری و ناحسابگری خود را مشروع جلوه داد. مبارز همچنانکه در سایر موارد پیشاهنگی را برعهده دارد در این مورد نیز دارای چنین وظیفه‌ای است و مقوله حسابگری را بخوبی درک خواهدکرد. بنابراین مبارزین باید حسابگرانه عمل نمایند، بایستی این را بدانند که کجا چه باید انجام دهند و کدامین اقدام ضرورت دارد.

مبارزی که هوشیار و دقیق باشد به دام دشمن گرفتار نمی‌آید و خود و سازمانش را از خطرات می‌رهاند. می‌داند درمقابل دشمن چه تدابیری اتخاذ و معیارها و حسابگری لازمه را کسب می‌نماید. شخصی که بتواند همه این ویژگی‌ها را در وجود خود متجلی سازد، بیشتر به ویژگی‌های مبارز بودن نزدیک می‌شود. بویژه مرحله‌ای که از آن گذار می‌کنیم، برای گذار از موانعی که در هر عرصه پیش‌روی‌مان قرار می‌گیرند بایستی هر مبارز پك‌ك بطورحتم از این ویژگی‌ها برخوردار گردد.

ی- در یادگیری دقیق، حساس و محقق است

يك مبارز در عین حال محقق و مطالعه‌گر است. آگاهی به خودی خود کسب نمی‌شود، بلکه از راه مطالعه و تحقیق باور می‌گردد. يك مبارز، یادگیری و راه بنیادین آن یعنی مطالعه و تحقیق را همچو يك ویژگی در شخص خویش متجلی می‌سازد. در حین مطالعه پدیده‌ها، همواره معلومات و دانش حقایق را در خود گسترش می‌دهد. نباید به دگماها و قالب‌ها عادت کند. بایستی ریشه‌های پیشرفت را بخوبی یادبگیرد و در همه زمینه‌های فرهنگی، اقتصادی، اجتماعی و ملی ویژگی مطالعه‌گری و محقق‌بودن را در شخص خود برجسته‌سازد. در سازمان، همچنانکه به اهمیت خیلی از مسائل پی‌برده نشده، اهمیت این موضوع نیز بخوبی درک نگردیده است. فرد در جریان مطالعه و تحقیق در باب همه این موضوعات می‌تواند به این موارد پی‌برد. باروری، آگاهی و شعور فرد تنها از این طریق میسر است. اگر در گذشته تحقیقات لازمه را انجام نمی‌دادیم، بدون شك جنبش پك‌ك نیز به وجود نمی‌آمد. پك‌ك بنا به شرایط ملی و اجتماعی کردستان و با تحقیقات بسیار در خصوص مارکسیسم - لنینیسم ظهور کرد. این واقعیتی است که همه بدان واقفیم. تحقیقات نیرومند، مبارز نیرومند می‌آفریند. چه‌بسا بسیاری از رفقای نیرومند ما در نتیجه مطالعه درست ظهورکردند. می‌توان نمونه بارز آن را رفیق «مظلوم دوغان» دانست. ویژگی‌های مطالعه‌گری، خواست یادگیری و تحقیق و خواندن موجب شکل‌گیری شخصیت بزرگ انقلابی در وی شد. رفیق مظلوم در این باره از جایگاه و مرتبه مشخص و عظیمی برخوردار است. رفیق مظلوم با وجود آنکه از عمر کوتاه پراکتیکی برخوردار بود، اما یاد و خاطره‌اش در تمام لحظات مبارزاتمان زنده است. وی که نظیرش کمتر یافت می‌شود از آن دسته شخصیت‌هایی است که کردستان همواره به آنها نیاز داشته و با این ویژگی کمونیستی خود که مطالعه و تحقیق است همواره پیش‌روی چشم‌ان ماست و این ویژگی خود را ارزانی می‌کند. وی، خمیرمایه آگاهی و شعور مقاومت‌طلبی است. با خواندن بیش از ۵۰۰ صفحه کتاب در روز درزمینه

میزان خواندن، رکورد

مارکسیسم را شکسته بود.

بزرگترین پیشرفتها را رقم زند و به اهداف خود نائل گردد، بایستی در زندگی سازمانی خود در هر عرصه بر مبنای طرح و برنامه کار کند. بدین‌خاطر قبل از هر چیز بایستی فعالیت‌هایش را طرح‌ریزی نماید و بدانها نظم بخشد.

در کردستان توان طرح‌ریزی چندان میان خلق توسعه نیافته است. بدین‌خاطر مبارز بایستی توان طرح‌ریزی در شخص خود را افزایش داده و توسعه ضروریات این خصوصیت از اهمیت حیاتی برخوردار است. تنها بدین‌شکل می‌توان برای بی‌برنامگی خلق جواگو بود. فرد عادی در جامعه، بی‌برنامه است. اما مبارز که مسئولیت حفظ موجودیت یک خلق را بر دوش دارد، لازم است در محیطی که ترورهای وحشتناک آنتی‌انقلاب در جریان است و جاسوس - خربچین‌ها در اطراف پرسه می‌زنند، همه کارهای خود را با برنامه‌ریزی دقیق انجام دهد. زمانیکه از برنامه‌ریزی بحث می‌کنیم تنها منظورمان محدودماندن به طرح‌ریزی و ترتیب‌بندی کارها روی کاغذ نیست، بلکه بدین معنی است که در اوایل اقدام به عمل کنیم و فعالیت‌ها را ترتیب‌بندی نمائیم. انجام کار و فعالیت بر این اساس، دستاورد و محصول نیز به همراه دارد. این به معنی فعالیت برنامه‌ریزی‌شده مبارز و در عین حال فعالیتی است که سودمندترین و توانمندترین نتیجه را به دنبال خواهد داشت، در ردیف نخست قرار گرفته و بنا به اهمیت‌ها فعالیت‌های دیگر نیز بعد از آن قرار می‌گیرند. مبارز از مرکز گرفته تا حواشی، امورات سازمانی و شخصی و در چرایی و چگونگی اولویت‌ها باید بداند که کدام فعالیت را در اولویت و کدام را در ردیف مشخص خود قرار می‌دهد؟ در همه این موارد بایستی تابع یک برنامه‌ریزی مشخص باشد. سودمندی کار مبارز در موفقیت و رابطه با این امر بستگی دارد.

یک مبارز فردی است که شبانه‌روز، سلامت، حس بینایی و شنوایی خود را در امورات خود به بهترین نحو نظم و ترتیب می‌بخشد و به بهترین شکل و به نحو سودمند آنها را بکار می‌گیرد. صرفاً فعالیت سازماندهی نه، بلکه زندگی‌اش را نیز سازماندهی می‌کند؛ مثلاً در روز چند ساعت کتاب بخواند، چند ساعت بخوابد، چند ساعت کار کند و غیره را مشخص کند و طبق آن حرکت می‌کند. مبارزی که همه این موارد را تحقق بخشد، مبارزی است که به خصوصیات مکمل دست یافته و سودمند خواهد بود. اما می‌دانیم که برخی‌ها به آسانی از خواب بی‌توجهی بیدار می‌شوند و تا کاری به آنها نسپاری هیچ کاری انجام نمی‌دهند؛ حتی نمی‌دانند که چگونه فعالیت‌های خود را پیرو یک برنامه دقیق سازند. این همان مبارزی نیست که ما به آن نیازمندیم. یک مبارز کسی است که در زندگی‌اش و در هر عرصه بنا به برنامه‌ریزی دقیق گام برمی‌دارد و از این ویژگی خود به بهترین شکل استفاده می‌کند. مثلاً کاری هست که صد نفر آن را در یک ماه انجام می‌دهند، ولی دیگران در یک سال. بدیهی است که ترجیح اصلی در اینجا باید گزینه نخست باشد. چنین موفقیتی نیز از نوع ترتیب‌بندی و تنظیم کارها سرچشمه می‌گیرد.

در گذشته اشتباهات زیادی در این باره روی داد. بی‌برنامگی بر برخی از کادرها حاکم بود. طوری که انگار نوع برنامه چندان مشخص نبوده و کارها به شکل تصادفی و بی‌نظم انجام می‌شدند. بی‌برنامگی به اندازه کارها در زندگی سازمانی نیز خود را نمایان می‌ساخت. برای مثال: مبارز چقدر کتاب می‌خواند، چقدر می‌خواهد، چقدر کار می‌کرد و غیره تابع هیچ برنامه‌ای نبود. یا به شیوه‌ای درهم‌ریخته فلان کار را جای دیگری قرار می‌داد، یا هیچ یک از کارها را انجام نمی‌داد. بدیهی است که همه اینها ناهنجارهایی است که بایستی مبارز از آنها فاصله بگیرد. مبارز باید بداند که فعالیت‌ها و زندگی‌اش را برنامه‌ریزی نموده و سامان دهد.

خواستار یک قالب از سازماندهی‌اند و همچو یک سیستم عشیره‌ای و حتی کسانی که به چنین سازماندهی میل دارند سربرآورده‌اند. حتی بعضی‌ها گذشته از اینکه خلاق نیستند، سازماندهی موجود را نیز متلاشی می‌کنند. بطور خلاصه در همه این عرصه‌ها، علت اصلی عدم پیشرفت خلاقیت موضوع بحث ماست و آنچه هست، تکرار در کارها و گفته‌هاست. حال آنکه امروزه در دنیا بیشتر از همه خلق‌ها و ملت‌ها به پدیده خلاقیت نیاز داریم، زیرا ناگزیریم در جامعه خود همه‌چیز را از اول تا به آخر از نو بنیاد کنیم. در جامعه ما ارزشهای اصلی که با خلاقیت به دست آمده باشند، نادرند. در نقطه مقابل این، چیزهای غیرمفید بسیاریند. انگار یک پرده سیاه روی همه‌چیز کشیده شده است. بدین جهت است که ما امروزه ناگزیریم از عرصه فرهنگ گرفته تا سازماندهی، همه‌چیز را از نو بنیاد کنیم. این نیز وجود خلاقیت فوق‌العاده را در وجود پیشاهنگان و مبارزین خلق ضروری می‌سازد. چراکه پدیده خلاقیت در صفوف ما مطابق اصول و موارد تکراری گذشته نیست، بایستی به گونه‌ای که نظیر آن دیده نشده، توسعه یابد و پیشرفت‌ها را رقم‌زند.

پدیده‌هایی که در جامعه ما نیاز به بنیاد دوباره دارند، چه هستند؟ این موارد در شرایط ملموس امروزی و در پراکتیک یک ک عبارتند از «تجدید ساختار سازمان، ایجاد بستر مناسب جهت تبلیغ گریلایی، تشکیل نیروهای گریلا، گذار به مرحله حزبی که اراده‌ای پولادین داشته و در میان توده‌ها نفوذ پیدا کند، یعنی رسیدن به مرحله سازمان‌یافتگی جبهه رهایی ملی، ایجاد ارتش خلق، اقدام برای ایجاد ملت مستقل و آزاد و جامعه‌ای دموکراتیک با غلبه بر دشمن، برابن مبنا هموار نمودن راه پیشرفت‌های علمی، بارور ساختن فرهنگ و در سطح جامعه نیز شکل‌گیری اخلاق و هنجارهایی نوین». همه اینها بیانگر بنیاد نهادن مجدد همه‌چیز در جامعه ما هستند. این در عین حال موجب نوآوری در شخصیت نیز می‌شود. این تنها راه دور شدن از شخصیت مقلد و رسیدن به شخصیتی است که همواره هنجارها و اندیشه‌های خلاق را در شخص خود باروری سازد؛ همچنین یگانه راه ترقی تپ آدام کوتوله در کردستان و رشد وی می‌باشد.

یک مبارز ناگزیر است خلاق باشد. چنانکه ناگزیر است هر روز و هر ساعت خلاقیت داشته‌باشد و بر این مبنا راه رشد و نمو را هموار سازد. مبارز چه در شخصیت خود و چه در صفوف خلق، باید در فعالیت‌ها و اقدامات خویش بسان فردی که از کوه‌های بلند بالا می‌رود، اسطوره تجدیدبنا خلق کند. این نیز در عرصه ایدئولوژیک، سیاسی، سازمانی و عملی لزوم پیشرفت و نیرومندی مبارز را ضروری می‌سازد.

پدیده خلاقیت در واقع از همان اوان در حزب ما وجود داشته به گونه‌ای که اعضای حزب در هر عرصه آن را نمایان کرده‌اند، پیشرفت داده‌اند و بارور ساخته‌اند. در شخصیت‌ها نیز این خصلت بایستی بخوبی بازتاب داده شود. مبارز بایستی این ویژگی را بخوبی هضم کرده و در آینده لزومات آن را به بهترین نحو بجای آورده و برای این منظور نیز تلاش و کوششی وافر به خرج دهد.

ع- کارهای طبق برنامه و نقشه است

یکی دیگر از ویژگی‌های مبارز این است که اکثراً با برنامه‌ریزی حرکت می‌کند و کسی نباید تصادفی و بدون فکر و برنامه کار کند. مبارز برای آنکه رنج و زحمت خود را به بزرگترین محصول و دستاورد مبدل سازد، همچنین برای آنکه بتواند در کوتاه‌ترین مدت

داد. گستردگی این تعریف در مرحله‌ای است که انقلاب ملی در صدر برنامه‌های انقلاب قرار دارد؛ این تعریف در مرحله انقلاب دموکراتیک و سوسیالیستی محدود می‌گردد. در پرتو این تعریف کلی لازم است تابلویی از خلق کرد که ما نیز بخشی از این خلق هستیم و در آغوش آن ظهور یافته‌ایم را ترسیم نمائیم.

خلق کرد که فشار بیش از حد ملی بر وی اعمال گشته است در گذشته و امروز نیز متحمل عمیق‌ترین دردها شده است. سرمایه‌داری استعمارگر این جامعه را بسوی اضمحلال و بیگانگی طبقاتی کشانیده و آن را از شخصیت و هستی خویش دور ساخته و به از خود بیگانگی سوق داده است. لذا «بود و نبود» این جامعه جای بسی بحث و جدل است. ترسیم دوباره واقعیت خلق و دستیابی به شخصیتی که روی پاهای خود بایستد تنها از راه دارابودن برخوردی صحیح نسبت به خلق میسر می‌گردد. در این طرز برخوردها ناگزیریم برخی نکات را مورد توجه قرار دهیم. چرا که نحوه پیشرفت مبارزه طبقاتی و «طبقاتی شدنی» که در دنیا دیده می‌شود در میهن ما بسیار متفاوت است. سیر طبقاتی شدن و مبارزه طبقاتی مشابه را نمی‌توان در این میهن جستجو کرد.

مبارزین کردستان لازم است با آگاهی از این واقعیت حرکت کنند و بر این مینا میان خلق بروند. درقبال این واقعیت اجتماعی طرز برخورد با خلق که تمایل وی به انقلاب، ارتقای سطح آگاهی و سازماندهی را حتی آنهایی که به جاسوسی کشانیده شده‌اند - در دستور کار خود قرار دهد، نیازمند ریزه کاری‌های هنری و مهارت هنرمندانه است. وقتی مبارز بخوبی بر این امر آگاهی یابد که انقلاب نتیجه مشارکت وسیع‌ترین گروه‌های خلق است، آنگاه می‌بیند که برای ترویج ایدئولوژی و سیاست حزب میان خلق ناگزیر از صرف تلاشی بی‌وقفه، از خودگذشتگی و احساس مسئولیت خطیر است. این نیز برای انقلابیونی که به خواسته خلق پایبند هستند وظیفه‌ای است که نمی‌توان از آن دست برداشت. یعنی اینکه صرفاً با موضع و شعارهایی واقعی و مناسب می‌توان با خلق رابطه برقرار کرد. نیروی ذاتی مبارزه یک حزب در میزان جذب خلق در راه مبارزه انقلابی نهفته است. این گفته انقلابیون و بتنام که «هر روستا بایستی به یک قلعه، هر هسته (تشکیلاتی) به مرکز جنگ و هر فرد نیز به مرکز مقاومت مبدل شود» در مورد کردستان باید صد برابر بیشتر صدق کند.

نحوه برخورد با توده‌های مردمی - ملی بایستی تاثیرگذار و احیاکننده روح سوسیالیسم باشد. این نیز با ایدئولوژی، سیاست، عملیات، سازماندهی و نیروی آگاهی ما متناسب است که بر مبنای استقلال، دموکراسی و سوسیالیسم قرارداد. سوق یابی خلق بسوی عملیات و سازماندهی را مورد هدف قرار می‌دهد که پیرامون مبدأ، فراگرفتن از توده‌ها و یاد دادن آنها عملی می‌شود. یعنی با برخوردی شایسته و فروتنانه هم در یادگیری و هم در آموزش متقابل به توده‌ها، از آنها چیزی فراگرفته و چیزی هم یاددهد و به گفته آنها گوش فرا داده و چنان رفتار نماید که به گفته‌هاش گوش فرادهند.

مبارزین بایستی در نحوه روابطشان با خلق «افکار شخصی» خویش را نه، بلکه خط‌مشی سیاسی حزب را گسترش دهند. اگر مبارز به تمامی دارای ویژگی‌هایی باشد که آن را برشمردیم، می‌داند که چگونه میان توده‌های خلق به فعالیت بپردازد. مبارزی که از ویژگی‌های مورد نظر برخوردار شود در جریان انتقال دانش صحیح به خلق به هیچ مانعی برنخواهد خورد و هیچ دلیلی دیگری وجود نخواهد داشت که نتواند خلق را سازماندهی نماید. مبارزی که این وظایف را بجای آورد، بدین معناست که نیروی پیشاهنگی خلق را کسب کرده است.



مبارز پیشاهنگ خلق است

یکی از اساسی‌ترین وظایف هر سازمان سیاسی که مسئله انقلاب را در دستور کار خود قرار داده، این است که با مسائل با منطق مبارزاتی و انقلابی برخورد و در راستای منافع خلق کار می‌کند. این است که راه پیروزی را تضمین می‌نماید. مبدل شدن به جنبش توده‌ای از نزدیک به درک صحیح واقعیت خلق بستگی دارد. سازمانی که نماینده منافع یک طبقه بوده و نقش پیشاهنگی اقشار و طبقات دیگر را برعهده دارد، بایستی در ارتباط با توده‌های خلق و شناخت آن واقع‌بینانه عمل کند و از طرز برخورد عینی برخوردار گردد.

تاریخ مبارزات طبقاتی در برخورد با توده‌های خلق از آزمون و اندوخته‌های غنی برخوردار است. این آزمون‌های جهان‌شمول که هزینه زیادی داشته، علی‌رغم نواقص و اشتباهات، مملو از موفقیت بوده و هست؛ این تجارب ارزشمند همچنانکه در این باره رهنمودی سالم ارائه داده، راه اجتناب از این اشتباهات را نیز هموار نموده است. برخوردهای آناشیستی و دنباله‌رو - که بیانگر نگرش‌های چپ و راست هستند - برخوردهایی هستند که بطور حتم بایستی انقلابیون در همین روابطشان با خلق از آن اجتناب ورزند و چنین برخوردهایی را رد نمایند. از میان این طرز برخوردها طرز برخورد اولی یعنی آناشیستی، توده‌ها را «گله» و «ازدحام» عنوان می‌کند. اینها بر این مینا که تنها قهرمانها می‌توانند این «ازدحام جمعیت» را مدیریت کنند و خلق تنها با این شیوه به عملیات روی می‌آورند، به تمامی منجر به دوری از آن می‌شوند. طرز برخورد دومی نیز بیش از حد دنباله‌روی خلق بوده و به جای پیشاهنگی برای خلق، پشت سر وی قرار می‌گیرد، لذا نوعی غوطه‌ور شدن در دنباله‌روی موضوع بحث است. این طرز نگرش این مورد را که خلق نیازمند پیشاهنگ است و اگر پیشاهنگ نباشد توده‌های خلق نمی‌توانند در راه انقلاب بپاییزند، مدنظر قرار نمی‌دهد. هر دو نگرش نیز رابطه ناگسستنی توده‌ها و پیشاهنگ را درک ننموده‌اند، یکی نقش آن را اغراق‌آمیز جلوه می‌دهد و دیگری نیز هیچ‌مان‌انگار که در این صورت هر دو نیز بنوعی منحرف شده‌اند. در این صورت به فراموشی سپردن خلق و پوپولیست بودن (عوام‌فریبی) ربطی به رفتار انقلابی ندارد. چون وظایف انقلابیون این است که دانش و تئوری انقلابی به نحوی صحیح و ماهرانه بر بستر واقعیت خلق پی‌ریزی شود، پس لازم است مفهوم خلق را توضیح دهیم.

خلق کیست؛ همچو یک مفهوم کدام طبقات و اقشار را دربرمی‌گیرد؟ مفهوم خلق در معنای عمومی آن بسته به مرحله انقلاب از نظر محتوا و گنجایش توسعه می‌یابد و یا محدود می‌گردد. بزرگ‌ترین گروه‌هایی که از نظام متحجر زیان دیده و منافعشان را در انقلاب می‌بینند در چارچوب ستاوی خلق جای می‌گیرند. این به طور کلی، طبقه کارگر، روستائیان خرده‌بورژوا و روشنفکران را شامل شده که بسته به کاراکتر انقلاب و مرحله‌ای که در آن قرار دارند برخی از گروه‌های مشخص این طبقات که برشمردیم با دیگر طبقات و اقشار را دربرمی‌گیرد.

بعد از ترسیم این خطوط کلی می‌توان گفت در کردستان هر قشر و طبقه‌ای که از استعمار ترکیه متحمل زیان شده و مخالف استعمارگری در میهن‌مان می‌باشند و در این راستا مبارزه می‌کنند، عبارتند از: طبقه‌ی کارگر، روستائیان، روشنفکران انقلابی، خرده‌بورژوازی شهری، (فئودال، تجار و غیره)، یعنی از طبقات حاکم تا نیروهای میهن‌دوست را می‌توان در کاتاکوری خلق جای

شیوه بیان سالم برخوردار گردد. پرواضح است شخصی که حتی گفته‌های خود را نمی‌فهمد، هیچ سودی به خلق نمی‌رساند. در این باره، این تیپ غیرمفید شخصیتی را می‌توان در جامعه‌ما مشاهده کرد. از اشخاصی که بعد از برزبان آوردن دو کلمه سکوت اختیار کرده‌اند و گوئی سخنان بعدی را خدا تمام خواهد کرد گرفته تا اشخاصی که حتی خود آنها سخنانشان را درک نمی‌کنند، چندین نمونه از تیپ شخصیتی عجیب وجود دارد. بدیهی است که اینها مبارز نیستند، بلکه هر یک از اینها تیپ‌های شخصیتی بیچاره‌اند. مبارزی که توده‌ها را تحت تاثیر قرار می‌دهد، سطح آگاهی آنها را ارتقا می‌بخشد و به عرصه عمل سوق می‌دهد، نیک واقف است که ناگزیر است از این ویژگی‌ها برخوردار شود. علی‌رغم این ضروریات هنوز هم برخی از مبارزین این ویژگی‌ها را کسب نکرده و در مکانها و زمانهای مناسب سخن نگفته و یا از تکرار رهایی نمی‌یابند. این وضعیت نیز باعث به هدر رفتن بسیاری از چیزها در راه مبارزه ما خواهد شد.

مورد خطاب قراردادن توده‌ها با زبانی که آنها درک کنند در عین حال بکارگیری و فهم نیک اسلحه تبلیغات و آژیتاسیون را ضروری می‌سازد. به اندازه محتوا، ساختار نیز اهمیت دارد. مبارزی که نتواند از طریق تبلیغات و آژیتاسیون اندیشه‌های صحیح را به توده‌ها انتقال دهد، نمی‌تواند آنها را به همبستگی عمومی فراخواند. می‌توان گفت سازماندهی از طریق تبلیغات و آژیتاسیون میسر می‌گردد. در این صورت مبارز بایستی این اسلحه را بخوبی درک کرده و در این باره مهارت کسب کند. زیرا این در حین روابطش با توده‌ها مهمترین اسلحه است. تبلیغات و آژیتاسیون میان توده‌ها باید واضح و گزیده باشد طوری که از سوی خلق درک شود. دمیتروف در اینباره می‌گوید: «با توده‌ها با شیوه بیان مکتوب سخن گفتن نه، بلکه بیان هر کلمه و هر فکر وی با گفتاری که عمیق‌ترین عواطف و افکار میلیونها انسان را منعکس سازد و بایستی یادگیریم توده‌ها را در راه آزادی‌شان با شیوه بیان رزمندگان مورد خطاب قرار دهیم». آری برای یک مبارز فراموش نکردن این مورد که برای چه کسی می‌نویسد و می‌گوید را به حالت مبداء درمی‌آورد و همواره بر مبنای آگاهی حرکت می‌کند، الزامی است. وی تنها به این شیوه رزمنده و پیشاهنگ خلق خواهد شد. همچنین می‌تواند بدین شکل رابطه خود را با توده‌ها مستحکم‌تر نموده، آنها را سازماندهی نماید و به عرصه عمل سوق دهد. در غیر این صورت توده‌ها وی را درک ننموده و جدی نمی‌گیرند. این نیز منجر به قطع رابطه وی با توده‌ها و بنابراین نابودی مبارز می‌شود. استحکام رابطه مبارز با توده‌ها از راه دانستن چگونگی برخورد با آنها، فروتن بودن، خوشبینی و رفتاری آموزش‌دهنده با آنها می‌گذرد. مبارزی که مسئولیت خود را در قبال توده‌ها به باد فراموشی سپرده، همچنین وظیفه ارتقای سطح آگاهی آنها را بجای نیارود و رفتاری ناهوشیارانه در قبال توده‌ها داشته باشد به تمامی فردی لیبرالیست خواهد بود.

استالین در خصوص اهمیت برقراری ارتباط با توده‌ها، الگوی جالبی ارائه داده است: «بعنوان یک قاعده می‌توان گفت، بلشویک‌ها تا زمانی که با انبوه وسیعی از خلق رابطه برقرار کنند شکست‌ناپذیر خواهند بود، و برعکس زمانیکه بلشویک‌ها از توده‌ها دور می‌گردند و روابطشان را با خلق از دست می‌دهند و نیز هنگامی که با زنگار دموکراتیک پوشانیده می‌شوند، همه توان خود را از دست می‌دهند و به حالتی تو خالی در خواهند آمد.»

آنتئوس (آته) که در اساطیر یونان باستان قهرمانی مشهور می‌باشد، طبق افسانه پسر پسیدون، خداوند دریاها و گئا، خداوند زمین است، آنتئوس به مادرش که وی را به دنیا آورده، شیر داده و بزرگ کرده بسیار پایبند بود. پهلوانی مانده بود که آنتئوس شکستش نداده باشد. وی پهلوانی شکست‌ناپذیر محسوب می‌شد. نیرویش را از کجا می‌گرفت؟ نیروی وی در - هنگامی که از

هر چند طرز برخورد با خلق از اهمیت بسیاری برخوردار است، اما در گذشته در این باره موارد نابخجایی روی دادند. برخی از برخورد‌ها، «آغامابی» و برخی همچو رئیس عشیره و برخی نیز خرده‌بورژوازان بوده است. همچنین در حالیکه برخی‌ها دنباله‌رو خلق بودند، برخی دیگر با بکار بردن عنوان «انسان‌های حقیر» شکاف عظیمی مابین خود و خلق ایجاد کردند. در این باره نارسائی‌های که در گذشته روی داده در گزارش سیاسی چنین بیان شده است: «در گذشته جدیت و اهمیت روابط با توده‌ها چندان درک نشده بود و اینکه توده‌ها تا چه اندازه تشنه مبارزه هستند و خلق تا چه اندازه به مبارزه پایبندند و برای آن احترام قائل هستند، به اندازه کافی ارزیابی نشده و فراموش شده است. پایبندی گسترده توده‌ها به جنبش پک‌نصیب هر جنبشی نمی‌شود. این پایبندیها بویژه از سوی کسانی که کمونیست نشده‌اند راه بر تخریبات زیادی گشوده شده است.»

خلق از بزرگ‌ترین ارزشهاست. خلق ما نیز یکی از ارزشهایی است که بایستی محترمانه با وی تعامل نمود. مبارز ناگزیر است در طرز برخوردش با خلق فوق‌العاده جدی باشد و بر مبنای یاد دادن و یاد گرفتن از خلق رفتار نماید. تنها بدین شکل می‌توان به ویژگی‌های برجسته مبارز خلق دست یافت و پاسخگوی انتظارات خلق بود. مبارز لازم است در مورد زبان، فرهنگ و سایر ارزش‌های خلق شناخت کافی داشته باشد، از این ارزشها دفاع نماید و بر این مینا با خلق عجین شود. بایستی بداند که چگونه با آنها یکی گردد. لنین نیز می‌گوید یکی‌شدن سازماندهنده، آموزش‌دهنده و تعالی‌بخش سوسیالیسم با تجارب و ارزشهایی که در اعماق تاریخ خلق نهفته است در معنای کلی مرحله حزبی‌شدن (تحزب) قرار دارد و محتوای آن در شخص مبارز تجلی می‌یابد.

در مورد مسئله خشونت نیز مبارز بایستی در امر عجین‌ساختن کینه سازمان‌یافته و آگاهانه انقلابیون با کینه سازمان‌نیافته و غیرآگاهانه خلق موفق عمل نماید. این مهم در وجود مبارز دستیابی به سطح رزمنده خلق را تجلی می‌بخشد. یعنی اینکه مبارز نه تنها در امر یاد دادن سیاست به خلق، بلکه در مسیر تعلیم مبارزه نیز موظف است. بعبارتی مبارز همچو پیشاهنگ خلق در عین حال یک رزمنده خلق نیز هست. مبارز در مقام پیشاهنگ به توده‌ها چگونگی مبارزه را یاد می‌دهد و بنا به شیوه‌های مناسب جنگ برخورد می‌کند و آنها را به سطح جنگجوی بزرگ می‌رساند. به همین دلیل شکل‌گیری شخصیت در سازمان ما بر مبنای مبارزه رهایی بخش ملی است. مبارزین ناگزیرند ویژگی‌های یک رزمنده را نیز کسب کنند. این امر برای آنکه در کنار پیشاهنگی سیاسی توده‌ها، پیشاهنگی نظامی را نیز لازم می‌گرداند، ضروری است. این نیز یادگیری ضوابط جنگ و قبل از هر چیز بکارگیری اسلحه به شکلی مناسب را ایجاب می‌نماید. بدیهی است که در سازمان ما کسی از تبلیغات نظامی هراس داشته و ضرورت آن را درک ننموده است، صرف‌نظر از خصوصیت مبارز بودن حتی برارنده خصوصیت میهن‌دوستی هم نخواهد بود. مبارز بایستی همه ویژگی‌های مبارزه را در این عرصه تجلی سازد. چرا که راه رهایی کردستان، امروزه از مبارزه رهایی ملی و به شکلی واضح‌تر از بکارگیری اسلحه می‌گذرد. این چیزی نیست که پسندیده باشد، بلکه شرایط اجتماعی - ملی کردستان چنین چیزی را ایجاب می‌کند. مبارز همچو رزمنده خلق و پیشاهنگ وی باید برای خلق ارزش قائل شود و برخوردی مناسب نسبت به وی داشته باشد و از رفتارها و کردارهای شکننده، تحقیرآمیز و بی‌معنی دوری گیرند. در جریان روابطش با خلق بایستی بسیار دقت به خرج دهد و به وی ضرر نرساند. هنگامی که خلق را مخاطب قرار می‌دهد باید زبانی شیوا و قابل‌فهم داشته باشد. مبارز ناگزیرست از

آسان نمائی، خطاست. راهزنی در کردستان خود نتیجه پلیدیهای نظام حاکم و تخریبات آن است، ابراز کینه و واکنش فردی را بیان می‌دارد. از نوعی مقاومت که به انحراف کشانیده شده، برخوردار است. اینها را با تاثیرات متعالی سوسیالیسم می‌زداییم و راه فایده‌رساندن به مبارزه رهایی ملی‌مان را هموار می‌سازیم، یا حداقل از ضرررساندن آنها ممانعت بعمل می‌آوریم. به این شکل جمع‌آوری گسترده‌ترین متفقان جامعه‌ای که مصمم به جنگ است - همچون اجزای يك اتم- ضرورت دارد.

حل تضادهای ایدئولوژیک میان خلق از قبیل «قبیله‌گرایی، مذهب‌گرایی، خانوادگرایی و غیره» نباید با شیوه‌های سرکوب‌گرانه و فشار همراه باشد، بلکه بایستی از راهکارهای آموزش و متقاعدسازی بهره جست. در این باره مثالی بزنییم، همانطور که با توسل به زور دست‌کشیدن خلق از اعتقادات دینی که بسیار بدان پایبندند و همچنین قبولاندن فلسفه ماتریالیستی به آنها امکان‌پذیر نبوده، همانطور نیز دردناک خواهد بود.

بنابراین نوع برخوردها با توده‌ها بسیار حساس است و بایستی پیوندها و برخوردها منطبق با واقعیت و ذات کردستان باشد. باید بدانیم که همواره‌مردن راه جذب توده‌ها به جنگ مقاومت‌طلبانه و برخورداری از پیوندهای سالم با گسترده‌ترین توده‌های زحمتکش در رسیدن پك كه به سطوح نیرومندتری امکان‌پذیر است.

سوی رقیبش در تنگنا قرار می‌گرفت - خاک و دستان مادری که وی را در دامان خود پرورش داده بود نهفته بود که موجب تقویت نیروی وی می‌شد. البته جنبه ضعیفش این بود که به هر نحوی تماس وی با خاک را قطع کنند. دشمنانش متوجه این جنبه ضعیف وی بودند و در پی فرصت بودند. روزی آمد که یکی از دشمنانش توانست از این نقطه ضعیف وی فایده برد و آنتوس را شکست دهد. این شخص هرکول بود. هرکول چگونه توانست آنتوس را شکست دهد؟ پاهای وی را از زمین برید، بلند کرد و در هوا گرفت، فرصت تماس وی با خاک را نداد و سرانجام وی را خفه کرد. فکر می‌کنم که بلشویک‌ها آنتوس، قهرمان اسطوره‌ای یونان را بیاد خواهند آورد. آنها نیز همچو آنتوس تا زمانی که پیوند خود را با توده‌ها و مادرانی که آنها را به دنیا آورده، شیر داده و در دامان خود پرورش داده‌اند، حفظ کنند، شکست ناپذیر شده و برای بقای خود از همه امکانات برخوردار خواهند شد. رگ حیاتی شکست‌ناپذیری پیشاهنگ بلشویک این است. بنابراین ضمانت موفقیت پیشاهنگ و رزمنده خلق به برقراری روابط سالم و ناگسستگی با توده‌ها بستگی دارد. این واقعیت بیانگر واضح این ضرورت است که مبارز تا چه اندازه باید در نحوه برقراری روابط با توده‌ها حساسیت به خرج دهد و برای سازماندهی آنها هر ابزار و امکانی را به شکلی استادانه بکار بگیرد.

یکی از موارد حائز اهمیت دیگر در خصوص روابط با توده‌ها، نوع برخورد با تضادهای موجود در صفوف خلق می‌باشد. مبارز باید در عمل بر مبنایی صحیح به تضادهای میان خلق نگرسته و به شکلی که مکانیکی نباشد این تضادها را درک نماید و ناگزیر است که راه و شیوه‌های حل آن را بیابد. شیوه اساسی سنگربندی افشار و طبقات گوناگون در انقلاب چنان است که بایستی نیروهایی را که منافع‌شان را در انقلاب می‌بینند سازماندهی کرد، بسط و گسترش داد و گروه‌های میانی را بسوی انقلاب جذب کرد. همچنین بنابه اینکه گروه‌های مزدور و دشمنان انقلاب در انزوا قرار می‌گیرند، بایستی در مکان و زمان مناسب جوانب توافق یا عدم‌توافق میان گروه‌های خلق را دریابد. در دوره انقلاب ملی می‌توان جنبه توافقی تضادی را که میان گروه‌های استثمارشده و استثمارگر وجود دارد در دستور کار قرار داد. اگر به این مورد اهتمام ورزیده نشود، عدم‌توافق و نبود سازش در دستور کار قرار می‌گیرد که این نیز به نوبه خود به واقعیت رهایی ملی ضرر می‌رساند. حال آنکه در مبارزاتی که علیه امپریالیسم و استعمارگران در جریان است، جنبه عدم‌توافق میان گروه‌هایی که در کاتاکوری خلق قرار گرفته‌اند و با هم در تضاد هستند جزو برنامه‌های بعدی است. طبیعی است که همواره میان گروه‌های خلق تضاد وجود خواهد داشت. لکن این تضادها نیز همچو مفهوم خلق بسته به مراحل انقلابی محتوا و گنجایش آن متفاوت است. نکته‌ای که در اینجا بایستی بدان توجه کرد این است که خط جدایی بین تضادهای خلق و دشمن که حالتی ناسازشکارانه دارد با تضادهایی که میان گروه‌های خلق وجود دارد و می‌توانند در برخی از موارد به توافق برسند، مشخص گردد. یعنی کسب مهارت در خصوص راهنمایی خلق تا حدودی هم به نوع برخورد صحیح با این تضادها بستگی دارد.

اگر به عملکردهای کشوری که استقلال خود را کسب کرده، نظری بیافکنیم، می‌بینیم که تا چه اندازه اینها به تضادهای میان خلق اهتمام ورزیده‌اند. طوریکه راهزنان را نیز بسوی انقلاب متمایل ساخته، آموزش داده و روانه جنگ نموده‌اند. این نوع اشخاص و گروه‌ها که دارای کاراکتری لابلالی بوده و آموزش و سازماندهی آنها دشوار است از طریق نوع برخورد مبارز - آموزش - بسوی انقلاب جذب می‌شوند. اگر بگوییم «راهزن» است و بدین شیوه کار خود را



مبارز باید بداند چگونه از مرگ زندگی بیافریند

رفتار مبارز در هنگام اعدام‌ها، قتل‌عام‌های دشمن، مرگ در زندان‌ها، در خلال عملیات‌ها و مرگ‌های طبیعی چگونه باید باشد؟

قبل از هر چیز يك مبارز برای خلقش، حزبش و انقلاب زندگی می‌کند. بدین جهت حیات وی از معنا و مفهومی مشخص برخوردار است. نيك واقفیم که حزب، متعالی‌ترین اتورپته خلق است. انقلاب نیز اساسی‌ترین و هیجان‌آورترین گام حزب است. درحالی‌که حزب با این اشتیاق و انرژی عظیم برای انقلاب آماده می‌شود، مبارز حزب نیز در همان آمادگی بسر می‌برد که این نیز نوعی زندگی نوین برای خلق به ارمغان می‌آورد. زندگی مبارز نیز حیاتی برای رسیدن به این اهداف است. واضح است که این وضعیت نوع معیارهای ما را درقبال مرگ تعیین می‌نماید. این پدیده مرگ و یا زندگی است که برای خدمت به حزب، انقلاب و ایجاد جامعه و ملتی آزاد و مستقل می‌باشد. اگر زندگی موجب تعالی این ارزشها شود، پس زندگی خواهیم کرد و بایستی به زندگی ادامه دهیم، اما بعضا به چنان نقطه‌ای می‌رسیم که زندگی معنای از بین‌بردن این ارزشها و دورشدن از آنها به خود می‌گیرد. بدیهی است که دیگر این زندگی نیست بلکه راه مرگ است. پس در این نقطه، مبارز باید بداند که بدون هیچ چشمداشتی مرگ را به آغوش بکشد.

این مورد به شیوه‌ای جالب‌توجه خصوصا در زندان‌ها روی داد. دشمن حیاتی غیراصیل و خیانت‌آمیز را بر مبنای خیانت به ارزشهای متعالی، تحمیل کرد. با شکنجه انقلابیون جهت دست‌برد داشتن آنها از اهدافشان و با وعده زندگی حقیر به آنان می‌گفت: «از حزب، هدف‌رهایی ملی‌ای که حزب در دستور کار خود قرار داده و ایدئولوژی و سیاست حزب

بایستی از زاویه میزان مشارکت در انقلاب، حزب و خلق بدان بنگرد و از هر دو پدیده نیز یکی را برگزیند. با این توصیف، مبارز شخصی است که «طبق همین مورد در جایی که زندگی کردن لازم باشد زندگی خواهد کرد و در جایی که نیاز به مرگ باشد خواهد مرد».

در این رابطه به گفته‌های شهدای مقاومت طلب پك كه كه عملکردهای بی‌نظیری در این خصوص داشتند، اکتفا می‌کنیم تا مسئله موردنظر هرچه بیشتر تئوریزه گردد. آن شخصیت‌های مقاومت طلب که تاریخ رزمندگی پك را تا به امروز آورده‌اند، و همچنان جسارت و رادمردی آنها را در معاصر در پرتو خط‌مشی نوین ایدئولوژیک، سیاسی و سازمانی سالم‌ترین ملاک برای زنده نگه‌داشتن [این راه] ارزیابی می‌کنیم، می‌توانیم بگوئیم که مژده پیروزی در آینده نیز از سوی این شخصیت‌ها داده می‌شود. بویژه رویدادی چون مرگ که انسان بیشتر از هر چیز از آن می‌گریزد. جهت‌گیریهای مقاومت طلب شهدای پك كه بزرگترین شیوه قهرمانی را نشان داده و راه رسیدن به پیروزی را به شیوه‌ای باشکوه ترسیم نموده است. گوش فرادادن به گفته‌های خود این رفقا در مورد جهت‌گیریهایشان در مورد رویداد مرگ برای درک نوع حیات انقلابی و مبارزه‌گری تا لحظه آخر و اینکه چه نوع رفتاری داشته باشند، بی‌نهایت روشنی‌بخش و آموزنده است.

همه ما مسئله مقاومت شرافتمندانه «جمعه تاق» و رفقای ما می‌دانیم. این شیوه مقاومت، مواجه شدن با پدیده مرگ و نوعی مقاومت در برابر مرگ است. این مقاومت، مقاومتی است در شرایط اسارت و تحت محاصره دشمن وحشی و خونخوار. در شرایطی که در کردستان بزرگترین قتل‌عام‌ها توسط جاسوسان - مزدورین و گروه‌های روسیاه علیه خلق و با دسته‌های غیرنظامی و باندها انجام شد، مقاومت این رفقا مقاومتی است که تحت محاصره این گروه‌ها در رویاروی با مرگ انجام پذیرفته است. بخاطر اینکه این مقاومت تحت شرایط اسارت دشمن صورت گرفت، در تاریخ ما جایگاه ویژه‌ای به خود اختصاص داده است. رفیق جمعه تاق که با مرگ رودرو مانده بود، جهت‌گیری خود را در قبال مرگ چنین بر زبان می‌آورد: «من و رفقای رزمنده‌ام، رفقای پك كه هستیم. ما در مقابل سیاست سرکوبگرانه دولت ترکیه در کردستان و در مقابل آگاهی چون «جلال بوجاق» که شماها را چون يك ابرار بکار می‌گیرند و به خلقمان ظلم روا می‌دارند، می‌جنگیم. ما افراد يك راه شرافتمندانه و حق‌به‌جانبیم. اگر بهیریم در راه استقلال میهن و رهایی خلق خود خواهیم مرد. شما برای چه می‌جنگید؟ چرا مرگ را به جان می‌خرید؟ برای دولت ترکیه که شما را دچار محکومیت ساخته و آگاهی که خونتان را چون زالو می‌مکند و هر ظلمی را در حق شما روا میدارند؟! ما شکوه‌مندان و با شرافت، بدون آنکه به پشت سر نگاه کنیم خواهیم مرد. اما شما در این راه حقیر و عاری از شرافت‌مندی، هر روز هزاران بار می‌میرید. به زنان، کودکان و نزدیکان خود بجز پستی و گرسنگی می‌توانید چیز دیگری وعده بدهید؟... گلوله‌های ما تمام شده، اگر به ما مهمات بدهند، باز هم با شما می‌جنگیم. بدانید، شاید ما بهیریم اما خلق کرد که پیشاهنگ آن پك است، نمی‌میرد. پرچم سرخی که ما شرافتمندان تا آخر عمر حمل نمودیم، دیر یا زود پیروزمندان به اهتزاز درخواهد آمد. شما نیز پس از آنکه جمهوری ترکیه و فتودال‌های کمپرادور و دشمن خلق و میهن - که به آن خدمت می‌کنید - از سوی خلق کرد به پیشاهنگی پك از بین برده شدند، مورد نفرت واقع خواهید شد. نابود باد استعمارگری! مرگ بر فتودال‌های خائن کرد و روسای نوکر عشیره‌ای! زنده باد کردستان دموکراتیک! زنده باد پرولتاریای کردستان و پیشاهنگ متعالی خلق ما پك!».

دست‌بردار، راه زندگی بر این اساس به روی تو باز است» لذا می‌خواست انقلابیون را تسلیم خویش سازد. وعده‌وعیدهای گوناگونی به آنها داد. بخوبی می‌دانیم که خرده‌بورژواهای بی‌اصالت در ازای يك قاشق شوربا با دشمن سازش نمودند، به راه خود خیانت کردند و راه حیاتی بدون درد و زحمت را انتخاب کردند. آنها موجب تفرقه‌ها در صفوف انقلابیون شدند. در نقطه مقابل این؛ انقلابیون از ارزشهایی که در راه آن مبارزه می‌کردند، دست‌برداشتند، لذا شاهد مرگ‌هایی شدیم که در دنیا نظیر آن یافت نمی‌شود و دشمن آنها را به زندگی ای مملو از شکنجه و قتل‌عام محکوم کرد. دشمن آشکارا بازی کرد. رفقای ما در مقابل زندگی خیانت‌آمیزی که دشمن جلوی‌پا می‌گذاشت، نوعی مرگ را که با شعار «زندگی مقاومت است» و پرچم آن به اهتزاز درآمد، انتخاب کردند. البته این، مرگی معمولی نیست، بلکه با انتخاب مرگ بر مبنای مقاومت بود و آن را زندگی عنوان کردند. گفتند مرگ در راستای مقاومت، عنوانش زندگی است. بدین‌شکل همیشه جاودانه با عبارت «حیات درون مرگ نهفته است» به راه ادامه دادند.

در جهت‌گیریها در قبال مرگ دو نوع رفتار وجود دارد؛ صاحبان اولین طرز برخورد، بازیچه دست دشمن می‌شوند و از همه ارزشها دست برمی‌دارند. در صفوف ما نیز چندین خائن بی‌شرم سربرآوردند؛ در مورد «شاهین دومنز» و رویدادهای بعد از او نیز همچنانکه دیدیم، دشمن نوع زندگی بی‌ارزش به او پیشنهاد کرد و در ازای آن دشمنام‌دادن و خیانت به سازمان را تحمیل کرد. رویدادهای بعد از آن را یعنی خیانت این خائنین را همه شاهد بودیم. اما اشخاصی نیز موضع عکس این دربرگرفتند. درحالی‌که اولی نوعی زندگی بود که مرگ را در خود می‌پروانند، دومی مرگی بود که زندگی را دربرداشت. یعنی ما شاهد هر دو شیوه قضیه بودیم، یکی کسانی بودند که بازیچه دست دشمن شدند و هر يك به صورت «زنده‌هایی مرده» درآمدند و دیگری به مقاومت در مقابل دشمن ادامه دادند و در حقیقت کسانی شدند که زندگی کردند. یکی از نتایجی که می‌توان از این دریافت، این است که به هیچ‌وجه نباید به زندگی لالابالی دشمن تن درداد. در نقطه مقابل این، مبارز بر مبنای پایبندی به ارزشها با مرگ خود نوعی زندگی می‌آفریند. رفقای ما در زندانها و کوهستانها در عملکرد خویش حقانیت این امر را نشان دادند. رفقای ما مرگ در نتیجه مقاومت طلبی را به رویداد همیشه زنده و جاودان مبدل ساختند. این را نیز طوری که در سطح دنیا با عشق و احترام از آنها یاد شود، از خود نشان دادند. مرگ اگر در مکان و نحوه‌ای که لزوم دارد اتفاق بیفتد، مرگ محسوب می‌گردد. برخی اوقات نیز زندگی در جایی که به آن مرگ گفته می‌شود، نهفته است. چنین مرگی آینده را رقم می‌زند و به جاودانگی مبدل می‌گرداند. اگر در حالت مرده باشد نیز در محتوای خود به معنی ایجاد زندگی دوباره خلق و حزب و ملت می‌آید و راه جاودانگی را هموار نموده است.

البته این وضعیت، رویدادی روزانه نیست، بلکه بایستی همواره آن را زنده نگه‌داشت. یعنی مسئله لایموتی مسئله‌ای روزانه نیست و باید همچو مسئله‌ای يك مرحله‌ای بدان نگریست. بنا بر این باید بر ضروریات زندگی واقف بود. در مواقع ضروری زندگی را حفظ خواهی کرد، اما بر دامنه آن خواهی افزود؛ حال، برعکس آن اگر کارها با موانع روبرو گردد باید بر مرگ نیز آگاه باشی. انقلابیون در این باره بایستی از چنین ملاکی سالم برخوردار گردند. مبارز این را بخوبی می‌داند که چگونه و کجا زندگی کند، همچنین کجا و چگونه بمیرد. حتی مرگ وی نیز بایستی بر وسعت مبارزه بیافزاید. مبارز هنگامی که به زندگی و مرگ می‌اندیشد

می‌کند. هنگامی که راه مبارزه «استقلال و آزادی» با پیشاهنگی پك ك را برگزیدیم، می‌دانستیم که در این راه مرگ نیز وجود دارد. اما نتیجه مقدس پیروزی را هنوز کسب نکردیم که از سوی نیروهای فاشیست و استعمارگر ترکیه به مجازات اعدام محکوم شدیم، اکنون که به مجازات مرگ بسیار نزدیک شده‌ام، بدون آنکه کوچکترین هراسی به دل راه بدهم، تنها به يك چیز می‌اندیشم؛ اگر به پای چوبه‌اعدام رفتم، درمقابل نیروهای فاشیست و جلاسانی که از دهانشان بزاق سگ هار بیرون می‌ریزد، سر فرودنیاروده و مقاومتی مصمم و مصرانه از خود نشان خواهیم داد. آنگاه روحیه مقاومت‌طلبی حزب، زنده خواهد ماند و رفقا می‌توانند دشمن را شکست دهند.

در برخی دوره‌ها، دشمنان برای تداوم حکمرانی خودشان که رو به ضعف نهاده در میهن ما خواسته‌اند آتش قیام‌ها را فروشانند تا با ایجاد رعب میان خلق، این اعمال را به آنها بقبولانند و در نهایت سعی در ایجاد فضای سکوت داشته‌اند. همچنانکه در برخی مراحل در گوشه و کنار میهن حکم اعدام بسیاری اجرا شده و درپای چوبه‌های اعدام، خلق‌مان را قتل‌عام نموده‌اند، امروزه و در این مرحله نیز این امر در کردستان به اجرا درمی‌آید. استعمارگران ترکیه که «قتل‌عام مرعش» بدست خود را همچو دستاویزی نشان دادند و در گوشه و کنار کردستان با بکارگیری شیوه‌های خشونت‌بار درمقابل ما اعلان جنگ نمودند، چنین وانمود می‌کردند که در مدت‌زمانی کوتاه به نتیجه می‌رسند، برای همین حملات خود را گسترده‌تر نمودند. اما نه تنها جنبش ما پك ك از بین نرفت، بلکه نتوانستند شعله‌های انقلاب را که خلق کرد را در آغوش گرفت، خاموش نمایند. همگام با گسترش مبارزه استقلال‌طلبی ما، نیروهای فاشیست و استعمارگر ترکیه با تناب انقلاب که گردنشان را فشارمی‌دهد هر چه بیشتر در تنگنا قرار گرفته و در تقیای نجات جان خود هستند که بر این اساس هر چه بیشتر خشمناک شده‌اند. نیروهای استعمارگر ترکیه در پی نقشه‌های نوینی بودند و با کودتای ۱۲ سپتامبر می‌خواستند جنبش ما را نابود سازند و فکر می‌کردند که به پایان عمر خود نزدیک شده است. می‌خواستند پیوند میان پك ك و خلق را قطع نموده و جنبش‌مان را از بین ببرند و بعد از آن نیز با ایجاد فضای رعب‌ووحشت میان خلق، آنها را بترسانند. خواستند با افزایش احکام اعدام، فضایی همچو مراحل قیام‌های شیخ سعید و دیرسیم که «دادگاه استقلال» مجازات‌های اعدام بدون دادگاهی داده بود، صدها رفیق ما را بدین‌شیوه در پای چوبه‌های اعدام از میان بردارند. با ایجاد فضای رعب‌ووحشت میان خلق هدف استراتژی آنها ایجاد فضایی بدون مقاومت و منفعل بود. در چنین مرحله‌ای، برخورداری یا عدم برخورداری از روحیه سنت مقاومت پك ك، همچنین جنگیدن یا ننگیدن در این راه، به نوعی سنگ‌محرک برای جهت‌گیری انقلابی است.

آیا در این استراتژی دشمن موفق خواهد شد یا نه؟ البته که خیر. شاید بتواند از لحاظ تاکتیکی به موفقیت‌هایی نائل گردد. اما بطورحتم بر این باورم که از لحاظ استراتژیکی شکست خواهند خورد و پیروزی از آن پیشاهنگی ما پك K و خلق کرد است. آنها (دشمن) در نتیجه تأثیرات شهدایی که در پای چوبه‌اعدام و در آخرین لحظات عمرشان «طوفان انقلاب» به پا می‌کنند، شیرازه استراتژیکی‌شان از هم پاشیده خواهد شد. اگرچه این مرحله همانند مرحله قیام‌های ۱۹۲۵-۴۰ نیست. اما در راستای پیروزی موارد مثبت و پیشرفت‌های زیادی وجود دارند.

پیشاهنگان جنبش‌ما که هنوز جنبش ما از میراث طولانی آنها برخوردار است و در اوان کار

در این خصوص نمونه‌های دیگر، مقاومت رفیق «ارهان آیدن» است. می‌دانید که برای این رفیق ما مجازات اعدام درنظر گرفته‌شد، اما هنوز اجرا نشده‌بود. در آن شرایط هر لحظه ممکن بود به اجرا درآید و البته هدفشان نیز همین بود. این مجازات اعدام بدین‌خاطر بود که در زندان‌های دیاربرک‌علی‌رغم شکنجه و هرگونه فشار و سرکوب، روحیه مقاومت‌طلبی رفقا عالی بود و جهت متوقف‌ساختن آن و گسترش روحیه تسلیم‌شدن و ارعاب میان رفقا، چنین مجازاتی داده شد. به‌همین خاطر به رفیق ارهان آیدن پیشنهادات مختلفی مبنی بر احساس ندامت دادند تا از راه خویش دست‌بردارد، تسلیم‌شدن را بپذیرد و از آنها طلب شفقت نماید. بر این اساس نیز تحت فشار قرار گرفت. رفیق ارهان آیدن همه فشارها و شیوه‌های دشمن برای تسلیم‌شدن را خنثی نمود و جهت‌گیری مقاومت‌طلبانه و مصممی درمقابل چوبه اعدام جلاسان استعمارگر از خود نشان داد که این جهت‌گیری در نوع خود شرافتمندانه و دارای اهمیتی تاریخی است. وی در نامه خود می‌گوید:

«رفقا! مرگ پدیده‌ای است که در خانه هر کس را می‌زند، بنابه تصویب حکم اعدام من از سوی نیروهای فاشیست استعمارگر، در مدت کوتاهی اعدام خواهیم شد. قبل از اینکه از شما جدا شوم، می‌خواهم در راه استقلال میهن و رهایی خلق خود بعد از انجام جنگی درازمدت با نیروهای ترکیه فاشیست و استعمارگر و نیروهای فئودال کمپرادور بمریم. آرزویم این بود که دوشادوش شما بجنگم و ببینم آن سپیده‌دمی را که از افق سمری‌زند، دیدن آن غنچه‌ای که بر اثر تابش خورشید شکوهمندانه شکفته می‌شود و گردن خمیده است، لکن با ایمان بی‌نهایت نسبت به آن...».

من در طول مبارزات خود به مبارزه‌ای بدون‌هزینه نیاندیشیده‌ام و این هزینه می‌تواند مرگ نیز باشد. صفحات تاریخ آکنده از اشخاص و نمونه‌های بی‌شماری است که حتی برای يك لحظه هم که شده از این واقعیت چشم‌پوشی ننموده‌اند و در راهی که برای آن مبارزه می‌کنند در زمان تحمیل مرگ [از سوی دشمن] بدون آنکه تردیدی به دل راه دهند، کوچکترین امتیازی به دشمن نداده‌اند. آنهایی که نحوه مردن را می‌دانند، جلوی چشمانم همواره زنده‌اند و همچنان در قید حیات هستند. همه شهدای انقلابی که در طول جنگ انقلابی گلوله‌باران شدند و یا به دارآویخته شدند با ارزانی‌داشتن حیات خود همیشه زنده خواهندمانند. اینها در قلب پرولتاریای دنیا و خلق‌های مظلوم همچو مشعلی که هیچگاه خاموش نمی‌شود، زنده خواهند ماند. «وان توری» که درحین تیرباران، کوچکترین هراس به دل راه نداد و با جسارت از مرگ استقبال نمود، در لحظه‌های پایانی عمر گفت «زنده باد رهبر ما هوشی‌مین، زنده باد خلق ویتنام». همچو سمبل عزم‌راسخ و مصمم، نمونه‌ای است که می‌توان پیشاهنگ خود دانست. آنها کسانی هستند که در حافظه خود یاد آنها را زنده نگه داشتند و تا لحظات آخر عمر نیز همچو «طوفان انقلاب» یادشان را زنده نگه‌خواهم داشت و آنها را از یاد نخواهم برد.

در دنیا هیچ چیزی مانند مبارزات انقلابی باشکوه و پسندیده نیست. اما راهیست بسیار دشوار؛ راه مبارزه انقلابی، مانند خارستان است، پیچیده‌است، پستی و بلندی‌های زیادی دارد و صعب‌العبور است. واقعیت این است که تمام این موانع را باید درنظرگرفت و دشواریها و آلام را به آغوش کشید تا بتوان مبارزات خود را شکوهمندانه ادامه داد. حتی این نیز يك واقعیت است که مبارزه، مرگ دشمن را هم به دنبال دارد. این دو واقعیت، زمانیکه بدانیم در کردستان کوچکترین حرکت با خون، باروت و چوبه‌اعدام سرکوب می‌گردد، بیشتر صدق

دادند. با اعتصاب‌غذای خود مبارزه ما را به مراحل بالاتری سوق دادند و ماندگاری جنبش ما را تضمین کردند. آنها با جهت‌گیری انقلابی‌شان درقبال مرگ توانستند از مرگ زندگی بیافرینند و این ابزار یعنی مرگ را که آخرین آلت تهدید دست دشمن بود، خنثی کردند. از پیشاهنگان حزب ما، آنکه با عملکردهای بی‌نظیر خود معنای مرگ و زندگی را از منظر اهداف حزب و مبارزه به نحوی موثر نشان داد، رفیق «کمال‌پیر» بود، وی در روزهای «اعتصاب‌غذا تا سرحدمرگ» به جلادان استعمارگر که می‌خواستند زندگی‌ای هزاران بار بدتر از مرگ را به وی تحمیل کنند، می‌گوید: «قدرت شما کفاف زنده نگه‌داشتن من نمی‌کند». وی با این جهت‌گیری خود در راه پیروزی حزب و مبارزه را که یگانه راه پیروزی در آن لحظه در مرگ دیده و هر آنچه را که همچون زندگی به وی اهدا شده است، رد نموده است. عمل آلهایی را که برای رسیدن به آن زندگی بی‌ارزش در یک چشم به هم‌زدن بسوی آنها شتافته‌اند، محکوم نموده و با این جهت‌گیری، خود را جاودانه نموده و استعمارگران و آلهایی را که چشم به زندگی بی‌شرفانه دوخته‌اند به بدترین شیوه مرگ مواجه ساخته است.

رفیق کمال پیر در مورد اینکه چگونه مرگ را کوچک انگاشته و به معنای واقعی زندگی پی‌برده، در دفاع از مبارزه خود در دادگاه‌های استعمارگر چنین فریاد می‌زند: «من می‌خواستم در یکی از تشکلات وابسته به پک‌ک مسئولیتی برعهده بگیریم. اما بنا به دلایل مختلف نگرفتم. بلحاظ تاریخی روشن‌ساختن این موضوع را ضروری می‌بینم. زیرا نام ما نزد افکار عمومی چنین است، چنان است و فلان گفته می‌شود. از این لحاظ روشن‌ساختن آن را لازم می‌بینم. نه بدان جهت که به دلیل جایگیری من در فلان کمیته از مجازاتی که به آن محکوم می‌شوم، می‌ترسم. حال آنکه من، بدین خاطر که می‌دانم مجازاتی که به من داده شده سیاسی است، این یک برای من شر خواهد بود...» (از دفاعیاتش)

همچنین رفیق «محمد خیری دورموش» عضو کمیته مرکزی و از بنیانگذاران حزب ما سالها تحت شکنجه در زندان‌های دیاربکر به مقاومت پرداخت. وی هنگامی که شکنجه‌های رژیم فاشیست به اوج رسیده بود و در محیطی که تسلیم‌پذیری را تحمیل می‌کردند و سعی در ایجاد فضای خفقان‌آور داشتند، درقبال مرگ جهت‌گیری شایسته‌ای از خود نشان داد. این جهت‌گیری به شکل باشکوهی نشان می‌دهد که یک مبارز باید در سخت‌ترین شرایط به چه شیوه‌ای از مرگ استقبال نماید.

رفیق خیری نوعی جهت‌گیری را نشان داد که بعنوان نمونه بارز مقاومت‌گری در تاریخ نوشته می‌شود. هنگامی که در اعتصاب‌غذا بود گویی مرگ را صدامی‌زند، وی می‌گوید: «حق دفاع سیاسی‌مان در دادگاه محدود شده است. از سوی مدیر زندان انواع فشارها بر ما وارد می‌شود. وحشی‌گری در زندان با فرامین از بالا به اجرا درمی‌آید. برخی از رفقا گفتند که اظهارات‌شان آزادانه نبوده، بلکه با توسل به زور بوده. من را در اتاقی محبوس کردند و مرا از سوراخی به رفقایم نشان دادند و گفتند «نگاه کنید محمدخیری دورموش دارد اعتراف می‌کند» و آنها را با این ترفند وادار به اعتراف کردند. برخی از رفقا، مظلوم دوغان، فرهاد کورتای و اشرف آتیاک خود را سوزاندند و یا به دار آویختند. بدین شیوه آنها را به شهادت رساندند. در اینجا یک پرونده سیاسی در جریان است. ما گفتیم که پاینده به ایدئولوژی خود هستیم و دفاعیه آن را ارائه خواهیم داد. این حق قانونی ماست. تحت این شرایط هیچ اعتقادی به جلسه دادگاه ندارم و اعتصاب‌غذا تا مرگ را آغاز می‌کنم. این را همین‌جا اعلام می‌کنم...».

خود است، از سوی عاملان رژیم استعمارگر به شهادت رسیدند. حقی‌قرار، همچنین «خلیل چاوگون، صالح کندال و جمعه تاق» که از سوی عاملان استعمارگر و غیرنظامیان فتودال به شهادت رسیدند، همچنین قهرمانان «شکستون» که تا آخرین قطره خون مبارزه نمودند و ۸ گریلای پک‌ک که در مقاومت «قرل‌تبه» جواهرخانه جامه شهادت برتن کردند، همچنین «دلیل دوغان» خون این شهدا و دیگر شهدای جنبش‌مان ریشه درخت استقلال‌طلبی را آبیاری کرد. آنها حتی نیروهای فاشیست و استعمارگر ترکیه و عاملان داخلی آنها یعنی فتودال - کمپرادورها و حامیان خارجی‌شان یعنی نیروهای امپریالیست را به هراس انداختند. در این دوره برای آنکه این نیروها بر عمر خود بیافزایند، هدفی استراتژیک به نام «قطع شاخه‌های درخت استقلال‌طلبی» را در دستور کار خود قرار دادند. اما این نیروهای استعمارگر باید بدانند که با اعمال فشار و سرکوب خفقان‌آور خود درخت استقلال‌طلبی را چون عمل قلمه‌زدن پر شاخ و برگ‌تر خواهند نمود. آنها شاید در پای چوبه‌های اعدام به حیات ما خاتمه بخشند، اما نمی‌توانند جنبش ما را از میان بردارند. اگر حتی یک فرد مقاومت‌طلب در میهن ما زنده‌ماند، پک‌ک همچنان پابرجا خواهدماند. پیروزی از آن خلق ما به پیشاهنگی پک‌ک خواهد بود. همچنین شاید با اعدام‌های متعدد بتوانند برای مدتی کوتاه به نتیجه برسند، و یا شاید با اعدام من و دیگر رفقایم چنین فکر کنند که روبه ضعف خواهیم نهاد، آری، اما ما از میان مردمان ستمدیده برخاسته‌ایم و حیاتی سرزنده هستیم، اما دشمنان از مزار برخاسته‌اند و بسان دوشیزه‌های سالمندی هستند که قادر به زاد و ولد نیستند. رژیم فاشیست و استعمارگر ترکیه که به پایان عمر خود نزدیک شده و هار گشته، هر راهی را انتخاب کند بازهم نمی‌تواند موفقیت کامل را کسب نماید و همچون سگی که به مرض هاری مبتلا گشته، سرش را آنقدر به اینجا و آنجا می‌کوبد تا بمیرد. با اعتقاد به این امر که پیروزی از آن خلق کرد خواهد بود از میان شماها رخت برخواهم بست، اما رفتنی آسوده‌خاطر خواهد بود، زیرا پیشاهنگ ما پک‌ک که ایمان من به آن هیچ کم نخواهد شد مرا شکست‌ناپذیر خواهدساخت.

مرگ چگونه و از هر طرف می‌آید بگذار بیاید، می‌دانستم که روزی به شیوه‌ای که به صورت شعار درآمده باشد در مقابلم قدعلم خواهد کرد. با علم بر این، با خونسردی از مجازات اعدامی که به من داده شده، استقبال نمودم و تا لحظات آخر نیز با تکیه بر اراده انقلابی‌ام سعی در حفظ خونسردی خویش خواهم کرد. از سوی دیگر اگر انواع مرگ‌ها بصورت «مرگ بی‌نقص در راه انقلاب» در مقابلم قدعلم کنند، اما من آسوده‌خاطر خواهم بود. لذا با علم بر اینکه آخرین وظیفه خویش را بجا آورم با اطمینان‌خاطر بسوی مرگ می‌شتابم و تنها آن هنگام است که با آسودگی خاطر از میان شما رخت برخواهم بست. آن هنگام همچنانکه یکی از رفقا گفته بود «ما تعالی شرف را بر ضد این طناب‌های دشمن حفظ خواهیم کرد». لذا هر چه بیشتر به اراده مبارزه‌گری پی خواهیم برد، و من به شکلی پاینده و برانزده پیشاهنگ ما پک‌ک پرچم حزب که امانت شهدای انقلاب ماست را به اهتزاز درخواهم آورد. در این مورد تردیدی به دل راه ندهید. با درود و سلام‌های انقلابی...».

نمایان ساختیم که چگونه جهت‌گیری مبارزاتی علیه مرگ بازهم توسط پیشاهنگان و پارتیزانهای پک‌ک به شیوه‌ای شکوهمندانه در زندان دیاربکر نشان داده شد. در راه ایجاد آینده‌ای روشن برای خلق کرد و جنبش پک‌ک، در مرحله‌ای بسیار حساس رفقای ما در راستای دفاع از این ارزشها جان خود را فدا نمودند و نوعی مقاومت متعالی از خود نشان

فصل پنجم

حیات حزبی (سازمانی)

این پیشاهنگ ارجمند ما بعد از شروع اعتصاب‌غذا تا مرگ، بدون آنکه به زندگی مادی چشم بدوزد، این گفته‌ها را بر زبان می‌آورد: «چه قبل از دستگیری من و چه بعد از آنکه به زندان آورده‌شوم، بخاطر اینکه وظیفه خود را کاملاً درقبال حزب بجای نیاورده‌ام خود را مدیون حزب می‌دانم. بر سنگ مزار من بنویسید مدیونم».

مقاومت‌طلبان پاك به ما یاد می‌دهند که چگونه در جای لازم می‌توان از مرگ زندگی آفرید.

اگر يك مبارز بتواند با مرگ خود نیز سطح مبارزه را ارتقا بخشد، به نقطه‌عطف برساند و به عملیاتی نیرومند مبدل سازد، بدیهی است که همواره زنده خواهدماند و در صفوف مبارزه ما برای همیشه جاودان خواهدماند. شاید يك مبارز با چشمان خود پیروزی را نبیند اما وی بطورحتم باید بداند که عملیات وی با موفقیت سپری می‌شود. با این اعتقاد می‌جنگد، با چنین اعتقادی نیز جان می‌سپارد. وی با تمام وجود به اینکه زندگی واقعی در مبارزه است و مبارزه نیز خود نوعی زندگی، هر مرگی را که به مبارزه سرعت ببخشد زندگی می‌داند. به همین دلیل است که در موقع لازم بدون هیچ چشمداشتی مرگ را به آغوش می‌کشد.

بعد از اشاره به این موارد یگانه چیزی که بتوان بدان اشاره نمود، این است که هیچ مانعی درمقابل فعالیت‌های مبارز باقی نمانده است. مبارزی که تابحال آنچه را گفته‌ایم درك نموده باشد و خصوصیات ذکر شده را در شخص خود متجلی ساخته باشد، از این به بعد ه اندازه هم با مشکلات و دشواریها روبرو گردد، می‌تواند از آنها گذار نموده و دارای قدرتی شود که به هدف خود دست یابد. پراکتیزه‌نمودن مارکسیسم - لنینیسم بنا به واقعیات اجتماعی و ملی ما در شخصیت انقلابی چنین برجسته می‌گردد.

در کردستان نوعی سازمان‌نیافتگی گسترده در عرصه‌های ملی، اجتماعی، اقتصادی، فرهنگی، نظامی و دیگر عرصه‌ها وجود دارد. این سازمان‌نیافتگی دلایل تاریخی و اجتماعی خاص خود را داراست. این دلایل برای ساختار نیروهای اجتماعی و ملی در کردستان پیامدهای مخرب و به تحلیل‌رفتگی و تجزیه‌شدگی بدنیاال داشته است که این تخریبات بیش از هر سرزمین دیگری در کردستان اتفاق افتاده است. بنا به همه این شرایط، سازمان و سازماندهی بزرگترین و اصلی‌ترین مسئله در کردستان است. بخاطر اینکه در نوشته‌ای تحت‌عنوان «در باب سازماندهی» این مسئله را به تفصیل توضیح دادیم. در اینجا وارد جزئیات مسئله نخواهیم شد. اما بازم پرتوافکندن بر برخی نکات، بلحاظ درك موضوع حائز اهمیت خواهد بود. مسئله سازماندهی در جامعه ما جزو عمیق‌ترین مشکلات است. می‌توان گفت در مقایسه با کشورهای دیگر، در میهن ما جنبه سازماندهی جنبه‌ای است که در احیای اجتماعی و ملی بایستی به نحو عمیق و گسترده بدان پرداخت. در سطح دنیا نیروهای ملی و اجتماعی در دیگر عرصه‌ها یعنی در عرصه‌های سیاسی، ملی، اقتصادی، فرهنگی و عرصه‌های مشابه اینها توانسته‌اند تشکلات خاص خود را ایجاد کنند و در این باره با فاصله زیاد کردستان را پشت سر گذاشته‌اند. کردستان امروزه گویی به اتم‌هایی تجزیه شده و ساختار خانواده آن فروپاشیده، زیرا به وضعیت جامعه‌ای عقب‌مانده گرفتار شده است. این وضعیت نشان می‌دهد که سازمان‌نیافتگی تا چه اندازه ابعاد وخیم پیدا کرده و برای رفع این معضل هم حل مسئله سازماندهی و سازمان تا چه اندازه از اهمیت حیاتی برخوردار است.

موضوع سازماندهی در جامعه ما در چنین بستر نامساعد و دشواری ریشه دوانیده است، لذا ایجاب می‌کند که مسئله سازماندهی را به سطح آگاهی درست و صحیح - همچنانکه در هر مسئله‌ای چنین چیزی لازم است - ارتقاء داد و مورد بازبینی قرارداد. بایستی بخوبی بر شرایط اجتماعی و ملی کردستان که مسئله سازمان‌نیافتگی را آشکار می‌سازد، آگاه باشیم. استعمارگری، مذهب‌گرایی، قبیله‌گرایی، طایفه‌گری و هرگونه گروه‌گرایی و بسیاری از پدیده‌های موثر مشابه در کردستان، سازمان‌نیافتگی را عمق بخشیده‌اند. به اضافه همه این موارد بایستی از خرده‌بورژوازی که تازه شکل‌گرفته و سازمان‌نیافتگی موجود را حادث‌تر نموده، بحث نمود. خرده‌بورژوازی در تئوری سازمان‌هایی را می‌سازد، اما چیزهایی که بنیاد می‌کند، به هر چیزی شباهت دارد بجز سازمان. نام سازمان هست، ولی از ماهیت خود سازمان خبری نیست. حتی سازمانی که نام آن وجود ندارد در دفتر بایگانی پلیس ثبت می‌شود، به افکار عمومی می‌قبولانند که سالهاست آن سازمان وجود دارد. آری، در کردستان تحت عنوان سازمان‌یافتگی چنین رویدادهایی اتفاق می‌افتند که در تاریخ نظیر آن دیده نشده است. خرده‌بورژوازی با عدم سازماندهی خود انگار سازمان‌نیافتگی را ترویج می‌دهد. البته این موضوع، مسئله سازمان را در جامعه ما بحرانی‌تر می‌کند. از طرف دیگر بدین‌خاطر که دشمن در هر عرصه و هر سطحی تشکلات مختص به خود را ایجاد نموده، در کردستان

عرصه را بی‌محتوا سازند. دشمنی که تصمیمش ممانعت از پیشرفت یک حزب انقلابی است، در گذشته نیز می‌خواست با انواع احزاب استعمارگر - بورژوا، و اشاعه حزب، عشیره‌گرایی، مذهب‌گرایی و طایفه‌گرایی مانع از دست‌یابی مردم به سازماندهی خویش و جامعه‌شان شوند. امروزه نیز با ایجاد احزاب مزدور فاشیست از نوع جدید آن، سعی می‌کند وضعیت را به نفع خود رقم‌بزند.

بخاطر این سازمان‌نیافتگی گسترده، خلق کرد به سازماندهی بویژه سازماندهی در یک حزب انقلابی و پرولتاریا نیاز دارد و این امر از اهمیت فراوانی برخوردار است. همچنانکه نمی‌توان بدون آب‌وهوا زندگی کرد، در کردستان بدون حزب پرولتاریا نیز زندگی غیرممکن است. می‌توان گفت مسئله سازماندهی در راس مسائل کردستان می‌آید. آنچه را بایستی در این باره در راس برنامه‌ها قرارداد نیز سازماندهی حزبی است. همه تشکلات دیگر با تکیه بر حزب توسعه خواهند یافت. حزب پیشاهنگ حل همه مسائل اجتماعی و ملی با توسل به سازمان، سیاست و تاکتیک‌هایش است و تشکلات را جهت‌دهی می‌کند. پس این حزب برای بجای آوردن این وظیفه، یکی از موارد اساسی، لازم و مشخص است که بایستی در راس برنامه‌ها قرارگیرد. حزبی که بتواند چنین وظایف دشواری را بجای آورد، در کردستان تنها حزب پرولتاریایی است. اگر رهنمودهای ایدئولوژیک و سیاسی پرولتاریا با واقعیت کردستان منطبق گردد می‌توان معضلات سازماندهی تاریخی و اجتماعی موجود را به سازماندهی درست در کردستان مبدل نمود. در این باره آشفتگی موجود توسط نمایندگان خرده‌بورژوا، شوونیسم، سوسیال‌شوونیسم و سازمان‌هایی که همچو وصله هستند از میان برداشته خواهند شد. بدین شکل یک حزب پرولتاریا مختص به کردستان شکل خواهد گرفت. در کردستان به متعالی‌ترین نهاد و چنین اتوریته‌ای یعنی حزب، نیاز مبرم وجود دارد. بدین لحاظ، تأسیس پک‌ک گامی تاریخی است که برداشته شده است. همزمان با تأسیس پک‌ک برای دستیابی به معیارهای حزبی پرولتاریا، بزرگترین فداکاری، جسارت و مصمم‌بودن اثبات شده است. اما هنوز از حل مسئله فقدان سازماندهی بدور است. مقوله حزب متعالی‌ترین نهاد و اتوریته‌ای است که بایستی در گفتار و کردار هر چه بیشتر توسعه یابد. برای خدمت به این مورد در اینجا مبادی و اصول حزبی پرولتاریا را مورد بررسی قرار می‌دهیم. بدون شک موضوعاتی که قبلاً توضیح دادیم یعنی موضوعات تئوری، برنامه، استراتژی و تاکتیک، موضوعاتی هستند که مبارز حزبی بایستی بخوبی آن را درک و هضم کند و در شخصیت خود تجلی‌بخشد. چه بسا حزب محصول پیشرفت در این عرصه‌ها یعنی عرصه‌های تئوریک، استراتژیک و برنامه است. یکی از ویژگی‌های بنیادین و ایستگاهی آن نیز هست. اگر مقوله سازماندهی تحقق نیابد، پیشرفت‌های حاصله در این عرصه‌ها، هیچ اهمیتی نخواهند داشت. یعنی حزب از وحدت تئوری گرفته تا برنامه، استراتژی، تاکتیک و سازماندهی شکل می‌گیرد. ولی مسلماً مهمترین جنبه آن نیز سازماندهی خواهد بود. زیرا احتمال دارد که انسان بتواند در عرصه‌های دیگر پیشرفت حاصل نماید. حتی یک حزب می‌تواند در این عرصه‌ها پیشرفت‌هایی به ثبت برساند. اما وقتی به مسئله سازماندهی می‌رسیم، بویژه در میهنی چون کردستان، محیطی ناموفق ایجاد می‌شود که مبارز همچو ترس از ویا از سازماندهی می‌گریزد. واضح است که این مورد، تصادفی اتفاق نیافتاده، بلکه دلایل تاریخی و اجتماعی نشأت گرفته از استعارگی را داراست.

وظیفه‌ای تاریخی که بردوش حزب پرولتاریا قرار می‌گیرد این است که این وضعیت را به

در زمینه سازماندهی وضعیت بیگانگی و فعالیت علیه خود در جریان است. این وضعیت ملموس، حادبودن مسئله سازماندهی در جامعه ما را نشان می‌دهد. با این وجود این موضوع را بایستی به سطح آگاهی ارتقا دهیم و این آگاهی را نیز به سازماندهی مبدل سازیم. باید بر این نکته نیز تأکید کرد که امروزه مسئله‌ای که در کردستان با آن مواجه گشته‌ایم، صرفاً سازماندهی یک حزب پرولتاریا در معنای مدرن آن نمی‌باشد. مسئله موجود در کردستان بنا به اینکه سازمان‌نیافتگی در هر عرصه‌ای حاکم گشته، از وسعت بیشتری برخوردار است. امروزه هراندازه هم سازماندهی حزب پرولتاریا موردی اساسی باشد به تنهایی کفاف حل معضلات را نمی‌کند. وظیفه سازماندهی جامعه در هر عرصه، از اقتصاد گرفته تا سیاست، از فرهنگ گرفته تا نظامی پیش‌رویمان است. بدین جهت، پیشبرد دانش سازماندهی صرفاً به معنی سازماندهی حزبی نیست، بلکه در عین حال بایستی به دانش سازماندهی در عرصه‌های ملی و اجتماعی نیز دست یافت و سازماندهی را در عمل به اجرا درآورد.

در این باره قبل از هر چیز تفاسیر، طرز نگرش‌ها و تشکلات سازشکار و مزدور بیگانه را بایستی از میان برداشت و در سطوح ملی و اجتماعی - اهداف سوسیالیستی - به نگرش سازمانی که اهداف کوتاه و درازمدت را در برمی‌گیرد پرداخت و سازماندهی را در عمل توسعه داد. در رابطه با تشکلات اجتماعی و ملی لازم است کار تشکیلاتی و سازماندهی در چارچوب‌های سازمانی در راس کار قرار بگیرد. این، سازمان پیشاهنگ و بنیادین، به معنی سازماندهی حزب است. نیروهای استعمارگر و مزدوران آنها در کردستان با حزب و هر آنچه نمایندگی طبقه زحمتکش و دیگر طبقات در حزب دیگری که منافع ملی و اجتماعی را تضمین می‌کند، مخالفند. همچنانکه در طول تاریخ این فرصت را از خلق کرد گرفته‌اند، امروزه بر این مانع‌سازها بیشتر افزوده‌اند. بویژه در قانون اساسی اخیر و فاشیستی که تدوین نموده‌اند این مورد بوضوح دیده می‌شود، انگار در هر ماده قانون اساسی نوشته‌اند که: «احزاب نمی‌توانند مخالف وحدت ملی، کشور و تمامیت ارضی آن باشند». آنها به هیچ وجه نمی‌خواهند خلق کرد از احزاب مختص به خود برخوردار باشند. به هر راه خشونت باری متوسل شده و این را ممنوع می‌سازند و در نابودی احزاب تلاش می‌کنند.

اما موانع پیش‌روی سازماندهی در کردستان تنها از دشمن نشأت نمی‌گیرد. در عین حال عدم سازمان‌یافتگی که خرده‌بورژوازی سعی دارد آن را توسعه دهد مانعی بر سر راه این کار است. تا به امروز همچنانکه همه واقعیت‌ها نیز نشان‌داده‌اند، خرده‌بورژوازی نتوانسته خلق ما را سازماندهی نماید. سازماندهی در کردستان تنها بر مبنای مقاومت میسر می‌گردد. در میهنی که نیروهای استعمارگر برای ریشه‌دوانی حاکمیت خود در هر عرصه زندگی تلاش می‌کنند و کوچکترین اقدام برای سازماندهی را به وحشیانه‌ترین شیوه خشونت‌آمیز پاسخ می‌گویند، اگر مبارزهای نفس‌به‌نفس انجام نگیرد، پرواضح است که سازماندهی صورت نخواهد گرفت. بدین خاطر خرده‌بورژوازی در حین پرداختن به سازماندهی، ناگزیر از مقاومت و در حین مقاومت، ناگزیر از نزاع و کشمکش است. ولی درگیری و نزاع با دشمن موقعیت سیاسی و ساختار طبقاتی را سقوط داده و ساختار طبقاتی نمی‌گذارد که درگیری با دشمن را مدنظر قرار دهد. با توجه به اینکه موقعیت خرده‌بورژوازی کرد چنین است، به تلاشی بی‌ارزش دست‌می‌زند که روسای یک عشیره در دستور کار خود قرار می‌دهند. از یک طرف دشمن سعی دارد به هر طریقی که شده از ظهور سازمانی مقاومت‌طلب ممانعت بعمل آورد، از طرف دیگر خرده‌بورژواهای رفرمیست با تلاش‌های خود سعی می‌کنند این

پیش‌روی آنها گذارده است بطورحتم باید همراه با موفقیت سپری شود. تا زمانیکه وظایف این مرحله را به جای نیاورد نیاستی به گذار به مراحل بالاتر امیدوار بود. در عین حال اگر مبارز در این مرحله وظایفش را به جای نیاورد و اینها را به‌شکلی موفقیت‌آمیز به نتیجه نرساند، به خودفریبی در دستیابی به راه‌حل و موفقیت‌های بالاتر دچار می‌گردد. این مرحله از چنین ویژگی‌هایی برخوردار است. مرحله‌ای نیست که صرفاً میهن‌ها به آن نیاز داشته باشد، بلکه همه جنبش‌های انقلابی در سطح دنیا چنین مرحله‌ای را سپری کرده‌اند. می‌دانید که فعالیت جنبش انقلابی ما در اوایل با یک گروه آغاز شد و کاراکتر این گروه با فعالیت تبلیغاتی شکل گرفت. این مرحله که به آن سازماندهی اولیه و فعالیت غیرحرفه‌ای گفته می‌شود در مراحل بعدی پشت سر گذاشته نشده و کفاف پیشرفت انقلابی را ننموده است. این نیز یک واقعیت است که دنباله‌رو این و یا فلان طبقه شده و یا با متحمل شدن شکست سنگین، با خطر نابودی رودر مانده است. اگر می‌خواهیم به چنین وضعیتی گرفتار نشویم، بدیهی است که با آن سازمان غیرحرفه‌ای امکان‌پذیر نیست. همچنین صرفاً از طریق رسیدن به یک نیروی نظامی نیز مسئله قابل‌حل نیست. آنچه باید انجام شود این است که تحولات موجود را بر مبنای خط‌مشی تئوریک و سیاسی به زمینه سازماندهی پیشرفته‌تری مبدل سازیم. اگر این مورد به انجام برسد، مبارز جنبش نیز از مرحله بسیار مهمی خواهد گذشت. اگر جنبش به تحقیق این مرحله معتقد و باور داشته باشد، می‌تواند در سطحی وسیع به میان توده‌ها نیز نفوذ کند. در یک سرزمین مستعمره که جنگ در جریان است، بایستی اقدامات جسورانه و مضمی انجام شود و سازماندهی سیاسی و نظامی میلیون‌ها انسان تحقق یابد. اگر این گامها برداشته شود، در داخل و خارج از میهن تحولات مهمی رخ خواهند داد. فعالیت‌های مبارز نیز بتدریج خود را به فعالیت برای سازماندهی متحول می‌سازد.

ارائه خط‌مشی سیاسی و تفهیم آن به کادرها حائز اهمیت است. اما مسئله مهم‌تر این است که کادرها این خط‌مشی را در عمل پیاده سازند. در غیر این صورت خطر نابودی پیشرفتهای موفقیت‌آمیزی که تا به حال در برخی از موارد بدست آمده، اجتناب‌ناپذیر خواهد شد. اگر سطح موجود به مراحل بالاتری صعود نمی‌کند، بدان معنی است که فعالیت‌هایی که در نتیجه تلاش‌های دشوار و گسترده انجام شده، نیمه‌تمام مانده و در جامی‌زنییم. بدین‌خاطر ما وظیفه عملی‌ساختن خط‌مشی‌سیاسی صحیح را پیش‌روی کادرهای انقلابی و مبارزین قرار می‌دهیم. این نیز بدان معنی است که به سازمان عملی‌ساز خط‌مشی استراتژیک دست یافته‌ایم. آنچه مورد بحث ماست، سازمانی است که خط‌مشی استراتژی را در عمل پیاده سازد نه سازمان دیگری. چه در داخل و چه در خارج [میهن] سازمان‌های متعددی وجود دارند. اما اینکه این سازمان‌ها از توان عملی‌ساختن خط‌مشی استراتژیک و سیاسی خود برخوردارند، شک‌برانگیز است. واضح است که سازمان ما برای عملی‌ساختن این خط‌مشی باید از شرایط مساعد یک سازمان برخوردار باشد. این در عین حال به معنای سازماندهی کادرها نیز می‌باشد. کادر کسی است که بر مبنای ضروریات خط‌مشی سیاسی به سازماندهی می‌پردازد. سازماندهی مهم‌ترین مسئله حزب و ستون فقرات آن است. مبارز و حزب بدون سازماندهی هیچ اعتباری ندارند. هرچقدر از سیاست و تئوری برخوردار باشند اگر اینها را به سازماندهی متحول نسازند، نمی‌توانند ابراز موجودیت کنند. حتی رفته‌رفته به حالت موجودی درمی‌آیند که به هر شکل و قیافه‌ای درمی‌آید. بدین‌خاطر گفته می‌شود

سطح آگاهی ارتقا داده و آن را به سازماندهی مبدل سازد. رساندن جامعه به استقلال و دموکراسی و رفته‌رفته سوق‌دادن آن بسوی سوسیالیسم، تنها اینگونه ممکن است. به‌همین دلیل حزب پرولتاریا به هر قیمتی که باشد، ناگزیر است سازماندهی حزب را توسعه دهد. تا زمانیکه راه این نوع سازماندهی هموار نگردد، پرداختن به دیگر مسائل تشکیلاتی امکان‌پذیر نخواهد بود. بعبارت دیگر یکی از مسائل حیاتی در عصر ما سازمان‌یافتگی حزب است. از طرفی همچنانکه یکی از مسائل اصلی عصر ما سازماندهی حزب است یکی از مسائل اصلی حزب نیز سازماندهی کادرهاست.

مسئله کادر بطورکلی خمیرمایه سازماندهی است. عبارتی سازماندهی حزب، سازماندهی کادرهاست. یکی از فعالیت‌های فعلی و مشخص حزب در کردستان تأسیس سازمان مبارزین بوده و این سازمان نیز باید خود را برای سازماندهی میلیون‌ها انسان و سوق‌دادن آنها به حوزه عمل آماده نماید. پک‌ک بایستی از این جنبه نیز پیشرفت‌هایی ایجاد کند و خود را به چنین سطحی برساند. یعنی بایستی سازمان مبارزین شود و جنبه سازمانی انقلابیون حرفه‌ای را استحکام بخشد. تا به امروز هرچند خط‌مشی تئوریک مشخص گشته، اما به معنای ترویج این خط‌مشی میان کادرها و موفقیت کادرها در سازماندهی‌شان نیست. در این‌باره می‌توان از تلاش و رنجی که برای آن بخرج داده شده است، بحث نمود.

این مرحله، مرحله سازماندهی دوباره کادرها، یعنی انقلابیون حرفه‌ای و بهترین آنهاست، ما در اینجا از حل این مسئله با برداشتن گامهایی باثبات‌تر در حین نبودامکانات توسعه سازماندهی میان توده‌ها، بحث می‌کنیم. زیرا لنین نیز بر این مورد تأکید داشته و می‌گوید: «اگر یک سازمان انقلابی و نهاد انقلابیون حرفه‌ای وجود نداشته باشد، فرصت و امکان پیشرفت حرکت و عملیات جدی توده‌ای وجود نخواهد داشت». این تز لنین یک واقعیت جهان‌شمول است. پس ما نیز به این سازماندهی و دستیابی به مرحله حل این مسئله نیاز داریم.

پیش‌برد سازماندهی نیرومند توسط مبارزین در صفوف خودشان بایستی بر مبنای تئوری، برنامه و استراتژی‌هایی که قبلاً مشخص ساختیم، باشد و لازم است این‌ها را با توسل به آگاهی، سازماندهی نمایند. امروزه با توجه به افزایش کینه و نفرت و از هر لحاظ مخالفت توده‌ها با دشمن در کردستان، سازمان مبارزین نیز به سطحی از فعالیت رسیده که خود را به آگاهی، کینه و نفرت مسلح نماید و سازماندهی‌اش شتاب و شفافیت پیدا کند. یکی از معیارهای دیگر پابندی به انقلاب، حزب، خلق و ایدئولوژی متعالی مارکسیسم - لنینیسم، دستیابی به امکانات برای بنیان‌نهادن سازمان انقلابیون حرفه‌ای است. بعد از این نباید صرفاً به تئوری و تبلیغات بسنده کرد و اگر همه اینها با هم و بصورت توأمان انجام شوند، تأسیس سازمان میسر می‌گردد. امروزه واقعیت‌های مهمی که با آنها روبرو هستیم چنین وضعیتی را پیش آورده است.

جنبش پک‌ک که همراه با آموزش کادرها در سخت‌ترین عرصه از مبارزه امتناع نورزیده و پراکتیکی که امروزه پیش‌روی وی قرار می‌گیرد، تلاش‌های گسترده جهت تأسیس سازمان می‌باشد و فراموش نکنیم مرحله‌ای که در آن قرار داریم هنوز مرحله گریلابی نمی‌باشد. در عین حال مرحله‌ای نیست که سازماندهی گسترده توده‌ها را در دستور کار قرار داده باشد و در سطح وسیعی به فعالیت‌های تبلیغاتی بپردازد. بلکه مرحله‌ای است که کادرهای هسته به آموزش و تعلیم خود می‌پردازند. راه پیشاهنگان از مرحله آموزشی، سازماندهی، دسته‌بندی عملیات‌ها و لزوم برنامه‌ریزی می‌گذرد. چنین وظیفه‌ای که در این مرحله جنبش پک‌ک

نیز تنها خود وی انجام می‌دهد. کار کلکتیو (دسته جمعی) را به کناری نهاده و انگار حتی نمی‌خواهد کار آن شیوه به مغزش خطور کند. البته این مورد را تنها می‌توان بعنوان گرایش یک فرد پسندید، اما پذیرفتن آن بعنوان گرایش یک سازمان غیرممکن است. اما گرایش یک فرد نیز نمی‌تواند چیزی را نجات دهد. نامزدهای مبارز ما نکته حائز اهمیت کار را فراموش می‌کنند. بدین خاطر این مسئله برای سازمان حکم یک بیماری جدی را دارد.

اینکه مبارز تا بحال نتوانسته مقوله سازماندهی را تحقق بخشد، هنوز هم یکی از مشکلاتی است که از سرعت پیشرفت‌ها می‌کاهد. یکی از موارد تاثیرگذار در تعمیق این مسئله، عدم گذار از نگرش‌های روشنفکر خرده‌بورژوا است. گذار به وضعیت سازماندهی به معنی بکارانداختن تمامی مکانیسم‌هاست. دیگر هر کس همچون یکی از دنده‌های چرخ کار خواهد کرد و گامها بر سرعت چرخ خواهندافزود. البته تحصیل چنین وضعیتی در عین حال به معنی فائق آمدن بر بیماری‌های متعلق به خرده‌بورژوازی نیز هست. ولی فرد به اصطلاح روشنفکر در جامعه ما هیچ‌گاه همچون یکی از دنده‌های چرخ کار نمی‌کند. می‌گوید «فردی که همچو یک انسان بزرگ بوده و سالها بدون سازماندهی و سازمان زیسته است، چگونه در کارهای دشوار یک سازمان کار کند و یا چگونه سختیها و زحمت نقش یکی از دنده‌های چرخ را تحمل کند». این جهت‌گیری که بسیار نزدیک به گرایشات آنارشستی روشنفکران خرده‌بورژوازی در سطح دنیاست در جامعه به شکلی بسیار نیرومند رخی‌نماید. این گرایش که به شیوه‌ای مشخص برجسته شده، همانا گامهای وی در سازمان است که همواره مانع‌ساز بوده و می‌خواهد روابط سست‌بنیان خود را حاکم گرداند. اما علی‌رغم وجود همه این موارد ناشایست، چیزی از اهمیت و ضرورت سازماندهی مبارزین کم نخواهد شد. حتی بر ضرورت پافشاری و تمرکز روی آن خواهدافزود.

وقتی از مسئله سازماندهی بحث می‌کنیم، نباید تنها موضوع سازماندهی یک کمیته مبارزین به مغز خطور کند. آنچه مورد بحث است اتحاد در چارچوب سازماندهی حزب است. برای درک جزئیات بیشتر این مسئله بایستی برخی از ویژگی‌های اصلی حزب پرولتاریا بخوبی درک شود. ویژگی‌های این حزب چیست؟ موضوع مورد بحث را بسته به شیوه‌ها و تشخیص‌های مذکور اما براساس واقعیت‌های سرزمین‌مان بررسی خواهیم کرد.

که مهمترین مسئله حزب، مسئله سازماندهی است. همچنین جنبه مهم در سیاست کادر این است که آیا سازماندهی می‌شود یا خیر.

کردستان در این باره سرزمینی شگفت‌انگیز است. نظم، برنامه‌ها و خطمشی‌های متفاوتی وجود دارد، اما هنگامی که نوبت به مرحله تأسیس سازماندهی نیرومند برای مبارزین می‌رسد، وضعیت تغییرمی‌یابد. سازمانی تأسیس می‌شود اما اینکه به چه کار خطیری پرداخته، پی‌نبرده است. برنامه محرمانه و سری و تشکیلاتی که بنیان می‌نهند از جمعیت‌هایی که به منظور روانه نمودن نمایندگان به مجلس تشکیل شده‌اند، فراتر نمی‌رود. جمعیت‌ها جای سازمان‌ها را می‌گیرند. همه اینها در میهن ما از ابداعات جالب‌توجه خرده‌بورژوازی است! ابداعاتی است که شاید نظیر آن در دنیا یافت نمی‌شود! قبلا نیز گفتیم که شاید فرد کرد در سطح دنیا یگانه فردی باشد که بدون سازماندهی مانده است. این وضعیت خلق ما در شخص کادرها نیز بازتاب یافته و آنها را نیز تحت تاثیر قرار داده است. کادرها و نامزدهای کادری ما چه در داخل یا خارج حزب، در زمان و مکان‌های متفاوت در امر بجای آوردن ضروریات سازماندهی با دشواریهای بزرگ مواجه می‌گردند. حال آنکه سازماندهی، ستون فقرات همه فعالیت‌هاست. اگر در انجام فعالیت‌ها و کارها، این مهم را مدنظر قرار ندهید، همه فعالیت‌ها و تلاش‌های دیگر بی‌نتیجه خواهدماند.

بجاست در اینجا از پدیده‌ای که به آن «خودرأی» می‌گویند، بحث نمائیم. این گرایش که زیر نقاب «استقلال» پنهان می‌شود و در کل دنیا به شیوه‌ای نامفهوم گسترش یافته، در واقع سازمان‌نیافتگی صرف است. از جهتی، بازتاب تجزیه‌های استعمارگری و فئودال-عشیره‌گرایی در صفوف انقلاب است. احیای حالت جدیدی از تجزیه‌شدگی و تفرقه گسترده در جامعه توسط این نیروهاست. بویژه در مراحل اخیر چندین شخص تحت این عناوین سربرآوردند. معنای آن این است «تا زمانی‌که بدون سازماندهی باشی نیازی به پیشبرد هیچ‌گونه عملیات جدی نداری. برای آنکه چندان به وضعیت مخاطره آمیزی گرفتارنشوی، «مستقل» هستی و با پشت‌پازدن به همه مسئولیت‌ها موجودیت خود را تضمین می‌کنی»، مقوله ناشگفتی که بدان «استقلال» می‌گویند، همچنانکه محصولی از بقایای فئودالی و استعمارگری است در عین حال نیز یکی از ویژگی‌های روشنفکر خرده‌بورژوا است که در چنین محیطی سربرمی‌آورد. همواره خواسته وی این است که در حد یک گروه کوچک باقی بماند. اگر از حد یک گروه فراتر رود، تجزیه می‌گردد، اهداف و سازمانش را نیز به کناری می‌نهد... به عضویت سازمان درمی‌آید اما عملکردی ندارد... خطمشی درست اما عملکردش به تمامی متفاوت با آن است... نیروهای اساسی را تشخیص می‌دهد ولی به نیروهای فرعی تکیه می‌زند... و خلاصه، ویژگی‌های آشفته «انقلابی» خرده‌بورژوازی در جامعه ما آکنده از این موارد است. این بیماری، همان است که جنبش پک‌ک را نیز به مخاطره انداخته است. یکی از دشوارترین موضوعات، مسئله توسعه سطح سازماندهی کادرها و رسیدن به فعالیت‌های سازماندهی شده است. در این باره کادرهای موجود در حزب به نحوی از سازماندهی ناکافی پرداخته‌اند. عدم پرداختن به فعالیت گروه‌های نیرومند و فعالیت دسته‌جمعی، دشواریهای زیادی بهمراه داشته است طوری‌که در برخی از کادرها گرایش به فعالیت به تنهایی، وجود دارد. واضح است که این ویژگی‌ها چیزی نیست جز بازتاب همان بیماری که در جامعه ما به موجودیت خود ادامه می‌دهد. فرد، هنگام تصمیم‌گرفتن به تنهایی عمل می‌کند و در حین انجام کار انگار حمال است زیرا همه کارها را به تنهایی انجام می‌دهد. تبلیغات و دیگر فعالیت‌ها را



حزب و پیشاهنگی طبقه پرولتاریا

طبقه کارگر که راه مبارزه‌اش آکنده از دشواریها، خطرات و پیچیدگی‌هاست به (گروه) پیشاهنگی که وی را رهبری نموده، راه راست را به وی نشان داده و پیرویش را تضمین نماید، نیاز دارد. اگر این پیشاهنگی که راهش را تنویر می‌سازد وجود نداشته باشد، انجام مبارزه و شکست دشمن امکان‌پذیر نیست. این گروه پیشاهنگ که رهبری مبارزه طبقه کارگر را برعهده دارد، حزب طبقه کارگر را تأسیس می‌نماید و در حقیقت حزب طبقه کارگر است. حزب، قبل از هر چیز گروه پیشرو طبقه کارگر بوده و ناگزیر است مترقی‌ترین اعضای پرولتاریا را در صفوف خود به هم رسانیده و روحیه انقلابی و آزمون‌های آنها را در خود متجلی سازد. حزب، همواره پیشاپیش طبقه کارگر حرکت کرده و به وی راه را نشان می‌دهد.

توده‌ها را به حرکت درآورد. به همین دلیل بایستی روابط معنوی و دائمی برقرارگردد تا توده‌ها را به حزب پایبندسازد، طوری که آن را جزو لاینفک خود و شایسته احترام ببینند. برخورداری از این ویژگی‌ها برای همه احزاب پرولتاریا امری ضروری است. این امر برای حزب پرولتاریا در کردستان از اهمیتی فوق‌العاده برخوردار است. وجود چنین حزبی هم برای دفع حملات دشمن که سعی می‌کند از طریق فشار و سرکوب، خلق ما را از وجود ستاد فرماندهی یعنی حزب محروم گرداند؛ و هم برای مقابله با اقدامات خرده‌بورژوازی که سعی می‌کند نقش پیشاهنگی حزب را خنثی نماید درحالی‌که خود از رهبری مبارزه توده‌ها گریزان است، ضرورت دارد؛ اما حزب پرولتاریا در کردستان برای مقابله با همه این موارد هنوز به سطح مطلوب سازماندهی دست نیافته که این نیز بر سرعت مبدل شدن به یک حزب پیشاهنگ در جامعه ما خواهد افزود. بدون شک امروزه، اتحادی که در شخص پ‌ک تیلور یافته بیانگر وحدت مترقی‌ترین اعضای طبقه کارگر و خلق زحمتکش است. چه‌بسا این نیرو هنوز سعی می‌کند وظایف خود را به نحوی مطلوب و در سطحی سازماندهی شده بجای آورد. چون پ‌ک مترقی‌ترین افراد خلق گرد را تعلیم داده، تنها نیروی پیشاهنگ خلق کرد است. پ‌ک قبل از هر چیز برای گذار از تاریخ منفور هزاران ساله، پاره کردن زنجیرهای بردگی و رساندن خلق کرد به استقلال و آزادی، بطورحتم ناگزیر است خود را به سطح یک گروه پیشرو برساند و پیشروی او در همین راستا ادامه خواهد یافت...



حزب و سازماندهی طبقه پرولتاریا

اگر حزب می‌خواهد توده‌های زحمتکش و طبقه کارگر را در راه مبارزه متحدسازد و آنها را فرماندهی کند، نباید صرفاً در قالب یک گروه پیشرو باقی ماند، بلکه باید در عین حال سازمان‌دهنده هم باشد. اگر مترقی‌ترین اعضای طبقه به سازماندهی دست نیابند، بلحاظ مبارزه پرولتاریایی هیچ معنا و اهمیتی نخواهند داشت. اگر حزب خود را سازماندهی ننماید، در سخت‌ترین و پیچیده‌ترین مرحله مبارزه نمی‌تواند وظیفه پیشاهنگی را در جنگ پرولتاریا بجای آورد.

حزب یک تشکل سازمان‌یافته است. بدون سازماندهی نمی‌توان از وجود یک حزب بحث نمود. لنین نیز این را در اساسنامه حزب چنین بیان می‌دارد: «حزب، جمع چندین تشکل بوده و عضو حزب نیز شخصی است که در یکی از تشکلات حزب جای گرفته باشد». از این امر می‌توان استنباط کرد که جدا نمودن حزب از سازماندهی، و کادر از سازمان غیرممکن است. لنین در انتقاد از ماتروف یکی از قوانین حزب را چنین بیان داشته: «هر کارگر، پروفیسور و دانشجوی اعتصاب‌کننده خواهد می‌توان او را عضو حزب محسوب کرد». لنین در انتقاد از ماتروف چنین می‌گوید: «شیوه بررسی مسئله توسط رفیق ماتروف خطمشی حزب را مبهم می‌سازد، زیرا «هر اعتصاب‌کننده» براحتی می‌تواند خود را عضو حزب قلمداد کند. فایده این ابهام چیست؟ در معنای گسترده‌تر، ضررهای آن موجب ترویج اندیشه سازمان‌نیافتگی می‌شود و حزب و طبقه را از هم مجزا می‌کند. نتیجه‌ای که فرمولاسیون ماتروف به دنبال خواهد داشت، تقلیل دادن حزب سازماندهی شده به توده‌های سازمان‌نیافته است. این نیز گذشته از نابودی حزب، از دستیابیش به اهداف متعالی ممانعت به عمل می‌آورد. زیرا نیروی

بدین جهت بایستی از دوراندیشی بیشتری نسبت به پرولتاریا و توده‌های وسیع زحمتکش برخوردار باشد. اگر حزب صرفاً خود را به آرزوها و اندیشه‌های توده‌ها محدود گرداند و جلوی آنها حرکت نکرده و مطالباتی گسترده‌تر از منافع روزانه، مطرح نسازد، بدون شک وظیفه پیشاهنگی خود را بجای‌نیآورده است. پس اگر دنباله‌رو توده‌ها نشود و آنها را بسوی اهداف صحیح و مترقی سوق دهد، می‌تواند موفق باشد. برای این مهم نیز لازم است خود را به قوانین انقلابی و تئوری آن مجهز کند. حزبی که این ویژگی را در خود متبلور نسازد، پیشاهنگی وی برای خلق زحمتکش و طبقه کارگر غیرممکن است. در سخت‌ترین شرایط نیز بنا به گفته لنین «سازمانی که طبقه را از خطر صخره‌های زیر آب محفوظ می‌دارد و آنها را به مسیر صحیح همواری کند و در این معنا رهبری آن را می‌کند، تا زمانیکه یک حزب مبارز نباشد، پیشبرد مبارزه طبقه و خلق زحمتکش غیرممکن است...». این یعنی اینکه حزب، یک پیشاهنگ سیاسی است که همواره از توان پیشبرد طبقه کارگر برخوردار است و آن طبقه را از تأثیرات طبقات بیگانه و پیامدهای مخرب داخلی و خارجی محافظت نموده و مسیر صحیح پیشرفت را بدون آنکه از خطمشی انقلابی منحرف شود، همواری سازد. پیشبرد سازماندهی نیرومند توسط مبارزین در صفوف خودشان بایستی بر مبنای تئوری، برنامه و یک استراتژی که قبلاً مشخص ساختیم، باشد و لازم است این‌ها را در چارچوب آگاهی سازمان مبارزین نیز به فعالیت درآورد.

اما حزب تنها به رهبری سیاسی طبقه کارگر محدود نمی‌ماند، بلکه در عین حال ستاد فرماندهی جنگ این طبقه نیز می‌باشد. در چنین شرایط دشواری جنگ طبقه کارگر همواره به تاکتیک‌های جنگی برای مقاومت نیاز دارد. همچنانکه ستالین گفته: «در این شرایط چه کسی می‌تواند مسیر صحیح را بیابد؟ چه کسی می‌تواند به میلیون‌ها پرولتر جهت درست را نشان دهد؟ هیچ ارتشی که در حال جنگ است نمی‌خواهد شکست بخورد، پس نمی‌توان از ستاد فرماندهی که دارای تجارب جنگ است دست برداشت. اگر پرولتاریا نیز نمی‌خواهد در چنگال دشمنان گرفتار آید، بدیهی است که این ستاد فرماندهی امری ضروری است، اما این ستاد را باید در کجا جستجو نمود؟ این، ستاد فرماندهی حزب انقلابی پرولتاریا است.» به عبارتی حزب، گروه پیشرو پرولتاریا است. همانطور که ستاد فرماندهی هم در زمان جنگ و هم صلح، ارتش را اداره می‌کند، حزب نیز تحت هر شرایطی در حال پیشروی است که جنگ پرولتاریا و خلق زحمتکش را جهت‌دهی می‌کند.

حزب، گذشته از اینکه گروه پیشرو طبقه کارگر است، جزو لاینفک آن نیز می‌باشد. تمایزات مشخص پیشروها و توده‌ها امری ناگزیر است. اما این تمایزات نبایستی جوری باشد که کاملاً میان آنها و توده‌ها شکاف ایجاد شود، بلکه باید چنان باشد که روابط میان پیشاهنگ و توده‌ها را مستحکم‌تر نماید. تفاوت میان گروه پیشرو و توده‌ها تا زمانیکه پدیده طبقه حذف نشود و طبقه کارگر به سطح آگاهی یک پیشاهنگ نرسد، از میان برداشته نمی‌شود. اگر این تفاوت به اندازه‌ای گسترش یابد که موجب شکاف شود و حزب را به تمامی از توده‌ها جدا سازد، دیگر حزب نمی‌تواند پیشاهنگ توده‌ها باشد و آنها را به حرکت وادارد. اگر توان و اتوریته حزب را به توده‌ها شناساند و رابطه مستحکم حزب و توده‌ها برقرارنشود، بدیهی است که حزب نمی‌تواند پیشاهنگ طبقه گردد. ستاد فرماندهی که روابطش با بدنه ارتش تجزیه شده و احترام و اتوریته خود را از دست داده تا چه اندازه می‌تواند در امر فرماندهی ارتش موفق باشد. یک حزب نیز اگر در چنین وضعیتی باشد به همان اندازه می‌تواند

حائز اهمیت است. تا زمانیکه این مورد انجام نشود، تشکلات ناگزیر می‌شوند به شیوه‌ای متفاوت با دیگر تشکلات و به تنهایی فعالیت نمایند. در چنین وضعیتی نظارت بر اینها در این زمینه که برای پرولتاریا تا چه حد با جان و دل کار می‌کنند و همچنین جهت‌دهی‌شان غیرممکن است. در این صورت برای جلوگیری از چنین وضعیت دردناکی بایستی يك مکانیسم برای تحرك همه این تشکلات در يك مسیر، ایجاد شود. در این موقعیت شاید این سوال پرسیده شود که: چه کسی پیگیر همه فعالیت‌های تشکلات موجود می‌شود و خطمشی را تعیین می‌نماید؟ این سازمان مرکز که از تجارب لازم برخوردار است و لذا صرفاً به آماده‌ساختن خطمشی محدود نمانده، همچنین در عین حال اتوریتة کافی را دارد، وحدت مدیریت همه این تشکلات را ایجاد کرده، به تخلفات رسیدگی می‌نماید و از قابلیت تشویق به عملی‌نمودن خطمشی برخوردار است، کدامین سازمان می‌تواند باشد؟ این سازمان، حزب پرولتاریاست. حزب برای موفقیت در این موارد دارای پیش‌زمینه لازم است. زیرا اولاً حزب، نقطه به هم رسیدن بهترین اعضای طبقه کارگر است که به تشکلات پرولتاریایی فاقد حزب مستقیماً پایبند است و در بسیاری موارد این تشکلات را مدیریت می‌کند. دوماً، حزب که وسیله‌ای برای همبستگی برگزیده‌ترین اعضای طبقه‌ی کارگر است، برای آموزش و رشد فکری پیشاهنگان طبقه کارگر طوریکه از قابلیت مدیریت تشکلات برخوردار گردند، بهترین مدرسه است. سوم، حزب که بهترین مدرسه برای رشد فکری پیشاهنگان طبقه کارگر است با آزمون‌هایش و احترام کامل، رهبری نبردهای پرولتاریا را در خود متمرکز می‌سازد. اینگونه، به‌مثابه يك سازمان مستعد و منحصربه‌فرد انواع تشکلات طبقه کارگر، ارگان‌های میهن و میزان پایبندی حزب به طبقه را به حالت يك لنگر قوی درمی‌آورد. حزب، بهترین فرم سازمان‌یافته طبقه پرولتاریاست.

البته این بدان معنا نیست که تشکلات خارج از حزب، یعنی سندیکاها، کتوپراتیوها و غیره مستقیماً وابسته به مدیریت حزب باشند. حزب بی‌تردید در همه اینها موثرتر است و اعضای حزب که از این نوع تشکلات برخاسته‌اند بایستی برای اینکه تشکلات خارج از حزب رهبری سیاسی حزب پرولتاریا را در جریان فعالیت‌های خود به شکلی داوطلبانه و با رضایت‌خاطر قبول کنند، به همه راه‌های متقاعدکردن آنها متوسل شوند.

حزب پرولتاریای کردستان نیز که گروه پیشرو در رهایی ملی و اجتماعی است، موظف به سازماندهی توده‌های وسیع خلق پیرامون خویش و به حرکت واداشتن آنهاست. فراتر از ویژگی‌های تاریخی - اجتماعی، وظیفه ایجاد تشکلات مستقل و مختص به طبقات و اقشار مختلف اجتماعی که خود در موقعیت ایجاد چنین چیزی نیستند و همچنین ایجاد تشکلاتی که توده‌های وسیع خلق را دربرگیرد، بردوش حزب پرولتاریا قرارمی‌گیرد. رهبری حزب پرولتاریا تواناترین و یگانه بستری است که جبهه مقاومت ملی را از همه گروه‌های اجتماعی که از ناحیه ساختار استعمارگرانه و فئودال - کمپرادور زیان دیده‌اند، تشکیل می‌دهد. همچنین وظیفه برقراری رابطه میان حزب و توده‌ها و وظیفه پیشاهنگی رهایی ملی - اجتماعی حزب را تحقق می‌بخشد. حزب پرولتاریا به میزانی که در کردستان پیشاهنگی طبقه را در درون چنین جبهه‌ای برعهده‌گیرد و نقش تاریخی خویش را بجای‌آورد، برانزده برخورداری از خصوصیت پیشاهنگی در رهایی ملی-اجتماعی خواهدشد. بدیهی است که بایستی تشکلات به تناسب جبهه دموکراتیک در کردستان ایجاد شوند تا طبقه کارگر، روستائیان، جوانان، زنان و دیگر طبقات میانی را در راستای اهداف رهایی اجتماعی - ملی سازماندهی نمایند و به تحرك

طبقه کارگر در سازماندهی نهفته است. بدون سازمان، پرولتاریا هیچ است. اگر سازماندهی شود، همه چیز است».

سازماندهی حزب بدین معنی است که در بالاترین کمیته‌های مدیریتی تا پائین‌ترین آنها، تیم‌ها و دسته‌های گوناگون آن از ساختار مشخص هیرارشی برخوردار است و طبق ضوابط مشخص و منظم، فعالیت‌ها را جهت‌دهی می‌نماید. ساختاری عاری از سازماندهی نیست، بلکه از ساختاری سازمان‌یافته محصول چندین تشکل، برخوردار است. استالین در این مورد می‌گوید: «حزب، صرفاً جمع تشکل‌ها نیست، بلکه درعین حال سیستم واحد هر يك از این تشکلات هم می‌باشد. نقطه مطلوب وحدت همه ارگانهای مدیریتی بالا و پائین، سازگاری اکثریت و اقلیت و مرکز تصمیم‌گیری برای همه اعضای حزب است. تا زمانیکه این موارد تحقق نیابد، حزب طبقه کارگر نمی‌تواند همچو سازمانی واحد و صاحب قابلیت به شیوه‌ای نظام‌مند و سازمان یافته راه جنگ و سازماندهی را هموار نماید».

همانطور که پیشتر گفتیم، یکی از مسائل حیاتی در کردستان مسئله سازماندهی است. در راس آن نیز موضوع سازماندهی حزب را مطرح ساختیم. پك ك بلحاظ تعلیم پیشرفته‌ترین اعضای خلق در این عرصه وظیفه خود را بجای آورده است. اما این پیشاهنگان هنوز هم در درون حزب به این وظیفه به نحو مطلوب عمل نکرده‌اند. یکی از وظایف مهم پیشاوری پك ك، مبدل‌شدن به گروه پیشاهنگ سازمان‌یافته برای طبقه کارگر و خلق زحمتکش است. اگر امروزه بنا به پیشرفت‌های کسب‌شده، اندوخته علمی و اعضای مترقی، چنین خصوصیتی را بدست نیابد بقول لنین نخواهدتوانست هیچ چیزی را بیان دارد. یعنی پیشرفت‌هایی که درعرصه‌های دیگر کسب شده در عرصه سازماندهی نیز بایستی بدست آیند. زیرا آگاهی پیشاهنگ (مدیریت حزب) بایستی در کنار سایر موارد در سازماندهی نیز بازتاب یابد. پیشاهنگ با کمک سازماندهی اراده کسب می‌کند و به اراده مترقی هزاران، صدها هزار و میلیون‌ها تن مبدل می‌شود».



حزب، بهترین فرم سازمانی پرولتاریا

حزب گذشته از اینکه گروه مترقی و سازمان یافته پرولتاریاست، بهترین فرم سازمان یافته آن نیز هست. این بدان معنی است که حزب دیگر تشکلات طبقه کارگر را مدیریت می‌کند. پرولتاریا در سایه حزب از شاخه‌های متعددی نظیر «سندیکاها، کتوپراتیوها، تشکلات کارخانه‌ای، رسانه‌ها، فرهنگ، جمعیت‌های جوانان، زنان و بسیاری از تشکلات دیگر» برخوردارمی‌گردد. در حالیکه برخی از این تشکلات مستقیماً در درون حزب جای می‌گیرند، برخی‌ها خارج از حزب هستند، یعنی مستقیماً وابسته به آن نیستند. همه این تشکلات ذکرشده در برخی شرایط برای پرولتاریا لازمند و نمی‌توان از آنها دست برداشت. اگر این تشکلات نباشند پیشرفت در سنگربندی و توانمندی پرولتاریا در مراحل گوناگون غیرممکن می‌شود. اما اینجا این مشکل سربرمی‌آورد که: سازماندهی تشکلاتی که خارج از حیطه حزب قرارمی‌گیرند چگونه میسر خواهد شد؟ این تشکلات در چارچوب اهداف مشترک چگونه به تحرك درخواهند آمد؟ بدون شك این تشکلات بخاطر اینکه تشکلاتی پرولتاریایی هستند و در راستای اهداف پرولتاریا کار خواهندکرد، به تحرك واداشتن‌شان برمنبای اهداف و اصول مشترک



حزب یک‌تشکل اعتقادی متحد و با تفرقه ناسازگار است

برای اینکه پرولتاریا قدرت را کسب کند، از آن محافظت نماید و راه تداوم آن را هموار سازد، نیازمند تحقق اتحاد اراده‌های اعضای آن و نظم پولادین نیازمند است. حزب پرولتاریا برای آنکه دارای این نم باشد به وحدت اراده و حرکت اعضای آن نیاز دارد. البته انضباط حزبی متکی به زور نیست، بلکه متکی به وحدت باور و داوطلب‌بودن اعضا است. نظم و انضباطی است که از آن نیرو کسب می‌کند. در واقع همین وی را از شخصیت پولادین برخوردار می‌سازد. نظم و انضباط پولادین در صفوف حزب محصول ایجاد وحدت اراده‌ای است که به مثابه یک وجود حرکت می‌کند. راه تضمین آینده از سوی حزب، کسب قدرت و عملی‌مُودن آن در طبقه، از ایجاد وحدت اراده و نظم می‌گذرد. در عین حال یگانه راه حفظ وحدت حزب نیز می‌باشد.

حزب باید در سوق‌دادن اعضای خود به مسیر مبارزه اعتماد به نفس داشته باشد. بدیهی است که تضمین این مورد بستگی به ایجاد وحدتی دارد که حزب پرولتاریا و اعضایش بر مبنای آن حرکت نمایند. این نیز پیوند همه اعضای حزب به یک مرکز واحد را ضروری می‌سازد. بایستی برای پراکتیزه‌مُودن تصمیمات از رفتاری هوشمندانه و منضبط برخوردار باشند. اگر صفوف یک حزب تجزیه و مراکز متعددی تشکیل شوند و در عملی‌مُودن تصمیمات و دستورالعمل‌ها همچو یک وجود واحد حرکت نکنند، آن حزب به اهداف خود نخواهد رسید و نخواهد توانست موجودیت خویش را تداوم بخشد.

البته مرکزگرایی و نظم پولادین بدان معنی نیست که مبارزه فکری در حزب جایگاهی ندارد و یا از هرگونه انتقاد و پیشنهاد فکری ممانعت به عمل می‌آید، برعکس، اینها به وحدت حزب نیرو بخشیده و جهت پیشرفت‌های روزافزون حزبی مؤثر خواهند بود. در این مورد هم خط‌مشی لازم مشخص شده است. انتقادات، پیشنهادات و تفاوت‌های فکری نباید وحدت حزبی را متزلزل سازد، عکس آن باید این وحدت را نیرومندتر و به موجودیت و اهداف آن کمک نماید. تصمیمات و برنامه‌های جدید و راهکار عملی‌مُودن آن با ابتکار عمل و پیشنهادات و انتقادات سازنده در چارچوب برنامه‌های حزب مطرح می‌گردند و عملاً در زندگی حزبی بکار گرفته می‌شوند. اما بعد از اتخاذ تصمیم، نظر فرد هر چه باشد بایستی با تصمیم مذکور سازگار شود و در عملی‌کردن آن کوشا باشد.

وحدت حزب، وحدتی متعالی است و نباید اجازه داد کسی آن را به بازی بگیرد. نئین در این باره می‌گوید: «کارها و دستوراتی هستند که نباید به بازی گرفت، از جمله آنها اتحاد حزبی است که این مسئله بسیار خطرناک خواهد بود و موجب از دست رفتن خیلی چیزها خواهد شد». نئین همچنین می‌افزاید: «کارگران باید هوشیار باشند که در قبال ضررهای ناشی از تفرقه و این بلوک‌بندی‌ها، بر تفرقه دامن نزنند و جمع‌گرایی و یکپارچگی حزبی را تضعیف نکنند، زیرا در غیر اینصورت بستری مناسب خواهند شد جهت سوءاستفاده عاملان دشمن که درون سازمان نفوذ کرده‌اند».

پس به همین دلیل است که وجود دسته‌ها و گروه‌بندیها در حزب فوق‌العاده خطرناک است و نباید اجازه چنین چیزی را داد. اگر گروه‌گرایی بویژه در کمیته مرکزی حزب بوقوع پیوسته



حزب، وسیله تحکیم پرولتاریا

یکی از ویژگی‌های حزب مبدل‌شدن به ابزاری برای مبارزه قدرت پرولتاریا است. حزب قبل از آنکه پرولتاریا قدرتش را ایجاد کند، همچنانکه وسیله‌ای برای دست‌یافتن به آن می‌باشد بعد از رسیدن به قدرت نیز وسیله حفظ آن است.

حزب موظف به پیشاهنگی برای طبقه کارگر و راهنمایی آن در نبرد قدرت است. تشکیل گروه پیشرو به بهترین نحو سازمانی در حزب تنها راهکار موفقیت‌آمیز به معنای نتیجه‌بخش بودن مبارزه طبقه پرولتاریا نمی‌آید. وی برای محافظت از پرولتاریا و افسار محروم و ستم‌دیده ناگزیرست قدرت بدست آورد. حزب که بهترین فرم سازماندهی پرولتاریاست، توان و اختیارات یک رهبر شایسته را در راستای این هدف برای سایر تشکلات دارد. این امر نقش تعیین‌کننده حزب را در نبرد قدرت مضاعف می‌گرداند. این بدان معنی است که حزب در کنار دیگر ویژگی‌ها وسیله‌ای است که در نبرد قدرت از اهمیت حیاتی برخوردار است. زیرا «پرولتاریا در نبرد برای قدرت جز سازماندهی، اسلحه موثرتری ندارد». به همین خاطر حزب پرولتاریا ناگزیرست در مسیر مبارزه خود کسب قدرت را در اولویت قرار دهد. اگر یک سازمان از نبرد برای کسب قدرت پرولتاریایی چشم‌پوشی نماید شایسته عنوان حزب پرولتاریا نخواهد بود.

از طرفی هم حزب در کسب قدرت نقش پیشاهنگی خود را ادامه می‌دهد و اینبار نیز به وسیله حفظ و تداوم حاکمیت و اتوریته حزبی با ویژگی‌هایی که قبلاً بر شمردیم مبدل می‌گردد لذا متعالی‌ترین اتوریته بوده و برای مدیریت قدرت نیز ماهرترین و کارآمدترین سازمان است. به سبب رهبری سایر جنبش‌های برون‌حزبی بایسته است در راستای خدمتگذاری اهداف بزرگ و فراگیر برای اتحاد را فراهم نماید. مترقی‌ترین اعضای طبقه کارگر باید همه تشکلات دیگر را نیز بسوی یک هدف مشترک سوق دهند تا اینگونه بعد از کسب حاکمیت اهمیت خویش را حفظ نماید. نئین در مورد نقش حزب پیرامون ادامه دیکتاتوری پرولتاریا می‌گوید: «دیکتاتوری پرولتاریا در مقابل نیروهای مرتجع و سنت‌های فرسوده آنها مبارزه‌ای سرسختانه، جنگی مصراانه، جدی و صلح‌طلبانه، نظامی و اقتصادی و آموزشی و تعلیم‌دهنده است، زیرا نیروی ترادیسون (سنت‌گرایی متحجر) نزد میلیون‌ها و حتی دهها میلیون انسان، ترسناک‌ترین نیروست. بدون یک حزب که در مبارزه همچو فولاد مستحکم است، همچنین بدون حزبی که اعتماد انسانهای شرافتمند طبقه موردنظر را کسب کرده و توده‌ها را تحت تأثیر قراردادده و از آنها دفاع می‌کند، نمی‌توان این جنگ را به موفقیت رساند».

حزب پرولتاریا چه قبل از کسب قدرت و چه بعد از آن، همچو بالاترین نیروی مدیریت به موجودیت خود ادامه می‌دهد تا وقتی که پدیده طبقه نابود و دیکتاتوری پرولتاریا به نتیجه برسد. آنوقت حزب پرولتاریا دیگر نقش خود را ایفا نموده و پایان خواهد یافت.

حزب همگام با نابودی این عناصر و ایجاد وحدت در خط‌مشی خود می‌تواند مبارزه‌ی جدی درمقابل دشمنان خارجی به انجام برساند. زیرا در حین توسعه مبارزات نفس به نفس پرولتاریا این گروهها از پشت خنجرمی‌زنند و نقش يك جاسوس را برای دشمن بازی خواهند کرد. پس حزب پرولتاریا برای آنکه میان دو آتش گرفتارماند، ناگزیر است دشمنان داخلی را تصفیه نماید. زدودن این عناصر از صفوف حزب نه تنها موجب تضعیف حزب نمی‌شود، بلکه آن را نیرومندتر هم می‌سازد. استالین آزمون حزب بلشویک را که در سایه مبارزه فشرده داخلی و تصفیه تدریجی اپورتونیست‌ها نیرومند تر شده و وحدت حزب و اراده پولادین آن را ایجاد نموده است، می‌گوید: «اگر حزب ما در صفوف خود چهره مارتوف، دان، پرتروسوف و آکستلارود را افشا نمی‌کرد، نمی‌توانست راه راست را طی کند، نمی‌توانست قدرت را کسب و دیکتاتوری پرولتاریا را سازماندهی کند و در مبارزه داخلی پیروز نمی‌شد. اگر حزب توانسته وحدت داخلی بی‌نظیر را در صفوف خود ایجاد نماید این به نابودی اپورتونیسم پلید از صفوف‌مان، طرد منشویک‌ها و تصفیه‌گران برمی‌گردد». به همین دلیل است که حزب پرولتاریا با طرد عناصر اپورتونیست از صفوف خود به وحدت سالم دست می‌یابد. همانگونه که يك انسان بیمار با رهایی از میکروب‌های بدنش، نیرو گرفته و به بنیای سالم دست می‌یابد، حزب پرولتاریا نیز با تصفیه میکروب‌های درون خود به ساختاری نیرومند و سر حال دست می‌یازد. حزب پرولتاریا به هیچ‌وجه نباید با عناصر اپورتونیسم مسامحه کند. ریشه این بیماری‌های مسری را قبل از آنکه همه اعضا بدان مبتلا شوند بایستی به شکل بی‌امان خشکاند و بدون آنکه تردیدی به دل راه داد آنها را از حزب طرد کرد. حزب با حمل این بیماریها در درون خود به وضعیتی ضعیف و ناتوان دچار می‌شود. در عین حال نباید به جذب چنین عناصری از راههای مختلف اندیشید. زیرا «تئوری‌ای که از مبارزه ایدئولوژی در درون حزب با این اپورتونیست‌ها، فائق آمدن بر آنها و نیز فشار آوردن به آنها در چارچوب برنامه حزب بحث می‌کند، سست‌بنیان، فلج مزمّن و پوسیده می‌شود».

از پاسخ‌های لنین به همه این عناصر که سعی دارند سازمان را به درون باتلاق بکشانند، متوجه می‌شویم که نباید گذاشت موضع مستحکم درمقابل این عناصر سست گردد و افزوده: «همچو يك گروه پایبند به هم، در راهی دشوار و صعب دستهای همدیگر را محکم گرفته‌ایم و به پیش می‌رویم. از هر طرف در محاصره دشمن قرار گرفته‌ایم و زیر رگبار اینها بدون توقف به پیشروی خود ادامه می‌دهیم. برای اینکه آزادانه و مصرانه به منظور جنگ با دشمن در همان آغاز خود را يك گروه متفاوت نشان داده‌ایم، برای آنکه گروهی‌هایی که ما را گناهکار محسوب می‌کنند ما را به باتلاق نکشانند، بایستی متحد شویم. امروزه بعضی‌ها در صفوف ما فریاد برمی‌آورند که بیایید در باتلاق فروروییم! اما وقتی سرزنش‌شان می‌کنیم در جواب می‌گویند: چه انسانهای عقب‌افتاده‌ای هستید! از اینکه به ما اجازه می‌دهید به راهی بهتر دعوت‌تان کنیم، شرم نمی‌کنید! آری آقایان! نه در دعوت ما بلکه آزادید به هر جایی که می‌خواهید بروید حتی به باتلاق. در واقع از نظر ما جای واقعی شما باتلاق است. برای رسیدن شما به آنجا هر کمکی از دستمان برآید انجام خواهیم داد».

کردستان در دوره مبارزه رهایی ملی بسر می‌برد. این بدان معناست که حز پرولتاریا دیگر توده‌های وسیع خلق نیز در صفوف انقلاب جای می‌گیرند. تفکیک طبقات در کردستان موردی فوق‌العاده ریزبینانه است. پرولتاریا نیز در وضعیتی است که از اقشار و طبقات دیگر بسیار متأثر شده و بخاطر اینکه هنوز ناتوان است، خطرات نفوذ نگرش‌ها و افراد غیر پرولتر

باشد، برای حزب خطری بزرگ تشکیل می‌دهد. يك حزب پرولتاریا اجازه خودنمایی به چنین دسته‌بندی‌هایی را نمی‌دهد و بی‌امان به آنها یورش برده و با هر قیمتی که باشد اتحاد خود را حفظ خواهد کرد. استالین که از ناسازگاری دسته‌بندی‌ها با نظم پولادین و وحدت اراده حزب سخن رانده، در عین حال بر این نکته نیز تاکید می‌کند که دسته‌بندی‌ها يك مرکز مدیریتی ندارند و با اشاره به احزاب فرصت‌طلب در انترناسیونال دوم چنین می‌گوید: «احزاب انترناسیونال دوم ممکن است از لیبرالیسم و آزادی دسته‌بندی‌ها استقبال کنند، زیرا این احزاب احتیاجی به نظم پولادین ندارند. اما احزاب انترناسیونال کمونیست که فعالیت‌های خود را بر مبنای ایجاد دیکتاتوری پرولتاریا و هموار نمودن راه آن تنظیم می‌کنند، نه از لیبرالیسم و نه از گروه‌گرایی حزبی استقبال نمی‌کنند. حزب، وحدت اراده‌ای است که هرگونه گرایش به گروه‌خواهی، تجزیه و پراکندگی قدرت درون حزبی را امکان‌ناپذیر می‌سازد».

در کردستان که يك خلق به سازمان‌نیافتگی عادت داده شده و روشنفکران خرده‌بورژوا موجودیت و حاکمیت آن را به رسمیت نمی‌شناسند، داراشدن از ویژگی فوق‌الذکر توسط حزب مارکسیست - لنینیست از اهمیت حیاتی برخوردار است. وقتی پ‌ک را تحلیل می‌کنیم، با وحدت اراده و جنبشی نیرومند مواجه می‌شویم، اما به سبب ویژگی‌های ملی- اجتماعی درون آن و وجود گسترده عناصر خرده‌بورژوازی در صفوف آن، بایستی همیشه دقت و هوشیاری به خرج داد. وقتی به جنبش‌های خرده‌بورژوازی رفرمیست و هر عضو غیر پرولتاریا نظری می‌افکنیم، می‌بینیم که همواره تجزیه شده و به دوسه گروه و حتی بیشتر تبدیل شده و سعی می‌کنند این تجزیه‌شدگی را به صفوف جنبش انقلابی نیز سرایت دهند. از این‌رو اتخاذ تدابیر لازم برای جلوگیری از بروز چنین وضعیتی در داخل پ‌ک، بهتر قابل درک است. پ‌ک برای دستیابی به اهداف رهایی ملی که پیش‌روی خود قرار داده، ناگزیر است نظم پولادین را پولادین‌تر نماید، بر استحکام آن در صفوف خود بیافزاید و همه اعضای خود را همچو يك وجود متحد به حرکت در آورد. خلاصه، این ویژگی حزب پرولتاریا بایستی در صفوف ما به نحو دقیق و هشیارانه کارکرد داشته باشد.



حزب با تصفیه فرصت‌طلب‌ها نیرومند می‌گردد

نه تنها طبقه کارگر بلکه افرادی از اقشار و طبقات گوناگون نیز به حزب پرولتاریا ملحق می‌شوند. این اعضای غیر پرولتاریا که به صفوف حزب می‌پیوندند هنجارهای طبقاتی و تاثیرات بورژوازی را نیز با خود به همراه می‌آورند. برخی از اینها با گذشت زمان به ویژگی‌های پرولتاریایی دست یافته و شمار زیادی نیز سعی دارند گرایش‌های خود را در درون حزب حاکم سازند و در صفوف آن اپورتونیسم (فرصت‌طلبی)، سست‌بنیان‌بودن، تخریب معنویات، بی‌روحی‌بودن و بی‌اعتمادی را ترویج دهند. در خط‌مشی پرولتاریا گرایش‌ات انحراف‌آمیز بیگانه را ترویج می‌دهند. هرگونه انحراف درون حزبی، رفتار خرده‌بورژوازه و فقدان معنویات از این اعضا سرچشمه می‌گیرد. اگر جلوی اینها گرفته نشود و در موقع مناسب موضع‌گیری لازم درمقابل آنها اتخاذ نشود، احتمال اینکه موجودیت حزب با خطر روبرو شود وجود دارد.

این باره سیستم انتقادی مشخصی را توسعه نداده‌اند. لذا بایستی در موضوع کادر از نگرش وسیع برخوردار شد و آن را عملی سازیم. توسعه این طرز نگرش‌ها میان کادرها و حذف نگرش‌های اشتباه، حائز اهمیت فراوان است.

اگر توجه کنید، می‌بینید که بسیاری از رفقا برای پیشرفت‌شان تلاش به خرج می‌دهند و برنامه طرح‌ریزی می‌کنند اما در زمینه کادرسازی حتی در آموزش رفقای خود با دشواری روبرو می‌گردند. انتظار می‌رود که حداقل بتوانند شماری از کادرها را آموزش و تعلیم دهند ولی در این راستا تلاش لازمه را به خرج نمی‌دهند. این امر نشان می‌دهد که مقوله کادر تا چه اندازه حائز اهمیت است. شکل‌گیری شخصیت یک کادر بدان معنی است که وی را از هرگونه امیال شخصی و روزانه دورگردانیده و به سطحی از آگاهی کارکردن در راستای متعالی‌ترین منافع برسانیم. همچنین بدین معنی است که در دشوارترین و پیچیده‌ترین مراحل - بدون آنکه پایبندی وی به حزب، خلق و انقلاب کم‌رنگ شود- با تمام توان کار کند. در عین حال به معنی مبارزی است که در فعالیت‌های خود مهارت موردنظر را کسب کرده باشد. موفقیت در ایجاد این تیپ شخصیتی تا حد قابل‌توجهی معدود و انگشت شمار است. بدون حل این معضل نمی‌توان به سازماندهی حزب پرداخت. از این حیث، حل مشکلات از طریق ایجاد ویژگی مبارز بودن در کادرها از اهمیت فراوان برخوردار است.

برای درک بهتر مسئله کادر، جمله‌ای مهم از گئورگی دمیتروف را در نوشته خود جامی‌دهیم: «رفقا! اگر از کادرهایی برای عملی‌کردن مصوبات برخوردار نشویم، این مصوبات فقط روی کاغذ باقی خواهند ماند». در پرتو این اظهارنظر مسئله کادر در حزب ما بهتر روشن خواهد شد.

یکی از مسائل مهمی که با آن روبرو هستیم مسئله کادر است، اما متأسفانه این موضوع نزد افکار عمومی چندان مدنظر قرار داده نشده. طی هفت روز گزارش هیات اجرایی «انترناسیونال کمونیست» مورد بحث قرار گرفت. نمایندگان کشورهای مختلف سخنرانی کردند اما این مسئله که یکی از مسائل حیاتی جنبش کارگری و احزاب کمونیستی است تنها از سوی چند نفر آن هم در حد حرف مطرح گردید. احزاب ما در فعالیت‌های پراکتیکی خود هنوز هم از درک مسئله کادر و ویژگی انسانها بدورند. احزاب ما بایستی همانند رفیق استالین که خیلی چیزها به ما یاد داد عمل کنند، یعنی همچون باغبانی که دوست‌داشتنی‌ترین درختان میوه‌اش را رشد و نمو می‌دهد، اما ما نمی‌توانیم در رشد کادرها، ارزش قائل‌شدن برای انسانها و کادرها و ارج نهادن به هر کارگر که به مبارزه ما فایده می‌رساند، موفق عمل کنیم.

زیرا همواره برخی از ارزشمندترین کادرهایمان را در طول مبارزه از دست داده‌ایم. برای حل مسئله کادرسازی، بهترین موضع این است که بیشتر از این اجازه چنین کاری را ندهیم. زیرا ما اجتماع معلومات صرف نیستیم، بلکه جنبشی مبارز هستیم که همواره رویاروی آتش قرار داریم. رادمردترین، داناترین و فداکارترین اعضای ما در صف مقدم هستند. دشمن بویژه در دولت‌های فاشیستی همواره در تعقیب چنین انسانهایی بوده، آنها را از میان برداشته و به زندان انداخته، دسته‌جمعی آنها را به کمپ‌ها فرستاده و وحشیانه‌ترین شکنجه‌ها را علیه آنها اعمال نموده است. این وضعیت به اندازه‌ای که حفظ کادرهای موجود را ضروری ساخته، به همان اندازه نیز پیوستن کادرهای نومبارز به صفوف انقلاب و تعلیم و رشد فکری آنها را نیز ضروری می‌سازد.

در نتیجه تأثیرات ما، بر سرعت جبهه اتحاد خلق افزوده شده و بی‌وقفه هزاران نورزمنده طبقه کارگر را به صفوف انقلاب جذب کرده‌ایم. به همین خاطر مسئله کادرسازی امری

به درون صفوف حزب پرولتاریا زیاد است. اگر مواردی چون «نامساعد بودن بستر ساختار اجتماعی و وجود خرده‌بورژوازی متأثر از ساختار استعمارگری» به این موارد افزوده شود، بهتر می‌توان خطرات موجود را درک کرد. بالاخص پک‌ک علی‌رغم برخورداری از گذشته‌ای کوتاه‌مدت هنوز در مرحله یک گروهی است که با تقلای چند شخص خرابکار، تصفیه‌گر و دشمن مواجه گشته است، اما با برقراری نظم پولادینی و کاراکتر مقاومت طلب خود این خطرات را رفع نموده است. در عین حال با ذوب عناصر غیرپرولتاریا در خط‌مشی حزب، آنها را بی‌تأثیر ساخته و در این راه تلاشی عظیم به خرج داده است. گام‌های مهمی نیز در این راستا برداشته است. ولی این بدان معنا نیست که خطرات این عناصر پایان یافته. لذا تلاش‌های حزب جهت دستیابی به موقعیتی شبیه بلشویک‌ها و نظم پولادین باید افزایش یابد و درمقابل عناصر خارج از پرولتاریا همواره از موضعی دقیق و هوشیارانه برخوردار شود. آتھایی که قبول نمی‌کنند باید از صفوف حزب طرد گردند. این یک وظیفه همیشگی است. حال، می‌توان بطور خلاصه ویژگی‌های اساسی حزب پرولتاریایی مارکسیست - لنینیست را برشمرد. مبارزان، همچنانکه لنین آنها را «زرمندگان مترقی که با آگاهی طبقه یکی کشته‌اند و وحدتی برای رهایی طبقه کارگر ایجاد کرده‌اند» تعریف نموده، بایستی اصول سازمانی حزب انقلابی پرولتاریا را بخوبی درک نمایند. این بدان معنی است که مبارز بایستی به سطح آگاهی اتوریته حزبی، تئوری و پراکتیک آن دست یابد.

نباید تنها با گفتن «حزب و اتوریته حزبی» از کنار این موضوع‌ها گذشت. حزب برای ایجاد تغییرات تاریخی جامعه ایفای نقش می‌کند. چه‌بسا متعالی‌ترین اتوریته است. این مقوله بایستی بخوبی درک گردد. اما همانطور که قبلاً نیز گفتیم، مسئله مدنظر، مسئله سازماندهی مجدد و نوین این اتوریته است. واضح است که کار سازماندهی این اتوریته قبل از هر چیز با سازماندهی کادرها آغاز خواهد شد. تا زمانیکه وحدت کادرهای مبارز ایجاد نگردد گذار به سازماندهی‌های وسیع‌تر امکان‌پذیر نیست. لذا بایستی در آغاز کار به سازماندهی کادرها پرداخت. استالین نیز گفته «قبل از هر چیز شکل‌گیری شخصیت کادرها ضروری است... هسته‌های کوچک و یا گروهی، باید رفته‌رفته در شکل‌گیری شخصیت کادرها به سازماندهی مؤثر واقع گردند».

درمورد سازماندهی کادرها در صفوف ما نیز تجاربی مهم حاصل شده است. اما علی‌رغم این نمی‌توان گفت که این سازماندهی در چارچوب معیارهای حزب تحقق یافته. امروزه مسئله موردنظر، تحقق چنین سطحی از سازماندهی است. تا زمانیکه هسته پیشاهنگ سازماندهی نشود، نمی‌توان توده‌ها را پیرامون آن هسته سازماندهی کرد. به همین دلیل مسئله سازماندهی پیشاهنگ، مسئله‌ای سطحی و ساده نیست، بلکه حیاتی است. سازماندهی هسته پیشاهنگ بدان معنی است که به شیوه‌ای مناسب مسئولیت‌های خطیر را به کادرهای موجود سپرد. از این‌رو چگونگی محول‌کردن وظایف به کادرها مطابق خط‌مشی حزب نیز حائز اهمیت است.

در این صورت سیاستی که باید حزب در این باره اتخاذ کند، چه باشد؟ تمرکز بر این موضوع موجب می‌شود که کادرها شخصیت‌شان را بهتر تحلیل و آنالیز نمایند.

آ- در مورد کادرها

بسیاری در صفوف حزب در خصوص سیاست کادرسازی از دانش کافی برخوردار نیستند و در

و نقص] زیادی وجود ندارند، این انسانها را باید به همان شیوه‌ای که هستند، ببینیم و جوانب ضعیف و اشتباهات آنها را برطرف سازیم. اگر احزاب ما به آنها کار مناسبی بدهند، فایده بیشتری به جنبش می‌رسانند. نمونه‌هایی آشکار در این باره وجود دارد که طی آن به نحو اشتباه از کمونیست‌های صادق و خوب استفاده شده است.

چهارم، تقسیمات کادرها به شیوه‌ای مناسب است. قبل از هر چیز بایستی به انسانهای توانا، مقاوم و پیش‌قدم که از بطن جامعه برخاسته‌اند و حلقه‌های اساسی رابط میان جنبش و توده‌ها هستند، مسئولیت واگذار نمائیم. در مناطق مهمتر بایستی چنین مبارزانی به تعداد کافی وجود داشته باشند. در کشورهای کاپیتالیستی انتقال کادرها از جایی به جای دیگر چندان کار آسانی نیست. چنین وظیفه‌های مشکلات مالی، خانوادگی و غیره را نیز بدنال دارد و مسئله‌ای است که ما را با حل مناسب برخی از مشکلات و دشواریها مواجه ساخته است. پنجم، کمک نظامند به کادرها است. این کمک‌رسانی باید در چارچوب مقررات دقیق، نظارت دوستانه، برطرف‌نمودن نارسائیهات و اشتباهات و به نحو ملموس با پیشاهنگی روزانه آنها باشد. ششم به منظور حفظ کادرها، با توجهات مناسب به آنها بایستی یادگیری که در صورت لزوم، کارگران حزب را از منطقه فعالیت‌شان خارج ساخته و به جای آنها اشخاص دیگری بفرستیم. بویژه در کشورهایی که حزب فعالیت غیرقانونی دارد، باید از رهبری حزب بخواهیم که برای حفظ جان کادرها مسولیت عظیمی بردوش بگیرد... به یاد بیاورید که حزب کمونیست آلمان در حین گذار به فعالیت‌های زیرزمینی منجر به چه تلفاتی جدی شد!... بدین ترتیب پیاده‌کردن سیاست صحیح درقبال کادرها منجر به پیشرفت همه نیروهای حزبی شده و راه بهره‌مندی و حمایت سرزنده و همیشگی کارگران فعال، خوب و نومبارز را که گنجینه عظیم توده‌های جنبش هستند، هموار می‌سازد.

در انتخاب کادرها، معیارها چه باید باشند؟

اولا، پایبندی حتمی به مبارزات طبقه کارگر و صداقت نسبت به حزب باید درمقابل دشمن هم در میدان جنگ و هم زندان و دادگاه به نحو شکست‌ناپذیر باشد.

دوما، ایجاد رابطه مستحکم با توده‌ها مهم است. رفقای فعال در این عرصه بایستی کاملا در راستای منافع توده‌ها کار کنند، نبض توده‌ها را در دست بگیرند و بر احساسات و نیازهای آنها آگاه باشند. مدیریت تشکیلات حزبی باید قبل از هر چیز از سوی توده‌ها مورد قبول واقع شود و این مقوله باید بر اعتماد آنها به قابلیت‌های مدیریتی این افراد، مصمم‌بودن‌شان در مبارزه و فداکاری و تجارب ذاتی‌شان متکی باشد.

سوما، نباید از اینکه فرد مستقلا و با قابلیت خود راهش را پیدا کند و برای برعهده‌گرفتن مسئولیت تصمیم بگیرد، هراسی داشته باشیم. کسی که از مسئولیت‌پذیری می‌ترسد پیشاهنگ نیست. کسی که جسور و پیش‌قدم نبوده و می‌گوید «تنها آنچه به من گفته می‌شود را انجام می‌دهم» بلشویک نیست. کسی که در لحظات سخت متحیر و دستپاچه نشود، در لحظات پیروزی نیز بخاطر افتخارات مغرورنگردد و در عملی‌نمودن تصمیمات عزم راسخ از خود نشان دهد، یک پیشاهنگ بلشویک واقعی است. اگر کادرها این را دریابند که ناگزیرند مشکلات مبارزه را مستقلا حل کنند و در قبال تصمیمات خود مسئولند به بهترین شیوه پیشرفت می‌کنند به بلوغ فکری-سیاسی دست می‌یابند.

چهارم، همانطور که علیه دشمن طبقه مبارزه می‌کند با انحرافات از خط‌مشی بلشویک نیز مدارا نمی‌کند و باید درمقابل تعصبات از نظم بلشویکی برخوردار باشد.

است که بالفور باید بدان پرداخته شود. بویژه اعضای جوان انقلابی که قبلا به هیچ جنبش سیاسی دیگری نپیوسته‌اند، هنوز به سطح کارگران انقلابی نرسیده‌اند. گاهی اوقات اعضا و مبارزان سابق احزاب سوسیال‌دموکرات به صفوف ما ملحق می‌شوند. این کادرهای نومبارز بویژه بخاطر اینکه از خارج از حوزه قوانین احزاب کمونیستی آمده‌اند، توجه جداگانه‌ای را می‌طلبند، این کار اینجوری است. زیرا این کادرها ناگزیرند با سطح کم آموزش تئوریک، در فعالیت‌های عملی مسائل را به تنهایی حل کنند که این امر نیز آنها را با مشکلات جدی روبرو می‌سازد.

اینکه مسئله سیاست درست درباره کادرسازی برای همه جنبش‌های انقلابی ما چه خواهد بود، یک مسئله جدی است، زیرا به اندازه احزاب ما برای احزاب کمونیست جوان و دیگر تشکلات نیز چنین است.

سیاست صحیح در خصوص کادرسازی بیانگر چیست؟ اولاً باید شخصیت افراد خود را بشناسیم. بطورکلی در احزاب ما آنالیزی نظام‌مند در مورد کادرها وجود ندارد. تنها در این اواخر احزاب کمونیست در فرانسه و لهستان و در شرق نیز حزب کمونیست چین توانسته‌اند در این راستا به موفقیت‌هایی نائل گردند. قبل از مرحله فعالیت پنهانی، حزب کمونیست آلمان نیز به آنالیزها و تحلیلاتی در مورد کادرسازی پرداخته بود. آزمون این احزاب نشان داده که همینکه این احزاب به بررسی و تحلیل شخصیت انسان پرداخته‌اند، شخصیتی کارگران حزبی (اعضای واقعی آن) را که قبلا بدان پی‌نبرده بودند، می‌شناسند. از طرفی، این احزاب شروع به تصفیه عناصر بیگانه‌ای کرده‌اند که بلحاظ ایدئولوژیک و سیاسی به آنها ضررمی‌رسانند. اشاره به نمونه جاسوسی «سیلور و باربی» که در فرانسه از حزب اخراج شدند کافی است، آن‌ها حتی با استفاده از دیدگاه بلشویک فرانسوی که زیرعدسی‌های میکروسکوپی بلشویک قرار دارند به دشمنی با طبقه پرولتاریا پرداختند. در لهستان و مجارستان نیز کادرها با تبحر کامل هویت کادری‌بودن خود را پنهان کردند و توانستند محل اسکان اخلاگران و جاسوس‌های دشمن را افشاسازند.

دوما، ترفیع درجات کادرها باید بشکلی مناسب صورت گیرد. ترفیع، مسئله‌ای اتفاقی نیست، یکی از کارهای معمولی حزب است. کمونیستی که ترفیع درجه می‌شود اگر پایبندی وی به توده‌های خلق مدنظر قرارنگیرد و تنها بر مبنای محاسبات محدود حزبی ترفیع شود، بسیار بد خواهد شد. ترفیع بایستی بر مبنای قابلیت بجای‌آوردن وظایف مشخص در حزب کارگران و عشق وی نسبت به توده‌ها صورت گیرد. در حزب ما نمونه‌های زیادی وجود دارند که نتایج مثبتی دربرداشته است. بعنوان مثال یک زن کمونیست اسپانیایی که در این همایش‌ها در دیوان رهبری جای گرفته، رفیق «دلورس» است. دو سال قبل رفیق دلورس هنوز عضو ساده حزب کارگر بود. اما در اولین برخوردش با دشمنان طبقه نشان داد که مبلغ و رزمنده‌ای کامل است. بعداً نیز رفیق دلورس که به مقام مدیریت حزب ترفیع شد، اثبات کرد که ارزشمندترین عضو این هیات است.

چند نمونه دیگر را می‌توانم از چند کشور دیگر نام ببرم، اما اکثراً ترفیع‌ها بدون نظم و به شکلی تصادفی انجام می‌شوند، بدین‌خاطر همواره نتیجه خوب نمی‌دهند. گاهی برخی افراد و راج و پرحرف به پست مدیریت ترفیع می‌شوند که عامدانه به مبارزه ما ضررمی‌رسانند. سوم اینکه حزب باید از قابلیت بهره‌مندی از انسانها به بهترین نحو برخوردار باشد. باید قابلیت و ارزش هر عضو فعال بررسی شود و از آنها بهره‌مند شویم. انسانهای ایده‌آل [بی‌عیب

آنها به انجام برسانند».

این گفته‌های لنین بایستی در فعالیت‌های روزانه حزب راهنمای ما باشد و بخوبی درک و پراکتیزه شود. کادرهای زیادی حضوردارند. کافی است اینها را در اثنای ماموریت‌ها و تظاهرات بسوی سازماندهی‌های خود، انواع سازماندهی توده‌ای کارگری و ارگان‌های جبهه متحد جذب نماید و به‌منظور رشد فکری‌شان در طول مبارزات و فعالیت‌هایشان به آنها یاری برساند. باید آنها را به جایی که در راه مبارزات کارگری سودمندتر واقع شوند، فرستاد.

رفقا! ما کمونیست‌های عمل‌گرا هستیم. مسئله ما مبارزه درمقابل حملات سرمایه‌داری، فاشیسم و خطرات جنگ امپریالیسم است که در عین حال مبارزه عملی برای فروپاشی سرمایه‌داری است. زیرا این وظیفه یا مبارزه عملی کادرها را وامی‌دارد که خود را به تئوری انقلابی مجهز کنند. زیرا تئوری، همچنانکه استالین، بزرگ‌ترین استاد عملکردهای انقلابی به ما یاد داد، نیروبخش افراد در فعالیت‌های عملی است، نظرات را شفاف می‌سازد، در فعالیت‌ها اعتماد به نفس بوجود می‌آورد و تضمین‌کننده پیروزی مبارزه ما است.

اما تئوری واقعی انقلابی دشمن سرسخت هرگونه تعاریف انتزاعی است. لنین همواره مبدا «تئوری ما دکماتیک نیست، بلکه رهنمای عمل است» را به ما یادآوری می‌کند. کادرهای ما به چنین تئوری‌ای نیاز دارند. به اندازه نیازشان به آب، هوا و نان به این تئوری نیاز دارند. اگر کسی می‌خواهد فعالیت‌های ما را از تخدیر آگاهی، تقالید موجود و مدارس دینی ضررمند رهایی بخشد، باید این فعالیت‌ها را همراه با توده‌ها و از طریق مبارزه‌ای موثر پراکتیکی و با کمک رهنمودهای نیروبخش مارکس، انگلس، لنین و استالین و با تلاشی خستگی‌ناپذیر جهت یادگیری موارد لازم، بکار گیرد.

می‌خواهم در این باره توجه شما را به فعالیت مراکز آموزشی حزب معطوف دارم. در مراکز آموزشی ما نیازی نیست که استادان مقلد، دانشمندانها و صاحب‌نظران ظاهرساز آموزش و تعلیم ببینند. خیر! آنهایی که باید در این مدارس آموزش ببینند، رزمندگان راه مبارزه طبقه کارگر هستند که عملاً در صف مقدم قراردارند. اینها صرفاً بخاطر اینکه برای هرگونه فداکاری و جسارتی آماده‌اند، رزمنده‌اند اما بخاطر اینکه راه رسیدن به پیروزی را بهتر از زحمتکشان می‌دانند و نسبت به یک کارگر ساده دوراندیش‌ترند، رزمندگان صف مقدم هستند. همه گروه‌های انترناسیونال کمونیست برای تبدیل مدارس حزب به کانون تعلیم این کادرهای رزمنده، بایستی بدون ایجاد وقفه در کار، سازماندهی را به شیوه‌ای مناسب انجام دهند.

به نظر من وظایف اساسی مدارس حزب این است که کادرهای جوان کمونیست و اعضای حزب را در کشورهای مختلف بر مبنای اندیشه‌های مارکسیسم - لنینیسم و منطبق بر شرایط عینی آن کشور آموزش دهند؛ یعنی درمقابل با دشمن به معنای کلی گذار نمایند. بویژه باید متناسب با ویژگی‌های دشمن مشخص، نوع مبارزه درخورد را به آنان یاد داد. این امر با تحلیل و عمل به حیات انقلابی لنینیسم امکانپذیر است نه فقط با تئوری‌های وی.

راهکار نخست، آموزش اصول مارکسیسم - لنینیسم و تکیه محصلین بر این آموزش تئوریک برای حل عملی مسائل کلیدی در مبارزات پرولتاریایی است. لذا وقتی محصل به فعالیت‌های عملی بپردازد، مستقلاً راه خود را می‌یابد و در نبرد با دشمن طبقه کارگر، توده‌ها را رهبری خواهدکرد و پیشاهنگ و سازمان‌دهنده مستقل در عرصه عمل خواهد شد.

البته همه فارغ‌التحصیلان آکادمی‌های ما به چنین سطحی دست نمی‌یابند. برخی‌ها به فقط اصطلاحات، انتزاعات و معلومات کتابی می‌پردازند ولی ما به سازماندهندگان واقعی

باید به موارد انتخاب صحیح کادرها توجه بیشتری بکنیم. زیرا در عمل بارها دیده شده که برخی می‌توانند نویسنده و سخنران خوب باشند اما در کارهای عملی ناموفق هستند، شاید هم هستند کسانی که نویسنده ماهری نیستند اما جسور و پیشقدم هستند، به توده‌ها پایبند می‌باشند، به جنگ می‌روند و از قابلیت مشارکت‌دادن دیگران در جنگ نیز برخوردارند. یعنی در برخی مواقع یک رفیق برای مبارزه مناسب نیست لذا بجای او یک رفیق صادق ترجیح داده می‌شود. آیا چندین رویداد از این دست اتفاق نیافتاده که مریدان به اصطلاح صاحب‌نظر و دانشمندما جای پیشاهنگان واقعی و صادق طبقه کارگر را گرفته‌اند؟ کادرهای مدیریتی ما بایستی در خصوص اینکه چه باید بکنند، دانش خود را به بلشویسم متکی سازند و با نیروی شخصیت انقلابی و اراده ذاتی جهت عملی‌نمودن آن عین سازند. رفقا! همچنانکه می‌دانید کادرها بهترین آموزش را طی مبارزه و با فائق آمدن بر دشواری‌ها می‌بینند. لذا با امتحانی که پس می‌دهند کارنامه خوب یا بد دریافت می‌کنند. در حین مأموریت در مناطق مختلف، در اثنای تظاهرات، زندان‌ها و دادگاه‌ها هزاران نمونه وجود دارند که موضع‌گیری فوق‌العاده‌ای از خود نشان داده‌اند. هزاران نمونه از این قهرمانی‌ها داریم؛ اما متأسفانه اشخاص ترسو، بی‌مقاومت و بی‌ثبات نیز هستند که تعدادشان نیز کم نیست. ما همواره این نمونه‌ها، هم خوب‌ها و هم پدها را از یاد می‌بریم. به انسانها یاد می‌دهیم که از این نمونه‌ها درس عبرت بگیرند. ما به آنها یاد می‌دهیم که چه چیزهایی را باید قبول و چه را رد نمایند. باید نوع جهت‌گیری‌های رفقا و کارگران مبارزمان را در حین نبرد طبقاتی، بازجویی پلیس، زندان‌ها، کمپ‌های جمعی، دادگاه‌ها و غیره مشخص سازیم. الگوهای خوب باید شناسانده شوند و بعنوان نمونه‌های شایسته پیروی معرفی گردند. هرآنکه شخصیتش فرسوده شده، بلشویک نیست، تنگ‌نظر است و باید دورگردانده شود.

بعد از جلسه دادگاهی «لایپزیگ» تا به امروز شما زیادی از کادرهای ما در اظهارات خود به دادگاه‌های فاشیست و بورژوازی، مواضع بلشویکی بر مبنای طرز نگارش تمام و کمال از خود نشان دادند.

اما آیا شما نمایندگان همایش می‌دانید که جزئیات محاکمه چند کارگر رومانی چه بوده؟ بعد از آن محاکمه «فیت شولتز» بود که توسط فاشیست‌های آلمان سر از تنش جدا شد. محاکمه رفیق «اچی کاوا» ژاپنی، محاکمه سربازان انقلابی «بلغار» و دیگر محاکمات که قهرمانان پرولتاریا مشتاق آن هستند، از جمله آن نمونه‌ها می‌باشند.

قهرمانان پرولتاریا بایستی این الگوهای ارزشمند را میان توده‌ها توسعه دهند و با هرگونه فرسودگی، ضعف و بزدلی موجود در صفوف ما و طبقه کارگر، مقایسه کنند. همچنین باید در آموزش کادرهای جنبش کارگری به بهترین شیوه از این الگوهای قهرمانی بهره جست.

رفقا! پیشاهنگان حزب همواره از نبود کادر گله‌مندند. می‌گویند برای فعالیت‌های آژیتاسیون، تبلیغات، روزنامه‌ها، سندیکاها، جوانان و زنان تعداد کادر کافی وجود ندارد. دادویداد اینها این است که کافی نیست، کافی نیست، بهرحال می‌توان با اشاره به گفته‌های لنین به اینها جواب داد: «می‌گویند کسی نیست، اما شمار زیادی کادر دارند. زیرا هر سال بر شمار افراد از طبقه کارگر و طبقات دیگر که ناراضی‌یتی خود را از وضع موجود ابراز می‌دارند، افزوده شده و مطلقاً از هرگونه کمکی درقبال حکومت دریغ نمی‌ورزند. با وجود این می‌گویند کسی نیست، زیرا پیشاهنگان، رهبران سیاسی و فرمانده‌هان مستعدی نداریم که به همه نیروها حتی بی‌اهمیت‌ترین آنها کادر بدهد و در عین حال بتواند فعالیت‌ی یکپارچه و منسجم را میان

سازمان‌هایی که توده‌ها را در ابعادی وسیع دربرگیرد، بلکه مرحله سازماندهی و تقسیم وظایف و مسئولیت‌ها میان کادرهایی است که یک دوره آموزشی مشخص برای آمادگی را پشت سر گذاشته‌اند. بخوبی می‌دانید که این دوره بلحاظ سیاسی و نظامی در مناطقی که مبارزه بشدت در جریان بود، سپری شد. اینک مشکل اصلی، عملی کردن این آمادگی‌هاست. چه‌بسا در مرحله پیش‌روی ما، عرصه سازماندهی مهمترین عرصه برای فعالیت‌های حزب است. می‌توان گفت آمادگی‌های ما همچو پیوند گوشت و استخوان به ایجاد ساختار سازمانی حزب گره‌خورده است. لذا اولین حلقه‌ای که باید به اتمام برسد، حلقه سازماندهی نوین و مجدد حزب است.

کادر در تحقق این وظیفه، مهمترین نقش را ایفا می‌کنند. در چارچوب وظیفه، منصب و مسئولیت معین، موفقیت اشکال سازمانی موجود به نقش کادرها بستگی دارد. بخاطر اینکه گذار از این مرحله به نقش کادرها بستگی دارد، پس چگونگی سازماندهی این کادرها نیز حائز اهمیت است.

در این مرحله نباید از سازماندهی برداشت اشتباه کرد. این، نوعی از سازماندهی نیست که در ابعاد وسیع توده‌ها را در آغوش بگیرد، بلکه نوعی سازماندهی محدود به هسته پیشاهنگ با مخفیانه‌ترین شیوه و سازمان مبارزین است. این نیز به معنی سازماندهی حزب از بالاترین مرتبه تا پائین‌ترین آن است و فقط در صورت تحقق این امر می‌توان به سازماندهی توده‌ها پرداخت. در مرحله گذشته چون نتوانستیم در امر سازماندهی درون‌حزبی موفق عمل کنیم، همواره با تقلای زیاد انرژی خود را از دست می‌دادیم. همچنین نتوانستیم موجبات رهبری مبارزات گسترده توده‌ای را بجای آوریم، لذا در قبال پیشرفت‌ها ناتوان عمل کردیم. این وضعیت نشان می‌دهد که تا چه حد به توده‌ها و راه مبارزه خود لطمه وارد کرده‌ایم. باید از اینها درس عبرت گرفت. مرحله پیش‌روی ما بسان سال‌های ۱۹۷۹ نیست؛ بنابراین برای تأسیس سازمانی که مبارزه توده‌ای در حال گسترش را رهبری نماید، همچنین برای اینکه در قبال مبارزه توسعه‌یافته بدون آمادگی و سازماندهی نباشیم و در این پیشرفت‌ها سردرگم نشده و له نشویم، باید در امر سازمانی هسته پیشاهنگ حزب، از طریق پایبندی به وظایف انقلابی موفق عمل نماییم. اگر بنا به شرایط کردستان سازماندهی توده‌ها را در گستره جبهه رهایی ملی موردتوجه قراردهیم، می‌بینیم که بدون تحقق شیوه سازماندهی هسته حزب، سازماندهی توده‌ها غیرممکن است و مشکلاتی ببار خواهد آورد که به سیر پیشرفت مبارزه لطمه وارد خواهد کرد.

قبل از هر چیز، بایستی در سپردن مأموریت‌ها و مسئولیت‌ها به کادرهای موجود از کمیته مرکزی گرفته تا مراتب پائین‌تر چه در داخل و چه خارج از میهن و همچنین در ترفیح، تعیین و انتخاب کادرها دقت زیادی به خرج داد. در عین حال کادرها نیز بایستی مأموریت و وظیفه واگذارشده را به نحو احسن بجای آورند. تنها در صورت موفقیت در هر دو جبهه می‌توان به سازماندهی موردنظر دست‌یافت. البته این نیز یک حقیقت است که بخاطر قرارگرفتن در مرحله ایفای نقش تاریخی، دشوارترین وظیفه بردوش کادرها قرار می‌گیرد.

در مرحله پیش‌روی ما تبلیغات نظامی که همراه با سازماندهی حزب موردبررسی قرار می‌گیرد و به موازات آن گسترش می‌یابد، بسیار حائز اهمیت است. در نوشته‌ای تحت عنوان «شیوه‌های سازماندهی» به تفصیل آن را توضیح دادیم و گفتیم که در جامعه ما تبلیغاتی نظامی ابراز اساسی سازماندهی است. بدین‌خاطر یک حزب غیرقانونی به موازات سازماندهی

بلشویسم و پیشاهنگان توسعه‌گر نیاز داریم. بویژه امروزه خیلی به چنین افرادی نیاز داریم. اگر آموزش‌دیدگان توانایی ارائه تزه‌ای نوین ندارند مهم نیست، مسئله مهم برای ما این است که در زمینه‌های مدیریت، پیشاهنگی و سازماندهی شناخت لازم را کسب کند و عملاً در این راستا با فائق آمدن بر مشکلات، مبارزه‌ای قاطعانه به انجام برساند.

تئوری انقلابی، آزمون‌ی برای همگانی‌شدن جنبش انقلابی است. کمونیست‌ها در کشورهای خود نه تنها از تجارب گذشته خود بهره‌مند می‌شوند، بلکه در عین حال از تجارب جنبش‌های کارگری در سطح بین‌الملل و گروه‌های دیگر نیز بهره‌می‌برند. علاوه بر این، مستقلاً بهره‌بردن از تجارب دیگر کشورها - همچنانکه همواره در احزاب ما چنین چیزی رخ داده - به معنی انتقال مکانیکی شیوه‌ها و راهکارهای مبارزه از یک کشور به کشور دیگر نیست. در کشورهایی که هنوز سرمایه‌داری در آن حکم‌فرماست، بکارگیری شیوه‌ها و راهکارهای فعالیت‌ی احزاب کمونیستی کشورهای سوسیالیستی بصورت تقلیدی، علی‌رغم حسن‌نیت اما خشک‌اندیشی را بخاطر کپی ساده آن به بار می‌آورد. در بسیاری مواقع نیز چنین چیزی رخ داده است. هر کشوری بنا به شرایط حیاتی مختص به خود بایستی تجارب بلشویک‌های روسیه را در عمل همچو یگانه خط‌مشی بین‌المللی یاد بگیرد. در راه مبارزه با سرمایه‌داری باید هرگونه وراجی، فرمول‌های کهنه‌شده، دانشمندآبانه و فرموله‌های صاحب‌نظران سرمایه‌داری را به کناری نهمیم، آنها را رسوا کنیم و یاد بگیریم که چگونه پردازش نماییم.

رقفا! یادگیری ضروریست، در هر لحظه، هر گام، در طول مبارزه، داخل و یا خارج همواره یادگیری، یادگیری، یادگیری و مبارزه لازم است. یادگیری و مبارزه. از بزرگترین استادان یعنی مارکس، انگلس، لنین و استالین یاد بگیریم؛ باید در فعالیت‌ها و مبارزات استالین‌گرایی را پیش‌برد دهیم؛ در مبارزه با دشمن طبقه کارگر و منحرف‌کنندگان خط‌مشی بلشویکی باید از عدم‌سازش استالینی بهره‌جست؛ در زحمات و دشواریها بایستی مطابق شیوه‌های جسورانه خاص استالینی برخورد کرد، باید بتوانیم متود استالینی را با واقعیت انقلاب عجین سازیم. حزب و مبارزین ما نیز باید این سیاست سالم کادرسازی را درک نموده و آن را همچو راهنمای عملیاتی خود مدنظر قرار دهند. این تنها به معنی دستیابی به نگرش سیاست سالم کادرسازی نیست، بلکه در عین حال ضرورتی برای عملی‌نمودن آن نیز هست. آموزش کادرها در مرحله‌ای که در آن قرار داریم، نیازی اساسی است که نمی‌توان از آن صرف‌نظر کرد. در صفوف ما به تعداد کافی نامزد کادرساز شدن وجود دارد. اما مسئله اساسی این است که اندوخته‌های کادر موجود را در قالب یک سازمان حرفه‌ای متحد سازیم. این نیز معنی تجدیدساختار حزبی است.

این امر در ترکیه و کردستان برای هر یک از سازمان‌های انقلابی به انحاء متفاوت صورت می‌پذیرد. برای جنبش پ‌ک‌ک نیز همین‌طور. امروزه وظیفه اصلی پ‌ک‌ک، ارائه دوباره تئوری، برنامه‌ها و ایجاد هسته حزب و شروع به کار از نقطه صفر نیست، زیرا در همه این موارد گام‌هایی برداشته و پیشرفت‌هایی حاصل کرده است. مسئله پ‌ک‌ک این است که این دستاوردها را از طریق بنیاد نهادن سازمان مبارزین حفظ نماید. مرحله‌ای که در آن قرار داریم، مرحله‌ای است که نیاز به تأسیس سازمان مبارزین برگزیده دارد.

به تأسیس سازمان انقلابیون حرفه‌ای

مرحله پیش‌روی ما نه مرحله فعالیت تبلیغاتی تنگ‌نظرانه گروهی است و نه مرحله تأسیس

و ایفای نقش‌شان بستگی دارد. به همین دلیل کادرها در مرحله پیش‌روی ما در پراکنیزه کردن خط‌مشی حزب و کسب دستاوردهای سازمان نقش تعیین‌کننده دارند. معنی این گفته که «سازمان‌دهنده، تئوری‌ها را به کادرها می‌گوید» انجام فعالیت سازماندهی و پراکتیکی است. همچنین به معنی انتخاب صحیح کادرها، تقسیم وظایف مناسب میان آنها و نظارت موثر بر کارهاست. استالین تصمیمات و اعلامیه‌های منتشرشده در چارچوب خط‌مشی حزب را سرآغاز دانسته و گفته‌های وی در مورد موضوع فوق‌الذکر از نظر ما نیز دارای اهمیت حیاتی است: «بعد از اینکه خط‌مشی درست و شکل صحیح مسئله دریافت شد، موفقیت در این است که آن را چگونه سازماندهی نمایی و برای عملی‌نمودن این خط‌مشی باید تقسیم وظایف میان کادرها به شیوه‌ای مناسب انجام شود و مصوبات ارگان‌های مدیریتی تحت نظارت کادرها عملی گردد».

از این حیث، نامزدهای کادرشدن بایستی برای مرحله مبارزاتی پیش‌روی ما خود را آماده سازند؛ بایستی با عقب‌ماندگی‌ها، نارسائی‌ها، خام‌بودن، تنگ‌نظری‌های سیاسی و تئوریک، فعالیت محدود عملی، بی‌دقتی و بی‌مسئولیتی مبارزه کنند و این جوانب را از شخصیت خود بزدانند. علاوه بر این باید از اعمال خرده‌بورژوازانة چون: اهمیت‌ندادن به آموزش خویش، فراهم نکردن زمینه ترقی خود، استحکام‌نخشدن به وحدت جنبش خود، ایجاد معضلات برای جنبش و مبدل‌نشدن به پیشاهنگ انقلابی و مسئول درقبال خلق و پرولتاریا، دوری نمود. قبل از هر چیز باید این نکته را دریافت که سیر پیشرفت طبیعی مبارزه ما با این ساختارها نمی‌تواند وظایف بزرگ خود را بجای آورد. به همین دلیل نامزدهای کادرشدن باید از هر عمل و نگرش غیرخودی که عکس سیر پیشرفت مبارزه است پرهیز نموده و به ساختار سالم شخصیتی پرولتاریا دست یابند. چنین ساختاری را همواره باید در شخص خود متجلی سازند. همچو یکی از ضروریات پایبندی و مسئولیت‌پذیری درقبال خلق، انقلاب و حزب، نباید هیچ کس از دست‌یابی به جایگاه انقلابیون پیشاهنگ و شخصیت پرولتاریایی بویژه در این مرحله که از ایفای نقش تاریخی شخصیت‌ها در کردستان بحث می‌کنیم، دریغ ورزند. حزب تنها اینطور می‌تواند شخصیت کادرها را شکل‌دهد و گام به گام بسوی اهداف دیگری که پیش‌روی خود قرارداده، حرکت نماید.

ارائه چنین راه‌حلی برای مسئله موردنظر شاید راه‌حلی کامل نباشد اما در این‌باره پیشرفت قابل‌توجهی حاصل شده است. در سازماندهی حزب و رسیدگی به مسائل کادرسازی، در حد چشمگیری پیشرفت حاصل شده است. لذا تنها این دو مسئله نیست که باید در امر سازماندهی بدان‌ها پرداخت. تأسیس سازمان بویژه توجه به مسائل کارکردی سازمان را نیز به دنبال خواهدداشت. بویژه در مورد کردستان که با هر نوع سازماندهی‌ای بیگانه است و کادرهایی که از خلق به سازمان می‌پیوندند با مشکلات شخصیتی خویش برسر راه کارکرد سازمان ممانع ایجاد می‌کنند، این امر چه در طول مبارزه کوتاه‌مدت گذشته و چه در دوره فعالیت‌های کادرسازی بوضوح دیده می‌شود. به اندازه‌ای که تأسیس سازمان حائز اهمیت است بعد از تأسیس سازمان نیز برای ادامه موجودیت، بجای آوردن وظایف، به حرکت‌واداشتن کادرها در چارچوب وظایف، مناصب و مسئولیت‌های واگذارشده به آنها و نظارت بر فعالیت‌ها و پیشبرد کارکرد سازمانی به بهترین شیوه، از اهمیت فراوانی برخوردار است.

هسته حزب، ناگزیر است سازماندهی واحدهای تبلیغات نظامی را نیز به اتمام برساند. این دو نوع سازماندهی نیز باید بصورت همزمان و در زمان مناسب تحقق یابند. در غیر اینصورت سازماندهی حزب توسعه نمی‌یابد و تشکلات موجود نمی‌توانند از خود محافظت نمایند. همچنین اگر تشکلات موجود نباشند واحدهای تبلیغات نظامی نیز نمی‌توانند سطح مبارزه را ارتقا دهند و بتدریج با خطر جدایی از توده‌ها و سطحی‌بودن مواجه خواهند شد. همزمان با سازماندهی توأمان هسته غیرقانونی و واحدهای تبلیغات نظامی، مرحله بازتاب اهداف حزب میان توده‌ها، یکی‌شدن با فریاد نفرت توده‌ها، عجین‌شدن نفرت و کینه ناآگاهانه به خلق با نیروی سازمانی و آگاهی کادرهای انقلابی طی پیشرفت روزافزون فعالیت‌های حزب در محدوده جبهه رهایی ملی آغازمی‌گردد. همچنین مرحله گسترش مبارزه مسلحانه توسط واحدهای تبلیغات نظامی بر مبنای محافظت و توسعه فعالیت‌های سازمانی است. این مبارزه باید قبل از هرچیز علیه افراد و نهادهای فاشیست، جلاان، شکنجه‌گران، دشمنان بیرحم خلق و با هدف متلاشی‌نمودن سیستم جاسوسی رژیم فاشیستی صورت گیرد. اینگونه، اعتماد خلق‌ها را جلب می‌کند و آنها را به عرصه فعالیت سیاسی می‌کشاند، آگاه می‌سازد و سازماندهی می‌نماید. بدیهی است که این مرحله، تحت رهبری حزب و در چارچوب جبهه رهایی‌بخش ملی مرحله‌ای است که در آن مبارزه توده‌ای توسعه یافته، مبارزه مسلحانه آغاز شده و ایستایی فعالیت‌های حزبی جای خود را به مبارزه هیجان‌آور می‌دهد. توسعه تشکلات حزبی که در سطوح مختلف تأسیس می‌شوند در سایه شیوه‌های تبلیغات نظامی تحقق می‌یابد. هر اندازه تبلیغات نظامی در سطح میهن گسترش یابد، تشکلات حزبی نیز گسترش می‌یابند. اگر به دنبال شیوه دیگری در کردستان بگردیم و به فکر ایجاد تشکلات انقلابی حزبی باشیم، می‌توان گفت این امر خودفریبی فرد و یا گریز وی از انقلاب است. تشکلات حزبی که بر مبنای تبلیغات نظامی تأسیس می‌شوند با تکیه بر آن، شعب خود را در مناطق مختلف دایر می‌کنند. حملات دشمن به تشکلات حزب با تبلیغات نظامی خنثی می‌شود و این امر راه فعالیت سیاسی، سازماندهی و توسعه این تشکلات میان توده‌ها را هموار می‌سازد. آنها را پولادین کرده و به سطحی که برانزده نام تشکلات حزبی باشد نائل می‌گرداند. تشکلاتی که در این کار موفقیت حاصل نکرده‌اند و از آن گریزانند، نمی‌توان آنها را تشکلات و کمیته‌های حزب انقلابی خواند و در کردستان فاقد کارایی خواهندبود. حتی از هم‌اکنون مشخص است که اینها نمی‌توانند مبارزه انقلابی را پیشرفت دهند و همچو یک نیروی انقلابی موجودیت خود را حفظ کنند.

قبل از هرچیز برای گسترش مبارزه رهایی‌میلی در شرایط امروزی کردستان باید با ایجاد سازماندهی، محافظت، توسعه و پولادین‌نمودن تشکلات حزبی تبلیغات نظامی را همچو ابزاری اساسی در مناطق معین به شکل حرفه‌ای و موفقیت‌آمیز بکارگرفت. تشکلات انقلابی که بر بنیان تبلیغات نظامی امتحان خود را پس داده و پولادین شده‌اند می‌توانند مدیریت مبارزه رهایی بخش ملی را بعهده بگیرند. همچنین توده‌های خلق که سطح آگاهی‌شان ارتقا یافته و سازماندهی می‌شوند نیروی پیشرفت مبارزه رهایی بخش ملی می‌شوند.

در این راستا در هر منطقه، در خارج و یا داخل میهن، در عرصه‌های فعالیت تئوریک یا عملی، از کوچکترین اقدامات گرفته تا بزرگترین، از معمولی‌ترین روابط گرفته تا مهم‌ترین آن که برانزده انقلاب پرولتاریا باشد و بصورت منحصر‌به‌فرد آماده شود، بی‌شائبه حزب ما به اهدافش نائل می‌گردد. البته رسیدن به هدف به جایگیری کادرها و مبارزین در این عرصه‌ها

ج- مبدأ و بنیان‌های عملی حزب لنینیستی

به اتمام رسیدن مقوله سازماندهی کادرها بدان معنی است که سازمان حزبی وجود دارد. وقتی از سازمان حزبی بحث می‌شود قبل از هرچیز نوعی اتوریته را در ذهن تداعی می‌کند. وجود سازماندهی در يك سازمان، کار برای آن و موفقیت در آن کار از قبول اتوریته سازمانی می‌گذرد. لذا در جامعه ما که نمی‌توان از وجود يك سازماندهی در راستای منافعش بحث نمود، نمی‌توان از وجود يك اتوریته پیشرفته سخن راند. همینکه از اتوریته اجتماعی بحث‌شود با حاکمیت پلیس دولت استعمارگر، رئیس عشیره و آغا - فتودال‌های موجود اشتباه گرفته می‌شود. این نوع ذهنیت بر فرد حکمفرماست. فرد به جز این اتوریته قدرت‌محور، با اتوریته‌ای دیگر آشنایی ندارد.

البته اتوریته‌ای که انقلابیون باید بشناسند، این‌ها نیستند. آنچه ما به رسمیت می‌شناسیم، اتوریته انقلابی است؛ یعنی همان اتوریته حزب که با خط‌مشی تئوریک و سیاسی موجودیت خود را به اثبات رسانیده‌است. در حالی که در میهن اتوریته قابل‌پایبندی اتوریته حزب است، در صفوف حزب نیز این اتوریته بصورت اتوریته کمیته مرکزی آن برجسته می‌گردد. این نیز در مرحله سازماندهی مرکزی که درمورد رفتارها و عمکردها تصمیم می‌گیرد، ضروریست. همچنین نوع روابط مراتب بالا و پائین نیز مطرح است. این روابط بیانگر وجود سلسله مراتبی سازمانی است. لازم است از این زاویه نیز به امر سازماندهی نگریست. اگر نه نمی‌توان نوعی از سازماندهی را تصور کرد که محدوده اختیارات در آن مشابه هم باشند، روابط مراتب بالا و پائین وجود نداشته و تفکیک وظایف صورت نگرفته باشد. لنین سازماندهی حزب را که حائز اهمیت است چنین توضیح می‌دهد: «فراموش کرده‌اند که قبلا حزب ما بصورت رسمی سازماندهی نشده بود، تنها جمع گروه‌های مختلف بود و بجز مؤلفه ایدئولوژی هیچ روابط دیگری میان آنها نبوده است. اما اینک به سطح حزبی سازماندهی شده رسیده‌ایم که برقراری يك اتوریته قوی را ضروری می‌سازد. لازم است که نیروی فکری را به نیروی اتوریته مبدل سازیم، باید نهادها و موسسات مراتب پائین حزب به مراتب و هیات‌های بالایی وابسته باشند.»

هر اندازه در يك جامعه تضادها شدید باشند و فشارهای دشمن زیاد، به همان اندازه مقوله سلسله مراتب حزبی و مرکزی‌بودن حزب اهمیت می‌یابد. در جامعه کردی وجود تضادها، تضادهای صدها سال قبل هستند و در هیچیک از دوره‌ها این تضادها حل نشده‌اند، حتی مشکلات گوناگون مرتباً به آنها اضافه و منجر به ایجاد ساختار اجتماعی آشفته و غیرقابل شناخت گشته است. سازمان‌نیافتگی، نشناختن اتوریته و وجود آشفته‌گی، جامعه را از درون روبه پوسیدگی می‌برد که علاوه بر اینها دشمن نیز در هر عرصه‌ای سیستمی خشونت‌آمیز ایجاد کرده است. بنابراین پیشبرد سازماندهی در کردستان باید ناگزیر به يك مرکز و سلسله مراتب نیرومند وابسته باشد. در غیر اینصورت گامهایی که در این راستا [سازماندهی] برداشته شود در همان آغاز منفعل خواهدماند.

شیوه مدیریت اعضاء یکی از مبدأ اصلی يك سازمان که باید با موفقیت همراه باشد. اما برخی از نامزدهای کادرشدن در صفوف ما هنوز خود را با این امر وفق نداده‌اند. البته این دارای دلایل اجتماعی خاص خود است. فرد همواره در جامعه در نوعی هرج‌ومرج بسر برده و همواره با قانون شبان‌رمگی مدیریت می‌گردد. این است که اعضاء در مدیریت و شیوه‌های مدیریتی با دشواری روبرومی‌شوند. این نیز بازتاب تیپ شخصیتی است که

سعی کرده‌اند در جامعه ما خلق کنند. این يك واقعیت بسیار مبرهن است. تیپ شخصیتی که در جامعه ما بسیار به چشم می‌خورد، چنین است. تأثیرات این وضعیت بر کادرهای پیوسته به جنبش پاك بخوبی دیده می‌شود. کادرهایی که همواره منتظرند برخی‌ها کاری را به وی بسپارند از این دسته تأثیرپذیرفته‌اند. هر کاری به آنها سپرده شود چه خوب چه بد، انجام می‌دهند. این يك بیماری جدی در فعالیت‌های سازمانی است. گسترش فعالیت‌ها با این طرز نگرش غیرممکن است.

در حالی که برخی از کادرها از چنین شخصیت بی‌تفاوت و منفعلی برخوردارند و همواره منتظر مدیریتشان از طرف دیگران هستند، برخی نیز کاملاً عکس اینها همانند يك مستبد و خودکامه رفتار می‌کنند. این خودکامگی نیز متأثر از نوع نگرش به مقوله مدیریت در کردستان است. اما این نوع نگرش مدیریتی که در جامعه وجود دارد چگونه است؟ شیوه مدیریت مستبدانه پلیس، نیروهای انتظامی، رؤسای عشایر، آگاهای فتودال و یا رئیس خانواده است. اگر يك فرد این شیوه مدیریتی را برای خود برگزیند، آنوقت با همین شیوه نیز کادرهای تحت فرماندهی خود را مدیریت می‌کند. بعبارت دیگر، شیوه‌مدیریت وی نیمه‌فتودال و نیمه‌استعمارگرانه است. همانا نگرش مدیریتی دشمن است. در درون سازمان از شیوه مدیریتی آگاهان تقلید می‌کند که این نیز بیانگر انحراف از نوع نگرش ما به مقوله مدیریت است. نمی‌توان این را شیوه مدیریت تلقی کرد، زیرا تنها می‌تواند نوعی از استبداد در درون سازمان باشد. شیوه مدیریت در حزب پرولتاریا نباید چنین باشد. بایستی شیوه‌های مدیریت و اداره در حزب پرولتاریا را بخوبی درک نمود. تنها در صورت درک و عملی‌نمودن این مقوله می‌توان از وجود پیشرفت در سازمان بحث نمود. بحث از شرایط موجود کردستان، بازتاب منفی آن در صفوف حزب و تنویر این مسئله از اهمیت بیشتری برخوردار است.

راه آگاه‌سازی در این موارد بر مبنای دیدگاه مارکسیسم - لنینیسم از درک ضوابط کاری و درون‌سازمانی حزب لنینیستی می‌گذرد. ضوابط درون‌سازمانی حزب لنینیستی چیست؟ این ضوابط در زندگی حزبی چه اهمیت و جایگاهی دارند؟ همینک این مقوله را طبق شرایط عینی میهن بررسی می‌کنیم. این کار را با اساسنامه حزب که بیانگر ضوابط سازمانی، روابط حزبی و موقعیت ماست، آغاز می‌کنیم.

برنامه و اساسنامه حزب

«برنامه» اهداف و وظایف احزاب لنینیستی را بیان می‌کند و راه اتحاد ایدئولوژیک این حزب را هموار می‌سازد. برنامه، بیان واضح وحدت ایدئولوژیک یک حزب است. برای تأسیس یک حزب مدرن، ارائه برنامه ضروریست اما کافی نیست. برای تکمیل آن هم وجود یک «اساسنامه» مشترک یکی از ضرورت‌هاست. اساسنامه، اصول و ضوابط سازمانی حزب را با جزئیات و مختصر توضیح می‌دهد و یکپارچگی سازمانی حزب را هموار می‌سازد. این است که اساسنامه بیانگر فرمولاسیون ساختار حزب توأم با عزم و اراده است.

اندیشیدن به یک حزب انقلابی بدون اساسنامه، غیرممکن است. اساسنامه نشانه رسمی بودن حزب و نظام حیات درون‌سازمانی و راهنمایی راه است. مواردی از قبیل: هیرارشی حزبی (بالاترین ارگان تصمیم‌گیری و اتوریته کنگره است، در فاصله دو کنگره نیز بالاترین ارگان، کمیته‌های مرکزی تشکلات و واحدها هستند)، تشکلات فوقانی و پائینی و نوع روابط میان آنها، تأسیس تشکلات حزبی، سیاست کادرسازی، عضوگیری و یا اخراج عضو از سازمان، ترفیع درجه و یا مجازات عضو، رفع مشکلات درون‌سازمانی و غیره، در چارچوب اساسنامه مورد بررسی قرار می‌گیرند و در عمل پیاده می‌گردند. در درون حزب هیچ‌گونه جهت‌گیری، عمل و ضوابط کاری نیست که بر مبنای اساسنامه و در پیوند با آن نباشد. اگر این امر تحقق نیابد و هر کس به میل خویش کار کند و رفتار نماید، دیگر وحدت سازمانی و رسمیت در آن حزب غیرممکن خواهد بود. اساسنامه مانع از هرج‌ومرج درون‌سازمانی می‌شود و سازمان را بسوی یک نظم کاری معین سوق می‌دهد.

حزب ما نیز یک حزب لنینیستی و دارای اساسنامه است که بیانگر وحدت سازمانی و رسمیت آن می‌باشد. در صفوف ما حیات درون‌سازمانی و ضوابط کاری در چارچوب این اساسنامه قرار دارد. این نیز یک واقعیت است که در این باره نارسائی‌هایی بوجود آمده است. بویژه مقولات سازمان‌نیافتگی، چنددستگی‌ها و پراکندگی، دوربودن از روابط رسمی و طرز نگرش‌های آن، در صفوف حزب بازتاب یافته است. مبارز، عضوی از یک سازمان رسمی است اما گاهی اوقات این مسئله را بخوبی درک نمی‌کند. یکی از اعضای حیاتی حزب است و این مهم را بخوبی بجای آورده، اما شناخت کافی در مورد مبداهای اساسی حیات سازمانی ندارد. اکثر اوقات سرخود عمل نموده و گفتار و کردارش در چارچوب ضوابط کاری و مقیاس‌های سازمانی نیست و از اینکه یکی از اعضای حزب است غافل است. البته نمی‌توان به چنین افرادی به چشم یک مبارز حزبی نگریست. باید بدانیم که اتحاد حزبی چگونه اتحادی است، زیرا اتحادی عشیره‌ای یا خانوادگی نیست. رفاقت ما شبیه رفاقت معمولی کوچه‌بازاری نیست. اتحاد و رفاقت حزبی یک اتحاد و ارتباط سیاسی و سازمانی است.

آنکه بسادگی از ضوابط کاری و مبداهای سازمان عدول می‌کند و در کارها و فعالیت‌هایش به تقلید از سیستم‌های بورژوازی عمل می‌نماید و بر آن اصرار می‌ورزد، فردی بسیار خطرناک است. اصل اساسی جنبش‌ها و سازمان‌ها، اتحاد ایدئولوژیک است. فعالیت‌ها و مبارزات

آنها ارتباط تنگاتنگی با بازتاب اندیشه‌ها و تاثیرگذاری آن دارد و نبود یکپارچگی بدور از روابط سازمانی رسمی و مبداهای آن است. مرحله سازمانی‌شدن حزب، مرحله انجام فعالیت‌های حزبی نیست، زیرا انجام این فعالیت‌ها نیازمند اتحاد فکری و ایدئولوژیک است. امر مهم، اتحاد سازمانی، روابط سازمانی رسمی و برنامه و اساسنامه سازمان است، اما متأسفانه در صفوف ما هستند کسانی که هنوز در مراحل اولیه بازمانده‌اند.

بدون چیرگی بر این مشکل و پاکسازی سازمان از اینگونه عوامل که هنوز نتوانسته‌اند روابط اولیه جنبش را پشت‌سر بگذارند، نخواهیم توانست حزب را به اهداف موردنظر برسانیم. لازم است کادرها و نامزدهای کادرشدن مراقب این دسته از افراد باشند و از گروه‌گرایی و چنددستگی این افراد در حزب جلوگیری نمایند. در این زمینه لطمات زیادی به ما وارد شد. این فقط محدود به حزب ما نیست، انقلابیون روسی هم دچار این مرض حزبی شده و ناچار گشتند با آن مبارزه نمایند. لنین در این رابطه، در گیرودار مبارزه می‌گوید: «نهایی که شیدای کفش‌های «ابلوموف» هستند و ساده و تنبلند، اجرای برنامه‌های درون‌حزبی را به مسائلی تنگ‌نظرانه، قالبی، از پیش تعیین شده، انزجارآور، بوروکراتیک بی‌فائده و غیره ربط می‌دهند و با مسئله استقلال ایدئولوژی آن را مشروع می‌کنند. از درک و فهم برنامه‌های درون‌حزبی عاجزند و لزوم مقابله با آشوبگری آریستوکرات‌ها را نمی‌فهمند».

در حقیقت اوضاع ما هم خیلی از این مسائل دور نیست. در صفوف ما هم هستند شیفته‌های کفش‌های ابلوموف. اینها معضل‌سازترین افراد و مسبب اصلی عدم استقرار در برنامه‌های درون‌حزبی هستند. واضح است که نباید به آسانی از کنار آن‌ها گذشت. هر فعالیت نامنطبق با برنامه‌ها و مبداهای حزبی، قابل‌قبول نیست و بیشترین کار و تلاش باید در راستای ترویج روابط درون‌سازمانی منطبق را برنامه‌های حزبی باشد. به همین خاطر هر مبارز انقلابی باید هوشیار باشد و بداند که زندگی وی زندگی انقلابی حزبی است. پس باید در مورد اجرای برنامه‌های درون‌حزبی و اهمیت آن بخوبی آگاه باشد.

اساسنامه حزب و مبداهای اصلی سازمان

۱- مرکز دمکراتیک

احزاب مارکسیست، لنینیست بر محوریت مرکز دمکراتیک ایجاد شده‌اند.

مبداهای یک مرکز دمکراتیک:

آ- اراده اشخاص، اراده حزبی است و اشخاص و گروه‌های مراتب زیرین تابع اشخاص و گروه‌های بالا هستند.

ب- اقلیت‌ها تابع آراء اکثریتند.

ج- تشکلات پایین وابسته به مرکزند.

د- تعیین و انتخاب کمیته‌ها و اعضای آن از راه انتخابات صورت می‌گیرد.

در احزاب لنینیستی، مرکز دمکراتیک متناسب با شاخصه‌های میهن ایجاد می‌گردد. مبدأ مرکز دمکراتیک همانطور که از اسمش پیداست یک پدیده دوآلیته است و این دو رابطه تنگاتنگ باهم دارند که در احزاب پرولتاریایی یک اصل تغییرناپذیرند. اما مرکزمحوری در درجه اول قرار می‌گیرد و بخش دمکراتیک آن متناسب با شرایط و مراحل قابل‌تغییر می‌باشد.

این مبدأ مرکزمحوری است که حزب را ملزم به یکپارچگی می‌کند، اقلیت را تابع اکثریت

حقایقی که لنین در مورد روسیه بیان کرد، با اوضاع کردستان که با بدترین استبداد روبرو است، وحشی‌گری‌های فاشیسم در آن ادامه دارد، مردم از کوچکترین حقوق خویش محروم هستند و هر مطالبه‌ای در این راستا بشدت سرکوب می‌گردد، منطبق با اوضاع روسیه حتی از برخی جهات هم بدتر از آن است. اگر این موضوع را با روشن‌گری و انسجام بیشتر در نظر بگیریم، آنگاه در راستای حفظ حیات مردم و تشکیلاتی که تنها امید رهایی در کردستان است بیشتر به ضرورت مرکزی‌بودن حزب پی خواهیم برد. کاملاً روشن است کسانی که بر انتخاب اعضای حزب از طرق دموکراتیک اصرار می‌ورزند از نگرش واقعی و حساب‌شده به واقعیت‌های تاریخی کردستان محرومند. از حقیقت انقلابی غافلند. برای احیای زندگی اجتماعی سالم و موفق، تنها راه ممکن ارتباط تنگاتنگ و روشن‌گرایی‌های عضوهای صاحب‌اندیشه، تجربه و آموزه‌های آن اعضای پیشاهنگ در مرکز است. به همین خاطر تأسی از مبداهای مرکزگرایی به نحو احسن از اولویت‌های سرنوشت‌ساز است. بدون پایبندی به مرکز حزب، ممکن است حزب به سیستمی مبدل‌گردد که تمام مردم را که بنا به میل و آرزوی شخصی خویش عمل می‌کنند، بعنوان عضو بپذیرد که ممکن است به مانعی در مقابل مبارزات انقلابی تبدیل گردند.

اتحاد حزبی، اتحادی آزادانه و داوطلبانه است. اعضا از همان روزهای نخست پیوسته به سازمان با اراده خود این مبدأ حزبی را قبول می‌نمایند، اما مهمتر از این، عملی‌کردن این مبدأ است. عملکردهای سازمان بنا به سازوکارها از بالا به پایین و با رضایت مرکز حزب صورت می‌گیرد که در اینجا مسئله اساسی، همانگونه که لنین بدان اشاره نموده، اعتماد و ایمان رفقا است.

محدودکردن بعد دموکراسی به پائین‌ترین درجه بخاطر شرایطی که میهنمان در آن قرار دارد، به معنای رد کامل دموکراسی در حزب نیست. دموکراسی در حزب بر یک بعد تعیین شده تأثیر می‌گذارد و این باور در همین بعد عملی می‌گردد. اعضای حزب در رساندن نظرات و انتقاداتشان در خصوص تصمیمات آزادی کامل دارند آن هم قبل و یا بعد از انتخابشان برای جایگرفت در حزب. اینگونه، مکانیسم داخلی برای پیشبرد دموکراسی حزبی بکارگرفته می‌شود. همچنین در رساندن انتقاداتشان بدون هیچ مانعی آزادند. برای نیروبخشیدن به حزب جهت فعالیت به شیوه‌ای صحیح، دربرگرفتن چنین موضعی را بسیار لازم می‌دانیم. حتی شرطی است از شروط انقلابی. کادرها وظیفه دارند در چارچوب این درک مسئولانه عمل کنند.

نکته دیگری که باید به آن اشاره نمود این است که باید اعضای حزب در مورد اصول و راههای درست ارائه انتقادات، نظرات و پیشنهادات خود آگاهی لازم را جهت بکارگیری این حق در دموکراسی حزبی بدست آورند و از تخریبات احتمالی در این زمینه جلوگیری نمایند. اعضای حزب این مکانیزم را باید چگونه بکارگیرند؟ برای ارائه انتقادات و پیشنهادات خویش قبل و بعد از تصمیم‌گیری این حق محفوظ است، اما باید دقت داشته باشند وقتی تصمیماتی گرفته می‌شود نباید این انتقادات مانع اجرای آن شود، زیرا این عمل در ضدیت با اساسنامه سازمان است، به همین دلیل باید انتقادات سازنده و در راستای اهداف حزبی باشند. باید فعالیت‌های سازمان را گسترش داده و در خدمت اتحاد حزبی باشند. هکذا باید تمام اعضای حزب، مسولانه با ارائه نظرات خود در راستای دموکراتیزه‌کردن حیات حزبی اقدام نمایند، در غیر اینصورت حیات دموکراتیک درون سازمانی بی‌معنی است و این مبدأ اساسی مختل می‌ماند.

می‌گرداند و تمام شاخه‌ها را به مرکز پیوند می‌دهد. مراکز و کمیته‌های حزب در مراتب پایین با پیشنهادات خویش، مراکز و کمیته‌های بالایی را انتخاب می‌نمایند. البته این امر در اجتماعات حزبی از قبیل جلسات سازمانی و کنگره ممکن می‌گردد. حزب درقبال ایجاد هماهنگی میان این دو یعنی مرکز و امر دموکراتیک‌بودن، بکارگیری آن دو درخور شرایط و بدون تضعیف یکی یا بزرگ‌نمایی دیگری، مسؤل است.

این یک واقعیت تلخ است که در مناطقی که سازمان مجبور به ایجاد تشکیلات پنهانی است و همچنین در کشورهایی که حقوق اولیه انسان‌ها ضایع گشته و سیستم انتخاباتی ناتوان از انتخاب اعضای حزب است، مرکز در درجه نخست اعتبار قرار می‌گیرد و حزب مجبور می‌شود برای دفاع از موجودیتش در برابر فشارها و ترورهای پلیس دولت حاکم، مرکزی‌بودن را بر بخش دموکراتیک آن حاکم‌گرداند تا فعالیت‌های حزبی ضربه نخورد.

حزب ما مجبور است در شرایط وحشتناک ترور دولتی در کردستان فعالیت‌هایش را پنهانی و زیرزمینی به انجام برساند. در حزب ما بسیار بدیهی است که مرکزیت به نسبت مبدأ دموکراتیک در درجه نخست اعتبار قرار می‌گیرد. لازم است مرکزی‌بودن مستقل ایجاد گردد زیرا دشمن از هر خطا و اشتباهی استفاده می‌نماید. اگرچه در این رابطه برخی‌ها ایراد گرفته و اصرار می‌کنند که مبداهای دموکراتیک باید گسترده‌تر شود، اما در جواب این انتقادات به این سخن لنین اشاره می‌کنم که در رابطه با خواسته «رابوتشیه دیلو» جهت انتخاب مسؤلین حزب در زمان نزار، گفته: «انتخابات در کشوری که آزادی سیاسی در آن وجود دارد، نیازمند شواهد و مدارک نیست. در برنامه حزب «سوسیالیست دموکرات» آلمان، ماده اول می‌گوید: هرآنکه ایدئولوژی سازمان را قبول کرده و در حد توان خویش به سازمان کمک کند، عضو حزب محسوب می‌شود».

اگر در عرصه سیاسی شفافیت کافی وجود داشته باشد آنگاه از طریق روزنامه‌ها، مجلات و جمعیت‌ها حقانیت ردقبول اشخاص و یا موافقت‌ها و مخالفت‌ها برای همگان آشکار خواهد شد. با این کار، شیوه‌های مبارزه سیاستمدار، خصوصیات وی و عکس‌العمل‌هایش را می‌شناسند و چون همه اعضا، حزبی هستند توانایی این کار را دارند و می‌توانند شخص مذبور را انتخاب یا رد نمایند. در همین رابطه با نظارت عمومی و با توجه به عملکرد فرد حزبی که در حیات سیاسی امکانات جدیدی در این راستا می‌آفریند و بطور طبیعی تضمین‌کننده انتخاب شایسته‌ترین کاندید می‌گردد. اینگونه، به لحاظ راهکار انتخاباتی و با توسل به نظارت عمومی و انجام کاری که درخور توانایی‌های فرد انتخاب‌شده است، شخص می‌تواند در قبول مسؤلیت‌های کاری و حفظ دستاوردهایش توانایی‌هایش را بکارگیرد.

بگذارید این تجربه را در چارچوب واقعیت‌های میهن‌مان بررسی نماییم؛ آیا درست است تمام کسانی که برنامه‌ها و افکار حزبی را پذیرفته و درخور توانایی‌شان به هواخواهی سازمان برمی‌خیزند ناظر کل گام‌های مبارز مخفی باشند؟ آیا عاقلانه خواهد بود که آنها از میان چند مبارز مخفی یکی را انتخاب نمایند؟ و اگر مصلحت حزبی مبارز را مجبور کند هویت خود را از آنان پنهان نماید آنگاه چگونه انتخاب کنند؟ یا توجه به گفته‌های رابوتشیه، این حقیقت آشکاری‌گردد که «دموکراسی باز» در حزب پرولتاریای یک میهن که تحت استیلای حاکمیت مطلق پلیسی قرارداد یک مقوله پوچ و تئوریک است که قابلیت عملی شدن نخواهد داشت و به خشونت‌های پلیس برای یافتن مکان مبارزان و ضرر رساندن به مبارزات مردمی خدمت خواهد کرد.

حزب از اختیارات وسیع برخوردارگردد. بایستی ارگانی وجود داشته‌باشد که اعتماد اعضای حزب را جلب‌کند. حزب کمونیست تنها در این صورت می‌تواند وظیفه خود را بجای آورد». امروزه که خلق کرد سعی می‌کند مبارزه رهایی ملی خود را در محیط آکنده از سرکوب‌گری و قتل‌عام‌های دشمن سازماندهی نماید، هر یک از اعضای سهیم در فعالیت‌های انقلابی نباید بخاطر مرکزی‌کردن مدیریت عضبانی شده و از آن دوری جویند. زیرا در شرایطی که جامعه ما در آن قرار دارد با هیچ راهکار دیگری نمی‌توان به سطح سازماندهی مطلوب دست یافت. اینکه جامعه ما برداشت اشتباهی از مفهوم اتوریته داشته و از یک اتوریته انقلابی برخوردار نبوده، نشانگر آن است که نقش اتوریته مرکز حزب تا چه حد حائز اهمیت است. تنها خرده‌بورژوازی از مرکزگرایی در هراس است. گفته‌های لنین در مورد کسانی که برضد حزب‌گرایی حزب روسیه قد علم می‌کنند، فوق‌العاده آموزنده است: «آریستوکراسی هرچ‌ومرچ‌طلب از ماهیت نیهیلیستی روسی برخوردار است. نیهیلیسم روسی، تشکل‌حزبی را کارخانه‌ای خوفناک می‌بیند. تابع‌بودن اقلیت به اکثریت و جزء به کل را بردگی تصور می‌کند... تقسیم کار بین مدیریت مرکزی حزب را مبدل‌کردن انسانها به یکی از دنده‌های چرخ‌دنده می‌بیند و با فریادهای تراژیک - طنزآمیز با این عملکرد حزب ضدیت می‌کند...». این یعنی اینکه کسانی که درمقابل مرکزی‌بودن قد علم می‌کنند جزو انقلابیون پرولتاریا نیستند. مخالفت با مقوله مرکزی‌بودن، طرز تفکری است که با پرولتاریا بیگانه است. در صفوف ما نیز برخی روشنفکران بورژوا که با این طرز تفکر مخالفند، سربرآورده‌اند. آنها زحمت مبدل‌شدن به یکی از دنده‌های چرخ سازمان را به خود نمی‌دهند و تاب تحمل آن را ندارند. برای تضعیف نگرش برقراری اتوریته و انضباط در صفوف حزب، خیلی تلاش می‌کنند. در نقطه مقابل این، باید حزب پرولتاریا بویژه علیه حملات گسترده ضدانقلاب، در اجرای اصل مرکزی‌بودن به عقب گام‌برندارد.

در مرحله ذکرشده که مرحله احیای سازماندهی حزب - یعنی تلاش برای تحقق سازماندهی کادرها - است، حزب وظایف خود را تنها زمانی بجای خواهد آورد که به سازماندهی مرکزی دست یافته، کمیته مرکزی حزب اختیارات وسیع داشته‌باشد و این مرکز به ارگان برقراری اتوریته مبدل‌شود که نظم پولادین حزب را اجرا نماید و اعتماد همه اعضا را کسب کند. در شرایطی که امروزه در آن بسر می‌بریم، غیر از این شیوه با هیچ راهکار سازمانی دیگری نمی‌توان نیرومندی حزب را حفظ کرد.

۲- سیستم گزارش، دستورالعمل و نظارت

این موضوع را بطورکلی در جریان بحث از کارکردهای اصل مرکزگرایی دموکراتیک توضیح دادیم. اما وقتی مبارزات حزب را باتوجه به فعالیت‌هایش برای آمادگی، مدنظر قرار می‌دهیم، می‌بینیم که این موضوع احتیاج به سرتیتری جداگانه دارد و بررسی آن همراه با جزئیاتش را ضروری می‌سازد. علاوه بر این، بخاطر اینکه این مرحله، مرحله تأسیس یک حزب توانمند است، ضروری‌بودن این موضوع را هم می‌رساند.

در گذشته یکی از کاستی‌های ما در مبارزه سازمانی این بود که یک سیستم قوی را برای دادن دستورات و گزارشات ایجاد نمودیم. این امر بیشتر مکانیسم نظارتی را دچار خلل ساخته و منجر به پیامدهای منفی در این زمینه شده است. امروزه هم این کاستی تداوم دارد. مبارز، دستوراتی که از بالا به وی داده می‌شود را اگر بخواهد اجرا می‌کند اگر نخواهد

آنچه باید بخوبی درک‌شود این است که همه اعضا در ارائه «گزارش کار» به مقام بالاتر از خود مسؤل می‌باشند و به میزانی که مرکز از داده‌ها و اطلاعات بسیار در مورد فعالیت‌ها برخوردار باشد می‌تواند در امر مدیریت اعضا موفق گردد و دستورات وی نیز به همان اندازه واقع‌بینانه و راهنمای حوزه عمل خواهد بود. اگر ویژگی‌های مرحله‌ای که در آن قرار داریم و ترویج فعالیت‌های حزبمان به مناطق مختلف را مدنظر قرار دهیم، خواهیم دید که برای پیشبرد مرکزی‌کردن، استفاده از سیستم ارائه گزارش - دستورالعمل ضروریست. اگر مرکزی‌کردن از این جنبه نیز کاربرد یابد، آنگاه مدیریتی توانمند که حزبمان بدان نیاز دارد، شکل خواهد گرفت.

در اینجا لازم است موضوع «لامرکزی» را که جزئی لاینفک از اصل مرکزی‌کردن دموکراتیک است، توضیح دهیم. مقوله «لامرکزی» برای افراد، گروه‌ها و طیف‌هایی لازم است که در حوزه کاری خود با حزب در ارتباط هستند، کارگران مدیریت و نظارت آنها را قبول کرده‌اند و در این مناطق مسئولیت حزبی برعهده گرفته‌اند. لامرکزی‌بودن یکی از کارکردهایی است که در نتیجه تقسیم وظایف حاصل شده است؛ همچنین از ضروریات احساس مسئولیت و هوشیاری انقلابی است. مرکزی‌بودن دموکراتیک و لامرکزی‌بودن دوگانه ضدیکدیگر نیستند، بالعکس این دو مکمل همدیگرند و راه عملکرد سریع حزب را هموار می‌سازند. کسی که درقبال حزب احساس مسئولیت می‌کند، در حد امکان می‌توان وی را در چارچوب لامرکزی‌بودن قرار داد. این لامرکزی‌کردن یکی از شروط اصلی، ضروری و نظم‌دهنده مرکزگرایی انقلابی است. نکته‌ای که نباید در اینجا فراموش کرد این است که مقوله لامرکزی هیچ‌گاه درمقابل مرکزی‌بودن قد علم نمی‌کند و همواره تابع آن خواهد بود.

در اینجا اشاره به فدرالیسم که به‌مثابه رد مرکزگرایی نمود یافته، سودمند خواهد بود. از جمله نگرش‌هایی که در احزاب مارکسیست - لنینیستی پذیرفته نشده این است که هر عضو خود را «تنها مسؤل» و هر تشکیلاتی نیز خود را مرکز قلمداد می‌کند که از شیوه‌های فدرالیسم است. زیرا همانطور که لنین می‌گوید: «یک مدیریت مرکزی منحصر به فرد، نمی‌تواند یک ارگان مرکزی باشد، این با حقیقت اتحاد حزب در تضاد است». عبارتی راه هموار نمودن اتحاد حقیقی حزب به اجرای قانون مرکزی‌بودن توسط اعضا بستگی دارد. فدرالیسم نیز مخالف اصل مرکزگرایی است و وقتی به اعضای خود حق پایبندی یا عدم‌پایبندی به تصمیماتی که به دلخواه‌شان است یا نیست را می‌دهد برای اتحاد حزبی بزرگترین خطر را ایجاد می‌کند. فدرالیسم می‌خواهد همه‌چیز را از راه سازش حل نماید. البته با استفاده از فدرالیسم نمی‌توان راه تابع‌بودن اقلیت به اکثریت و جزء به کل را هموار نمود. در عین حال نمی‌توان تشکلات موثر، نیرومند و استحکام‌یافته را تأسیس کرد. از این‌رو این نگرش باید رد شود و به اصول سازمانی حزب لنینیستی پایبند شد.

در نتیجه می‌توان گفت اگرچه مرکزی‌بودن حزب بنا به شرایط مختلف تغییر می‌یابد، اما هیچ‌گاه از میان برداشته نمی‌شود. در زمان جنگ و مواقعی که فشارهای دشمن مضاعف می‌شود، مرکزی‌بودن ضرورت بیشتری می‌یابد. در زمان صلح و یا در شرایطی که حزب به سازماندهی علنی می‌پردازد، بعد دموکراسی آن سنگینی می‌کند. در دشوارترین شرایط نیز دموکراسی با انتقال نظرات افراد و تشکیلات پائین به کمیته مافوق و یا مرکزی، کارکردی می‌شود. لنین در سالهایی که جنگ داخلی در جریان بود در مورد اصل مرکزگرایی گفت: «باید مرکزی‌بودن تا حد ممکن سازماندهی گردد، حزب دارای انضباط نظامی شود و کمیته مرکزی

شوند. اگر می‌خواهید فعالیت‌ی موفق داشته باشید باید در این امر مطلقاً جدیت به خرج دهید. انقلابیون در گذشته فعالیت‌های روزانه خود را ثبت می‌کردند. حال آنکه در صفوف ما نه تنها گزارشات روزانه خود را نمی‌نویسند، بلکه فعالیت‌های سالانه خود را در قالب گزارش اراده نمی‌دهند. باید بدانند که حیات یک انقلابی، حیاتی بی‌ارزش نیست و خیلی چیزها وجود دارند که باید از وی یاد گرفت. خیلی چیزها هستند که باید آنها را تفهیم کند. ما چطور به افکار او و آنچه به مغزش خطور می‌کند پی‌بریم؟ مغز یک انقلابی آکنده از اندیشه‌های مهم و فعالیت‌های سودمند است، و باید اینها را مطرح ساخته و آشکار نماید. این امر چگونه صورت می‌پذیرد؟ بدون شك از طریق شفافیت حزبی، یعنی سیستم ارائه گزارش. حال آنکه این ابزار بسیار کم‌بکار برده می‌شود و در صورت استفاده نیز آن را بسیار زجرآور دیده و با میل و رغبت گزارش‌شان را نمی‌نویسند. انگار نه انگار یکی از ویژگی‌های انقلابی و ابزاری است که کاربرد آن حیاتی است. در سازمان ما یکی از سالم‌ترین ضوابطی که کاربرد دارد، ارائه گزارش است. در برخی سازمان‌ها اگرچه فرمالیته هم باشد چنین چیزی وجود دارد، اما در سازمان ما فراتر از آنها برای تکمیل بسیاری از ویژگی‌های نیک به کار برده می‌شود. برخی‌ها سعی می‌کنند مسائل را بدون ارائه گزارش حل و آن را به یک نوع بیماری مبدل کنند، چنانکه اگر به او فشار نیاوری درمورد مهمترین موضوع‌ها نیز معلوماتی به حزب نمی‌دهد.

حال آنکه ما یک سازمان هستیم. هر لحظه ممکن است دستوراتی صادر و یا ضرورت تغییر دستوری مطرح شود. اما اگر داده کافی در دسترس نباشد چگونه دستورات صحیح صادر شود؟ میزان پیشرفت کادرها و اینکه چه کاری انجام دهند و چه کاری نه را چگونه می‌توان بررسی کرد؟ چطور می‌توان موارد صحیح - اشتباه را از هم متمایز ساخت؟ چگونه به نتایج فعالیت‌ها پی‌برده شود؟ چگونه به ارزیابی‌های کادر پی‌بریم؟ بدون شك با یک نگاه سحرآمیز به وی غیرممکن است! یک شخص انقلابی نباید بگوید «چیزی برای توضیح ندارم». اگر چنین چیزی را بگوید، دیگر انقلابی نیست. خود را نمی‌شناسد. شخصی که احتیاج به پیشرفت در هیچ کاری ندارد و درباره لازمه پیشرفت در کارها معرزش را به کار نمی‌اندازد، واضح است که یک بیچاره آماتور است. یک شخص انقلابی حتی اگر از او گزارش هم نخواهند، باید خود این کار را انجام دهد.

ارائه گزارش چه لزومی دارد؟ بایستی بخوبی بر این امر واقف بود که تقسیم صحیح وظایف میان کادرها، گرفتن تصمیم صحیح برای عمل، رفع نگرش‌های اشتباه و غلط و گرفتارنشدن در دام اشتباهات به شفافیت درون‌حزبی بستگی دارد و بگانه راه هموارغودن این نیز سیستم ارائه گزارش است. علاوه بر گزارش برای صادرکردن دستورات صحیح نیز لازمند.

بدیهی است که نوشتن گزارش برای پرت‌کردن به گوشه‌ای نیست. در پرتو ارائه گزارشات، وضعیت موجود مورد ارزیابی قرار می‌گیرد و دستورات صحیح متناسب با شرایط صادر می‌شوند. از این حیث، گزارشات که هیئت‌های فرماندهی را مخاطب قرار می‌دهند بایستی با دستورات مناسب جواب داده شوند. دستورات حزب باید از محتوایی کافی که تحولات را بیان کند و فرد را متقاعد سازد، برخوردار باشد و مطلقاً باید به مقاصد موردنظر فرستاده شوند. چرا این مهم ضرورت دارد؟ زیرا همانطور که اگر فکر و مرکز کنترل نباشد اعضای بدن انسان کار نمی‌کنند، اگر حزب هم یک مرکز برای صدور دستورالعمل‌ها نداشته باشد تا آن را به مناطق بفرستد، کارها انجام نمی‌شوند. وقتی دستورات لازم صادر نشود، کارها نیز ابطال خواهند شد و

نه. حتی بگذریم از اینکه در اجرای آن دارای اختیار است، هنوز نمی‌داند دستورات رسیده به وی چه هست. دستورات را بخشنامه‌ای معمولی می‌داند، لذا آن را درک ننموده و در جامه عمل‌پوشانیدن به آن تلاش لازم را به خرج نمی‌دهد. در مورد ارائه گزارش نیز وضعیت متفاوت‌تر از این نیست. به مواردی نظیر «گزارش چیست و برای چه آن را می‌خواهند؟» اصلاً فکری نمی‌کند و نوشتن گزارش را کاری زجرآور می‌داند. اگر دلش بخواهد گزارش می‌نویسد، نخواهد نه. گزارشات را نیز به منظور ایجاد شفافیت در فعالیت‌ها نه، بلکه بعنوان ابزاری برای تمجید از خود می‌نویسد و وانمود می‌کند که هیچ کاستی و نقصی در فعالیت‌ها وجود ندارد. البته گاهی هم گزارشات ناکافی که به پیشرفت فعالیت‌ها خدمت نمی‌کند، نوشته می‌شوند.

قبل از پرداختن به جزئیات این موضوع، باید بدانیم مقوله دادن دستورات و ارائه گزارشات را چگونه درک کنیم. دستورات (دستورالعمل‌ها) با هدف کسب موفقیت‌های حزبی، بصورت منظم و صحیح، فرامین و تصمیماتی است که از سوی کمیته مرکزی یا تشکیلات بالایی جهت اجرا به تشکیلات پائینی داده می‌شود. کمیته مرکزی برای مدیریت و جهت‌دهی همه اعضای تشکیلات و بسته به نیازهای جنبش بایستی دستوراتی متناسب با تحولات روز ارائه دهد. برای استحکام و کسب نتیجه در این مورد آنچه لازم است انجام شود، چیست؟ مورد لازم، برخورداری از اطلاعات صحیح با جزئیات آن در مورد کل جنبش است. آنچه این اطلاعات و داده‌ها را انتقال می‌دهد، گزارشات است. راه ارائه دستورالعمل قوی از دریافت گزارشات قوی می‌گذرد. گزارش، معلومات منظم و همیشگی است که از سوی تشکیلات پائینی در مورد فعالیت‌ها و همه جوانبی که با آنها در ارتباط است به تشکیلات بالایی و یا کمیته مرکزی ارائه می‌شود. بعبارت دیگر گزارش، تشریح فعالیت‌های یک فرد و یا یک تشکل برای مرکز است. بنا به ضرورت مرکزی بودن، دستوراتی که از سوی تشکیلات بالایی و یا کمیته مرکزی فرستاده می‌شود بدون‌تردد به اجرا درمی‌آید و مطابق شرایط در مورد فعالیت‌ها گزارش ارائه می‌گردد.

در خصوص سیستم «گزارش و دستور»، اهمیت آن در حیات سازمانی و کاستی‌های موجود، در جزوه‌ای تحت عنوان «مسئله پیشرفت پكك و وظایف ما» این موارد توضیح داده شده است. مقوله برگزاری جلسات و سیستم ارائه «گزارش- دستور» در یک حزب بیانگر پیشرفت و مرتبه‌ای است که حزب بدان دست یافته است. ملاک موفقیت در ایجاد کمیته‌ها و خطمشی صحیح این است که هر عضو و سازمانی سیستم ارائه «گزارش - دستور» را تا چه حد پیشرفت داده و اینها را بر پایه چه ملاکی واقع‌بینانه استوار ساخته است.

لین در کشوری چون روسیه که فشار نیروهای پلیس و ژاندارمری بیش از حد بوده، می‌گوید «جز گزارشات ارائه‌شده که حزب را از همه تحولات مطلع می‌سازد (این نیز جزو ابزارهای امنیت حزب است) هیچ ابزار دیگری نمی‌تواند پیشرفت‌ها را رقم بزند. این واقعیت در کردستان نیز مصداق دارد. ولی اگر وضعیت موجود را مورد بررسی قرار دهیم، می‌بینیم که درمورد شفافیت حزبی [اوضاع مناطق] در وضعیت دردناکی بسر می‌بریم. گذشته از اینکه تعالیم را عملی نمی‌کنند، حتی مهمترین تحولات را نیز - از بزرگترین تا کوچکترین آن - به رفقا انتقال نمی‌دهند. برخی رفقا ماه‌هاست حزب را از مهمترین موضوعات مطلع نساخته‌اند. حال آنکه وجود یک انقلابی بدون ارائه گزارش قابل‌تصور نیست. حتی این سیستم بایستی چنان گسترش یابد که همه فعالیت‌های روزانه در قالب یک گزارش ثبت

حزب باید فعالیت نظارتی خود بر عملکرد تمامی تشکیلات خود را گسترش دهد و باید کارها را به اشخاصی که از اتوریته کافی برخوردارند و به رهبران تشکلات ذریبط واگذار کند. یکی از نکات دیگری که باید بدان اهمیت داد این است که در سیستم نظارتی نباید صرفاً به نظارت مرکز و تشکیلات بالایی بر تشکیلات پائینی و مبارزین بسنده کرد. سیستم نظارتی در عین حال نظارت تشکیلات پائینی و مبارزین بر مرکز و تشکیلات بالائی نیز هست. این امر چگونه موفقیت‌آمیز خواهد شد؟ باید مبارز و تشکیلات پائینی به دقت پیگیر فعالیت‌های تشکیلات بالایی و مرکز باشند، نتایج را ارزیابی کنند و نظرات و انتقادات خود را در مورد خطاها و اشتباهات ارائه دهند. بدین ترتیب سیستم نظارتی تشکیلات بالائی و پائینی ایجاد شده و مکانیسمی قوی اعمال می‌گردد.

می‌دانید که نبود سیستم نظارتی لازم در گذشته چه خلأی ایجاد کرده و منجر به پیامدهای ناگواری شده است. با عبرت گرفتن از این وضعیت باید این سیستم به اجرا درآید. اما این نیز يك واقعیت است که در این زمینه هنوز هم کم و کاستی‌هایی وجود دارد. در مورد عدم تحقق سیستم نظارت بر بالا و پائین، کاستی‌های زیادی وجود دارد. برخی اوقات تشکیلات بالائی، تشکیلات پائینی را تحت نظارت قرار نمی‌دهند و جهت‌دهی نمی‌کنند. همچنین تشکیلات پائینی و مبارزان، فعالیت‌ها و کم و کاستی‌های تشکیلات بالائی را نظارت نمی‌کنند. حتی هستند افرادی که روزها و ماه‌ها در يك خانه و یا يك پناهگاه می‌مانند اما از نظارت‌های همدیگر ناراحت می‌شوند. حال آنکه نظارت و مراقبت بیانگر پابندی به مبارزه و خطمشی سیاسی است. مبارز باید به این سطح دست‌یابد، ارائه گزارش - دستور را همچو ابزار نظارتی نیرومند بکارگیرد و از رفتارهایی که به هر نحوی آن روند را به تعویق بیاورد، دوری گزیند.

۳- کلکتیویسم (مشارکت جمعی)

سازماندهی به معنی کلکتیویسم در کارهاست. سازماندهی و کلکتیویسم دو مولفه هستند که همچون گوشت و استخوان درهم آمیخته‌اند. سازماندهی، بویژه سازماندهی مبارزین به معنای وحدت اراده و تصمیم‌گیری در راستای اهداف مشترک است. معنای کلکتیویسم نیز این است. یعنی کلکتیویسم، وحدت اراده و تصمیم‌گیری را تحقق بخشیده و در این راستا به حوزه عمل سوق می‌یابد. مقصود این است که اگر چند نفر با هم فعالیت کنند، باید نیرویشان را مشترکاً بکارگرفته و در مسیر يك تصمیم مشترک حرکت نمایند.

کلکتیویسم از همان جامعه اولیه کومینال آغاز شده است. انسانها برای محافظت از خود در مقابل دشوار طبیعت و در مقابل جانوران وحشی از خود محافظت نمایند. چه بسا پیشرفت‌های انسان در همان دوره اولیه متوقف می‌شد و نمی‌توانست به موجودیت خود ادامه دهد. پس شرایط حیات، زندگی کلکتیو را اجباری ساخته که نوع فعالیت آن از این دوره‌ها آغاز گشته و در سایه آن کلکتیویسم، جوامع به موجودیت خود ادامه داده‌اند. در جوامعی که در سایه تجارب خود به ضرورت و نمره‌بخشی فعالیت کلکتیو پی برده‌اند، این گفته‌ها رایج شده که: «يك دست صدا ندارد». و امثالهم.

اما این مبدأ اجتماعی در کردستان بخاطر شرایط تاریخی اجتماعی که بدان آگاهییم، دچار

پیشرفت در جنبش صورت نمی‌گیرد. البته همیشه نباید دستورات صادر شود، باید در مواقعی که نیاز به آن احساس شود با شیوه‌های مناسب صادر گردد. نحوه صدور هم باید بر محوریت گزارشات و بصورت فراگیر باشد. اما بطور حتم باید کارکرد آن در سازمان بنیان کار قرار داده شود. اگر سیستم صدور دستورات در صفوف حزب وجود نداشته باشد، بدان معنی خواهد بود که سیستم عصبی از کار افتاده و بنابراین اعضای اساسی مربوطه فلج می‌شوند. برای آنکه به حیات يك حزب ضربه وارد آید، کافی است به سیستم «گزارش - دستور» خاتمه دهید. از آن پس آن رکن و یا کل حزب از درون پوسیده می‌شود. در صفوف ما نیز هر چند توجه چندانی بدان نشده، اما مهمترین علت در عدم پیشرفت کارکردی حزب و بنابراین مانع‌سازی در مقابل پیشرفت در مرحله حزبی شدن که در واقع وجود ما را خرد می‌کند، وجود کم و کاستی‌ها در همین زمینه‌ها است.

سیستم ارائه گزارشات و دستورالعمل‌ها (روشنگری از راه اطلاع‌رسانی و دستورات) یکی از موضوعاتی است که برای نظارت درون‌سازمانی نیز نباید از آن دست برداشت. احزابی که این سیستم را بکار نگیرند، کارهایشان نامنظم بوده، نمره‌ای در برداشته و به نقطه‌ای خطرناک می‌رسند. آیا خطمشی سیاسی و تاکتیکی حزب بکار گرفته می‌شوند یا نه؟ اگر بکار گرفته می‌شوند نحوه عملی ساختن چگونه است؟ پاسخ به این پرسش‌ها که «نتیجه فعالیت‌ها چطور است؟ کادرها در چه وضعی هستند؟ و غیره» تنها از طریق نظارت قوی ممکن می‌گردد. البته در يك حزب انقلابی، نظارت تنها از طریق سیستم ارائه گزارش - دستور میسر نمی‌گردد، بلکه در عین حال با تحلیل نتایج فعالیت‌ها یعنی با نظارت عملی بر کارها میسر است. ایجاد مکانیسم قوی در صفوف حزب برای این موارد حائز اهمیت است. «تأمین امنیت حزب؛ حذف عناصر زیان‌بخش و بیگانه از صفوف حزب و امنیت داخلی آن؛ تضمین خطمشی حزب در مقابل هرگونه تخریبات و نفوذ گرایش‌های بیگانه به صفوف حزب؛ سپردن وظایف به کادرهایی که لایق آن باشند و حفظ آنها بلحاظ رشد و پیشرفت همیشگی فعالیت‌های حزبی». احزابی که از این سیستم نظارتی برخوردار نباشند محافظت از خطمشی ایدئولوژیک و سازمانی و تضمین موجودیت‌شان امکان‌ناپذیر است. از اینرو مکانیسم مستقیم و غیرمستقیم نظارتی حزب باید قوی و همیشگی گردد. استالین در مورد تقویت مکانیسم نظارت درون‌سازمانی می‌گوید: «سازماندهی صحیح نظارت بر فعالیت‌های کادرها و چگونگی اجرای مصوبات در مقابل به سلسله مراتب بروکراتیک اداره‌های دولتی، در طول مبارزه اهمیت تعیین‌کننده دارد. آیا مصوبات ارگانهای مدیریتی را اجرامی‌کنند؟ یا آنکه همچو بروکرات‌ها و کارامندان ادارات دستورات را به سطل اشغال می‌اندازند؟ آیا این مصوبات را به شکلی صحیح اجرامی‌کنند یا آن را تحریف می‌نمایند؟ آیا سازمان آگاهانه و بنا به جهت‌گیری بلشویکی کار می‌کند یا همچو يك انسان بی‌قرار رفتار می‌نماید؟ پاسخ به اینها تنها از طریق بکارگیری سیستم نظارتی صحیح در خصوص عملی نمودن مصوبات میسر می‌گردد. نظارت صحیح بر اعمال کادرها، رفتارهای بروکراتیک و کارمندی را افشامی‌کند. باید همچو يك منبع نور، روشنی‌بخش راه و ضمانت اجرایی کارکرد سازمان باشد. نود درصد کاستی‌های ما به سیستم نظارت صحیح بر اجرای مصوبات برمی‌گردد. اگر این سیستم نظارتی درست اجرامی‌شد، می‌توانست مانع نارسایی‌ها و ناکامی‌ها شود.

«اما برای آنکه فعالیت‌های نظارتی به موفقیت دست‌یابد نیازمند شرایط ذیل می‌باشد: نخست، اینکه اجرای این سیستم موقتی نه، بلکه نظارتی و به شکلی نظام‌مند باشد. دوم،

انحرافات و ازهم‌گسیختگی زیادی گردیده است. در جامعه ما با مناسبات و پیوندهای اجتماعی آنقدر بازی کرده‌اند و افراد جامعه را آنقدر رودروی هم قرارداده‌اند که گردآمدن چند نفر کنارهم به منظور ایجاد اتحاد، بسیار به دشواری صورت می‌گیرد و حتی با مقاومت آنها روبرومی‌شوید. حال آنکه اگر اتحادی میان افراد و جامعه صورت نگیرد، گذشته از اینکه هیچ پیشرفت انقلابی رخ نمی‌دهد حتی نمی‌توان یک پیشرفت معمولی را نیز رقم زد. به‌همین دلیل باید از عملکرد و نگرش قوی کلکتیویستی برخوردار بود. چه‌بسا تحقق وحدت اراده و تصمیم ضروریست. استحکام در این مورد بویژه در شرایط اجتماعی ما اهمیت حیاتی دارد. محروم شدن افراد جامعه ما از این مورد منجر به اتمام بیشتر به مسئله شده است.

این وضعیت، در صفوف حزب و کادرهایی که از این جامعه به حزب پیوسته‌اند تأثیراتی بر جای گذاشته است. علت کشمکش میان کادرها که یادآور زنبورهای عسل است، همین مسئله است. اگر افراد پشتیبان یکدیگر نباشند، آنگاه از کشمکش با هم لذت برده و حتی کوچکترین کم و کاستی موجب نزاع میانشان می‌شود. بدیهی است که این امر بازتاب برخی بیماریهای ایجادشده توسط دشمن در صفوف حزب است. نپرداختن به مقوله کلکتیویسم به معنی گرفتارشدن به بازیهای پلید دشمن است. نپرداختن به کلکتیویسم به معنی تداوم سنت تجزیه و فروپاشیدگی عشیره‌ای و ساختار آغا - فئودال در صفوف سازمان است. شخصیت انقلابی بایستی با همه این ویژگی‌ها بیگانه باشد. اگر در صفوف انقلاب وحدت اراده و تصمیم‌گیری قوی ایجاد نگردد، در سرزمینی چون کردستان که جامعه میلیون‌ها بار تجزیه شده است، هیچ نوع عملیات توده‌ای و سازماندهی در آن صورت نخواهد گرفت. تا زمانیکه مبارزین کلکتیویسمی قوی را میان خود ایجاد نکنند، چگونه می‌توان در جامعه‌ای همچو جامعه ما وحدت میان خلق، طبقه، افشار و حتی افراد را ایجاد کرد؟ چگونه می‌توان افراد را - که حتی در سطح کوچکترین واحدهای اجتماعی و خانواده فروپاشیده‌اند - به وحدت اراده و تصمیم‌گیری قوی متقاعد ساخت؟ بدیهی است که تحقق این امر از طریق وحدت اراده‌ها و تصمیم‌گیرها که سازمان مبارزین آغاز کرده، میسر می‌گردد. با توجه به این وضعیت، پیشبرد نگرش کلکتیویستی و ضرورت توسعه آن به سراسر جامعه از اهمیت شایانی برخوردار است. لذا مبارز باید این ویژگی را چنان درونی‌سازد که به هیچ وجه از آن دست برندارد. اگر در معنای مدرن آن را تعبیر کنیم باید گفت کلکتیویسم مبدأ اصلی در مدیریت‌ها و فعالیت‌های احزاب لنینیست-مارکسیست است که بر مبنای کمیته‌ها تأسیس می‌شوند. تأسیس احزاب لنینیستی بر مبنای کمیته‌ها از شیوه مدیریتی فردمحور ممانعت بعمل می‌آورد و در داخل حزب به ایجاد وحدت قوی تصمیم‌گیری و اراده می‌پردازد. مبدأ کلکتیویسم در فعالیت‌های کمیته بدین معناست «اقدام برای حل مسائل اساسی و مهم که موضوع بحث کمیته‌هاست. باید تصمیماتی باشد که محصولی از مباحث و افکار کلکتیویسم است. مبارزینی که در کمیته جای گرفته و درقبال فعالیت‌های آن مسئولند باید با همکاری فکری و گفتمان جمعی در حل مسائل صاحب‌نظر و در تصمیم‌گیرها تأثیرگذار باشند. وجود یک یا چند شخص در مدیریت به هیچ‌وجه مانع از تحقق پیشبرد فعالیت‌ها بصورت کلکتیو و اتخاذ تصمیمات جمعی نمی‌شود. اگر در یک حزب یا یکی از تشکلات آن کلکتیویسم کاربرد نداشته باشد، فردپرستی، چاپلوسی و خلاصه بی‌شخصیتی افزایش می‌یابد و همه مطابق میل خویش عمل می‌کنند. کلکتیویسم به‌لحاظ رشد شخصیت مبارزین نیز از اهمیتی قابل‌توجه

برخوردار است.

مسئله‌ای که امروزه در کردستان با آن مواجهیم، مسئله سازماندهی مجدد جامعه است و البته انجام این کار تنها با تأسیس حزب و سازماندهی تشکلات ناکافی خواهد بود. مسئله، مسئله سازماندهی جامعه‌ای است که انسجام خود را از دست داده و لازم است دوباره با انسجام اقتصادی، فرهنگی، زبانی و غیره سازماندهی شود. این ضرورت ایجاد می‌نماید حزبی که به انجام این کار برخاسته باید بسیار گسترده بوده و توانمندانه برای سازماندهی مجدد جامعه و ملت بر بنیان سوسیالیسم اقدام نماید. اگر هسته‌های پيشاهنگ توانایی خویش را با اتحاد فکری و انسجام اراده برای سازماندهی واقعی بکارگیرند، ضمانت سازماندهی دوباره جامعه و ملت را بدست می‌آورند. بدون شک سازماندهی میلیون‌ها انسان و ایجاد همبستگی میان آنان نیازمند توانایی در سازماندهی و آفریدن هسته‌های سازمانی توانمند است. عملاً گام برداشتن در این راه با تکیه بر تجارب آن، شایان توجه سازمان‌های پیشرو انقلابی است و کسی که به این مسئله توجه نکند و بجای آن فردمحوری را اساس کار قرار دهد، غیر از یک فرصت‌طلب مریض چیز دیگری نیست. این رفتارها ضررهای بسیاری متحمل سازمان می‌کند. فردی که از چنین رفتاری برخوردار باشد هراندازه هم جسور، فعال و اهل عمل باشد هیچ ارزشی نخواهد داشت. موفقیت در همه فعالیت‌های ما به سازماندهی برای رسیدن به وحدت اراده و تصمیم‌گیری بستگی دارد. یعنی کلکتیویسم کلید اصلی موفقیت است.

اگر شخص - خواه در بالاترین مرتبه حزب باشد، خواه یک مبارز معمولی - در منطقه‌ای که می‌رود سازماندهی را مینا قرار دهد، آنجا را فروپاشد و بجای سازماندهی افراد دور و برش بی‌وقفه موجب درگیری میان آنها شود، بایستی به او شک کرد. شک بدان معنا که حتماً وی یک جاسوس است، درحالی‌که ناآگاهانه در شرایطی که هرج و مرج در جامعه حاکم است و استعمارگر در جامعه کائوس ایجاد کرده، عملاً در صفوف حزب خرابکاری می‌کند که همانا برخورد خصمانه با سازمان است. در این باره شاید قطعاً سوءنیتی نیز نداشته باشد اما عملش چیزی دیگر است. چراکه در صفوف حزب نماینده یک خط‌مشی شده که با واقعیت سازمان بیگانه است و عملاً به دشمن خدمت می‌نماید. این تیپ در سازمان ما به خطرناک‌ترین شخصیت مبدل می‌شوند که باید نسبت به آن دقت لازم را به خرج داد. به‌همین دلیل نبایستی به بقای ویژگی‌های این تیپ شخصیتی در صفوف حزب اجازه داد. زیرا او مقوله حزبی‌شدن را به چالش کشیده و درصدد است از تحقق شیوه سازماندهی حزب جلوگیری کند. یک تیپ شخصیتی است که همواره از سازماندهی‌گزیان بوده و برای نپرداختن به سازماندهی هزاران بهانه می‌آورد. همیشه جایی آزادانه را برای خود برمی‌گزیند و نمی‌خواهد به یکی از اعضا در صف اتحاد مبدل شود. اگر جنبش پ‌ک در گذشته متحمل تلفاتی از این قبیل شده بخاطر وجود این عناصر دشمن‌صفت بوده است. این تیپ شخصیتی موجب دورگشتن سایر اعضای سازمان هم می‌شوند. اگر می‌بینیم از تمامی امکانات بهره کافی برده نشده، ارزشمندترین چیزها در راستای پیشرفت مبارزه بکارگرفته نشده و ارزش‌های موجود از میان رفته، مقصر همه این تباهی‌ها همان تیپ شخصیتی است.

برای حذف ویژگی‌های این تیپ شخصیتی از صفوف حزب، بویژه صفوف کادرهای برگزیده، باید از تمام امکانات بهره جست و به هیچ‌وجه نباید چشم بروی بسط و گسترش آن بست. اینکه چگونه و در چه سطحی باشد، مهم نیست. قدرمسلّم بایستی این بیماری و سرچشمه بد آنها از میان برداشته شود. اگرچه این تیپ شخصیتی سرچشمه بسیاری پلیدیها

زندگی حزبی ممکن نخواهد شد. به همین دلیل باید مکانیسم جلسات و گردهمایی‌های حزبی پرولتاریا بخوبی مورد بررسی قرارگیرد. عقب‌ماندگی جامعه ما در مسئله سازماندهی و عواقب وخیم این موضوع، در تحلیل و بررسی همه مشکلات، بعنوا اساسی‌ترین فاکتور معضلات خودفحایی می‌کند. در باب جلسات و گردهمایی‌های حزبی - اجتماعی این فاکتور اساسی مانع دستیابی به راهکاری برای حل مسائل می‌شود و قوانین فاشیستی امپریالیسم ترکیه هم مانعی جدی در پیشبرد گردهمایی‌ها و جلساتی است که بتواند در خدمت منافع جامعه و ملت ما قرارگیرد. از طرفی جامعه ما نیز تاکنون بصورت جدی در این زمینه ابتکار عمل نداشته است.

گاه سخنانی از این قبیل را می‌شنویم که «فلان سازمان در ترکیه و کردستان یک گردهمایی برگزار نمود، برای مسائل و معضلات موجود راهکارهایی ارائه داد و بر این اساس تصمیماتی اتخاذ کردند و...». در این جا یک پرسش اساسی مطرح است: «جلسات این سازمان‌های خرده‌بورژوازی و نیمه‌فئودالی چگونه برگزار می‌شود؟» واضح است که این جلسات بر اساس ریشه‌های طبقات و روابط طبقاتی سازمان آنها خواهد بود. برای مثال در جلسات عشیره‌ای که رئیس عشیره در آن حرف اول را می‌زند، آن رئیس بنا به روابط و مناسبات عشیره‌ای توانایی آن کار را داراست که به سلیقه خویش برخی‌ها را شرکت داده و مانع از اظهارنظر عده‌ای دیگر در جلسات می‌شود. این امکان وجود ندارد که تمام اعضا برای حل مسائل اظهارنظر نمایند. همچنین خرده‌بورژوازی هم با زبان‌درازی و تئوری‌هایش مسائل و حل آن مسائل را چنان آشفته می‌گرداند که خود به یک معضل دیگر مبدل می‌شود. ذات این طبقه چنین است؛ وراجی دور از عمل‌گرایی است؛ و تصمیم‌گیری‌های مبهم و غیرقابل عملی کردن هستند. این جلسات اینگونه است، جلساتی ضعیف، تنگ‌نظرانه، مبهم، غیرقابل عملی کردن و غیرمفید چه در سطح کردستان و چه ترکیه، هستند.

طبیعی است که این قبیل جلسات دور از فرهنگ انقلابی پرولتاریایی است و یک حزب پرولتاریایی در مورد نحوه برگزاری جلسات، چاره‌یابی مسائل و تصمیم‌گیری‌ها، دیدگاه متفاوت دارد. به جلساتی که فقط در آن تئوری‌های غیرعملی مطرح شود و از چاره‌یابی خبری نباشد، اجازه برگزاری نمی‌دهد. ما نیز پیشتر در این موارد اشتباهاتی داشتیم و مبارزین مان بدرستی مسئله را تحلیل و بررسی نکرده بودند، به همین دلیل در اتخاذ تصمیمات و چاره‌یابی مسائل ناتوان می‌ماندیم.

باید برای این مسئله مرزهای مشخصی تعیین کرد، به همین دلیل لازم است هر مبارز از آگاهی درست در مورد جلسات حزبی و مسائل دیگر - که جدانشدنی از حیات حزبند - برخوردار گردد. در این رابطه بهتر است ابتدا به دو پرسش ذیل پاسخ داده شود: جلسه چیست؟ و هدف از برگزاری جلسات چیست؟

جلسه، اقدامی است برای اتخاذ برخی تصمیمات جهت چاره‌یابی مسائل اساسی، برآوردن نیازها و گسترش کار و فعالیت‌هایی که به این منظور انجام می‌پذیرد. آری جلسات در حقیقت فرصتی است که با مشارکت عده زیادی از اعضا در مکان مشخصی برگزار و در مورد مسائل موردنظر گفتگو می‌شود. با اینکار زمینه مشارکت اکثریت در گسترش فعالیت‌ها و ایجاد حداکثر بهره‌وری فراهم می‌گردد. نکته اصلی این است که جلسات باید در مورد مسائل اساسی و نیازمندی‌های آن باشد نه در راستای مسائل پیش‌پاافتاده و کوچک، نکته دیگر این است که باید برگزاری جلسات برای چاره‌یابی معضلات باشند و لازم است تصمیم‌گیری‌ها

در عرصه‌های مختلفند، اما آنچه ما اینجا بدان اشاره می‌کنیم رویش بیمارگونه فردگرایی در مقابل کلکتیویسم است. این بیماری به بدترین شیوه خود را تکثیر نموده و چون مانعی در برابر یکپارچگی اراده و تصمیم‌گیری سازمانی قرار می‌گیرد. راه چاره، گسترش کلکتیویسم است که اگر این مبدأ قدرتمندانه رعایت شود، این قبیل امراض نمی‌توانند شیوع یابند.

اگر ساختار اجتماعی - اقتصادی موجود در کردستان را بررسی کنیم، براحتی می‌توانیم به جایگاه گسترده قدرت فردی پی‌برد. دشمن به منظور حفظ و نگهداری این جایگاه همیشه با تمام توان تلاش کرده و در همین راستا به حمایت از ایجاد قدرتهای کوچک و ضعیف اقدام نموده است. دشمن با ایجاد قلمروهای قدرت‌پرستانه کم‌وسعت سنتی و محلی در روستاها عملاً جامعه کردستان را به چندین منطقه تجزیه نموده و بعد از این تجزیه و با توجه به تحریم‌هایی که از سوی دشمنان اعمال گردیده، موجبات انزوای کردستان فراهم شده و مردم ما را با فقر و محرومیت روبرو ساخته است. اوضاعی بسیار دشوار است. از طرفی هم اکثر مردم ما کشاورزان روستایی با زمین‌های کم هستند، این شرایط برای توسعه و اشتغال‌زایی بسیار محدود است و نمی‌تواند روند علمی و پیشرفته بخود بگیرد. در این رابطه به سخنان مارکس در مورد تولیدات کم و پایه‌های اجتماعی اشاره می‌کنیم که گفته: «یک قطعه زمین کوچک و یک خانواده کشاورز، نمونه بافت اقتصادی یک روستا هستند. شماری از روستاها یک منطقه تشکیل می‌دهند که جامعه بزرگ فرانسه از چنین ساختاری برخوردار است و همانند سیب‌زمینی‌های داخل یک کیسه فقط تعدادشان زیاد است.» دلیل شکل‌نگرفتن فعالیت و اندیشه مشترک در کردستان همین یکدست نبودن اقتصادی است. مسیب اصلی در شهرها نیز شیوه‌ای دیگر از فردگرایی فشرده‌تر است که از مناطق پیرامون به شهرها مهاجرت می‌کنند. اینها همیشه سعی می‌کنند شیوه‌های فردگرایانه خود را بر کارگران تحمیل نمایند در حالیکه روح جمع‌گرایی مرسوم اجتماع بصورت طبیعی وجود دارد. این اوضاع در کردستان خاص است. منافع شخصی در زیرمجموعه منافع اجتماعی و ملی قرار نمی‌گیرد و گاه در ضدیت با منافع اجتماعی سر برمی‌آورد، زیرا فردگرایی در کردستان مزدوری و وابستگی به قدرتهای خارجی است و امید کارهای خیرخواهانه از آن نمی‌رود. حتی به این کار هم اجازه نمی‌دهد. لذا با ایجاد روح کلکتیویسم، کار اشتراکی و تصمیم‌گیری جمعی در حزب، در مقابل این معضل باید به مبارزه برخاست. دلیل ضعیف بودن این مبدأ در فعالیت‌های سازمان همان تأثیرات فردگرایی شناخته شده است که در مورد آن صحبت کردیم. باید بدانیم که فرد به تنهایی نمی‌تواند چیزی بیافریند و هیچ قدرتی ندارد، لذا فقط از طریق سازماندهی و کارجمعی می‌توان توانایی‌های شخصی را بکار گرفت. لازم به یادآوری است که دلیل تنهاماندن حزب در اداره امورات، عدم وجود آن روح جمع‌گرایی است. در این حالت سازمان مربوطه مجبور به تسلیم شدن به قدرت بورژوازی می‌گردد و این شیوه فردگرایانه را در مراتب بالای قدرت می‌آفریند که هیچ سختی با رهبریت پرولتاریایی ندارد. اینها همان مفاهیم نادرست هستند که باید در مقابل آنها ایستاد و فراموش نکنیم که بهترین تصمیم‌گیری و مفیدترین کار تنها از طریق روح هم‌گرایی سازمانی ممکن می‌گردد.

۴ - سیستم جلسات

موضوع جلسات در حوزمان از آن دسته موضوعاتی نیست که بخوبی و موشکافانه ارزیابی شده باشد. چه بسا اتخاذ تصمیمات در جلسات صورت می‌گیرد و بدون تصمیم‌گیری حزبی

بخوبی ترتیب‌بندی و هدفمند گردانده‌شوند. تدارکات اولیه بسیار مهم است و جلسه‌ای که این موضوع در آن رعایت نشده باشد بی‌نتیجه و ضعیف خواهد بود. حال باید پرسید که تدارکات و آمادگی برای برگزاری جلسات به چه شیوه‌ای است؟ قبل از هر چیز باید مسائل مربوطه را طبقه‌بندی نمود؛ موضوعات جلسه، چه کسانی خواستار برگزاری جلسه شده‌اند، زمان و مکان برگزاری و مدت‌زمان جلسه چقدر خواهد بود؟

بلشویک‌ها به این مسئله بسیار اهمیت می‌دادند و جهت برگزاری آن، گروه تدارکات و آمادگی را تشکیل می‌دادند. نظرات لنین در این مورد بسیار شفاف است. گاهی رفقای ما در برگزاری جلسات اضطراری ابتکار عمل نشان می‌دهند، اما بدون آمادگی و ترتیب‌بندی لازم این کار را می‌کنند. گاه برگزاری جلسات اضطراری بسیار لازم است و آنی رخ می‌دهد، اما لازم است آمادگی لازم در این خصوص ولو در زمان کم صورت گیرد. برخی از شرکت‌کنندگان به اهداف جلسات، زمان و اهمیت آن توجه کافی نمی‌کنند، لذا جلسات بیهوده طولانی می‌شوند و نمی‌توانند هماهنگی لازم را بین اعضا و نظرات آن‌ها بوجود بیاورند. پس بایسته است که پیشاپیش آمادگی لازم صورت بگیرد. بویژه جلسه، چنان نیست که در هر زمان و مکانی برگزار شود، زیرا باید تابع دستورات و مبداهای مشخص باشد.

نکته اساسی دیگر این است که برای برگزاری جلسات اجازه ارگان بالا تر لازم است. هر جا باشید و یا در هر شرایطی در هر یگانی جای گرفته‌اید، تشکیل یک کارگروه در این راستا ضروری است که باید مرتباً مطلع گردانده‌شود و رضایتش را جلب نمود. لازم است حزب از دلایل برگزاری جلسه مطلع باشد و کارگروه وظیفه دارند در جلسه حضور یابند. این کار یکی از مبداهای احزاب رسمی است. گاه خبر می‌رسد که در صفوف سازمان این مبدأ زیرپا گذاشته می‌شود، اما باید دانست که برگزاری جلسات بدون اطلاع قبلی حزب یا کارگروه مسؤول، قانونی نخواهد بود.

نکته دیگر که شایان توجه است، برنامه و قوانین برگزاری جلسات و سیستم اجرایی آن است؛ برای هر نشست حزبی مبداهای اساسی تعریف شده که می‌بایست مورد توجه قرار گیرد. لازم است جلسات مطابق اصول و اولویت‌های برنامه حزب عمل نماید. نباید به موضوعات مطرح‌شده چه موضوعاتی که در دستور کار قرار می‌گیرند یا خارج از آن، سطحی نگریست. باشد برنامه‌ریزی شود و طبق اولویت‌های کاری شروع نمود تا جلسه دچار گسیختگی نگردد. همچنین گروه برگزارکننده جلسه برای ترتیب‌بندی برنامه‌های کاری و نحوه اجرای اولویت‌بندی‌شده، باید مؤلفه‌های کاری را تعیین کند تا نظم جلسات تامین گردد. یکی دیگر از مسائل ضروری در نشست‌های رسمی، سیستم آرشو، دریافت گزارشات و ثبت مصوبات جلسه است. اعضای شرکت‌کننده نیز وظایفی دارند، هریک از اعضا باید مسؤله در قبال جلسه و موفقیت آن با بکارگیری حق مشارکت در چاره‌جویی، ارائه پیشنهادات و انتقادات خویش عمل‌کنند. اما برخی از دعوت‌شدگان به جلسه در طول نشست‌ها سخنی برای گفتن ندارند و یا با ارائه مطالب بی‌ربط موجب مشغولیت بیهوده جلسه می‌شوند در حالیکه اعضای توانا و مفید باید از این قبیل رفتارها دوری کنند.

نکته آخر این است که: هر نشستی باید به هدف مطلوب خویش دست یابد و دارای تصمیمات خاص خود باشد. بدین معنی که باید جلسه به اهداف تعیین شده دست یابد و بعد از اتخاذ تصمیمات، شفاف‌سازی لازم جهت عملی‌کردن این تصمیمات آن هم متناسب با اوضاع میهن‌مان صورت گیرد. پایبندی به شرایط میهن در طول جلسات نیز بسیار حائز

اهمیت است. جلسات ما بخاطر مسائل امنیتی باید کوتاه و پنهانی باشند.

۵- ابتکار عمل

ابتکار عمل در معنی انقلابی آن یعنی جسارت و توانایی مقابله با اتفاقات و رخدادها با اقدام شخصی مطابق اهداف و دستورالعمل‌های جمعی. ابتکار عمل، یعنی نوآوری شخص در فعالیت‌های مبارزاتی با پایبندی به مبداهای جمعی و اشتراکی. به معنی دیگر توانایی در دخالت شخصی است در کار و فعالیت‌های مرحله جهت هرچه بهتر کردن نتایج این فعالیت‌ها و بهره‌مندی بیشتر. باید توجه داشت گاهی بنام ابتکار عمل، دخالت شخصی صورت می‌گیرد که نه تنها سودمند نیست، بلکه در فعالیت‌های روزانه ایجاد مانع می‌کند و مشکل‌آفرین می‌گردد. بدون شك ابتکار عملی که از شخص مبارز انتظار می‌رود نوع علمی و سودمند آن است که نباید به کار و فعالیت‌های جمعی آسیب برساند بلکه با برنامه حزب هماهنگ باشد. در واقع ابتکار عمل و کار دسته‌جمعی سازمانی نباید همدیگر را رد کنند بلکه باید مکمل یکدیگر باشند.

ابتکار عمل به معنی دخالت فردی در امورات و توسعه آنها. با ذکر این موضوع برخی از ابتکار عمل‌های فردی مسئله را بغرنج‌تر نموده و ضرر می‌رساند. بدون شك ابتکار عملی که از یک مبارز انتظار می‌رود، همانی است که سودمند و ایجابی باشد. ابتکار عمل انقلابی به معنی اقدام مفید مبارز در کارها در زمان و مکان مناسب، و نباید بر نیروهای متحد اجتماع تأثیر منفی برجا بگذارد و اتحاد حزبی را متزلزل کند. لازم است با اعتقادات سازمان و تصمیمات آن هم‌سو باشد. این گونه، می‌توان گفت ابتکار عمل به معنی دخالت شخص بصورت مثبت و هماهنگ با مدیریت کلکتیو، در غیر این صورت سودمند نخواهد بود.

ابتکار عمل باید با هدف تکمیل فعالیت‌های مشترک و برجسته‌کردن آن به شیوه‌ای انسجام‌یافته و واقع‌گرایانه باشد. باید دقت نمود که این دو موضوع یعنی «جمعی بودن و ابتکار عمل» درهم‌تنیده و مکمل یکدیگرند و مبارزی که در مسئله ابتکار عمل درصد ایجاد توسعه باشد، لازم است مبدأ کلکتیویسم را بنیان کار قرار دهد. اشتقاق در این مسئله، فرد را به گرایش‌های چپ‌گرایانه و یا راست‌گرایانه که اتحاد دوگانه «ابتکار عمل و کلکتیویسم» را مدنظر قرار می‌دهند، سوق می‌دهد. لذا اشخاصی تنبل را می‌آفریند که توانایی انتخاب مسیر را از دست داده‌اند و زیر بار تغییرات و رخدادها خرد می‌شوند. در نقطه مقابل ابتکار عملی که به مبدأ اشتراکیت قائم نیست، مفاهیم نادرست چپ‌گرایانه را برجسته می‌نمایند که موجب خلق شخصیت‌های آنارشیست و هرج و مرج طلب می‌شوند و راه را برای گسترش فردگرایی بازمی‌کنند. لذا لازم است جهت جلوگیری از این مفاهیم نادرست، اتحاد این دو مبدأ اساسی حفظ گردد.

جامعه ما در زمینه ابتکار عمل و کار جمعی در شرایط بد قرار دارد. در حالت یک جاندار بدون ابتکار عمل بسر می‌برد. لذا به سبب نداشتن ابتکار عمل صحیح در راستای منافع و اتحاد ملی - اجتماعی، توانایی ابتکار عمل جمعی را از دست داده است. ابتکار عمل‌های ترویج‌یافته میان خلقمان همان شیوه‌های فردمحور امپریالیستی یا استبداد رئیس‌عشیره‌ای و کمپرادورهای وابسته به جهان سرمایه‌داری است. این قبیل ابتکار عمل‌ها جای بسی تامل و اندیشه دارند، زیرا امپریالیسم و نظام تعلیمی آن با جامعه کاری کرده که کاملاً در خدمت منافع آن‌ها قرار گرفته است.

۶- انتقاد و خودانتقادی

هرچند از مکانیسم انتقاد - خودانتقادی بسیار سخن می‌رود، اما در مورد همخوانی با ضروریات تا حدی قابل توجه دشواریهای رخ می‌نماید. این مکانیسم که تقریباً موظف به احیای دوباره همه چیز در کردستان است یکی از اساسی‌ترین سلاح‌هایی است که برای رسیدن به اهداف از آن استفاده می‌شود. این اصل، پرداختن به موضوع انتقاد و خودانتقادی با جزئیات آن را ضروری ساخته که باید بخوبی به سطح آگاهی ارتقا یابد.

با مکانیسم انتقاد - خودانتقادی ایجاد هر تحولی در میهنی چون کردستان امکان‌ناپذیر است. می‌توان گفت همانگونه که سازمان نیافتگی جامعه ما توسط حزب به سازمان‌یافتگی متحول گردانده می‌شود، همچنین همانطور که اتوریته، مرکزیت‌گرایی دموکراتیک و کلکتیویسم و ابتکار عمل ابزارهای اساسی در پیشرفت فعالیت‌های حزب هستند، انتقاد و خودانتقادی نیز سلاحی است که موجبات عملی کردن این موارد اساسی را فراهم می‌کند، به آنها نظم و ترتیب می‌بخشد و توسعه می‌دهد. بدون شک انحراف موجود در شخصیت انسان گرد و رفع کاستی‌ها و اشتباهاتی که بلحاظ فکری، تئوری، سیاست و سازماندهی خواه نشأت گرفته از ساختار ملی - اجتماعی خواه ساختار طبقاتی، با بکارگیری سلاح انتقاد و خودانتقادی به شیوه‌ای نیرومند میسر می‌گردد. چه بسا انتقاد و خودانتقادی برای آزمایش برداشتن اشتباهات و جایگزین کردن موارد صحیح، راهنمایی است که نمی‌توان از آن دست برداشت.

اگر توضیح بیشتر موضوع با جزئیاتش، برای درک بهتر آن سودمند واقع خواهد شد. حتی همچو سلاحی در راستای اهداف سازمانی موثر واقع می‌شود.

انتقاد، اولین عملکردی است که مارکس در آغاز کار خود آن را انجام داده است. وقتی نخستین آثار مارکس را که بر انتقاد استوار ساخته، می‌خوانیم، با انتقاد از جامعه و تاریخ روبرو می‌شویم. مارکس و انگلس از اقتصاد گرفته تا اخلاق، هر آنچه همچو مانعی در مقابل جوامع گذشته قرار داشته را مورد انتقاد قرار داده و این انتقادات را خمیرمایه خلق جامعه نوین ساخته‌اند. از نظر آنها، انتقاد ابزار برای اتهام‌زدن به جوامع گذشته نیست. آنها انتقاد را صرفاً به منظور فروپاشی جامعه قبلی نه، بلکه برای ایجاد زمینه مادی که پیدایش جامعه جدید را موجب شود، بکار گرفته‌اند و ضرورت جایگزینی جامعه نو بجای کهنه را اثبات کرده‌اند. نیمی از سوسیالیسم عملی انتقاد از موارد قدیمی، نیمه دیگر آن نیز به خلق موارد نو اختصاص یافته است. سوسیالیسم علمی در حالی که از یک سو جامعه بورژوازی، هنجارهای آن و نهادهایش را مورد انتقاد قرار می‌دهد، از دیگر سو ویژگی‌های جامعه سوسیالیستی، هنجارهای آن و نهادهایش را که باید جایگزین شود، نشان می‌دهد. از گفته‌های مارکس می‌توان پی برد که هدف مارکسیسم از انتقاد از گذشته چیست، او گفته: «فیلسوفان به تحلیل دنیا بسنده کردند، اما مسئله این است که باید چگونه ایجاد تغییر در آن را نیز دانست». آری از این گفته‌ها می‌توان پی برد که مارکسیسم تنها به تحلیل گذشته و انتقاد از آن محدود نمانده بلکه وظیفه ایجاد موارد نو به جای قدیمی را نیز بر عهده می‌گیرد. یعنی مارکسیسم با هدف ایجاد جامعه نوین، جامعه موجود را مورد انتقاد قرار داده و آن را فرومی‌پاشد.

از این رو به وضوح می‌توان دریافت که هر چیز نو با انتقاد از گذشته آغاز می‌شود و از طریق بجای آوردن ضروریات نقد و انتقاد، گامی مهم در راستای پیدایش موارد نوین برداشته می‌شود. اما جامعه کردستان در طول تاریخ چنین روندی نداشته است. موارد نو، موارد

قبلی را مورد انتقاد قرار نداده و با فروپاشی موارد کهنه موارد جدید را جایگزین نکرده است. بدین ترتیب موارد بد پشت سرهم ردیف شده و گویی بازهم بر تعداد تباهی‌ها می‌افزایند. هر چیزی در تاریخ کردستان به مورد نوین نامبرده شده، در واقع در خدمت منافع موارد قبلی بوده است. موارد نو از کاراکتر خنثی در برابر موارد قدیمی برخوردار نبوده‌اند، با آنها از در سازش درآمده و اجازه ابراز وجود داده‌اند. البته همه این موارد بیانگر آن است که اشغال میهن‌مان توسط دشمن، کاملاً پذیرفته شده. بدین خاطر جامعه در ادوار مختلف تاریخی انتقادات لازم را نکرده و از طریق انقلاب به ایجاد تغییر در ساختارهایی که تحول در آنها ضروری است اقدام ننموده است. بالعکس، موارد کهنه نیرومندتر شده‌اند و آنهایی را که منافع‌شان در پیشرفت موارد نو است سرکوب نموده‌اند و هر چیز متعلق به آن را نابود کرده‌اند. بدین شکل جامعه را از انتقاد از گذشته، میل به پیشرفت و ترقی و خلق موارد نوین بازداشته‌اند. در مواردی نظیر «سیر پیشرفت تاریخی، منافع روزانه و آینده‌ای روشن» جامعه را از داشتن مغزی برای اندیشیدن، زبانی برای انتقاد، گوشی برای شنیدن و چشمی برای دیدن، محروم ساخته‌اند. بدین ترتیب کردستان را به سرزمین گفتگوی لال‌ها، کورها و ناشنویان مبدل ساخته‌اند. زندگی اجتماعی در کردستان حقیقتاً نوعی زندگی است که اندیشه در مورد تاریخ، وضعیت کنونی و آینده در آن ضروری دانسته نشده است. آنچه لازم است بشنود، نشنیده، آنچه باید بگوید، نگفته، و فعالیت‌های جامعه کردستان غیر از شباهت به کورمالی انسانهای نابینا در راه رفتن، انسان‌های لال و ناشنوا چیز دیگری نیست. با نگاهی گذرا می‌توان دریافت که انتقادات زیادی به این جامعه وارد آمده. طوری که حتی کوچکترین صدا نیز در این باره شنیده می‌شود، اما وقتی مسئله را بلحاظ پیشرفت اجتماعی و تاریخی مورد بررسی قرار دهیم، می‌بینیم که به بازی کم‌دی انسانهای لال، کور و ناشنوا می‌ماند. این واقعیتی است که در کردستان جریان دارد. از یک طرف در مقابل کاراکتر ذاتی خویش در نوعی خودبیکانگی بسر می‌برد، از طرف دیگر نسبت به دشمن که وی را به چنین وضعی گرفتار ساخته، کینه و نفرت ندارد. همچنین از این وضعیت انتقاد نکرده و حتی بالعکس، آنچه را دشمن بر وی تحمیل کرده، همچو حقیقت ذاتی خویش پسندیده است. نتیجتاً آنچه در کردستان تحت عنوان انتقاد از یکدیگر مطرح شده، کاراکتر ذاتی جامعه را بازتاب نداده و انتقاد از ضدارزشها و محیطی که دشمن حاکم ساخته، صورت نگرفته است، یعنی حتی انتقاد از یکدیگر نیز تحت نظارت دشمن صورت گرفته است.

انسان موجودی است که همواره می‌اندیشد و مسائل را مورد انتقاد قرار می‌دهد. درحالی‌که انسان به این سیستم اندیشه و تفکر نیاز دارد، در کردستان این اندیشه‌ها در راستای حفظ منافع ذاتی نه، بلکه بسوی خیانت به منافع جامعه‌اش سوق داده شده است. می‌توان گفت که هیچ چیزی در جامعه ما بنا به منافعش شکل نگرفته است. چیزی که آن را زندگی اجتماعی می‌نامند، در واقع جز یک بازی سیرک چیز دیگری نیست.

ما که از این جامعه برخاسته‌ایم، ناگزیریم در سطح اندیشه، انتقاداتی بعمل آوریم. در محیطی که تقریباً هیچ چیز برای ارزیابی مثبت وجود ندارد، باید با خلق شخصیت‌های موثر به تجدیدساختار آن اقدام نمود. اگر انتقاداتی در مورد این ساختار انجام نشود نمی‌توان هیچ کاری انجام داد. کارها با استفاده از فکر، طرح و برنامه چاره‌یابی می‌شوند. در قرن بیستم و یکم در پیشرفته‌ترین دوران بشریت قرارداریم، اما با این حال کردستان از ساختاری ناآگاه، سازمان‌نیافته و غیرمقاوم که توسط دشمن ایجاد شده، برخوردار است. اشخاصی که

منفی و جایگزینی موارد نوین است. باید در درون حزب نیز از این جنبه استفاده شود. یعنی تنها به اتهام‌زنی راست - چپ محدود نماند و جایگزینی موارد صحیح را در دستور کار قرارداد. اگر مکانیسم انتقاد و خودانتقادی در داخل حزب چنین کاربرد یابد، به نتیجه‌ای سالم در حزب منجر خواهد شد. در غیر اینصورت حزب را به بیماری مبتلا می‌سازد. البته بخاطر اینکه افراد جامعه ما همواره از چنین سلاحی محروم مانده‌اند، وقتی افراد این جامعه به حزب می‌پیوندند از نحوه بکارگیری آن چندان آگاه نیستند. این افراد، طوری آن سلاح را بکار می‌گیرند که همه چیز را نابود می‌کنند ولی بسوی پلیدیها و هدف اساسی شلیک نمی‌کنند. در برابر رویدادها لال، کور و ناشنوا هستند. این مورد به درون حزب نیز نفوذ می‌یابد. برخی از کادرها به هیچ‌وجه سلاح انتقاد و خودانتقادی را رو به هدف نمی‌گیرند، یا با استفاده از آن رفقایشان را به بدترین شیوه متهم می‌کنند و بیماری موجود را عمیق می‌سازند. همچنین در صورت پی‌بردن به بیماری آن را به تقدیر محول می‌کنند و از شیوع بیماری جلوگیری نمی‌کنند. برخی‌ها نیز از بکارگیری سلاح خودانتقادی علیه شخص خود گریزانند، خود را فردی بی‌عیب و نقص تلقی می‌نمایند. حتی در حین خودانتقادی با جدیت با کاستی‌هایشان برخورد نمی‌کنند انگار همچون یک کاهن بی‌گناه هستند. البته اینها مواردی منفی هستند که در قوانین سازمان به هیچ‌وجه جایی ندارند. واضح است که این نگرش که می‌گوید «انتقاد و خودانتقادی کن، اما لزومات آن را به جای نیاور!» غلط است. کادرها بطور حتم نباید اجازه دهند سلاح انتقاد - خودانتقادی به این شیوه بکار گرفته شود.

کارکرد ضوابط مختلف در درون حزب و گفتگو بر سر مسائل گوناگون ضروری است. انتقاد کردن برای درک این مورد که مبارز تا چه حد با ضروریات اینها سازگار شده، ضروری است. البته این بدان معنا نیست که مبارز در انتقاد از همه چیز آزاد است. انتقاد همراه با ویژگی‌های سازنده و توسعه‌دهنده‌اش نباید از اصول حزب و سوسیالیسم عدول کند. در داخل حزب باید به کمیته‌ها، واحدها و افراد بخاطر خطاهایشان تذکر لازم را داد و انتقاد کرد. فقط شیوه انتقاد کردن فرق می‌کند. برخی از شیوه‌های انتقاد کردن موجب پیشرفت حزب می‌شود، همچنین انتقاداتی وجود دارد که به قصد نفوذ نگرش‌های خرده‌بورژوازی به صفوف حزب مطرح می‌شوند تا ماهیت انقلابی حزب را نابود سازند. این نوع انتقاد ضرر مند و خطرناک است. پس انتقاد بایستی متناسب با برنامه و اساسنامه حزب باشد، و با هدف تقویت وحدت حزبی مورد استفاده قرار گیرد.

یکی از جوانب مهم انتقاد کردن این است که در موقع مناسب مطرح شود. باید مبارز بخوبی بداند که کجا چه بگوید. انتقادکننده‌ای که زمان و مکان را مدنظر قرار نمی‌دهد، بیشتر ضرر مند می‌شود تا سودمند. لنین در اینباره می‌گوید: «اگر کسی بخواهد انتقادی بعمل آورد، بایستی وضعیت حزب را که در محاصره دشمنان است مدنظر قرار دهد و در رفع اشتباهات به نفع اتحاد جماهیر شوروی و حزب کار کند». این یعنی اینکه با انتقاد کردن نباید به تضعیف حزب و مسلح کردن دشمن خدمت کند. البته این به آن معنا نیست که هیچ‌گونه انتقادی صورت نگیرد، اما بایستی موقعیت‌ها و شرایط مناسب انتقاد کردن را مدنظر قرارداد. اگر شرایط حکم کند می‌توان انتقادات را به زمان دیگری موکول کرد. انتقاد کردن چیزی نیست که بیهوده انجام شود. نباید از یاد برد که هدف از انتقاد کردن نیرومند ساختن حزب است نه تضعیف و ناتوان ساختن آن در مقابل دشمن. انتقاد کردن یک خصلت انقلابی است و برای ایجاد تغییرات انقلابی بکار گرفته می‌شود.

می‌خواهند این روند را متوقف کنند باید نفس تازه‌ای در کالبد جامعه دمیده و این کار را با انتقاد از وضعیت حاکم شروع نمایند. این صحیح‌ترین کاری است که باید انجام شود. ما جنبشی هستیم که هم سرمایه‌داری بیگانه و هم استعمارگری حاکم را که منجر به حفظ ساختار کهنه اجتماعی شده، مورد انتقاد قرار داده‌ایم. از این لحاظ ناگزیر بودیم فراتر از دیگر جنبش‌ها، نوعی جنبش ایجاد کنیم که جنبه انتقاد و خودانتقادی آن سنگینی نماید. برای اینکه بلحاظ مادی و فکری به یک نیروی قوی مبدل شویم، هنوز هم بسیار به این جنبه توجه می‌کنیم. حتی می‌توان گفت هنوز در آغاز راهیم.

اگر انتقاد کردن بصورت خودفریبی خرده‌بورژوازان و برای رفع عصبانیت مورد استفاده قرار نگیرد، فرد، سیاهی‌لشکر فیلم کم‌دی لال‌ها، کورها و ناشنواها نشود، به انتقادی که تنها در حد سخن باشد بسنده نکند، انتقادات وی موارد منفی‌نگرانه انباشته شده در تاریخ اندیشه را مورد هدف قرار دهد و برای حذف ساختار افکار منفی به سازماندهی بپردازد، این یک انتقاد انقلابی است. البته به این نیز نباید بسنده کند. انتقاد انقلابی باید در درون سازمان نیز بکار گرفته شود و این مسئله را که آیا پرولتاریا به عظمت خاص خویش دست‌یافته یا خیر، از غریبال انتقاد انقلابی عبور داد. همزمان با انتقاد از خارج بایستی در داخل نیز ضروریات انتقاد مورد توجه باشد. روند انتقاد تنها اینگونه از اتهام‌زنی دور می‌گردد، هستی واقعی خود را می‌یابد و به اندیشه‌ای مبدل می‌شود که بتوان آن را جامعه عمل پوشانید. اندیشه انتقادی را باید از جنبه خودانتقادی نیز مورد بررسی قرارداد و جامعه عمل پوشانید. در غیر اینصورت اگر فرد به شدیدترین شیوه انتقاداتی بعمل آورد ولی ضروریات خودانتقادی را به جای نیاورد، همه تلاش‌هایش بیهوده خواهد بود. این وضعیت، جدیت فرد را در قبال انتقاد برای تغییر در اوضاع نامساعد گذشته، نشان می‌دهد. اگر استادان این عرصه یعنی «مارکس و انگلس» تنها به انتقاد کردن محدود می‌مانند، خودانتقادی را ترویج نمی‌بخشیدند و ضروریات آن را فراهم نمی‌کردند، امروزه نه سیستم سوسیالیسم در کار می‌بود نه پیروزی انقلاب اکتبر. اهتمام ورزیدن به جنبه انتقاد کردن بدان معنی است که نقش سازنده و توسعه‌دهنده دارد و خلاصه ملاط اصلی ایجاد جامعه نو است. انتقاد از یک سو به معنای واقعی کلمه بی‌فایده‌گی موارد منفی و کهنه و از دیگر سو آنچه برای کار سودمند است را نشان می‌دهد.

در پرتو این تحلیلات کلی که درباره انتقاد و خودانتقادی انجام دادیم اینک نیز چگونگی بکارگیری این سلاح در درون حزب را مورد بررسی قرار می‌دهیم.

بکارگیری صحیح مکانیسم انتقاد و خودانتقادی در راستای اهداف واقعی و رسیدن حزب به بنیاد سالم از تأثیرات سازنده برخوردار خواهد بود. اما بالعکس اگر بخوبی بکار گرفته نشده و در خدمت به اهداف نباشد، منجر به ایجاد بنیادی ناسالم در حزب می‌شود. به همین دلیل هر یک از اعضای حزب که مجهز به چنین سلاحی شده‌اند بایستی به بهترین شیوه در آن مهارت کسب کنند. هراندازه عدم بکارگیری این سلاح منجر به خسران در حزب می‌شود، نبود مهارت در بکارگیری آن نیز ضررهای زیادی بدنال خواهد داشت. نکته حائز اهمیت این است که گذشته از برخورداری از این سلاح، نحوه بکارگیری آن اهمیت دارد. سلاحی است که در زندگی درون‌سازمانی احزاب لنینیستی می‌توان از آن صرف‌نظر کرد. به همین دلیل نحوه بکارگیری آن از اهمیت زیادی برخوردار است.

قبلا نیز گفتیم که اگر انتقاد کردن اتهام تلقی نشود، جنبه اساسی آن از میان برداشتن موارد

اینگونه می‌توان ریشه بیماریها در وجود افراد و سازمان را خشکانید و در معنای واقعی کلمه خودانتقادی تحقق خواهدیافت. خودانتقادی مقوله‌ای است که بایستی بصورت گسترده و فراگیر مورد بررسی قرارگیرد.

مادامی که از بسیاری جهات شخصیت گُرد با تأثیرات منفی روبرو است و تحت این تأثیرات تحولاتی انحرافی در شخصیت‌ها روی داده، پس در آن صورت فرد باید خودشناسی را همواره اساس کار قراردهد و در به زبان‌راندن و برطرف‌مودن خطاهای خویش تلاش کند. یعنی همواره باید در موقعیت خودانتقادی قرارگیرد. اگر می‌خواهد خود را از عقب‌ماندگی، انحراف و شخصیت‌تصنعی‌رهایی بخشد، بطور حتم باید این امر تحقق یابد. باید بدانید که مبارزه فرد با خود و مبارزه وی با جوانب ضعیفی که تا به حال مخفی‌مانده، از اهمیت حیاتی برخوردار است. رفع خطاهایی که به آسانی می‌توان به آنها پی‌برد کار چندان مشکلی نیست. مثلاً، نوع رفتار یک شخص با توده‌ها یعنی یکی‌نشدن با آنها، براحتمی به چشم خورده و می‌توان آن را برطرف نمود. اما رفتار کسی که وظایف انقلابی را بجای نمی‌آورد چندان به چشم نمی‌خورد، لذا بسیار خطرناک است. بدین‌جهت بایستی با هر دو دست به اسلحه خودانتقادی چسبیده و برای پیشبرد ویژگی‌هایی انقلابی این اسلحه را بخوبی بکارگیرد. علی‌رغم این‌ ضرورت، می‌بینم که انتقادکردن بیشتر متمایل به مسایل خارج از شخص است طوری که این امر از سوی اشخاص برای استتار خود بکار گرفته می‌شود. حال آنکه چند عمل منفی که در چند جا از چند شخص روی داده است از موضوعات انتقادی معمولی هستند و با آن رفع می‌گردند. اینها، یا خود بخود از میان برداشته می‌شوند و یا می‌توان با خودانتقادی آن را رفع کرد. نکته حائز اهمیت این است که این سلاح را بسوی شخصیت خود نشانه رفته و خود را از خطاها و کاستی‌ها زدود. احساس مسئولیت نسبت به حزب چنین چیزی را ایجاب می‌کنند.

بخاطر شرایط ملی و اجتماعی که در آن قرار داریم همواره باید به سلاح انتقاد و خودانتقادی مجهز باشیم. بدیهی است که این سلاح تنها محدود به مرحله خاصی نیست، بلکه در سیر پیشرفت همه مراحل مبارزه باید انتقاد و خودانتقادی بکار گرفته شود. همچنین شرطی اساسی است برای رسیدن به عظمت شخصیتی یعنی شخصیت مبارز حزبی. زیرا واقعیت اجتماعی و ملی ما آنچنان عقب‌مانده است که هیچ سلاحی جز انتقاد و خودانتقادی نداریم که با آن بتوانیم این عقب‌ماندگی را پشت‌سر بگذاریم. در این صورت بدون انحراف این سلاح از ذات سازنده، تنظیم‌کننده، سازمان‌دهنده و توسعه‌دهنده‌اش برای هستی‌های نوین، بایستی همواره به بهترین شیوه بکار گرفته شود. این تنها در یک عرصه نه بلکه بایستی در بسیاری از عرصه‌ها مورد استفاده قرارگیرد زیرا سلاحی است که باید حتماً از آن بهره برد. یک مبارز باید این سلاح را با تمام جوانب آن درک نماید و برای آنکه همواره تیرش به هدف اصابت کند بایستی در بکارگیری آن دقت بخرج دهد. وی به میزانی که در بکارگیری این اسلحه مهارت پیدا می‌کند، بیماریهایش با موفقیت معالجه می‌شود، زیرا دیگر بیماری شدید نمی‌شود و سلاح انتقاد و خودانتقادی به بهترین شیوه ممکن اعمال می‌گردد. بایستی اهمیت و کارکرد اسلحه انتقاد و خودانتقادی بدین شکل درک شود و مبارزین این را به یکی از ویژگی‌های اصلی خویش مبدل سازند.

[از یادداشت‌های یکمین کنفرانس پکک استفاده شده است.]

خودانتقادی برای رفع و جبران خطایی است که مبارز مرتکب آن شده. سلاحی است که در احزاب پرولتاریایی از اهمیت ویژه‌ای برخوردار بوده و نقش پیشرونده و توسعه‌دادن را بازی می‌کند. لنین در بحث از معنای خودانتقادی در احزاب انقلابی می‌گوید: «خودانتقادی یکی از مهمترین و مورد اعتمادترین معیارهایی است که جهت‌دهی یک حزب سیاسی را به منظور رفع اشتباهات آن، جدیت حزب و اینکه آیا در قبال طبقات و توده‌های زحمتکش وظایفش را بجای می‌آورد یا خیر، ممکن می‌سازد. پی‌بردن به اشتباهات، پذیرفتن آن از ته دل، جستجوی عوامل اشتباهات و تحلیل شرایطی که موجب روی‌دادن اشتباهات شده، در واقع مواردی هستند که جدیت حزب را نشان می‌دهد».

توضیحاتی که برای حزب بیان شد، بدیهی است که در مورد کادر نیز مصداق دارد. جدیت کادر در رفع اشتباهاتش به جهت‌گیری وی بستگی دارد. اگر واقعا درقبال خلق، حزب و انقلاب احساس مسئولیت کند و برای یافتن دلایل آن تلاش نماید، خطاهایش رفع می‌شود. در صورت انتقاد از کادر، کادر فردی متهم شده نیست. همچنین یک کادر نباید بارها یک خطا را تکرار و بازهم طلب عفو و بخشش کند. وی کسی است که به اشتباهات پی‌برده و برای رفع آنها مصمم است. اما اشخاصی هم هستند که اگرچه نمی‌توانند زیر بار خطاهای زیاد خود نفس بکشند، اما همانند یک راهب رفتار نموده و از موضع‌گیری‌های اشتباه خود دست برمی‌دارد. البته این یک نوع بیماری شیوع‌یافته میان کادرها است. رفتارشان چنان است که بخاطر آن نمی‌تواند بیماریش را خود معالجه کند. چنین کادری کسی است که در رفع اشتباهات و خطاها ناتوان مانده.

قاعده‌ای به نام جایز‌الخاندون انسان وجود ندارد. هرآنکه کار می‌کند خواه‌ناخواه اشتباهات کوچک و بزرگ از وی سر می‌زند که باید همه را به آسانی و سریعاً رفع کند. پس معنای اصلی خودانتقادی نیز در همین امر نهفته است. یعنی رفع اشتباهات خود. اگر اشتباهات برطرف نگردد، خودانتقادی هیچ معنایی نخواهد داشت. نسان عاقل کسی است که در حین مرتکب‌شدن به اشتباه، آنها را به آسانی و سریعاً برطرف نماید. اگر کادر می‌خواهد به موقعیت نیرومند دست یابد و وظایف انقلابی‌اش را بجای آورد بایستی در امر توضیح خطاهایش برای حزب روراست باشد و از رفع آنها اجتناب نرزد. لنین در توضیح حزب بلشویک، این واقعیت را بدین شکل بوضوح نشان می‌دهد که: «تا به امروز همه احزاب انقلابی مدعی که از برزبان‌آوردن خطاهای خود هراس داشتند و ندانستند که نیروی اساسی آنها در چیست، به آخر خط رسیدند و از میان برداشته شدند. ما نابود نخواهیم شد، زیرا ما از رفع کاستی‌هایمان نمی‌ترسیم و یاد می‌گیریم که چگونه آنها را شکست دهیم». امروز، این واقعیت که در مورد همه احزاب انقلابی صدق می‌کند در مورد کادرها نیز مصداق دارد. کادرها اگر از اعتراف به خطاهای خود در هراس نباشند و چگونگی فائق آمدن بر آنها را یادگیرند، آنگاه کاستی‌ها از میان برداشته می‌شود، برانزده نام کادربودن خود خواهند بود و شکست‌ناپذیر خواهند گشت.

خودانتقادی صرفاً محدود به فرد و یا سازمان خاصی نیست، بلکه در عرصه اجتماعی نیز به منظور رفع کاستی‌ها بایستی بکار گرفته شود. در عرصه اجتماعی باید خودانتقادی بعنوان یک سلاح در مواجهه با از خود بیگانگی نشات گرفته از دشمن، مورد استفاده قرارگیرد. بایستی تمامی عقب‌ماندگی‌ها، پلیدیها و انحرافات خرده‌بورژوازه را مورد هدف قراردهد و در مبارزه با ساختاری که دشمن آن را ایجاد کرده، علیه تمام موارد منفی اجتماع بجنگد. تنها

۷- انضباط

انضباط، قبل از هر چیز مکانیسمی متناسب با ضوابط دارد. مکانیسمی متناسب با مضمون ضوابط در سخن نه، بلکه متناسب با ماهیت حزب و خط‌مشی سیاسی و نظری‌اش که البته مکانیسمی موفق است. هکذا يك مکانیسم موفق هم برانزنده ماهیت حزب است. پس راه ایجاد يك مکانیسم موفق که برانزنده حقیقت حزب باشد، عجلالتا از تحکیم انضباط در هر حزب می‌گذرد. بی‌انضباطی، درنیافتن حقیقت حزب است. به همین علت تیپ شخصیتی که انضباط را در شخصیت خود پیش‌برده نداد، هم در حزب و هم زندگی اجتماعی تیپ موردپسند نخواهد بود.

انضباط از عناصر اساسی مکمل همه ویژگی‌هایی است که تا به حال برشمردیم. اگر انضباط نباشد، عمل به مرکزگرایی دموکراتیک، کلکتیویسم و مکانیسم انتقاد و خودانتقادی امکان‌پذیر نخواهند بود. اگر يك حزب از انضباط برخوردار نباشد، حتی اگر ویژگی‌های دیگر در آن موجود باشد، این ویژگی‌ها هیچ معنایی نخواهند داشت. در عین حال اگر کادر به دستورات حزب اعتنا نکند، آن را پراکنده نماید، فعالیت برنامه‌ریزی‌شده را پیاده نسازد، کار يك ماه را در طول يك سال انجام دهد، جلسات را در موقع مناسب برگزار نکند و همواره آن را به تعویق اندازد و در همه فعالیت‌هایش اینهمه بی‌نظمی وجود داشته باشد، یا آن سازمان، سازمان نیست یا آن کادر به معنای واقعی کلمه برانزنده کادربودن نیست. بدیهی است که چنین کادری هیچ نفعی برای سازمان ندارد. يك مبارز قوی در عین حال مبارزی منضبط است. در کردستان که گویی همه‌چیز در هاله‌ای از ابهام قرار دارد، تقریباً هیچ کس از نگرش صحیح در مورد مقوله انضباط برخوردار نیست. از اینرو در محیطی که هر کس این نگرش را دارد که «روی حرف من نباید حرف زد» و به میل خود رفتار می‌کند، پیشرفت نظم و انضباط حائز اهمیت فراوان است. وجود این محیط بغرنج تنها با استفاده از ضوابط مشخص از نظم برخوردار خواهد شد.

انضباط ویژگی‌ای است که بیشتر در مبارز پرولتاریا که پایبند به تشکل طبقاتی پرولتاریا و موقعیت ایدئولوژیکی - سیاست آن است، توسعه می‌یابد. پرولتاریا فعالیت‌های خود را تحت ضوابطی مشخص انجام می‌دهد و در سازگاری با مقوله انضباط سختی نمی‌کشد. انضباط به معنای واقعی کلمه در سازمان پرولتاریا تجلی می‌یابد. در نقطه مقابل این، در دیگر طبقات بویژه در طبقه خرده‌بورژوازی، ویژگی‌ای نیست که چندان توسعه یافته باشد. زیرا خرده‌بورژوازی در روند تولیدی که بصورت مالکیت خرد است تحت ضوابط مشخص کار نمی‌کند. در کار تنها خود وی حق سخن گفتن دارد و هیچ سیستم ضابطه‌ای و اتوریته‌ای نمی‌پذیرد. به همین دلیل انضباط تا حدی مشخص در این طبقه پیشرفت می‌کند.

همانگونه که پرولتاریا رهایی واقعی خود را کاملاً مدیون سازماندهی است، موفقیت در سازماندهی او نیز تنها به وجود انضباط بستگی دارد. بویژه در سرزمینی چون کردستان، این ویژگی کاربرد بیشتری خواهد داشت. ساختار متلاشی‌شده سازماندهی در جامعه، ما را به این امر حیاتی که سازماندهی باید مبنای هر کاری باشد، ناگزیر کرده است. پدیده انضباط نیز مبنای موفقیت در سازماندهی است. اگر سازماندهی دارای ضوابط مشخص انضباطی نباشد، تحقق نمی‌یابد. کارکرد آن بنا به ضروریات سازمان در نتیجه‌گیری فعالیت‌های سازمانی تعیین‌کننده خواهد بود. لنین موفقیت در حفظ قدرت پرولتاریا بعد از انقلاب اکتبر را به پدیده انضباط مرتبط دانسته و نقش تعیین‌کننده انضباط در حیات سازمانی را چنین بیان

می‌دارد: «فکر می‌کنم امروزه اگر در صفوف حزب و بلشویکها انضباطی پولادین وجود نداشته باشد، دو سال ونیم و حتی دوماه ونیم نخواهد توانست قدرت‌ش را حفظ کند».

به منظور توسعه و تحکیم راه مبارزه‌مان، باید هر نگرش عاری از انضباط را که جنبش ما را در گذشته با دشواری مواجه ساخته و ناتوان کرده است، مشخص نمود و به شیوه‌ای بی‌امان با آن به مبارزه پرداخت. گاهی بی‌انضباطی چنان بوده که کادر و یا عضوی از کمیته مرکزی درحالی که هنوز دستورات رسیده را نخوانده‌اند، آن را به گوشه‌ای می‌اندازند. همچنین اکثر اوقات اگرچه به آن اعتنائی داشته، اما بازهم در عمل به آن آگاه نبوده و مکان و زمان آن را بخوبی تعیین نکرده است. البته این شخص هر چند حسن‌نیت هم داشته باشد، اما مبارزی ضعیف است؛ همچنین شخصیتی نیست که وظایفش را بخوبی بجای آورد. از این لحاظ تجلی نگرش انضباطی در شخص بدان معناست که همه شخصیت‌های مبارز به آن انضباط تعریف‌شده دست یابند. کادری که فعالیت‌هایش را با رعایت نظم و انضباط انجام دهد در حزب کادری نیرومند است. حتی از نیرویی برخوردار است که در زمان و مکان مناسب کارها را به شیوه‌ای که برانزنده او است به جای آورده و در این معنا، توطئه‌های دشمن را نیز خنثی می‌سازد. منضبط‌بودن آراستگ زندگی انقلابی است. مبارزی که این ویژگی را هم به دیگر ویژگی‌ها علاوه کند در تکامل انقلابی خویش موفق خواهد شد.

مقصود ما از انضباط سازمانی، انضباطی دگماتیک نیست. انضباطی است که متناسب با ضوابط سازمانی و داوطلبانه باشد. مقوله انضباط در حزب پرولتاریا به وحدتی داوطلبانه متکی است. هیچ کس به زور به صفوف حزب فراخوانده نشده تا با ضوابط سر ناسازگاری داشته باشد، اما پیوستن فرد به صفوف حزب بدین معنی است که ضوابط آن را در همان آغاز پسندیده است. زیرا وی داوطلبانه به صفوف حزب پیوسته، از این رو باید با ضوابط سازمانی نیز سر سازگاری داشته باشد. انضباط در صفوف حزب بر همین مبنا استوار است. این ویژگی نیز انضباط پرولتاریا را از انضباط ساختگی بورژوازی و گروه‌های مشابه دیگر که به زور متوسل شده‌اند، متمایز می‌سازد.

علی‌رغم اینکه وحدت عناصر پرولتاریایی در حزب داوطلبانه است، اما غیر از پرولتاریا، مبارزینی از صفوف زحمتکش‌ان نیز به این حزب می‌پیوندند. اینها آداب و رسوم طبقه‌شان را همراه خود به درون صفوف حزب پرولتاریا آورده و عامل بی‌انضباطی می‌شوند. در قبال عناصر مذکور باید حساسیت به خرج داد، باید برای آنها دوره‌های آموزشی دایر کرده و به انضباط پرولتاریا متقاعد نمود. برای اینکه فعالیت‌ها با موفقیت انجام گیرند، نباید به هیچ‌وجه اجازه داد به انضباط سازمانی لطمه وارد شود. اگر قوانین انضباطی در صفوف حزب بخوبی اعمال نگردد و عناصر خرده‌بورژوا که به درون حزب نفوذ یافته‌اند آن را بی‌تاثیر سازند، آنگاه فراتر از يك حزب با جمعی از تئوری‌پردازان زبان‌دراز مواجه می‌شویم. این نیز یکی از اساسی‌ترین موانع پیش‌روی عمل به وظایف حزب است. زیرا این گرایش‌ها و اشخاص تمایل دارند که مطابق میل شخصی با مصوبات حزب برخورد کنند که این نیز برای حزب بسیار مخاطره‌آمیز خواهد بود.

سازگاری صرف با مصوباتی که مطابق با نظرات شخص باشد به معنی انضباط نیست. انضباط در زمینه سازگاری با مصوباتی که مطابق با نظرات شخص نباشد نیز کاربرد دارد. اینکه شخص تا چه اندازه منضبط است یا نیست به میزان بجای‌آوردن مصوبات حزب بستگی دارد. عملی‌کردن مصوباتی که مطابق با نظر شخص باشند، خیلی مسئله نیست، اما

نکته‌حائز اهمیت از نظر حزب، سازگاری شخص با مصوباتی است که با نظرات وی منطبق نباشد. مسئله مدنظر ما در این نقطه گره خورده است. در این صورت انضباط، عملی‌نمودن مصوبات حزب از سوی شخص و یا هر یک از تشکیلات حزبی با کمترین عیب‌ونقص است. در این مورد نباید میان مصوباتی که طبق نظرات وی باشد یا نباشد، تفاوت قائل شود. عبارت دیگر انضباط، تابع‌نمودن اراده فرد به سازمان، تشکلات حزبی به مرکز و اقلیت به اکثریت است. از این لحاظ نیز فرد و یا تشکلات حزبی از اکثریت حزب نخواهندگسست و سرخود حرکت نخواهند کرد. سازماندهی حزب از ضوابطی برخوردار است که کارکردش را افزایش می‌دهد. اینها نیز بوضوح در اساسنامه حزب گنجانده می‌شوند. مبارزین مطابق چنین ضوابطی به خود و فعالیت‌هایشان جهت می‌بخشند. تنها آن هنگام واقعا سودمند واقع می‌شوند و به مبارزینی منضبط که وظایف‌شان را با موفقیت انجام می‌دهند، مبدل خواهندشد.

میزان همگرایی مبارزین با انضباط حزبی برای انضباط در سازماندهی حزب نیز حائز اهمیت است. در سطور فوق گفتیم که این انضباط، انضباطی داوطلبانه است. علاوه بر این، انضباط حزب پرولتاریا از ویژگی‌های اساسی برخوردار است که بدان متکی بوده، نیرو بخشیده و از آن محافظت می‌کند. لنین این ویژگی‌ها را چنین توضیح می‌دهد: «انضباط حزب پرولتاریا چگونه حفظ خواهد شد؟ چگونه بر آن نظارت خواهد شد؟ چگونه تقویت می‌شود؟ نخست؛ قبل از هر چیز با پیشبرد آگاهی طبقاتی پرولتاریا در شخص پیشاهنگ، سپس با وفاداری، استقامت، قهرمانی و فداکاری وی. دوم؛ برقراری رابطه با توده‌های بزرگ انسانهای زحمتکش در راس آن پرولتاریا با توسل به معیارهای معین، اما در عین حال برقراری رابطه با توده‌های بزرگ غیرپرولتاریا. لازم است با قابلیت یکی‌ساختن‌شان با پرولتاریا با آنها روابط نزدیک برقرارنمود. سوم؛ تحقق رهبری سیاسی توسط این پیشاهنگ به نحو صحیح، اما با این شرط که توده‌های بزرگ خلق در نتیجه آزمون‌ها به این رهبری سیاسی اعتماد کنند. همچنین اگر با تعیین تاکتیک‌ها و استراتژی صحیح توسط این طیف سیاسی، این شرایط فراهم‌نگردد، وظایف به بورژوازی واگذارمی‌شود و پایه‌های این حزب پیشرفته طبقه پرولتاریا که از قابلیت متحول‌ساختن همه جامعه برخوردار است بر انضباط حزبی استوار نمی‌گردد. اگر این شرایط نباشد همه کارها در راستای ترویج انضباط با ناکامی مواجه شده و به دلق‌بازی و وراچی می‌انجامد. البته این شروط که برای حزب تعیین شده است برای مبارز نیز صدق می‌کند. کادری که ویژگی‌های ذکرشده را درک ننماید و در شخص خود متجلی نسازد، نمی‌توان توقع داشت که خود را با انضباط وفق دهد و آن را استحکام بخشد».

لنین انضباط یک ارتش را که می‌تواند میلیون‌ها انسان را در راستای یک هدف به حرکت در آورد برای حزب نیز همچو یک نمونه مثال می‌زند. بعنوان مثال ارتش ترکیه انضباط بردگی را حاکم می‌گرداند. هرچند در بنیان آن توسل به زور نهفته است، اما با چنین انضباطی ارتش را به حرکت وامی‌دارد. البته انضباط حزبی ما انضباطی نیست که متوسل به زور باشد. اما صفوف حزب نیز به انضباطی نیاز دارد که با صدور یک دستور همه اعضا را به حرکت درآورد و آنها را جهت‌دهی نماید. اگر ارتش بورژوازی که بالغ بر نیم میلیون می‌باشد با چنین انضباطی می‌تواند خود را سرپا نگه‌دارد، آنگاه آیا با انضباط انقلابی حزب ما یعنی با انضباطی که برمنای فداکاری، آگاهی و داوطلبانه‌بودن شکل‌گرفته هرکاری را نمی‌توان با

موفقیت انجام داد؟ هرچند امروز حزب شمار کمی از انسانها را به حرکت درآورده است اما در آینده با همین انضباط سازمانی میلیون‌ها تن را به حرکت خواهدانداخت. امروز حزبی که اقلیت یک طبقه را به حرکت درنیاورد و تحت انضباط سازمانی حرکت نکند در آینده به هیچ‌وجه از توده‌های بزرگ پذیرفته نخواهدشد و نخواهد توانست آن‌ها را جهت‌دهی نماید. سازماندهی در عین حال به معنی داشتن انضباط است. هر سازمانی بطورحتم به یکسری ضوابط احتیاج دارد تا کارهایش را مطابق آن انجام‌دهد و اعضایش را در چارچوبی مشخص به حرکت درآورد. اگر این یک نباشد وحدت اعضا و سازمان استحکام نمی‌یابد. حال آنکه سازماندهی از یک نظر وحدت عملکردها است. انضباط نیز یکی از عناصر مهم است که این وحدت را به شیوه‌ای سالم استحکام می‌بخشد. لنین در این‌باره مختصرا اما با محتوایی پربرار بیان می‌دارد: «همواره نظرات خود را در مورد اهمیت انضباط و اصطلاح انضباط برای حزب پرولتاریا با خطوط اساسی بیان داشته‌ایم. تعریف ما این است: وحدت عملکردها، آزادی بیان و انتقاد. چنین انضباطی برانزده حزب دموکراتیک پیشرفته‌ترین طبقه است. نیروی طبقه کارگر در سازماندهی نهفته است. اگر توده‌ها سازماندهی نیابند، پرولتاریا معنایی نخواهدداشت. پرولتاریای سازمان‌یافته می‌تواند همه کاری انجام دهد. سازماندهی، وحدت عملکردها است. وحدت عملکرد مبارزین درعرصه عمل است. چه‌بسا همه عملکردها و هر کاری متمایل به پیشرفت است و به عقب گام بر نمی‌دارد. از نظر ایدئولوژیک، پرولتاریا همدیگر را نیرو می‌بخشند، متعالی می‌سازند و به مراتب پائین سقوط نمی‌دهد، سازماندهی را برهم نمی‌زند و تضعیف نمی‌گرداند زیرا تنها در این صورت است که اهمیت می‌یابند». در نتیجه می‌توان گفت: برای آنکه همه ضوابط حزبی به بهترین نحوه کارکرد داشته باشند، انضباط ویژگی است که نمی‌توان از آن دست برداشت. و هرآنکه با ایجاد کوچکترین خلل در انضباط پرولتاریا، بویژه در هنگام حاکمیت پرولتاریا، به بورژوازی کمک خواهد کرد».

۸. مبارزه در درون حزب علیه تاثیرات طبقات غیرپرولتاریا
یک حزب برای آنکه به شیوه‌ای صحیح کار کند بایستی برمنای اصل مرکزی بودن دموکراتیک تاسیس شود، در فعالیت‌هایش باید «کلکتیویسم و ابتکارعمل» را عین سازد، برای رسیدن حزب به بنیانی سالم‌تر باید به سلاح انتقاد - خودانتقادی مسلح گردد، و برای تحقق همه اینها یک انضباط پولادین وجود داشته‌باشد.

در بررسی این ویژگی‌ها سعی کردیم اهمیت و کارکرد آنها را در داخل حزب توضیح دهیم. تصور یک حزب لنینیستی فاقد این ویژگی‌ها غیرممکن است. یک حزب تنها در صورتی که همه این ویژگی‌ها را به بهترین شیوه کسب کند به معنای واقعی کلمه پیشاهنگ و پیشرو پرولتاریا خواهد بود. در یک حزب سازمان‌یافته، باید از وجود اتوریته نیز سخن‌راند. اگر جمع این ویژگی‌ها به معنی سازماندهی است، پس سازمان‌یافتگی نیز به معنی داشتن اتوریته است. زیرا لازم است اعضا اراده فردی خود را تابع منافع عمومی حزب گردانند. این نیز ایجاد اتوریته و پذیرش آن است. اعضا بایستی بی‌قیدوشرط تابع اتوریته باشند. باید از رفتارهایی که منجر به تضعیف و ناتوانی حزب می‌شود، دوری گزینند.

البته تنها افراد طبقه کارگر به صفوف حزب پرولتاریا نمی‌پیوندند. نه تنها حزب بلکه خود پرولتاریا نیز متمایز از دیگر طبقات زحمتکش نیست. دیگر طبقات زحمتکش پیرامون پرولتاریا گردهم می‌آیند. همچنانکه لنین گفته آن تولیدکنندگان خرد همچو یک جزیره در دریا هستند. هر روز و هر ساعت تحت فشار بورژوازی قرار دارند. «تولیدکنندگان

آسوده‌اش خراب می‌شود. بدین‌خاطر مخالف خشونت است، پرولتاریا را به هرج‌ومرج‌طلبی متهم و بی‌وقفه سرزنش می‌کند.

این ویژگی‌های او در روان و چهره‌اش نیز نمایان می‌گردد. از روحیه‌ای سالم برخوردار نیست. معنویاتش همواره خراب است. زیرا بی‌ثباتی درعرصه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی همواره به مالکیت کوچک و اعتبارش لطمه می‌زنند. بی‌ثباتی دراین زمینه بر معنویاتش تأثیری می‌گذارد. نمی‌تواند برای مدتی مدید اعتقاد و پایبندی خود را حفظ کند. همواره در عالم خیال بسر می‌برد. آنچه در واقعیت بدان دست نمی‌یابد را در خیالاتش می‌پروراند و سعی می‌کند در آن حوزه دنبالش بگردد. نمی‌خواهد با واقعیت‌ها رودر رو شود. اگر رودر رو شود نیز آرام و قرار ندارد و مدام فریاد و فغان برمی‌آورد. فوراً فریاد می‌کشد. وقتی ببیند پرولتاریا به موفقیتی دست یافته، فوراً به صفوف پرولتاریا می‌پیوندد. تا زمانیکه امورات پرولتاریا بخوبی بگذرد، طرفدار پرولتاریاست؛ حتی طوری ادعا می‌کند که انگار بیشتر از پرولتاریا به مبارزه پایبند است. خرده‌بورژواها در گردهمایی‌ها سخنرانی می‌کنند، شعارهای رادیکال سر می‌دهند، رهبری توده‌ها را برعهده می‌گیرند، پرولتاریا را به جنگ دعوت می‌کند و غیره؛ اما وقتی پرولتاریا با ناکامی مواجه می‌شود، فضای صلح‌جویانه و قانونی قبلی از بین می‌رود، در چنین لحظه‌ای خرده‌بورژوازی بلاتکلیف و پادرومی‌ماند و همه‌چیز برایش به خط پایان می‌رسد. فوراً به دنبال راهها و شیوه‌های دیگر می‌گردد تا با توسل به آن خود را کنار بکشد. گویی اکسیژن تمام شده و در این فضا احساس خفگی می‌کند. ناکامی‌ها و ضرباتی که پشت سرهم به صفوف پرولتاریا زده می‌شود، اعتقاد وی را تضعیف می‌کند، لذا جسارتش را از نابود و معنویاتش را تباه می‌کند. زیرا کارها دیگر همچو گذشته پیش نمی‌روند، شرایط برای مبارزه صلح‌جویانه وجود ندارد و دشواریها و مرگ بیخ‌گوش او قرار می‌گیرند. آنوقت است که می‌داند این دنیا چه دنیایی است، و می‌گوید «با خود چه کردم، چگونه وارد چنین کاری شدم»، سپس دست به سرگرفته و به پرولتاریا دشنام می‌دهد. حتی می‌رود و در صفوف بورژوازی جای می‌گیرد. علیه پرولتاریا اعلان جنگ می‌کند و با این گفته که «تو مرا نیز در آتش خود خواهی سوزاند» سعی می‌کند منافعش را حفظ نماید.

خرده‌بورژوازی با این روحیه و شیوه زندگی، تأثیرات ویژگی‌هایش را هرچند به شیوه‌ای جداگانه، در صفوف حزب پرولتاریا برجای گذاشته و موجودیتش را در درون آن حفظ می‌کند. این را باید بصورت اساسی در مبارزه بلشویسم روسیه که از تجارب ارزنده‌ای برخوردار است، بررسی کنیم و ببینیم که خرده‌بورژوازی می‌خواهد چه کارهایی در صفوف پرولتاریا انجام دهد.

لینن برای پاسخگویی به مطالبات توده‌ها و مدیریت مبارزه پرولتاریا در هر شرایطی وظایف انقلابی را برای ایجاد یک حزب در اولویت قرار می‌دهد و برای تأسیس چنین حزبی نیز فعالیت‌های بی‌وقفه را ضروری می‌بیند. خرده‌بورژوازی یکی از موانعی است که علیه این سازماندهی قدامت می‌کند. نمایندگان این طبقه به هر قیمتی که باشد از تأسیس حزب پرولتاریا ممانعت بعمل می‌آورند. در حله نخست، در چارچوب شعار «آزادی انتقال» و نگرش اقتصادمحور، جریانانی مختلف شکل می‌گیرند. اینها درصددند که مارکسیسم را از محتوای اصلی آن تهی سازند و در گستره جنبش عملی طبقه کارگر اپورتونیسم را توسعه دهند. شیوه‌ها و راهکارهای غلطی به طبقه کارگر ارائه می‌دهند. بویژه خطرناک‌ترین گرایش نیز در نوع نگرش اقتصادی رخ می‌نماید، طوری که نمی‌خواهد طبقه کارگر به مبارزه سیاسی

کالا و اعضای خرده‌بورژوازی پرولتاریا را محاصره، از طریق آنها به صفوف پرولتاریا نفوذ می‌کنند و پرولتاریا را از راس امور ساقط می‌گردانند. اینگونه، ویژگی‌های چون بی‌شخصیتی، تجزیه‌طلبی، فردمحوری و ترسوئی خرده‌بورژوازی همواره در صفوف حزب پرولتاریا احیاء می‌شود. این وضعیت در سازمان پرولتاریا نیز بازتاب می‌یابد. عناصر خرده‌بورژوا به صفوف حزب پرولتاریا نفوذ می‌کنند که اینها منشاء هرگونه پلیدی در حزب هستند. قبل از پرداختن به تأثیرات خرده‌بورژوازی که بر حزب پرولتاریا فشار می‌آورد، برخی از کاراکترها و هنجارها و چگونگی روحیه این طبقه را توضیح می‌دهیم.

استادان مارکسیست - لنینیست همراه با بررسی مبارزات طبقه پرولتاریا و چگونگی سازماندهی آن، ویژگی‌های خرده‌بورژوازی را افشا ساخته و توجه پرولتاریا را به خطرات این طبقه معطوف می‌دارند.

مارکس و انگلس در مورد اینکه خرده‌بورژوازی چه طبقه‌ای است، تحلیلات شفافی داشتند. این دو استاد متبحر، جهت‌گیری خرده‌بورژوازی را در اثنای انقلاب بورژوازی با جزئیات آن توضیح داده‌اند و روحیه آن طبقه را در عمل نشان می‌دهند. همچنین لینن جهت‌گیری خرده‌بورژوازی درقبال سازمان را در آثار مختلف خود بررسی کرده و نوع نگرش سازمانی پرولتاریا را توضیح داده است. سازمان‌نیافتگی خرده‌بورژوازی و گرایش سازمان‌گریزی آن طبقه را به نحو عاقلانه اثبات کرده‌است.

خرده‌بورژوازی طبقه‌ای است که همواره در حالت آشفتگی و تجزیه‌شدگی بسر می‌برد. همواره فشارهای بورژوازی از بالا و فشارهای پرولتاریا از پایین بر او وارد می‌آید. هراندازه سرمایه‌داری رو به تمرکزگرایی گام برمی‌دارد و بحران‌های اقتصادی، اجتماعی و مشابه آن عمیق می‌گردد، خرده‌بورژوازی شکست می‌خورد. دکانش، ملکش و کارمندیش خاتمه می‌یابد. بی‌ثباتی خرده‌بورژوازی در عرصه اقتصادی درعملکرد وی نیز بازتاب می‌یابد؛ فوراً عصبانی می‌شود، حرکت‌های خشن اما کوتاه‌مدت انجام می‌دهد تا جلوی شکست خود را بگیرد. این موضع وی درقبال ممانعت از شکست، بلحاظ ایدئولوژیک وجودش را در چارچوب هرج‌ومرج‌طلبی بازمی‌یابند. از برنامه‌ها و سازماندهی‌های جدی و درازمدت خبری نیست، زیرا واکنش لحظه‌ای است، و خرده‌بورژوا طرفدار کودتا است. وی خشمگین می‌شود، انتقاد می‌کند و می‌خواهد نابود شود، اما بجای خود شخص تازه‌ای را جایگزین نمی‌کند.

خرده‌بورژوازی هرچند از بورژوازی عامل نابودی خود متنفر است و بعضاً درمقابل او نیز گرایش مخالفت‌آمیز دارد، اما نمی‌تواند مبارزه‌ای نتیجه‌بخش علیه او انجام دهد. چراکه هر لحظه محتاج وی است و برای حفظ املاک کوچک، خویش را نیازمند به وام و استعانت بزرگ می‌بیند. به همین دلیل نمی‌خواهد با بورژوازی به نزاع جدی برخیزد؛ این است که می‌خواهد کار را از طریق اصلاحات انجام دهد. همواره طرفدار مبارزه‌ای سازشگرانه است. مبارزه مسلحانه و مبارزه بنیادین طبقاتی را نفی می‌کند. میانه‌رو است، در صفوف بورژوازی و پرولتاریا به شیوه‌ای سست‌بنیان قرار می‌گیرد، هم آنجا و هم اینجا جایی برای خود نمی‌بیند. گوشه‌نگاهی به بورژوازی دارد زیرا می‌داند او از پیشرفت‌های اجتماعی ممانعت بعمل می‌آورد؛ گوشه‌نگاهی هم به پرولتاریا دارد زیرا می‌داند وی طرفدار مبارزه طبقاتی شدید است و می‌داند در نظامی که ایجاد می‌شود چندان شانس پیشرفت طبقه‌اش وجود ندارد. این وضعیت، خرده‌بورژوازی را حیرت‌زده می‌کند. اگر مبارزه طبقاتی شدت یابد و خیابانها به میادین جنگ مبدل شوند، مجبور می‌شود دکانش را قفل کند، زیرا زندگی

حملات و هرگونه گرایش نفوذ کرده دشمن به صفوف حزب است. آنچه آن را آزادی می‌نامند این است که در صفوف حزب هر کس به میل خود رفتار کند. آنها انضباط را همچو زنجیر می‌بینند. حزب را به یک کارخانه بزرگ تشبیه می‌کنند و می‌گویند درمقابل با آن به مقاومت برمی‌خیزند. «روحیه بورژواهای روشنفکر که خود را فرد برگزیده‌تری نسبت به سازماندهی و انضباط توده‌ها می‌بینند، آشکارا در اینجا سر برمی‌آورند. سازماندهی و انضباط حزب پرولتاریا برای بورژوازی فردپرست همچو رژیم سرزمین بردگی به نظر می‌آید.» چنانکه دیدید اعضای خرده‌بورژوازی روسیه که در این باره بسیار مهارت دارند در فرموله‌نمودن این طرز نگرش‌ها در حوزه تئوری به هیچ‌وجه دچار سختی نشده‌اند.

آیا خرده‌بورژوازی تنها در موضوع سازمان به پرولتاریا فشار می‌آورد و سعی دارد بر آن تأثیراتی بر جای بگذارد؟ البته که خیر. او در عین حال به منظور غیرشفاف‌ساختن نگرش پرولتاریا در موضوعات تئوریک، سیاسی، استراتژیک و تاکتیکی نیز تلاش به خرج می‌دهد. در روسیه در مرحله‌ای که حزب پرولتاریا در عمل به خط‌مشی تاکتیکی موظف بوده و انقلاب دموکراتیک بورژوازی نیز مطرح گشته است، در حین اقدام لنین برای تعیین خط‌مشی تاکتیکی پرولتاریا، خرده‌بورژوازی موجود در صفوف حزب، رهبری طبقه کارگر را رد نموده و تاکتیک دنباله‌روی بورژوازی لیبرال را برای حزب تعیین و سعی می‌کند این نگرش را در حزب حاکم گرداند. هدفشان این است که مبارزه طبقاتی را از مسیر منحرف سازند و حزب پرولتاریا را تا آخر عمر در موقعیت مخالفت قرار دهند.

در آن سال‌های وحشتناک روسیه که بر شدت مبارزه انقلابی افزوده شده بود، پی در پی ضرباتی متحمل می‌شد، امکانات فعالیت قانونی و سازماندهی در مقیاس وسیعی از میان برداشته شده بود و فشارهای اتوکراسی به حزب مضاعف می‌گشت، بی‌اصالتی اعضای خرده‌بورژوازی درون حزب بیشتر افشا شد، به پوسیدگی گرائید، در باتلاق پستی فروغلتید و در مسیر انقلاب دچار خیانت گشت. تاریخ حزب بلشویک این وضعیت آنها را چنین بیان می‌دارد: «شکست انقلاب در اواسط قرن بیستم، در میان رفقای راه انقلاب چهره شخصیت‌های فرومایه و متلاشی شده را افشا ساخت. بویژه روحیه شکسته و معنویات شکست خورده در صفوف روشنفکران افزایش یافت. این اشخاص بورژوا که بعنوان «رفقای راه انقلاب» در مراحل پیشرفت و پرهیجان انقلاب به صفوف حزب پیوسته بودند در مرحله‌ای که عقب‌ماندگی درون حزب موج می‌زد از انقلاب فاصله گرفتند. برخی از اینها صراحتاً به صفوف دشمن پیوستند. برخی دیگر نیز در آن دسته از جمعیت‌ها و موسسات قانونی طبقه کارگر که تا آن هنگام توانسته بودند روی پای خود بایستند، جای گرفتند و برای منحرف‌ساختن پرولتاریا از راه انقلاب و بی‌اهمیت جلوه‌دادن حزب انقلابی پرولتاریا تلاش به خرج دادند. این «رفقا» که زمانی به حزب پیوسته بودند اینک از صفوف حزب جدا شده و فاصله می‌گیرند. همگام با این، در جستجوی یافتن راهی برای قبولاندن خواسته‌های خود از طریق ارتجاعیت دینی بودند».

«برخی از اعضای خرده‌بورژوازی دست و پای خود را چنان گم می‌کنند و چنان از ترس جان خود تسلیم می‌شوند که به انتقاد از فلسفه مارکسیسم پرداخته، سعی بر ادغام ایدئولوژی دین در فلسفه مارکسیسم نموده و می‌گویند تنها خدا خلق را نجات خواهد داد. این بیماری به برخی از روشنفکران حزب نیز که خود را مارکسیست تلقی می‌کردند، سرایت کرد، اما هیچ‌گاه در سنگرهای مارکسیسم جای نگرفتند، همواره بی‌اعتقاد به این راه بودند و روحیه‌ای

بپردازد و تشکلات سیاسی وی ایجاد شود، می‌خواهد تنها به مبارزه‌های اقتصادی روی آورد و به وی توصیه می‌کند که دنباله‌رو بورژوازی لیبرال باشد. فعالیت‌های خودمحرورانه، دنباله‌رو توده‌ها، تنگ‌نظرانه و غیرحرفه‌ای را بسیار تشدید می‌کند. همچنین فعالیت یک سازمان حرفه‌ای بصورت مخفیانه، منضبط و به شیوه‌ای که رهبری آن مورد اعتماد است را نفی می‌کند. لنین توجه ما را به خطرات این جریان‌های خرده‌بورژوازی در طول مبارزه پرولتاریا معطوف می‌دارد و در اثرش به نام «چه باید کرد» با انتقاد گسترده از نگرش «اقتصادگرایانه»، این جریان‌ها را با ناکامی مواجه می‌سازد. بر مبنای این انتقادات، نظرات بی‌نظیر خود را در خصوص سازمان ارائه می‌دهد.

البته تلاش‌های لنین به منظور ایجاد یک سازمان حرفه‌ای تنها به این شاخصه‌های تئوریک محدود نمانده است. وی برای تحقق نظرات خود در عرصه عمل نیز تلاش به خرج می‌دهد. در جریان کنگره دوم «حزب سوسیال‌دمکرات» روسیه همچو یک سکوی مهم «اصول سازمان حرفه‌ای، برداشتن گام‌های عملی در این راستا و تحکیم آن در صفوف حزب» به بحث و گفتگو پرداخت. همچنانکه می‌دانید در این کنگره موضوعات مهمی مورد بحث قرار گرفت، اما مهمترین موضوع این بود که یک حزب انقلابی چگونه باید باشد. در اینجا گرایش خرده‌بورژوازی موجود در صفوف حزب می‌خواست نقشی موثر علیه آن ایفا نماید. از یک طرف گرایش پرولتاریایی تحت رهبری لنین وجود دارد که می‌خواهد سازمان انقلابیون حرفه‌ای را تأسیس کنند و در دیگر طرف نیز گرایش خرده‌بورژوازی تحت رهبری «ماتروف» که سعی می‌کند سازمانی سست‌بنیان، بدون انضباط و بی‌اتوریت را تأسیس نماید. مبارزه‌های فشرده انجام می‌دهند. هر چند مباحث در مورد اولین ماده اساسنامه متمرکز شد، اما در واقع آنچه روی آن بحث می‌شود و مبارزه انجام می‌گیرد، طرز نگرش سازمانی است. لنین از حزبی که از یک مرکز مدیریت شده، از انضباط سالم برخوردار است و باید از اراده‌های واحد در تصمیم‌گیری‌ها و عملکردها برخوردار و حزبی متشکل از انقلابیون حرفه‌ای باشد، دفاع می‌کند. ماتروف و همراهانش نیز از حزبی که از اصل مرکزگرایی بدور باشد، از انضباط و اتوریته برخوردار نباشد، وحدت عمل و تصمیم‌گیری را در برنگیرد و سازمانی غیرحرفه‌ای باشد که هر کس بتواند عضو آن شود، دفاع می‌کند. لنین در اینجا جهت‌گیری خرده‌بورژوازی و روشنفکران آن در صفوف حزب درباره مبارزه و سازمان را بصورت شفاف افشامی‌کند. روشنفکران بنا به کاراکتر طبقاتی خود از انضباط و اتوریته گریزانند. آنها از سازمان‌یافتگی نه بلکه از سازمان‌نیافتگی دفاع می‌کنند. حال آنکه پرولتاریا جز سلاح سازماندهی هیچ اسلحه دیگری در دست ندارد. لنین می‌گوید: «حزب پرولتاریا از سازماندهی و انضباط نمی‌ترسد، بلکه پروفسورها و دانشجویان گرانقدری که نمی‌خواهند تحت نظارت سازمان پرولتاریا کار کنند، به صفوف سازمان پیوندند و دغدغه عضویت حزبی را ندارند، می‌ترسند. آنکه بایستی با روحیه سازمان و انضباط به خودسازی خویش اقدام نماید، پرولتاریا نیست بلکه این روشنفکران حزبی ما هستند».

خرده‌بورژوازی در این کنگره ضربات سنگینی متحمل می‌شود، اما از ضدیت خود علیه پرولتاریا دست بر نمی‌دارد. مصوبات عالی‌ترین اتوریته حزب که کنگره است را پایمال می‌کند؛ می‌خواهد در خارج کنگره در نتیجه بازیهای سیاسی، حزب را تصاحب کند. برای مصوباتی که اکثریت اعضای کنگره به تصویب رسانده، احترامی قائل نیست و عوامفریبانه دموکراسی و آزادی را می‌خواهد. دموکراسی که آنها می‌خواهند همانا تضعیف حزب در مقابل

متوسل می‌شود. در این اوضاع لینین در تمام عرصه‌های ایدئولوژیک، فلسفی، سیاسی و سازمانی حزب انقلابی و با از میان برداشتن تأثیرات طبقه غیرپرولتاریا مبارزه‌ای گسترده انجام می‌دهد. حزب را در هر عرصه به آرمان‌های پرولتاریایی پایبند ساخته و نیرومندی و گسترش آن را در دستور کار خود قرار می‌دهد. چهره واقعی خرده‌بورژوازی و اهداف آن را افشا ساخته و رسوا می‌سازد، صفوف حزب را از وجود چنین اشخاصی تصفیه و پاک می‌گرداند. اما البته نمی‌توان گفت که تأثیرات خرده‌بورژوازی و دیگر طبقات خارج از پرولتاریا کاملاً در درون حزب از میان برداشته شده است. تا زمانیکه نظام بورژوازی موجود باشد، چنین چیزی امکان ندارد. حتی بعد از پیروزی سوسیالیسم نیز بقایای نظام قبلی تأثیراتش را بر حزب برجای می‌گذارد.

باید بر این امر واقف بود که تأثیرات خرده‌بورژوازی در اثنای انقلاب و بعد از آن نیز به شیوه‌های مختلف رخ می‌نمایند، زیرا هیچوقت به انقلاب سوسیالیستی و احیای سوسیالیسم اعتقاد ندارد. روزی که انقلاب می‌شود را به دشمن گزارش داده و پرولتاریا را از تحقق انقلاب سوسیالیستی باز می‌دارد. طوری که می‌خواهد اعتقادات وی در آینده سوسیالیسم را تیره و تار گرداند. تروتسکی، اردیک، کامینوف، زینوویف و زاسولویچ از حلقه‌های این زنجیرند. اینها از طریق طرح‌های توطئه‌گرانه، حزب را تا مرز نابودی بردند. به جاسوسان امپریالیسم در داخل حزب مبدل می‌شوند. از طرفی «کمونیست‌های چپ‌گرا» و «مرکزگرایان دموکرات» و غیره حضور دارند. همه اینها از گام‌های مهمی که باید برداشته می‌شد ممانعت بعمل آوردند، وحدت و یکپارچگی سازمان را مورد تهدید قرار دادند و شیوه‌ها و راهکارهای غلط مبارزاتی را به پرولتاریا نشان دادند؛ در یک کلام طرز نگرش‌هایی دارند که از خرده‌بورژوازی داخل حزب تغذیه می‌گردند. یعنی بیان تأثیرات طبقه غیرپرولتاریا در داخل حزب به شیوه‌ای فرموله شده و عینی می‌باشد.

همچنانکه گفتیم این تأثیرات تنها فشارهایی نیست که در حین نابودی نظام قبلی توسط حزب پرولتاریا احساس می‌گردند. حزب پرولتاریا هنگام ایجاد یک نظام نوین نیز تحت چنین فشارها و تأثیراتی قرار می‌گیرد. لینین درباره توجه به این نکته می‌گوید: «از میان برداشتن طبقات صرفاً به معنی حذف مالکین اراضی بزرگ و سرمایه‌داران نیست، این امر در جامعه ما به آسانی بوقوع نپیوست. از میان برداشتن طبقات بدان معنی است که تولیدکنندگان کالاهای کم را که دهانشان قفل نمی‌شود از میان برداشت. بایستی با اینها مدارا کرد. شخصیت این اشخاص را می‌توان بازسازی نمود و آموزش‌شان داد. البته این کار در درازمدت و از طریق فعالیت سازمان‌یافته، دقیق و پی‌درپی امکان‌پذیر خواهد بود».

نتیجه‌ای که می‌توان از همه این موارد گرفت این است که: حزب انقلابی پرولتاریا تحت فشارهای طبقات دیگر قرار داشته که به شیوه‌های مختلفی وی را تحت تأثیر قرار می‌دهند. بزرگترین خطری که متوجه حزب پرولتاریا است، غرق شدن در گرداب این تأثیرات است که نهایتاً به نابودی وی می‌انجامد. بلشویک‌ها و در راس آنها لینین بیداری پرولتاریا در این زمینه را ضروری دانسته‌اند. برای آنکه حزب تحت تأثیر ویژگی‌ها، عادات و دیدگاه‌های طبقات غیرپرولتاریا قرار نگیرد و در آن ذوب نگردد، مبارزه‌ای گسترده انجام داده‌اند. اگر چنین مبارزه‌ای صورت نمی‌گرفت، حزب بلشویک به یک حزب واقعی طبقه پرولتاریا مبدل نمی‌شد و نمی‌توانست وظایف تاریخی خود را بجای آورد.

بدون شک در میهن ما نیز فشارهای مختلفی از جانب طبقات غیرپرولتاریا به حزب

خراب داشتند. در میان اینها می‌توان به اشخاص و نویسندگانی چون بوگدانف، بازارف، بوناچارسکی که در سال‌های ۱۹۰۵ به بلشویک‌ها پیوستند و نیز یوشکویچ و والتینف عضو منشویک‌ها، اشاره کرد. اینها در عین حال اصول تئوری و فلسفی مارکسیسم یعنی ماتریالیسم دیالکتیک و اصول علمی و تاریخی آن یعنی ماتریالیسم تاریخی را مورد انتقاد قرار دادند. تفاوت این انتقادات از شیوه‌های مرسوم در عدم صراحت و صداقت بود. اینها زیر لوی دفاع از اصول مارکسیسم بصورت سرپوشیده و مزورانه آن را مورد انتقاد قرار می‌دادند. اینها خود را مارکسیست تلقی می‌کردند اما در واقع می‌خواستند با دور نمودن مارکسیسم از اصولش در آن تغییراتی ایجاد کنند. واقعا اینها دشمنان مارکسیسم بودند، زیرا گذشته از اینکه ریاکارانه دشمنی خود با مارکسیسم را نفی می‌کردند و خود را همچنان مارکسیست اعلان می‌داشتند، درصدد بودند پایه‌های تئوریک مارکسیسم را به لرزه درآورند و نابودسازند. خطر این انتقادکردن‌های ریاکارانه در این بود که کارگران ساده‌لوح حزب را فریب می‌دادند و آنها را از راه راست منحرف می‌ساختند. هر اندازه بر این انتقادکردن ریاکارانه که با هدف نابودی، پایه‌های تئوریک مارکسیسم را مورد هدف قرار داده بود افزوده می‌شد، به همان اندازه نیز خطر آن برای حزب بزرگتر می‌گشت. زیرا این انتقادات در راستای خدمت به حملات همه‌جانبه‌ای بود که دشمن و نیروهای مترجع علیه حزب آغاز کرده بودند. برخی از روشنفکران که از مارکسیسم جدا شده و فاصله گرفتند، جبر ایجاد یک دین جدید را مطرح ساختند و آن را نیز اشاعه دادند».

این «محافظان به اصطلاح خدایی» یکی از بارزترین نمونه‌های انحرافات ایدئولوژیکی توسط خرده‌بورژوازی در صفوف حزب پرولتاریا می‌باشند. لینین اثر مشهور خود یعنی «ماتریالیسم و امپریکویسم» را به منظور ممانعت از زیان‌های ناشی از این انحرافات به حزب و صفوف کارگری و از میان برداشتن تأثیرات فلسفه و اندیشه بورژوازی روی حزب، به رشته تحریر آورد. اما حملات خرده‌بورژوازی زیر نقاب‌های جدید ادامه می‌یابد. در داخل سازمان گروهها و دسته‌های دیگری ظاهر می‌شوند. لیکیدا توده‌ها و اتزویست‌ها تنها دو نمونه از این دست هستند. همه این گروهها، بصورت آشکار و پنهانی به دشمنی با حزب انقلابی روی می‌آورند، هدفشان از میان برداشتن حزب و انحراف آن از تاکتیک‌های درستش می‌باشد. «منشویک‌ها بخاطر اینکه معتقد به ترقی دوباره حزب نیستند به حالتی سراسیمه عقب‌نشینی می‌کنند، از مطالبات انقلابی موجود در برنامه حزب و شعارهای انقلابی به نحوی شرم‌آور دست برمی‌دارند و سعی می‌کنند مخفیانه انقلاب پرولتاریا را روبه انحطاط برده و از میان بردارند». این گروه‌های خرده‌بورژوازی و دشمن‌ها با استفاده از خط‌مشی پرولتاریا و با بلوک‌هایی که میان خود تشکیل دادند، فعالیت‌های خصمانه خود را تا سطح خفه نمودن گرایش پرولتاریایی پیش بردند.

بویژه در این سال‌های وحشتناک که حزب بیشتر در معرض حملات سرکوبگرانه قرار داشت و اعمال ارتجاعی به شیوه‌ای مضاعف ادامه داشتند، چگونگی ایفای نقش خرده‌بورژوازی و کاراکتر آن افشاگشت. بویژه در چنین مراحل درصدد نابودی حزب برمی‌آید. نه تنها در عرصه ایدئولوژیک - فلسفی بلکه در عرصه سازماندهی نیز از توافق با دشمن حرف می‌زند پرولتاریا را به تابعیت از دشمن فرامی‌خواند. خرده‌بورژوازی روحیه‌اش خراب می‌شود و اعتقادش را از دست می‌دهد. می‌خواهد افق پرولتاریا را تاریک گرداند و پیشرفت مبارزه پرولتاریا را در مسیری سالم دچار اختلال سازد لذا به منظور دست‌یابی به سازمان به حیل‌های گوناگونی

نخواهد بود. در جامعه ما گذشته از فقدان سازماندهی سیاسی و طبقاتی، حتی يك تجمع (جمعیت) دموکراتیک نیز بنیان نهاده نشده است. البته می‌دانید که نیروهای استعمارگر اجازه چنین کاری را نداده‌اند. خردجمعی جامعه ما نمی‌داند که اتوریته و انضباط ملی و اجتماعی به چه معناست. اتوریته و انضباطی که وی با آن آشنایی دارد در مقایسه با عصر کنونی عقب‌مانده است و واپسگرایی، پستی و این قبیل چیزهاست. این است وضعیتی که جامعه ما بدان گرفتار شده. نیروهای فاشیست و استعمارگر تُرك همواره دامنه این وضعیت را وسعت می‌بخشند. منطقه‌گرایی، مذهب‌گرایی، عشیره‌گرایی و خونخواهی را اساس کار قراردادده که اینها منجر به نزاع انسانهای جامعه ما با یکدیگر می‌شوند. به مذهب‌گرایی و طرز فکر فتوایی و هنجارهای آن طرز فکر، بورژوازی و طرز نگرش اخلاق‌مداری را علاوه نموده و اینگونه، برای تحکیم این وضعیت در جامعه ما تلاش می‌کنند.

طبقات و اقشار جامعه ما ویژگی‌های همدیگر را در ساختار فوقانی با خود حمل می‌کنند. مثلاً فتوئال‌بورژوا، بورژوازی فتوئال، روستائی‌کارگر، خرده‌بورژوازی فتوئال و غیره از ویژگی‌های یکدیگر تاثیر پذیرفته‌اند. به همین دلیل در کردستان از منظر ماهیت هنجارها، کردارها و طرزفکرها وضعیتی آشفته در طبقات وجود دارد. آنچه لنین درباره روسیه گفته را می‌توان مشمول کردستان نیز دانست. در جامعه ما پرولتاریا شبیه يك جزیره کوچک در دریای تولیدکنندگان کوچک و طبقات دیگر، محصور شده‌است که خطر غرق شدن حزب پرولتاریا در این دریا وجود دارد.

در جامعه بخش خاصی از خرده‌بورژواها ادعا می‌کنند که سازمان‌یافته‌اند، حزب تاسیس کرده‌اند و نام آن را حزب کارگر و حزب سوسیالیست نهاده‌اند. یعنی در جامعه ما می‌توان دریافت که خرده‌بورژوا تا چه حد بی‌حیا و منحرف‌کننده است. آنها نام پرولتاریا را هم یدک می‌کشند، ولی سازماندهی‌هایی متناسب با روحیه و طرز نگرش خرده‌بورژوازی تأسیس می‌کنند. از مقاومت و عملکرد بدورند. این تشکلات آنها نیز همچو ابزاری هستند که پرولتاریا و خلق را از انضباط، اتوریته و مرکزی‌بودن محروم گردانیده و آنها را فریب می‌دهند. احزاب لنینیستی از ضوابط داخلی و رسمی، يك مرکز و اراده واحد در تصمیم‌گیری و عمل برخوردارند، اما در احزاب میهن ما نوعی هرج‌ومرج‌طلبی حاکم است. آنها در چارچوب روابط رسمی نه، بلکه غیررسمی تشکلاتی وابسته به منافع عشیره‌گرایی و خانواده‌گرایی ایجاد می‌کنند. آنها که چگونگی تأسیس حزب را بدین‌شکل کلی برای خلق و طبقه کارگر تعریف می‌کنند، مرتکب بزرگترین گناه می‌شوند.

این انحرافات که خرده‌بورژوازی در عرصه‌های ایدئولوژیک، سازمانی و عملی ایجاد می‌کند، میزان توجه و هوشیاری ما در برابر تاثیرات خرده‌بورژوازی را ضروری می‌سازد. از این حیث حزب ما و مبارزینش بایستی در برابر اینها هوشیار بوده و به مبارزه بپردازند.

همچون سایر احزاب لنینیستی تنها افرادی از طبقه کارگر به صفوف حزب ما نمی‌پیوندند. حزبان دیگر طبقات و اقشار زحمتکش را نیز در صفوف خود جای می‌دهد. البته هر کس در خدمت طبقه و یا گروهی که از آن آمده نه، بلکه برای خدمت به پرولتاریا به این حزب می‌پیوندند. زیرا هرچند حزب ما مبارزه‌رهایی‌بخش ملی انجام می‌دهد، اما حزب يك طبقه، یعنی حزب پرولتاریای کردستان است. از اینرو نباید فراموش کرد که حزب ما حزب طبقه پرولتاریا بوده و سازمانی برای سازش میان طبقات نیست. باید بر این امر واقف بود که سازمان‌ها و احزاب نه بلکه جبهه‌ها هستند که سازش میان طبقات را ممکن می‌سازند.

انقلابی‌مان وارد می‌شود. این فشارها و تاثیرات به شیوه‌های مختلف رخ می‌مایانند. میهن ما میهنی نیمه‌فتوئال و مستعمره است. طبقات موجود بر بنیان اصول سرمایه‌داری بیگانه شکل گرفته‌اند. بخاطر اینکه نظام نوین بر مبنای نابودی نظام قبلی ایجاد نشده است، نظام قبلی به موجودیت خود ادامه داده و بصورت توأمان با نظام جدید در هر يك از عرصه‌های اجتماعی حکم می‌رانند. اعضای بورژوازی با نهادهای فتوئالی و حتی بقایای نظام بردگی بصورت توأمان حکم رانده و همدیگر را تحت تاثیر قرار می‌دهند. تغییرات طبقاتی و تحولات ملی تا حد قابل‌توجهی نادرند و رادیکال نیستند. در میهن ما پرولتاریای صنعتی نیرومند وجود ندارد. پرولتاریای جامعه ما بلحاظ کمیت و کیفیت ضعیف است. پرولتاریا با اجزای مختلف و بصورت کارگران موقتی در مزارع و مراکز صنعتی تجزیه شده‌اند. روز به روز افرادی از خرده‌بورژواهای شهری و روستائیان به صفوف پرولتاریا می‌پیوندند، حال آنکه پرولتاریای جامعه ما هنوز هم بلحاظ مادی و معنوی رابطه خود را با زمین زراعی قطع نکرده‌اند. به همین دلیل نیز فشارهای طبقات و اقشار دیگر به شیوه‌ای مضاعف بر روی آنها تداوم می‌یابد. روابط، طرز نگرش‌ها و هنجارهای فتوئالی را تا حد قابل‌توجهی در درون خود پرورش می‌دهد. همچنانکه تحت تاثیرات ذوب‌کنندگی مذهب‌گرایی قرار گرفته، سیاست آسمیلاسیون نیز منجر به تخریبات بزرگی در شخصیت وی شده است. پرولتاریا در يك میهن هراندازه ضعیف باشد فشارها و تاثیرات دیگر طبقات بر وی به همان میزان افزایش می‌یابد. شکل‌گیری دیگر طبقات و اقشار نیز از این قاعده مستثنی نیست. در مقالات و نوشته‌های قبلی خود چگونگی شکل‌گیری خرده‌بورژوازی را به اندازه‌ی کافی توضیح دادیم. آن، طبقه‌ای نیست که بر بنیان سرمایه‌داری شکل گرفته باشد. برعکس، بر بنیان وابستگی به نیروهای استعمارگر و سرمایه‌دار ترکیه و فتوئال‌ها تشکیل شده است. تاثیرات گسترده این نیروها بر این طبقه زیاد است. این تاثیرات در همه عرصه‌ها یعنی عرصه‌های ایدئولوژیک، سیاسی، سازماندهی، عملی و اخلاقی رخ می‌مایانند.

در عرصه ایدئولوژیک تحت تاثیر کمالیسم و دیگر اندیشه‌های واپس‌گرا قرار دارد. این وابستگی در عرصه سازماندهی و عملی نیز بازتاب داده می‌شود. از این لحاظ رفتار ناشایست خرده‌بورژوازی در جامعه ما بیش از سایر کشورهاست. طرز فکری مستقل ندارند و در مقابل نیروهای استعمارگر و واپس‌گرا هیچ واکنشی از خود نشان نمی‌دهد. یکی از گروه‌های اجتماعی است که در معرض تخریبات سیاست آسمیلاسیون قرار گرفته و به ترک‌گرایی گرائیده است. نه تنها از روحیه میهن‌دوستی برخوردار نیست، بلکه از ویژگی انکار ملیت و کوسموپولتیسم برخوردار است. برای حفظ منافع شخصی خود، دکان و کارمندیش تلاش می‌کند و زحمت بسیاری می‌کشد، اما برای اهداف متعالی کوچکترین اقدامی نمی‌کند. ترس و واهمه دارد و زحمت بسیاری می‌کشد اما اینها سراسر وجود وی را در بر گرفته‌اند. سازمان، عملیات و مبارزه مسلحانه از نظر وی چیزهایی غریب و ترسناک هستند.

در واقع این وضعیت بخاطر پیاده‌سازی سیاست آسمیلاسیون و خشونت استعمارگران، وجود همه افراد جامعه ما را دربر گرفته است. افراد جامعه ما به انسانهای عقب‌مانده از پیشرفتهای معاصر مبدل شده‌اند. می‌توان هرگونه عقب‌ماندگی، پستی و تعفن را در جامعه ما دید. هر گونه مذهب‌گرایی، رابطه‌خونی، خردگرایی، دورماندن از شخصیت ملی و طبقاتی و هر آنچه در ساختار اجتماعی کردستان بازتاب منفی داشته باشد، به بدترین شیوه در آن وجود دارد. اگر بگوئیم میهن ما سازمان‌نیافته‌ترین و متفرق‌ترین جامعه دنیا است، اغراق‌آمیز

به اتوریته‌هایی نیاز دارد تا راه مبارزه را مصرانه تا رهایی نهایی ادامه دهد. فقط این نیاز به این معنی است که حزب به مبارزین حرفه‌ای که دیدگاه وسیع سیاسی را در طول مبارزه اخذ نموده‌اند، با آزمون‌ها و سنت انقلابی آشنا شده‌اند و بارها درمقابل نیروهای استعمارگر و سرکوب‌گر مسئولانه مقاومت کرده‌اند، نیاز دارد تا کارگران تازه پیوسته به حزب را رهبری نمایند. مبارزات پرولتاریا در هر جای دنیا باید اتوریته پرولتاریایی را بطلبد. برای نظم‌بخشی به تاکتیک‌ها و برنامه حزب به اتوریته سوسیال‌دموکراسی در سطح بین‌المللی نیاز دیده می‌شود. فقط این اتوریته هیچ نقطه مشترکی با اتوریته رسمی نهادهای سیاسی، ژاندارمری و عملی بورژوازی ندارد. این اتوریته، اتوریته مبارزه همه‌جانبه ارتش سوسیالیسم دنیا در یک صف است.

امروزه در میهن ما اداره‌کنندگان و اداره‌شوندگان مشخصه‌های بارزی دارند. اداره‌کنندگان یعنی روسای عشایر، فئودال‌های کمپرادور و در راس آنها نیروهای استعمارگر ترک هستند. اینها خلق ما را بر چه اساسی مدیریت می‌کنند؟ مسلماً براساس خشونت، سرکوب و چپاولگری با توسل به اسلحه و سر نیزه. همچنین با تکیه بر شیوه‌های خان - آغایی و پیوندهای خونی. در تشکلات خرده‌بورژوازی نیز پدیده‌های اداره‌کننده و اداره‌شونده وجود دارند. در این تشکلات که شیوه‌های بروکراتیک را مبنا قرار می‌دهند، کسی به حرف دیگری گوش نمی‌دهد، یک مرکز مدیریتی وجود ندارد و با سرکوب‌گری و بسیاری از شیوه‌های دیگری که بویی از انقلاب نبرده، نوعی از اداره اعضا رایج است. در چنین هاله‌ای از ابهام، جامعه عمل پوشانیدن به نوع اداره‌کننده و اداره‌شونده انقلابی که براننده نامش باشد، دقت زیادی می‌طلبد. زیرا نیروهای استعمارگر، واپس‌گرایان محلی و تشکلات خرده‌بورژوازی تا جایی که توانسته‌اند معیارهای لازم در این باره را نیز در جامعه ما به انحراف کشانده‌اند. فرد تحت فشار مضاعف این وضعیت قرارداد و برای گذار از این همه تأثیرات منفی متحمل دشواریهای بسیاری می‌شود. بدیهی است که احزاب لنینیستی، احزابی هستند که وحدت داوطلبانه را مبنا قرار می‌دهند، از یک مرکز مدیریتی برخوردارند و بنا به اصل فعالیت و مدیریت کلکتیو، تاسیس می‌شوند. در این جمع داوطلبانه، مراتب فوقانی و زیرین روابطی خاص با هم دارند، اما اداره‌کنندگان و اداره‌شوندگان در موقعیتی هستند که آگاهانه برای چاره‌یابی مسائل اقدام می‌نمایند، به بحث و گفتگو می‌پردازند، انتقاد و خودانتقادی می‌کنند و وحدت عمل دارند. در حزب انقلابی ما مدیریت به خشونت و شیوه‌های آگاهانه متوسل نمی‌شود. آنچه مبنا قرار داده می‌شود اعتماد رقفاً به مدیریت است. این نیز در عین حال قبول مقوله اداره‌شوندگی را ضروری می‌سازد.

دیگر نارسائی‌ها، بدیها و بیماریهایی جامعه ما کدام‌ها هستند؟ اینها منطقه‌گرایی، مذهب‌گرایی، عشیره‌گرایی، پیوندهای خونی و خانواده‌گرایی هستند. علاوه بر اینها فردگرایی، تنگ‌نظری، منفعل‌بودن و غیره نیز وجود دارند. همه اینها نیز موارد پلید و ناشایستی هستند که با ساختار انقلابی پرولتاریا بیگانه و برای آن مخاطره‌آمیزند. لذا حزب ما و مبارزان انقلابی باید درمقابل اینها به مبارزه بپردازند. درمقابل همه این بدیها و بیماریها باید چگونه مبارزه‌ای انجام داد؟ چگونه می‌توان از بازتاب این بدیها درون حزب ممانعت بعمل آورد؟ بدون شك بعنوان کارهمیشگی مان بایستی آموزش و متقاعدکردن انسانها را در راس همه کارها قراردهیم. هر فردی که در صف انقلاب ما جای گرفته و بار مبارزه رهایی‌بخش ما را بردوش می‌کشد، بایستی ایدئولوژی، سیاست و ساختار سازمانی حزمان را

عناصری که به منظور خدمت به حزب پرولتاریا می‌پیوندند، نیت‌شان هرچه باشد، ویژگی‌های طبقاتی و اجتماعی که از آن آمده‌اند را به صفوف حزب منتقل می‌سازند. این ویژگی‌ها برای پرولتاریا غریب و مضر است. اینها قبل از هر چیز بیماریهایی هستند که در جامعه ما وجود دارند. سازمان‌نیافتگی و فقدان عمل در راس این بیماریها قرار دارند. سازمان‌نیافتگی و بی‌عملی یکی از مشخصه‌های بارز زندگی در جامعه ما هستند. سازماندهی و عمل بر بنیان معیارهای معاصر، پدیده‌هایی هستند که خلق ما تا حدی قابل‌توجه با آنها فاصله دارد. این وضعیت بر حزب ما نیز تأثیرش را برجای گذاشته و فرد در زندگی و عمل برای سازمان‌یافتن دچار زحمت می‌شود. وی بعضی اوقات سازمان را جمع خانواده و یا قبیله محسوب می‌کند، خود را با ضوابط رسمی حزب تطبیق نمی‌دهد، یا به تفاوت میان سازماندهی ما و خرده‌بورژواها پی‌نبرده و به بازی سیاسی آنها گرفتار می‌شود. بوضوح دیده می‌شود که امروزه در کردستان امر سازماندهی عبارت از عملکرد و مقاومت است. نمی‌توان سازماندهی و عمل را از همدیگر جدا ساخت، عملکرد به معنی سازماندهی است، سازماندهی نیز همان عملکرد است. امروزه تشکلات خرده‌بورژوازی همچو فرد گریزان از وبا از روآوردن به عرصه عمل گریزانند. در این مرحله، عدم اقدام برای سازماندهی و عدم تطابق با ضوابط سازمانی با جهت‌گیری این فراری‌ها تفاوتی ندارد. سازماندهی نکردن خلقی که تحت سرکوب شدید قرار گرفته و موجودیت آن به امر سازماندهی گره‌خورده است، چه معنایی می‌تواند داشته باشد.

ازجمله نواقص دیگری که در ارتباط با سازمان‌نیافتگی و فقدان عمل در جامعه ما گسترش یافته، دوربودن خلق از مقوله‌های انضباط و اتوریته است. چنانکه قبلاً نیز گفتیم دوگانه اتوریته و انضباط بایستی بصورت انقلابی و ملی باشند. وضعیتی که خلقمان در این زمینه بدان گرفتار شده، مشخص است. خلقمان سالهاست با اتوریته‌ای که حافظ منافع ملی و طبقاتی وی باشد، ناآشنا است. در این باره افراد جامعه ما که افق دیدشان تاریک گشته، در زمینه درک اتوریته انقلابی و سازگاری با ضروریات آن با مشکل مواجهند. اگر انحرافات تشکلات خرده‌بورژوازی پیرامون اتوریته و انضباط را به اینگونه انحرافات بیافزاییم، خواهیم دید که حزب پرولتاریا با دشواریهای زیادی روبرو خواهد شد.

رد انضباط و اتوریته نیروهای استعمارگر بایستی ما را به رد هر نوع اتوریته دیگری نیز تشویق نماید. قطعاً باید به اتوریته نیروهای استعمارگر پشت‌پازد و درمقابل آن به جنگ پرداخت، اما اگر این نوع مخالفت با اتوریته را برای اتوریته انقلابی نیز بکاربریم به بیماری خرده‌بورژوازی مبتلا خواهیم شد. طرز نگرشی که می‌گوید: «با هر نوع انضباط و اتوریته‌ای مخالفم. من برده نیستم. برای رهایی از این وضع [بردگی] مبارزه می‌کنم. اتوریته و انضباط حزب را چیزی می‌دانم که خفه‌ام می‌کند» نگرشی کاملاً انحرافی است. آن هم انحرافی که در درونش نوعی پوچ‌گرایی تئوریک را می‌پروراند. حال آنکه این اتوریته و انضباط دشمن است که فرد را به بردگی کشانیده است. حزب نیز با آوردن فرد به صفوف خود وی را به انسانی آزاد مبدل ساخته است. اتوریته انقلابی، فرد را به بردگی نمی‌کشاند، بالعکس، وی را به کسب شخصیت واقعی‌اش رهنمون می‌سازد. بویژه این اتوریته پدیده‌ای است که برای گسترش و نیرومندی راه مبارزه نمی‌توان از آن دست برداشت.

«مارکسیست‌ها هیچ‌گاه دیدگاه معمولی روشنفکر به اصطلاح انقلابی و مجرد را که می‌گوید «من هر اتوریته‌ای را رد می‌کنم» مورد استفاده قرار نمی‌دهند. طبقه کارگر در هر جای دنیا

نتیجه

هزاران سال است تاریخ بردگی پیامدهایی منفی بر ساختار اجتماعی و ملی خلق کرد بر جای گذاشته و این تأثیرات منفی را به شخصیت کرد نیز انتقال داده است. نیروهای استعمارگر، ساختار اجتماعی بجامانده از قرون وسطی را از طریق بکارگیری شیوه‌های زیرکانه و خشونت‌آمیز بصورت توأمان تا به امروز تداوم بخشیده‌اند و درعین حال سعی کرده‌اند جامعه را در درون ساختار اجتماعی خود ذوب‌کنند. طوری که فضای کائوس و وحشتناکی را ایجاد کرده‌اند. برای اینکه شخصیت افراد نیز به تمامی نابود گردد و کاراکتری بی‌تأثیر و فسیل‌مانند بخودبگیرد، هر چه از دستشان برآمده انجام داده‌اند. شخصیتی که تحت فشار اینگونه اقدامات نیروهای استعمارگر شکل گرفته، ویژگی‌های چنان بدی برگرفته که نه تنها درمقابل استعمارگران طرز فکر و عملی مقاومت‌طلبانه ندارد، بلکه حتی در شرایطی که نباید آلت دست دشمنان شود، نمی‌تواند کاملاً از موقعیتی که منافع سلطه‌گران بیگانه را تامین می‌نماید، برهاند. فراتر از آن، این وضعیت که از حوزه عینی در جریان است، به نظمی‌رسد که در حوزه ذهنی نیز بدیهایش مورد قبول واقع شده است. بعبارتی افراد جامعه ما نه تنها در عرصه عمل بلکه در عرصه اندیشه نیز به منافع استعمارگران خدمت می‌نمایند.

واقعیت اجتماعی تحمیل شده بر جامعه از سوی دشمن، بعدها برمبنای اندیشه‌های انقلابی مورد بررسی قرار گرفت و همراه با مهیاشدن شرایط ظهور انقلاب، بلحاظ ملی و خلق نیز مرحله زندگی برای خود آغازگشت. البته می‌بایست این مرحله قبل از هرچیز با انتقاد و تحلیل انقلابی آغاز گردد. شروع این اولین مرحله در تاریخ معاصر کردستان از نزدیک با ظهور پرولتاریا به‌مثابه یک طبقه بستگی دارد. شکل‌گیری چنین طبقه‌ای مصادف است با زمانی نچندان دور یعنی سالهای ۱۹۶۰ الی ۱۹۷۰. این مرحله در بخشی از کردستان که تحت حاکمیت ترکیه قرار گرفته، به میان آمد. جامعه بعد از این زمینه عینی است که شروع به بررسی و تحلیل واقعیت نامساعد خود برمبنای اندیشه انقلابی کرد. با کمک این طرز فکر است که به تغییر بستر نامساعد خود و فعالیت انقلابی می‌پردازد. اما بخاطر اینکه واقعیت اجتماعی از سوی نیروهای سرکوب‌گر داخلی و خارجی در تنگنا قرار گرفته، بدون شک تغییر اندیشه انقلابی به عمل، بی‌نهایت دردناک خواهد بود.

این مرحله که همگام با پاکداشتن سرمایه‌داری استعمارگر به کردستان آغاز شده، طبقات و اقشار جدیدی که محصول آن سیستم هستند را بوجود آورد. اما طبقاتی که در نتیجه پیشرفت سرمایه‌داری شکل گرفته‌اند، بنا به کاراکترشان با ساختارهای منفی اجتماعی یکی شده‌اند و نقشی مخرب بازی می‌کنند. لذا اثرات این زایش ناقص را با خود حمل کرده و بر این اساس شکل می‌گیرند. در حالی که خرده‌بورژوازی با تلاش سرمایه‌داری استعمارگر و با کاراکتری مزدور شکل می‌گیرد، پرولتاریا نیز به نحوی ضعیف شکل می‌گیرد که اثرات عمیق دیگر گروهها بویژه روستائیان را با خود حمل می‌کند. به‌همین دلیل نمی‌توان گفت که در این مرحله نیز شخصیت‌های توانائی شکل گرفته‌اند و مسائل شخصیتی وارد مرحله چاره‌یابی شده است.

گفتمیم که با ظهور این طبقات، اقداماتی در راستای ایجاد تغییر در ساختار حزب در مرحله نوین صورت می‌پذیرد. اما اولین حملات در این مرحله از سوی طیف‌های خرده‌بورژوا صورت پذیرفته است. این مرحله که با افراد و گروههای گوناگون آغاز شده است به هیچ وجه به سطحی که مقوله‌رهایی خلق بدان نیاز دارد، نرسیده و منجر به ایجاد انحرافات

بپذیرند. همچنانکه این سیاست آموزشی در صفوف ما پیشتر هم وجود داشته، امروزه نیز نیرومندان‌تر درمقابل تأثیرات غیرپرولتاریایی سدی محکم ایجاد خواهند کرد.

اما آیا در این زمینه باید صرفاً به آموزش بسنده کرد؟ خیر، حزب ما و کادراهایش بایستی همواره درمقابل هرگونه پستی و انحرافی در درون سازمان، هوشیار باشند. باید تأثیرات طبقات غیرپرولتاریا در هر عرصه‌ای از مبارزه را بخوبی بشناسند. این تأثیرات در هر عرصه‌ای از مبارزه رخ می‌نمایند و این واقعیتی است که باید همه بدانیم. بیماریهایی خرده‌بورژوازی و دیگر جوانب ضعیف اجتماعی در دشوارترین مراحل مبارزه حزب پرولتاریا درصد در تنگنا قراردادن این حزب برخواهند آمد، لذا بایستی مبارزین بخوبی بر این مسئله واقف باشند. هرچند خرده‌بورژوازی خود را به شیوه‌های مختلف بارتاب می‌دهد، ولی تحت هر شرایطی نباید با گرایشات آن و بیماریهای اجتماعی مسامحه نمود، اینها را باید با بکارگیری شیوه‌های مناسب از میان برداشت. هر چند این گرایشات در سطح گرایشات فردی هستند و آشکارا اتوریته حزب را مورد هدف خود قرار نمی‌دهند، اما بایستی به هرگونه جهت‌گیری و رفتار خرده‌بورژوازی آگاه بود. نابودی اینها یکی از وظایف مبارزین است، بویژه نباید با هیچ جهت‌گیری و طرز نگرشی که به یکپارچگی حزب ضربه می‌زند، مسامحه نمایند. یکی از مشخصه‌های بارز حزب ما وحدت مستحکم آن می‌باشد. با بررسی تاریخ حزب، بخوبی می‌بینیم که در گذشته و حال از چه اتحاد مستحکم و نیرومندی برخوردار بوده و هستیم. هر مبارز بایستی همچو چشمان خود از اتحاد حزب محافظت نماید و دستی را که برای نابودی این اتحاد دراز می‌شود، قطع نماید. اتحاد حزبی ما بزرگترین ضامن پیروزی‌مان است. لنین توجه همگان را به اهمیت وحدت حزبی جلب نموده و می‌گوید: «برخی چیزها نباید به بازی گرفته شوند. چیزی همچون اتحاد و یکپارچگی حزب. نباید با به بازی گرفتن یکپارچگی حزب زمان را به‌بوده تلف کرد. می‌دانید که در درون سازمان چه خسارات و صدمات جدی در نتیجه این امر متحمل شدیم. نبایستی این درس را فراموش کرد».

مبارزین حزب بایستی منطقه‌گرایی را که بزرگترین بازی کمالیسم است، قبیله‌گرایی، خانواده‌گرایی، فردگرایی و دیگر بیماریهای اجتماعی را بخوبی شناخته و اجازه نفس‌کشیدن به این موارد بد و ناشایست ندهند، زیرا می‌خواهند بر موجودیت رسمی حزب ما تسلط یابند. آگاهی انقلابی، پایبندی به مبارزه و بیداری سیاسی پادزهری است درمقابل تأثیرات طبقات غیرپرولتاریا.

نتیجا، تأثیرات و فشارهای طبقات غیرپرولتاریا که سعی کردیم بصورت خاص و کلی وجود آنها را در صفوف احزاب لنینیستی توضیح دهیم، روندی است که از ساختار طبقاتی و اجتماعی سرچشمه می‌گیرد. حزب پرولتاریا برای دست‌یابی به اهداف خود و گسترش سازماندهی‌اش به شیوه‌ای نیرومند، ناگزیرست درمقابل این تأثیرات نیز مبارزه‌ای گسترده به انجام برساند. بهترین راه مبارزه با تأثیرات طبقات غیرپرولتاریا، توانمندی حزب انقلابی و ارتقای سطح آگاهی مبارزینش است. در عین حال مبارزین نیز بایستی درمقابل این تأثیرات، بیداری سیاسی را از کف ندهند و در این باره به مرتبه یک فرد پیشرفته ارتقا یابند. تنها در این صورت است که حزب به موجودیت خود تداوم خواهد بخشید و با برداشتن گامهایی مطمئن و سالم به راه خود ادامه خواهد داد.

توانست این تخریبات را به اندیشه‌های انقلابی جهت آزادی ملی و اجتماعی متحول‌سازد. لازم است این موج انقلابی پ.ك.ك را بخوبی درك کرد، زیرا گام اول گذار را پ.ك.ك برداشت و توانست تئوری انقلابی مارکسیسم - لنینیسم را که یک تئوری جهانی است درخور شرایط میهنان، کردستان عملی کند. پ.ك.ك از همان اوایل ظهورش به‌منظور رویارویی با اندیشه‌ها و عملکردهای مزدورانه، با تکیه به اندیشه‌های انقلابی درخور اوضاع کردستان، شروع به کار نمود و با سلاح انتقاد و خودانتقادی تلاش کرد اوضاع و شرایط ناخوشایند میهن‌مان را به بهترین شکل مورد تحلیل و بررسی قرار دهد.

حزب کارگران کردستان همچون جنبشی که مهر خود را بر این مرحله زده‌است، شعار استقلال اندیشه و آزادی عمل را نیز سر داده و بعنوان نماینده مرحله استقلال و آزادی ظهور کرد. هرچند پ.ك.ك جنبشی نوپا است و تا به حال آزمون‌هایی سخت و دشوار را پشت سر گذاشته، اما می‌بینیم که در رابطه با موضوع بود و نبود خویش بسیار تلاش می‌کند. این تلاش‌ها جهت کسب توانایی بیشتر برای مقابله با شرایط اجتماعی حاکم بر کردستان و رفع تأثیرات ناخوشایند مراحل گذشته و شروع مرحله‌ای نوین و مفید است. همزمان با سازماندهی خویش و مقابله با اوضاع نابسامان کردستان همیشه سعی کرده انقلابی‌گری را همچو یک راهکار مفید برای چاره‌یابی ترویج دهد و شخصیت خاص مبارز را برای دستیابی به این اهداف بیافریند.

هدف پ.ك.ك رد انقلابی‌گری ساختگی خرده‌بورژوازی دور از ذات جامعه و از میان برداشتن روش‌های غارت و چپاول حاکم بر میهن بود. همزمان با نفی روش‌های فرسوده و تضعیف‌کننده، روش‌های تعلیم و آموزش مبارز را هم پیش‌برداد. مسئولانه راهکارهای مطمئنی را هم از نظر تئوری و هم عملی بعنوان نیروی مفید مقابله با سیستم‌های استحاله‌گر، فشار، خفقان و استثمار دشمنان در کردستان، ارائه داد. پ.ك.ك به دلیل خصوصیات مرحله مزبور ناچار بود تمام فعالیت‌هایش را جهت هوشیاری و خیزش مردمی به انجام برساند و با سازماندهی مردم، زمینه کار و فعالیت‌های حیاتی را برای کسب پیروزی و گذار به مرحله بعدی، فراهم آورد. این‌گونه، پ.ك.ك برای گذار خلق از مرحله زیردستی به مرحله نوین و آفریدن شخصیت لایق این مسئولیت مهم، اقدام کرد؛ اما کافی نیست. شخصیت موردنظر شخصیت تکامل‌یافته‌ای است که شایستگی انجام مبارزه و کار در تمام عرصه‌های اجتماعی را داشته باشد و مبارزات آزادیخواهی را در تمام زمینه‌های اجتماعی گسترش دهد. نباید چنان به مسئله نگاه کرد که انگار کار تمام است و همه چیز خوب است. کار و تلاش در این راستا هنوز ادامه دارد. مرحله اول شروع شده، اما مبارز هنوز توانایی لازم برای بدست آوردن نتایج خواسته‌شده را ندارد، لذا باید تلاش و فعالیت بیشتری صورت گیرد.

بسیار واضح است که پرولتاریا و احزاب پرولتاریایی همچو دو نیروی حل، باید مسئولیت مهم پیشروی خود را بخوبی بشناسند و ضرورت تاریخی آن را درك کنند. همچنین یک مبارز پرولتاریایی باید این واقعیت را با درك رسالت تاریخی خود به انجام برساند. شناخت جوانب منفی مسائل اجتماعی، چیرگی بر مشکلات ایجادشده از سوی نیروهای غیرپرولتاریا و گسست از روابط نادرست اجتماعی بخاطر مصلحت‌طلبی نیروهای خارجی و تأثیرات منفی‌شان بر جامعه، بدون درك ضرورت تاریخی این مرحله ناممکن است، زیرا درغیر این‌صورت تمام این فعالیت‌ها معنایی نخواهند داشت. تمام کار و مبارزاتی که صورت می‌پذیرد در این راستا است. این جزو وظایف مبارزین است. امروزه پ.ك.ك توان مقابله با دشوارترین مشکلات

شده‌است. نگرش‌های مختلفی که تحت عنوان اندیشه‌های انقلابی سربرآورده‌اند، با تلاش‌ها برای ارتقای سطح آگاهی، به بستر نامساعد عینی و موجود رای موافق داده‌اند و در سطح اندیشه نیز حداقل به اندازه بستر عینی پیامدهایی منفی دربرداشته‌اند. تخریباتی که در این عرصه صورت گرفته به مشروعیت‌بخشی به بستر نامساعد عینی محدود‌نمانده و اندیشه و احساس تسلیم‌پذیری را در جامعه حاکم ساخته است. به این ترتیب، اقدامات اینها در مسیر مبارزه خلق که به مرحله انقلاب پا گذاشته، تا سطح تاریخی اندیشه و تهی‌ساختن خود وی از محتوایش پیش‌رفته است. البته این وضعیت شخصیت افراد را نیز بیمار ساخته است. شخصیت انسان در نتیجه تاریخ دور و دراز گذشته، هیچ گردانده شده، امروزه نیز بخاطر نگرش‌های بی‌اصالت خرده‌بورژوازی آن هم با نفوذ در محیط‌های انقلابی، با نابودی رودرو مانده‌است. البته کاراکتر منفی و منفور شخصیتی که تحت تأثیر نگرش‌های خرده‌بورژوازی شکل گرفته را مگر با توضیح نحوه شکل‌گیری اجتماعی این طبقه که از زمینه مادی برخوردار است، بتوان تشریح کرد.

بستر نامساعد و عینی که طبقه خرده‌بورژوازی در آن ایجاد شده، بصورت گریزناپذیر در شخصیت خرده‌بورژواها نیز بازتاب منفی می‌یابد. ویژگی‌های شخصیتی طبقه خرده‌بورژوازی بعنوان محصول این وضعیت به شخصیت مبارز نیز سرایت کرده و شخصیتش را مبهم ساخته‌است. همانطور که این نگرش‌ها و اقدامات خرده‌بورژوازی در اولین مرحله مبارزه یعنی مرحله مبارزات فکری نمود یافته‌است، در مرحله سازماندهی، عملیاتی و ایجاد شخصیت مبارز یعنی مرحله دوم نیز ظاهر می‌شود. به همین دلیل است که انقلاب بایستی به ایجاد تغییراتی گسترده و همه‌جانبه در کردستان دست‌بزن. البته این امر صرفاً با تحلیل و ارزیابی انقلابی بستر عینی نه، بلکه بر مبنای اندیشه و عملیات انقلابی با افشای همه تخریبات فکری و عملی خرده‌بورژوازی میسر می‌گردد.

مرحله‌ای که این پیشرفت‌ها در آن به وقوع می‌پیوندد در تاریخ خلق کرد مرحله گذار است. ویژگی مرحله این است که جامعه کاملاً ناآگاه است. در این مرحله تاریخی که خلق کردحتی با محو نام و آثار خصوصیات ملی و اجتماعی مواجه شده، مبارزین برای خلق و ملت خویش مبارزه می‌کنند و اگر جزئی هم باشد طرز فکر و عملی مستقل در برمی‌گیرند. این مرحله گذار، متأثر از مرحله تاریک گذشته بدون بنیان‌های اجتماعی و ملی نخواهد بود. مرحله‌ای نوین ایجاد می‌گردد، اما با توجه به همان تأثیرات ذکرشده، طبیعتاً مشکلات خاص خود را دارد. از یک سو مزدوری فئودالیسم و تسلیم‌پذیریهایش و از دیگر سو خرده‌بورژواها نیز می‌خواستند با شکست سنت مقاومت‌گری تاریخی کردها و خدشه‌دار نمودن تجارب و دستاوردهای سوسیالیسم جهانی این مرحله را در منجلاب فروبرند. این درحالی است که ضرورت مرحله، ایدئولوژی انقلابی و تاکتیک‌های خاص خود را می‌طلبید. این مرحله در عرصه جهانی موجبات مرگ امپریالیسم کلاسیک را فراهم آورد، اما در کردستان در راستای مشروعیت‌بخشی به آن سیستم در خدمت خرده‌بورژواها قرار گرفت. درحالی‌که می‌بایست در خدمت پروژه انقلابی کردستان قرار گیرد، اما برعکس، اوضاع کردستان را از هر نظر بغرنج‌تر کرد و سازماندهی خرده‌بورژوا را در بنیان جامعه تثبیت نمود. این‌گونه، موجبات نابودی شخصیتی را فراهم کرد و بستری آماده شد برای خرابکاری‌ها و بیچارگی‌ها در مواجهه با زندگی در هر جای این سرزمین از بلندای کوهستانها گرفته تا عمق زندان‌ها.

با وجود تخریبات بورژواها در دوره گذار، اما موجی تازه در این مرحله شکل گرفت و

در سایه تعالیم سوسیالیسم می‌تواند به مراحل کمونیسم که مرحله بسیار روشن و طولانی خواهدبود، پا بگذارد. مسئولیتی که بر شانه‌های مبارز سنگینی می‌کند، چاره‌یابی مسائل ملی و میهنی با ورود به مرحله نوین و سازگاری با آن مرحله است که البته خطر ایجاد مانع بر سر راه مشارکت ما را با خود دارد و ممکن است هویت و تفاوت‌یافتگی ما را خدشه‌دار نماید. در این مسابقه، مشارکت تقلیدی با سایر ملت‌ها موجب رسوایی ملی می‌گردد. اگر این مشکلات مرتفع گردند به معنی استقبال از سوسیالیسم علمی خواهدبود، آنگاه است که رهبری پرولتاریا وظایف تاریخی خود - همچنان‌که انگلس بدان اشاره کرده است - را بجای آورده است. در این مرحله‌ای که کوردستان در آن قرار دارد، تأسیس حزب و سازماندهی جمعی به تنهایی کافی نیست، لازم است مقولات پیشاهنگی و رهبریت شایسته هم تحقق پذیرند. در غیر این صورت نمی‌توان کوچک‌ترین مسائل شخصی را نیز حل نمود. لازم است برای انجام مبارزات و فعالیت‌های دشوار، با تأسیس یک سازمان نیرومند، تغییرات اساسی را در این زمینه بوجود آورد. موفقیت در گرو بجای آوردن ضرورت‌های تاریخی نامبرده و امورات درخور آن‌هاست.

ژوئیه ۱۹۸۳
تاریخ ترجمه فارسی: ۱۳۹۶/۱۰/۲۴

لاینجل کوردستان را با استفاده از ایدئولوژی توسعه‌یافته و توان مبارزین کارآزموده را دارد و توانسته به بسیاری از اهداف مهم خود که تحقق‌شان در گذشته ناممکن بود، دست یابد. بنابراین لازم است مبارزین جهت دستیابی به این اهداف با توسعه شایستگی و کارایی جنبه‌های انسانی آن و موفقیت حزب در امر چاره‌یابی مشکلات، از حفظ اتحاد خود و انسجام نیروی لازم برخوردار باشند. گذار از مرحله تاریک پیشین و ورود به مراحل روشن پیشرو، به سطح آگاهی و پیشرفت مبارزین بستگی دارد. این همان موقعیتی است که سازمان در آن قرار دارد.

مرحله‌ای که بدان رسیده‌ایم، ایجاب می‌کند که مبارز خود را سازماندهی کرده و با پشت سرگذاشت دوران خامی و رفع اشتباهات قبلی، شخصیتی کارآمد و مثبت شود برای رسیدن به اهداف تعیین‌شده و دستیابی هرچه بیشتر خلقمان به پیروزی و رهایی. مردمی که دارای این سازماندهی باشند، مبارزین‌شان هم می‌توانند ضامن پیروزی و موفقیت آن‌ها شوند. به همین دلیل است که مبارزین پک‌ک در فداکاری و جانفشانی در این مسیر، نظیر ندارند. دلیلی ندارد سازمانی که مبارزینش به این سطحی رسیده به یک سازمان مردمی تبدیل‌نگردد؛ اما نمی‌توان ادعا کرد که به این سطح رسیده‌ایم، هنوز در این راه تلاش می‌کنیم. هرچقدر این مسائل مرتفع گردند به همان اندازه به اهداف تعیین شده نزدیک خواهیم شد. اما لازم است بدانیم یک مبارز واقعی هیچ‌گاه کار خود را نیمه‌کاره رها نمی‌کند و به امید وقایع و شرایط خوشایند تاریخی و فرصت‌های احتمالی دست رو دست نمی‌گذارد. ما به خود باور داریم و مطمئن هستیم زیرا تمام مبارزات موفقیت‌آمیز و دستاوردهایمان این را تأیید می‌کنند. شاید هزینه‌دادن‌هایمان یک ضرورت باشد، اما اذعان می‌داریم که همچو حزب کارگران کوردستان امروز در شرایطی قرار داریم که از توانایی گذار از این مرحله برخورداریم. بنابراین حساسیت امروز ما ریشه در همان روزهای شروع دارد که با فداکاری و تلاش فراوان برای اولین بار در کوردستان آغاز بکار کردیم و آزادانه، بدون وابستگی و با تکیه بر سازماندهی اجتماعی و مردمی پیشرفت کردیم. برآستی فقط با این روش می‌توان برای دستیابی به اهداف و چیره‌شدن بر تفرقه‌های گروهی، طبقه‌ای و شرایط تاریک کوردستان با موفقیت عمل کرد. درواقع مبارز، پیام تاریخی خود را ابلاغ نمود. بعد از موفقیت در این امر و تحقق گذار، می‌توان در مورد تعیین سرنوشت مردم به دست خودشان، صحبت کرد. از زاویه دیگر، دست‌یافتن مردم و مبارزان به سازماندهی که اختلافات ملی و اجتماعی را حل کند به معنی رهایی ملی و میهن است. همچنین دست‌یازیدن به سوسیالیسم و راهکار حل مسائل و اختلافات انسانیت در عصر حاضر است. اگر این جنبش مشکلات اجتماعی و ملی عصر حاضر را در درون خود حل کرد، آنگاه بخش مهمی از وظایف تاریخی خود را به انجام رسانیده است.

پروژه احیای ملی، نیازمند وحدت دوباره جامعه با تمام ارزش‌های ملی و میهنی است. بعد از آن است که شخص می‌تواند آزادانه و برابر در رفاه و امنیت زندگی کند. این، مرحله‌ای است که فرد به ارزش‌های انسانی رسیده و در زمان مناسب

● منابع:

- ۱- انقلاب بورژوازی دمکراتیک در آلمان - انگلس
- ۲- نقش خشونت در تاریخ - انگلس
- ۳- ایدئولوژی و سیاست، طبقه و نحوه پیدایش آن
- ۴- کمون اولیه، برده‌داری، فئودالی
- ۵- مجله سرخوبون شماره ویژه
- ۶- در مورد سازماندهی و استقلال
- ۷- در مورد ادیان، مارکس - انگلس
- ۸- انقلاب دمکراتیک در آلمان؛ انگلس
- ۹- مریضی چپ‌گرایی و مفت‌خوری در کمونیسم، لنین
- ۱۰- کار چیست؟ - لنین
- ۱۱- مسائل لنینیسم، استالین
- ۱۲- مسائل کادرها، استالین
- ۱۳- در مورد سازماندهی، لنین
- ۱۴- مظلوم دوغان، آفرینش‌های کامل
- ۱۵- نظرها و گفته‌ها، ج. دیمتروف
- ۱۶- گزیده آثار لنین
- ۱۷- دفاعیات لایپزیگ ۱۹۳۳، ج. دیمتروف
- ۱۸- نصایحی برای مبارز، ویکتور سورچ
- ۱۹- گزارش سیاسی؛ ن. استقلال
- ۲۰- گزیده آثار مائو، ن. ج. دیمتروف
- ۲۱- تاریخ حزب بلشویک، استالین
- ۲۲- بنیان‌های لنینیسم، استالین
- ۲۳- یک گام به جلو دو گام به عقب، لنین
- ۲۴- آموزه‌های لنین در مورد حزب، سورن
- ۲۵- در مورد حزب کارگران، لنین
- ۲۶- آموزه‌های لنین، سورن
- ۲۷- کار چیست؟ لنین
- ۲۸- مسائل توسعه در جنبش پکک
- ۲۹- مسائل کادرها، استالین
- ۳۰- لوئی هجدهم برومیر بناپارت، مارکس

■ توجه: منابع و مآخذ ذکر شده مستقیماً از کردی ترجمه فارسی شده است و زبان مرجع در متن کردی ذکر نشده بود. با تشکر مترجم.